



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

عرفان اسلامی

ترجمہ

جلد سوم

استاذ محترم مولانا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرفان اسلامی

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	عرفان اسلامی جلد ۳
۱۰	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۷	باب ۴ در بیان نیت
۱۷	اشاره
۱۸	نیت
۲۲	مالک حقیقی خداست
۲۹	بازگشت همه امور به خداست
۳۵	نیت در قرآن
۳۵	اشاره
۳۶	نیت، فقط برای خدا
۳۷	نیت پاک و مخلصانه بندگان واقعی
۴۰	خداوند از تمام نیت ها آگاه است
۴۲	نیت های ناپاک و آلوده
۴۵	نیت در روایات
۴۵	اشاره
۵۲	کلام علامه مجلسی رحمه الله در شرح حدیث نیت
۵۸	منازل و درجات نیت
۶۲	نیت پاک در آیینة فضل حق
۶۸	همراهی با اهل بیت علیهم السلام
۷۱	حقیقت نیت
۷۲	حضور قلب
۸۸	قلب سلیم

۹۱	انسان، مهم ترین مجموعه آفرینش
۹۲	چهار عنصر وجود انسان
۹۴	دادگاه الهی برای رسیدگی به قلب
۹۵	خطرات بیماری قلب
۹۸	بیماری های قلب
۹۸	۱- کفر
۱۰۰	۲- نفاق
۱۰۱	۳- شرک
۱۰۲	۴- شک
۱۰۳	۵- قساوت
۱۰۵	۶- ریا
۱۰۷	۷- عجب
۱۲۲	باب ۵ در بیان ذکر
۱۲۲	اشاره
۱۲۷	ذکر حقیقی
۱۳۵	توضیح ذکر از زبان عارفان
۱۴۱	عبادت عارفانه
۱۴۶	یاد حق
۱۵۴	ذکر، برترین عبادت
۱۵۷	مراتب ذکر
۱۶۰	هدایت
۱۶۰	اشاره
۱۶۲	ملائکه و هدایت
۱۶۳	سماوات و هدایت
۱۶۵	گیاهان و هدایت
۱۶۷	حیوانات و هدایت

۱۷۵	انسان و هدایت
۱۷۸	هدایت، اتمام حجت الهی
۱۸۱	هدایت، تنها عامل سعادت
۱۸۱	اشاره
۱۸۲	سه عالم انسان
۱۹۳	عشق و محبت ثمره هدایت
۱۹۵	هدایت، بالاترین نعمت خدا
۱۹۶	ارزش هدایت گری
۱۹۹	ضلالت
۲۰۳	قرآن و مسئله ضلالت
۲۰۵	علامت ضلالت
۲۰۵	اوصاف اهل ضلالت
۲۰۸	گمراه نمودن گناهی نابخشودنی
۲۰۹	ولایت، شاهراه هدایت
۲۱۵	خطبه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره معاصی و گناهان
۲۳۱	عظمت و بزرگی انسان
۲۴۰	عنایت الهی در حکایت مادر موسی
۲۴۶	قلب، قبله زبان
۲۴۷	اذکار باطل از دامن فرق باطل
۲۴۸	ذکر حقیقی، ذاکران الهی
۲۵۲	عظمت ذکر و مجالس آن در روایات
۲۶۲	ثواب شگفت انگیز ذکر «لا اله الا الله»
۲۶۴	معنای «لا اله الا الله»
۲۶۴	اشاره
۲۶۷	ارزش توحید به معرفت است
۲۶۸	ارتباط معرفت با چهار ناحیه انسان

- ۲۷۳ ----- مدار عرفانی مکاتب الهی
- ۲۷۴ ----- طالبان حضرت حق
- ۲۷۵ ----- روایاتی دیگر در عظمت «لا إله إلا الله»
- ۲۸۱ ----- اخلاص در ذکر
- ۲۸۴ ----- اذان یادآور حقایق الهی
- ۲۸۴ ----- اشاره
- ۲۸۷ ----- ثواب اذان و مقام مؤذن
- ۲۹۳ ----- حال انسان در هنگام ذکر
- ۲۹۶ ----- غسل قلب با اشک ندامت
- ۲۹۸ ----- ذاکر حق
- ۳۰۱ ----- کوچک شمردن اعمال در پیشگاه الهی
- ۳۰۱ ----- اشاره
- ۳۰۲ ----- اعمال ناقص در بارگاه رب کامل
- ۳۰۶ ----- اقسام ذکر
- ۳۱۱ ----- باب ۶ در بیان شکر
- ۳۱۱ ----- اشاره
- ۳۱۴ ----- دستگاه تنفس و عوامل نَفَس
- ۳۱۴ ----- اشاره
- ۳۱۶ ----- دو گونه تنفس
- ۳۲۳ ----- نعمت هوا
- ۳۲۸ ----- قرآن و مسئله شکر
- ۳۳۴ ----- عادی ترین مرحله شکر
- ۳۳۷ ----- مسئله شگفت انگیز نعمت ها
- ۳۳۸ ----- نعمت حیات
- ۳۳۸ ----- اشاره
- ۳۴۴ ----- گوشه ای دیگر از نعمت حیات

- ۳۴۷ خلقت انسان
- ۳۴۷ اشاره
- ۳۴۸ مراحل مختلف شکل گیری انسان در رحم مادر
- ۳۶۸ خلقت انسان در آئینه کلام حضرت سیدالشهدا علیه السلام
- ۳۷۳ نعمت دستگاه گردش خون
- ۳۸۰ نعمت کبد
- ۳۸۳ نعمت اعصاب
- ۳۸۹ نعمت غده ها و لوزه ها
- ۳۹۳ نعمت پوست بدن
- ۳۹۹ نعمت مقاومت بدن در برابر میکروب ها
- ۴۰۶ نعمت زمین
- ۴۱۳ نعمت خواب
- ۴۱۵ نعمت خورشید
- ۴۱۶ نعمت باران
- ۴۱۹ رضایت به فعل حضرت حق
- ۴۱۹ اشاره
- ۴۲۲ عبد شاکر، راضی به فعل حق
- ۴۲۹ با نعمت خدا معصیت نکنیم
- ۴۲۹ اشاره
- ۴۳۲ اقسام انسانها در برابر نعمت ها
- ۴۳۵ شکر عبد، کرم حق
- ۴۳۶ تغییر نعمت نتیجه اعمال انسان
- ۴۴۰ شکر، بالاترین عبادت
- ۴۴۱ شکر کامل
- ۴۴۴ درباره مرکز

سرشناسه: انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -، توشیحگر

عنوان قراردادی: مصباح الشریعہ و مفتاح الحقیقہ. شرح

عنوان و نام پدید آور: عرفان اسلامی / مولف حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محسن فیض پور، محمد جواد صابریان.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۶ - ۱۳۹۱.

مشخصات ظاہری: ج.

فروست: مجموعه آثار؛ ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴.

شابک: ۷۰۰۰۰۰ ریال: دوره ۱-۹-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱: ۰-۶-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۲: ۷-۷-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛
۷۰۰۰۰۰ ریال: ج. ۳: ۴-۸-۹۶۳۹۲-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۴: ۸-۰۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۵: ۵-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۶: ۶-۰۱-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۷: ۲-۰۲-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۸: ۸-۰۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۹: ۶-۰۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۰: ۳-۰۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸: ج. ۱۱: ۰-۰۶-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۲: ۷-۰۷-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۳: ۴-۰۸-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۴: ۱-۰۹-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛
ج. ۱۵: ۷-۱۰-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۶: ۸-۱۳-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۷: ۷-۱۴-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛ ج. ۱۸: ۸-۱۵-۲۹۳۹-۹۶۴-۹۷۸؛

یادداشت: ج. ۲ - ۵، ۹ و ۱۱ (چاپ اول: زمستان ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۲ - ۱۵ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فپا).

یادداشت: جلد چهاردهم و پانزدهم فهرست می باشند.

یادداشت: ج. ۷ - ۹ (چاپ دوم: ۱۳۸۷).

یادداشت: ج. ۱۰ (چاپ اول: ۱۳۸۶).

یادداشت: ج. ۱۰ - ۱۵ (چاپ دوم: ۱۳۸۸).

یادداشت: عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

یادداشت: کتابنامہ.

عنوان روی جلد: عرفان اسلامی شرح مصباح الشریعہ.

قال الصادق عليه السلام: صاحبُ النِّيَّةِ الصادِقِهِ صاحبُ القَلْبِ السَّليمِ لِأَنَّ سِلامَةَ القَلْبِ مِنْ هِواجِسِ المَخِذوراتِ تُخَلِّصُ النِّيَّةَ لِلَّهِ تَعَالى فِي الأُمورِ كُلِّها.

قال اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَوْمَ لا يَنْفَعُ مالٌ وَ لا بَنونَ إِلا مَنْ أتى اللهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ .

وَ قال النَّبِيُّ صلى اللهُ عليه وَ آله: نِيَّةُ المُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ. وَ قال: الأَعْمالُ بِالنِّيَّاتِ.

وَ لِكُلِّ امرئٍ ما نَوى.

وَ لا بُدَّ لِلعَبْدِ مِنْ خالِصِ النِّيَّةِ فِي كُلِّ حَرَكَهٍ وَ سَكُونٍ؛ اذْ لو لَمْ تَكُنْ بِهَذَا المَعْنى تَكُونُ غافِلاً.

وَ العافِلونَ قَدْ وَصَفَهُمُ اللهُ بِقولِهِ: إِنْ هُمْ إِلا كَالأنعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا.

ثُمَّ النِّيَّةُ تَبْدو مِنْ القَلْبِ عَلى قَدْرِ صَفاءِ المَعْرِفَةِ، وَ تَخْتَلِفُ عَلى حَسَبِ اِختِلافِ الأوقَاتِ فِي مَعْنى قُوَّتِهِ وَ ضَعْفِهِ.

وَ صاحبُ النِّيَّةِ الخالِصِ نَفْسُهُ وَ هِواهُ مَعَهُ مَفهُورَتانِ تَحْتِ سُلطانِ تَعظيمِ اللهِ تَعَالى.

وَ الحِياءُ مِنْهُ وَ هُوَ مِنْ طَبِيعِهِ وَ شَهَوَتِهِ وَ مُنَبِّتِهِ، نَفْسُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي راحَةٍ.

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:صَاحِبُ النَّيِّهِ الصَّادِقُ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ]

نیت

نیت در لغت به معنای قصد، تصمیم، اراده، آهنگ و عزم است.

کلیه حرکات و سکونات انسان و آنچه که اعضا و جوارح آدمی انجام می دهند، ریشه در نیت و قصد انسان دارد.

انسان تا مقصدی را در نظر نگیرد، و عزم خود جزم نکند به دنبال آن حرکت نخواهد کرد و عاملی جز نیت برای حرکات اعضا و جوارح به سوی هدف وجود ندارد.

وجود نیت، محرک و عدمش بازدارنده آدمی است.

اگر انسان نیت کند و نسبت به امری تصمیم بگیرد، به سویی حرکت کرده و برای رساندن خود به آن با تمام وجود به فعالیت می پردازد و چون قصد و تصمیم نداشته باشد، عاملی جز عامل جبر، او را حرکت نخواهد داد، و وقتی جبر در کار باشد، حرکات انسان و حتی هدفی که عامل اجبار، انسان را به آن می رساند، کم ترین ارزشی نخواهد داشت؛ پس با نبودن نیت و دور بودن عامل اجبار، انسان به سوی چیزی که نیت ندارد، حرکت نمی کند.

هدف هرچه ارزشش بیش تر باشد به تناسب آن، ارزش نیت بیش تر خواهد شد و وقتی نیت از هدف، کسب ارزش کند، بدون شک عملی که بر مبنای آن نیت

انجام می گیرد، از ارزش آن نیت کسب ارزش می نماید.

در حقیقت ارزش هدف و نیت و عمل به هم وابسته است و بین این سه واقعیت رابطه مستقیم برقرار است.

هدف، همیشه مولد نیت، و نیت-در صورت آماده بودن زمینه-مولد عمل است.

بدون هدف و مقصد، نیتی در قلب پدید نمی آید و بدون نیت، عملی از انسان صادر نمی شود.

با توجه به این مقدمه- که روشن می کند هدف، جان نیت و نیت، جان عمل است-اسلام، این مکتب سعادت بخش و این مدرسه انسان ساز و این آیین تربیت، برای هدف و نیت جایگاهی بس مهم قائل است.

اسلام، می خواهد که مردم در تمام زمینه های زندگی، مقدس ترین و عالی ترین و والاترین هدف را انتخاب کنند، تا آن هدف عالی تر، به آنان نیت عالی تر ببخشد و در نتیجه عمل مردم در تمام جهات زندگی عالی ترین عمل باشد.

اگر همه مردم در انتخاب هدف، مطیع اسلام شوند، همه دارای نیت پاک و خالص خواهند شد و تمام اعمال و اخلاق آنان بر اساس آن نیت و الا تنظیم شده و در نتیجه به بسیاری از مشکلات فردی، خانوادگی، اجتماعی، اخلاقی و اقتصادی و خلاصه به گرفتاری های مادی و معنوی آنان خاتمه داده خواهد شد و در این دنیا به حیات طیبه ای که قرآن مجید وعده داده، خواهند رسید و در آخرت از سعادت ابدی نصیب خواهند برد:

[مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً]

وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ [(۱)]

از مرد و زن، هر کس کار شایسته انجام دهد در حالی که مؤمن است، مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزه ای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام می داده اند، می دهیم.

آری، ایمان که ترکیبی از معرفت و عشق حقیقی انسان به خدا و شؤون خداست، باعث می گردد که انسان در نیت نسبت به هر عملی، خدا را در نظر گرفته و او را به عنوان مقصد انتخاب نماید و منظورش از انجام عمل رسیدن به رضا و لقا و قرب او باشد؛ در این صورت عملش که بر اساس آن منظور و نیت انجام می گیرد، عمل صالح و نتیجه آن عمل صالح، حیات طیبه و نتیجه آن حیات طیبه، سعادت ابدی در عالم آخرت است.

بیاید با کمال خلوص از حضرت دوست بخواهیم که از شراب عشق و ایمان و معرفت و محبت، آن چنان که به اولیا و عاشقانش چشانید، به ما هم بچشانند، تا از این رهگذر، مست شویم و رقص کنان به عالم قدس و معنی پا گذاشته و همه وجود را فدای خاک آن آستان مقدس کنیم.

ما که تا امروز هدفی جز دنیا و شکم و شهوت نداشتیم و همه حرکات ما و فعالیت های اعضا و جوارح ما بر اساس این هدف بوده چه سودی بردیم و به کدام رشد و کمال رسیدیم و با صرف نقد عمر و لحظات غیر قابل جبران، چه دریافت کرده ایم؟!

در فردای نزدیک که پرده ها کنار رود، روشن می شود که از خرج کردن عمر

ص: ۱۰

گرامی، جز حسرت و اندوه و پشیمانی و ظلمت و بدبختی دریافتی نداشته و محصولی کسب نکرده ایم!

بیاید مانند حکیم بزرگ، الهی قمشه ای که از حسنات دهر بود و این فقیر ساعاتی که محضرش را درک کردم از پر ارزش ترین ساعات عمرم می دانم، به سوی حضرت بی نیاز دست نیاز برداشته و بگوییم: الهی زان می پاک الستی*** الهی راز هوشآور به مستی

همان مستی که دل هشیار سازد*** مرا مخمور چشم یار سازد

چنان مستم کن از صهبای عشقت*** چنان مجنونم از سودای عشقت

که هرگز دیده عقلم زمستی*** نبیند جز تو در اقلیم هستی

الهی هرچه خواهی کن به جانم*** مکن بی نور خود شمع روانم

فروزان سینه ام از آتش عشق*** بسوزان هستیم در تابش عشق

دلم چون شمع آتش خانه گردان*** به شمع عالمی پروانه گردان

اسلام که برای انسان جز هدف برتر و نیت پاک و خالص نمی پسندد و راه رسیدن به کمال حقیقی را همین می داند و بس، راه اصلاح نیت را که ریشه اعمال است، در این می داند- که آدمی با چنگ زدن به دامن انبیا و امامان علیهم السلام- این عارفان و حکیمان واقعی- دلش غرق در معرفت نسبت به حقایق اصیل و واقعیت های صحیح شود، تا از برکت این معرفت، به این حقیقت برسد که مقصد واقعی و هدف اصیل جز خدا نیست و آنچه غیر او از غیب و شهود، در اختیار انسان است جز وسیله و سبب، چیزی نیست.

تا از برکت این معرفت، بفهمد که اگر غیر از خدا چیزی را به عنوان هدف انتخاب کند و نیتش را بر اساس رسیدن به آن هدف قرار دهد و اعضا و جوارحش را بر مبنای آن نیت به کار گیرد، در راه گمراهی و ضلالت افتاده و عاقبت به جز شقاوت و بدبختی و عذاب الیم از مزرع زندگی محصولی برداشت نخواهد کرد.

تا از برکت این معرفت، به این نتیجه برسد که هرچه را جز خدا به عنوان هدف قرار دهد، دچار سراب شده و هرچه بکوشد و هرچند فعالیت کند و هرچه از عمر مایه بگذارد، به چیزی نخواهد رسید و جز از دست دادن تمام پایه های زندگی نصیبی عایدش نخواهد شد:

[وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا...] (۱).

و کافران اعمالشان مانند سرابی در بیابانی مسطح و صاف است که تشنه آن را [از دور] آب می پندارد، تا وقتی که به آن رسد آن را چیزی نیابد.

آری، اینان هم در پایان عمر، درمی یابند که همه چیز را فدای هیچ و پوچ کرده اند!

مالک حقیقی خداست

اسلام از طریق آیات محکم قرآن و براهین روشن تر از آفتاب، خدای عزیز را مالک همه چیز می داند و ملکیت و مالکیت حضرت حق را اصیل دانسته، مالکیت غیر او را اعتباری و وهمی می داند. وقتی در این زمینه دقت کنید، می بینید حق همین است، احدی در این عالم دارای ملکیت اصیل نیست، انسان که جا دارد اشرف مخلوقات گردد، عریان و فقیر و ندار متولد می شود و روز رفتن از دنیا هم با دست تهی و خالی از امور مادی به عالم آخرت مسافرت می کند؛ وقتی انسان با این همه بزرگی و عظمت و جایگاهش در خلقت نسبت به امور مادی و غیر مادی امانت داری بیش نباشد، دیگر موجودات را بین که در چه حالی هستند!؟

ص: ۱۲

انبیا که در سرچشمه اهل معرفت بودند، بنا به نقل قرآن در تمام لحظات حیات، در همه زمینه های زندگی -چه مادی چه معنوی- از خود سلب مالکیت کرده و تنها خداوند بزرگ را مالک حقیقی دانسته اند و به این سبب او را هدف واقعی قرار داده و از تمام علل و وسائلی که در اختیار داشتند برای رسیدن به مقام لقا و قرب و رضای آن جناب استفاده کردند؛ قرآن، اقرار حقیقی انبیا را به مالکیت واقعی حق در تمام عالم در آیاتی به شرح زیر نقل می کند و از قول آنان به همه درس می دهد که مالک حقیقی اوست و جز او مملو کند و مملوک، مسلوب الاختیار است؛ پس بر شما سزاوار نیست که مملوک را در هر موقعیتی که باشد هدف بگیرید و نیت و عمل خود را برای رسیدن به آن مملوک که هیچ کاری برای شما از دستش بر نمی آید، خرج کنید.

[قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ] (۱).

گفتند: پروردگارا! ما بر خود ستم ورزیدیم، و اگر ما را نیامرزی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود.

[وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا* إِنَّكَ إِن تَذَرَهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا] (۲).

و نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار* که اگر آنان را باقی گذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی بدکار و ناسپاس زاد و ولد نمی کنند.

[وَإِذِ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ

ص: ۱۳

۱-۱) -اعراف (۷): ۲۳.

۲-۲) -نوح (۷۱): ۲۶-۲۷.

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ وَارِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * رَبَّنَا
وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ [(۱)]

و [یاد کنید] زمانی که ابراهیم و اسماعیل پایه های خانه کعبه را بالا می بردند [و به پیشگاه حق می گفتند:] پروردگارا! [این عمل را] از ما بپذیر که تو شنوا و دانایی، * پروردگارا! ما را [با همه وجود] تسلیم خود قرار ده، و نیز از دودمان ما امتی که تسلیم تو باشند پدید آر، و راه و رسم عبادت ما را به ما نشان ده، و توبه ما را بپذیر که تو بسیار توبه پذیر و مهربانی، * پروردگارا! در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیز که آیات تو را بر آنان بخواند، و آنان را کتاب و حکمت بیاموزد، و [از آلودگی های ظاهری و باطنی] پاکشان کند؛ زیرا تو توانای شکست ناپذیر و حکیمی.

[وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ] [(۲)]

و موسی گفت: ای فرعون! یقیناً من فرستاده ای از سوی پروردگار جهانیانم.

[فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ] [(۳)]

پروردگارا! به آنچه از خیر بر من نازل می کنی، نیازمندم.

[إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي]

ص: ۱۴

۱-۱ - بقره (۲): ۱۲۷-۱۲۹.

۲-۲ - اعراف (۷): ۱۰۴.

۳-۳ - قصص (۲۸): ۲۴.

عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [(۱)] .

یقیناً من بر خدا که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کردم؛ هیچ جنبنده ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگارم بر راهی راست است.

[...هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ] (۲) .

و او شما را از زمین به وجود آورد و از شما خواست که در آن آبادانی کنید؛ بنابراین از او آمرزش بخواهید، سپس به سوی او بازگردید؛ زیرا پروردگارم [به بندگانش] نزدیک و اجابت کننده دعای آنان است.

[وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُنمِّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَنْتَمَهَا عَلَى أَبِيكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ] (۳) .

و این چنین پروردگارت تو را برمی گزیند و از تفسیر خواب ها به تو می آموزد، و نعمتش را بر تو و بر آل یعقوب تمام می کند، چنان که پیش از این بر پدران ابراهیم و اسحاق تمام کرد؛ یقیناً پروردگارت دانا و حکیم است.

[قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ] (۴) .

ص: ۱۵

۱-۱ - هود (۱۱): ۵۶.

۲-۲ - يوسف (۱۲): ۶.

۳-۳ - يوسف (۱۲): ۳۳.

۴-۴ - هود (۱۸): ۶۴.

یوسف گفت: پروردگارا! زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند، و اگر نیرنگشان را از من نگردانی به آنان رغبت می کنم و از نادانان می شوم.

[قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ] (۱).

گفت: پروردگارا! مرا بیمارز و حکومتی به من ببخش که بعد از من سزاوار هیچ کس نباشد؛ یقیناً تو بسیار بخشنده ای.

[هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ] (۲).

در آنجا بود که زکریا [با دیدن کرامت و عظمت مریم] پروردگار خود را خواند، گفت: پروردگارا! مرا از سوی خود فرزندی پاک و پاکیزه عطا کن، یقیناً تو شنوای دعایی.

[إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ] (۳).

یقیناً خدا پروردگار من و پروردگار شماست؛ پس او را پرستید، این است راه راست.

[وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَ ارْحَمْ وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ] (۴).

و بگو: پروردگارا!! [مرا] بیمارز و [بر من] رحم کن و تو بهترین رحم کنندگانی.

ص: ۱۶

۱-۱ - ص (۳۸): ۳۵.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۳۸.

۳-۳ - آل عمران (۳): ۵۱.

۴-۴ - مؤمنون (۲۳): ۱۱۸.

[قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ] (۱).

بگو: مالک آسمان های هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟* خواهند گفت: [آن ها هم] در سیطره مالکیت خداست. بگو: آیا [از پرستش بتان] نمی پرهیزید؟

[الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِي مَاءٍ وَ قُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تَدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ] (۲).

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند، و پیوسته در آفرینش آسمان ها و زمین می اندیشند، [و از عمق قلب همراه با زبان می گویند:] پروردگارا! این [جهان با عظمت] را بیهوده نیافریدی، تو از هر عیب و نقصی منزّه و پاکی؛ پس ما را از عذاب آتش نگاهدار.* پروردگارا! بی تردید هر که را تو در آتش در آوری، مسلماً خوار و رسوایش کرده ای، و برای ستمکاران یاورانی نخواهد بود.* پروردگارا! بی تردید ما [صدای] ندا دهنده ای را شنیدیم [که مردم را] به ایمان فرا می خواند که به پروردگارتان ایمان آورید. پس [ما] ایمان آوردیم. پروردگارا! گناهان ما را

ص: ۱۷

۱- ۱) - مؤمنون (۲۳): ۸۶-۸۷.

۲- ۲) - آل عمران

بیمارز، و بدی هایمان را از ما محو کن، و ما را در زمره نیکوکاران بمیران. * پروردگارا! آنچه را که به وسیله فرستادگانت به ما وعده داده ای به ما عطا فرما و روز قیامت، ما را رسوا و خوار مکن؛ زیرا تو خلف وعده نمی کنی؟

لفظ مبارک «رب» و مشتقاتش که به معنای مالک است حدوداً نهصد و پنجاه بار در قرآن مجید آمده، تا بلکه خیره سران و غافلان دست از لجاجت و جهل برداشته، از اربابان باطل قطع امید کرده به ربّ حقیقی عالم روی آورند.

تکرار این لفظ در قرآن و روایات و دعاهای اسلامی، برای این است که انسان در تمام لحظات، متذکر این واقعیت باشد و از راه راست الهی منحرف نگردد.

آری، هیچ چیز به جز مالک حقیقی عالم را به عنوان هدف انتخاب نکنید که صد در صد زیان خواهید کرد؛ وسایل و علل، وسایل و عللند نه هدف، بفهمید که چه می کنید، بدانید که در کجا و برای که خود را خرج می کنید!

مرحوم الهی قمشه ای، آن وارسته کامل و شیدای عاشق چه خوش سروده:

ای دل هوای خویش بنه در هوای دوست *** بگذر ز خواهش دل خود بر رضای دوست

از ماه برتر آیی و از عرش بگذری *** بوسی شبی به مسکنت ار خاک پای دوست

احسان به خلق کن نه پی اجر آخرت *** اجری ندارد آنچه نباشد برای دوست

خواهی به آستانه جنت قدم زنی *** یکشب به توبه زن در دولت سرای دوست

شرمنده باد«الهی» از این پند بی خلوص*** من گمراهی چه گونه شوم رهنمای دوست (۱)

بازگشت همه امور به خداست

وقتی آیات شریفه قرآن، با دلایل و براهین روشن، ملکیت حقیقی و مالکیت واقعی بر همه عالم را از آن خدا بدانند، باید این معنی که بازگشت همه عالم به حضرت اوست، بر صاحبان خرد واضح باشد؛ زیرا عالم و عالمیان طبیعتاً و ذاتاً در حرکات خود هدفی را دنبال می کنند و در دار هستی هدفی جز خدا برای جهان هستی و موجوداتش وجود ندارد.

خبر داری که سبّاحان افلاک*** چرا گردند گرد مرکز خاک

چه می خواهند از این محمل کشیدن*** چه میجویند از این منزل بریدن

که گفت این ثابت است آن منقلب نام*** که گفت آن را بجنب وین را بیارام

در این محرابگه مقصودشان کیست*** وزین آمد شدن منظورشان چیست

همه هستند سرگردان چو پرگار*** پدید آرنده خود را طلبکار

اگر بازگشت مهمانان هستی به صاحب خانه نباشد، باید گفت: وجود کوچک ترین جزء تا عظیم ترین موجود هستی باطل و عبث است، در صورتی که هیچ خردمندی این را نگفته و نمی گوید و اطوار خود موجودات عالم هم از قبول این مسئله ابا و امتناع دارند.

دقت در وضع هر موجودی نشان می دهد که موجود، پیچیده به علم و عدل و حکمت و هدف است و به فرموده سید موحدان و نور عارفان امیر مؤمنان علیه السلام در

ص: ۱۹

کمال وضوح با چشم دل می توان خدا را در آئینه وجود هستی مشاهده کرد. محرک وقتی مستجمع جمیع صفات کمال باشد، متحرک هم باید از آن صفات نشان داشته باشد، وقتی اراده محرک بر حق باشد حرکت متحرک هم بر حق و برای حق و به سوی حق است.

قرآن، پایان تمام حرکات را خدا می داند و در آیاتش تصریح دارد که رجوع همه امور به الله است:

[هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَالْمَلَائِكَةُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] (۱).

آیا [اهل لغزش و پیروان شیطان] جز این را انتظار دارند که [عذاب] خدا و فرشتگان [مأمور عذاب] در سایبان هایی از ابر به سوی آنان آیند و کار نابودی آنان تمام شود؟ و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.

[وَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] (۲).

و آنچه در آسمان و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، و همه امور به سوی او بازگردانده می شود.

[...لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] (۳).

تا خدا پیروزی شما و شکست آنان را که [بر اساس اراده اش] انجام شدنی بود، تحقق دهد و همه کارها به سوی خدا بازگردانده می شود.

ص: ۲۰

۱-۱) - بقره (۲): ۲۱۰.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۱۰۹.

۳-۳) - انفال (۸): ۴۴.

[يَغْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] (۱).

همه اعمال و احوال گذشته [رسولان چه فرشته چه بشر] و [همه اعمال و احوال] آینده آنان را می داند و همه کارها به خدا بازگردانده می شود.

[وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] (۲).

اگر تو را تکذیب می کنند [اندوهگین باش] یقیناً پیش از تو هم پیامبرانی تکذیب شده اند. و همه امور به خدا بازگردانده می شود.

[لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ] (۳).

مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست، و همه امور به خدا باز گردانده می شود.

[اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ] (۴).

خدا مخلوقات را می آفریند، سپس آنان را [بعد از مرگشان] باز می گرداند، آن گاه به سوی او باز گردانده می شوید.

[وَاللَّهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ] (۵).

نهان آسمان ها و زمین فقط در سیطره دانش خداست، همه کارها به او باز گردانده می شود؛ پس او را بندگی کن و بر او توکل داشته باش، و پروردگارت از

ص: ۲۱

۱-۱ - حج (۲۲): ۷۶.

۲-۲ - فاطر (۳۵): ۴.

۳-۳ - حدید (۵۷): ۵.

۴-۴ - روم (۳۰): ۱۱.

۵-۵ - هود (۱۱): ۱۲۳.

آنچه انجام می دهید، بی خبر نیست.

...وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ [(۱)]

و مالکیت و فرمانروایی آسمان ها و زمین و آنچه میان آن دو قرار دارد، فقط در سیطره خداست، و بازگشت فقط به سوی اوست.

ذِي الطُّوْلِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ [(۲)]

و صاحب نعمت فراوان است. هیچ معبودی جز او نیست. بازگشت فقط به سوی اوست.

لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ [(۳)]

راه آن خدایی که آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، فقط در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. آگاه باشید! که همه امور به سوی خدا بازمی گردد.

در این آیات محکم قرآن دقت کنید و واقعیت این مسئله را که بازگشت همه به سوی او و پایان و عاقبت هر کاری اوست، لمس نمایید، آن گاه نیت های خود را محاسبه کنید، ببینید در آن روزی که همه چیز به او برگشته و نیت های شما هم چون همه چیز به حضرت او بازگشته با نیت شما چه می کند؛ اگر نیت در همه امور برای او بوده با گزاف ترین قیمت می خرد، اگر برای غیر بوده آن را به غیر برمی گرداند، غیری که در دنیا هیچ کاره بوده چه رسد در پایان کار، با توجه به این حقیقت، چرا و روی چه حساب انسان در کارهایش غیر خدا را نیت کند و غیر حضرت دوست را

ص: ۲۲

۱-۱) - مائده (۵): ۱۸.

۲-۲) - غافر (۴۰): ۳.

۳-۳) - شوری (۴۲): ۵۳.

نیت برای غیر فاقد ارزش است و کاری که بر اساس آن نیت انجام می گیرد آن هم فاقد ارزش است.

بیاید بر خود مسلط شویم و نیت های خود را از تفرقه نجات داده به چهارچوب وحدت بیاوریم، تا در تمام امور نیتی جز خدا و هدفی جز حضرت حق نداشته باشیم، در این صورت است که نیت و عمل ما ارزشمند شده و ما یک مؤمن واقعی خواهیم گردید.

هر چه غیر حق، فقیر و ذلیل و مسکین و مستکین و مستجیر و حقیر و مملوک و صغیر و عبد و ضعیف و ناتوان است و نیت را برای این غیر قرار دادن عین نادانی است. اسلام، با توجه دادن مردم به این آیات، به مردم ثابت می کند که در دار تحقق، حقیقتی جز الله وجود ندارد، پس چیزی جز او نمی تواند هدف و مقصد و مصیر باشد، آنچه غیر حق است شبح و سایه ای بیش نیست و اگر بتواند عنوانی به خود بگیرد، عنوان سبب و وسیله است، شما بیاید در هر کاری خدا را هدف بگیرید، تا نیت شما از آن هدف تبلور پیدا کند و در نتیجه نیت شما خدایی گردد، سپس به انجام عمل برخیزید که عمل برخاسته از آن نیت عمل خدایی است و عمل خدایی خیر و برکت و ثواب و ارزش در پی دارد و غیر خدا را برای تحقق نیت به عنوان وسیله و سبب گرفته، چنانچه قرآن مجید به این راه مستقیم انسان را دلالت می کند:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ] (۱).

ص: ۲۳

ای اهل ایمان! از خدا پروا کنید و دست آویز و وسیله ای [از ایمان، عمل صالح و آبروی مقربان در گاهش] برای تقرّب به سوی او بجوید و در راه او جهاد کنید تا رستگار شوید.

[**أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا**]
(۱).

کسانی [از فرشتگان، پریان و ارواح را] که آنان [به عنوان معبود] می پرستند [خود آنان برای رفع نیازمندی هایشان] به سوی پروردگارشان وسیله می جویند، تا کدامشان نزدیک تر باشد، و به رحمت او امید دارند، و از عذابش می ترسند؛ زیرا عذاب پروردگارت شایسته پرهیز است.

آری، همه انبیا و امامان علیهم السلام و عارفان واقعی و وارستگان و اولیا و عاشقان وسیله آشنایی ما با حضرت یارند و مواد و اشیای دنیا و اعضا و جوارح ما وسایل کمک دهنده به ما برای رسیدن به الله.

هدفی و مقصدی جز او وجود ندارد، کنار چیزی توقف نکنید دست از دامان اولیا برندارید و بدون خضر راه و مرشدی حکیم که صد در صد خدایی باشد و عالمی ربّانی، قدم در راه سلوک نگذارید که در این راه بس خطرهاست و عمده ترین خطر اشتباه وسیله به هدف و در نتیجه انحراف در نیت و در پایان بی ارزش شدن جهاد و عمل است !!

الهی آن عارف پاک باز در این زمینه چنین سروده: ای حسن تو مهر عالم افروز

ص: ۲۴

ای در گه تو پناه عالم***مسکین تو پادشاه عالم
ای مبدع نقش عقل و جان ها***وی مخترع تو آسمانها
ای برتر از آسمان افکار***مدهوش تو چشم عقل هشیار
ای سرّ عیان و عین مستور***با جمله جهان و وز همه دور
ای سایه نه سپهر خضرا***از تابش مهر توست برپا
ای محرم سر عشق بازان***گنجینه راز بی نیازان
ای ذکر تو وحی آسمانی***یاد تو حیات جاودانی
ای نام تو نقش خاطر من***یاد تو بهشت و کوثر من
بر من کرمی که خوار و زارم***لطفی که تبه شدست کارم(۱)

نیت در قرآن

اشاره

قرآن مجید در چهار بخش به مسئله نیت اشاره کرده است، در یک مرحله دعوت می کند که در تمام برنامه ها قصد و نیت شما فقط برای خدا باشد و جز او منظوری نداشته باشید و مواظبت کنید که کلیه امور شما فی سبیل الله و قربه الی الله باشد. در قسمت دیگر از نیت پاک و منظور و مقصود الهی بندگان واقعی خبر می دهد و محصول ذات قلب با عظمت آنان را که جز نیت خالصانه چیزی نبوده در آیین آیات نشان می دهد. و در مسئله دیگر به این نکته اشاره می کند که آنچه بر دل و سینه و قلب شما می گذرد، خدا نسبت به آن آگاه و حاضر و ناظر است، این شما باید توجه

ص: ۲۵

کنید در محضر خدا نیت غیر خدایی نداشته باشید.

و در قسمت دیگر به نیت های غیر خدایی و مقاصد ناپاک و آلوده اشاره کرده، صاحبان آن نیت ها را ظالم و گمراه دانسته و برای آنان عاقبتی جز جهنم معرفی نمی نماید.

اما آیات قرآن که به طور تقریب به مسائل چهارگانه اشاره کرده است:

نیت، فقط برای خدا

وَ جَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ... [(۱)]

و در راه خدا چنان که شایسته جهاد است، جهاد کنید؛ او شما را برگزید.

[وَ مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ * وَ لَسَوْفَ يَرْضَىٰ] [(۲)]

و هیچ کس را از سوی خود بر عهده خدا نعمتی نیست که این مالی که انفاق کرده به عنوان پاداش آن نعمت به حساب او گذارد. * بلکه [انفاق کننده با تقوا مال خود را در راه خدا انفاق می کند] تا خشنودی پروردگار و الایش را به دست آورد. * و [بی تردید] به زودی [در قیامت با دریافت لطف، رحمت حق و پاداش بی پایان او] خشنود خواهد شد.

[وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ] [(۳)]

ص: ۲۶

۱-۱ - حج (۲۲): ۷۸.

۲-۲ - لیل (۹۲): ۱۹-۲۱.

۳-۳ - بقره (۲): ۱۹۰.

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

□
[فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا] (۱).

پس [با این وصف که قیامتى سنگین در پی دارید بیایید] خدا را سجده کنید و بپرستید.

نیت پاک و مخلصانه بندگان واقعی

[إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ] (۲).

من به دور از انحراف و با قلبی حق گرا همه وجودم را به سوی کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه کردم و از مشرکان نیستم.

[وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُونَ بِالْحَسَنَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ] (۳).

و کسانی که برای به دست آوردن خشنودی پروردگارشان [در برابر گناهان و انجام وظایف و حوادث] شکیبایی ورزیدند، و نماز را بر پا داشتند، و بخشی از آنچه را روزی آنان کردیم در نهان و آشکار انفاق نمودند، و همواره با نیکی [عبادت] زشتی و پلیدی [گناه] را دفع می کنند [و با خوبی های خود نسبت به مردم، بدی های آنان را نسبت به خود برطرف می نمایند]، اینانند که

ص: ۲۷

۱-۱ - نجم (۵۳): ۶۲.

۲-۲ - انعام (۶): ۷۹.

۳-۳ - رعد (۱۳): ۲۲.

فرجام نیک آن سرای، ویژه آنان است.

[فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ] (۱).

پس [با توجه به فراخ بخشی خدا در روزی و رزق] حق خویشاوند و مسکین و در راه مانده را بده. این انفاق برای آنان که خشنودی خدا را می خواهند بهتر است و اینان [که حقوق مالی را می پردازند] همان رستگارانند.

[...وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ] (۲).

و آنچه از زکات می دهید که [به سبب پرداختنش] خشنودی خدا را می خواهید [مایه فزونی است]؛ پس این زکات دهندگانند که مال و ثوابشان دو چندان می شود.

[وَ لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ...] (۳).

و آنان که بامدادان و شامگاهان پروردگارشان را می خوانند [و با این خواندن] خشنودی او را می خواهند، از خود مران.

[إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا] (۴).

[و می گویند:] ما شما را فقط برای خشنودی خدا اطعام می کنیم و انتظار هیچ پاداش و سپاسی را از شما نداریم.

[وَ اصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

ص: ۲۸

۱-۱ - روم (۳۰): ۳۸.

۲-۲ - روم (۳۰): ۳۹.

۳-۳ - انعام (۶): ۵۲.

۴-۴ - انسان (۷۶): ۹.

با کسانی که صبح و شام، پروردگارشان را می خوانند در حالی که همواره خشنودی او را می طلبند خود را پایدار و شکیبادار.

[وَقَالَ رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأُدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ] [(۲)]

پس سلیمان از گفته اش با تبسم حالت خنده به خود گرفت، و [به سبب نعمت فهم گفتار حیوانات] گفت: پروردگارا! به من الهام کن تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده ای به جای آورم، و این که کار شایسته ای که آن را بیسندی انجام دهم، و مرا به رحمت در میان بندگان شایسته ات در آور.

[حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سِنًا قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ] [(۳)]

تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد، گوید:

پروردگارا! به من الهام کن تا نعمت را که بر من و پدر و مادرم عطا کرده ای سپاس گزارم، و کار شایسته ای که آن را می پسندی انجام دهم و ذریه و نسل مرا برای من صالح و شایسته گردان که من به سوی تو باز گشتم و به یقین از تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام] توام.

۱-۱ - کهف (۱۸): ۲۸.

۲-۲ - نمل (۲۷): ۱۹.

۳-۳ - احقاف (۴۶): ۱۵.

[وَإِذَا لَقَوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] (۱).

و چون با شما دیدار کنند، می گویند: ایمان آوردیم. و زمانی که با یکدیگر خلوت نمایند از شدت خشمی که بر شما دارند، سر انگشتان خود را می گزند.

بگو: به خشمتان بمیرید. یقیناً خدا به آنچه در سینه هاست، داناست.

[... وَ لِيُبَيِّنَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَيُخَصِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] (۲).

و [تحقق دادن این برنامه ها] به سبب این است که خدا آنچه را [از نیت ها] در سینه های شماست [در مقام عمل] بیازماید، و آنچه را [از عیوب و آلودگی ها] در دل های شماست، خالص و پاک گرداند و خدا به آنچه در سینه هاست، داناست.

[وَ أَذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] (۳).

و نعمت خدا را بر خود و پیمانش را که [در لزوم اطاعت از او و پیامبرش] با شما محکم و استوار کرد، یاد کنید، هنگامی که گفتید: شنیدیم و اطاعت کردیم. و از خدا پروا کنید؛ زیرا خدا به آنچه در سینه هاست، داناست.

ص: ۳۰

۱-۱) - آل عمران (۳): ۱۱۹.

۲-۲) - آل عمران (۳): ۱۵۴.

۳-۳) - مائده (۵): ۷.

[أَلَا إِنَّهُمْ يَثْنُونَ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] (۱).

آگاه باشید که مشرکان سر در گریبان فرو می برند تا [خود را] از شنیدن قرآن [به هنگام تلاوتش به وسیله پیامبر و مؤمنان] پنهان بدارند؛ آگاه باشید! چون جامه هایشان را بر سر و روی خود می پوشانند [تا دیده نشوند، این پنهانکاری سودی به حال آنان ندارد] خدا آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار می نمایند، می داند؛ یقیناً او به آنچه در سینه هاست، داناست.

[وَ لَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْ لَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ] (۲).

و اگر از سوی پروردگارت یاری و نصرتی [چون پیروزی و غنیمت] بیاید، [به مؤمنان] قاطعانه می گویند: ما هم با شما بودیم. آیا [حال آنان از دید خدا پنهان است] و خدا به آنچه در سینه های جهانیان است [از همه] آگاه تر نیست؟

[إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] (۳).

یقیناً خدا دانای غیب آسمان ها و زمین است و بی تردید به نیت ها و اسرار سینه ها آگاه است.

[وَ أَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ] (۴).

ص: ۳۱

۱-۱ - هود (۱۱): ۵.

۲-۲ - عنكبوت (۲۹): ۱۰.

۳-۳ - فاطر (۳۵): ۳۸.

۴-۴ - ملک (۶۷): ۱۳.

و گفتارتان را پنهان کنید یا آن را آشکار سازید، مسلماً او به نیت ها و اسرار سینه ها داناست.

نیت های ناپاک و آلوده

[قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ] (۱).

بگو: اگر آنچه [از نیت های فاسد و افکار باطل] در سینه های شماست، پنهان دارید یا آشکار کنید، خدا آن را می داند. و نیز آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، می داند و خدا بر هر چیز تواناست.

[أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ] (۲).

آیا ندانسته ای که فرمانروایی و حکومت آسمان ها و زمین فقط در سیطره اوست و شما را جز خدا هیچ سرپرست و یآوری نیست؟

[وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ] (۳).

و برخی از مردم به جای خدا معبودهایی انتخاب می کنند که آن ها را آن گونه که سزاوار است خدا را دوست داشت، دوست می دارند؛ ولی آنان که ایمان

ص: ۳۲

۱-۱) - آل عمران (۳): ۲۹.

۲-۲) - بقره (۲): ۱۰۷.

۳-۳) - بقره (۲): ۱۶۵.

آورده اند، محبت و عشقشان به خدا بیش تر و قوی تر است. و اگر کسانی که [با انتخاب معبودهای باطل] ستم روا داشتند، هنگامی که عذاب را ببینند، بی تردید بفهمند که همه قدرت ویژه خداست [و معبودهای باطل، هیچ و پوچ اند] و خدا سخت کیفر است.

[لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا] (۱).

[کیفر و پاداش] نه بر وفق آرزوهای [واهی] برخی از شما [مسلمانان] است، و نه بر وفق آرزوهای [پوچ] اهل کتاب. هر کس مرتکب کار زشتی شود، به آن کیفر داده می شود و جز خدا سرپرست و یآوری برای خود نخواهد یافت.

[قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ] (۲).

بگو: آیا به جای خدا چیزی را می پرستید که برای شما قدرت دفع هیچ زیان و جلب هیچ سودی را ندارد؟! و خداست که شنوا [ی همه گفتارها] و دانا [ی همه اسرار و رازها] است.

[قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا...] (۳).

بگو: آیا به جای خدا معبودی را پرستیم که نه سودی به ما رساند و نه زیانی؟

ص: ۳۳

۱-۱ - نساء: (۴): ۱۲۳.

۲-۲ - مائده: (۵): ۷۶.

۳-۳ - انعام: (۶): ۷۱.

[إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ] (۱).

یقیناً کسانی را که به جای خدا می پرستید بندگان و مملوکانی ناتوان چون شما هستند؛ پس اگر راستگویید [که می توانند در زندگی شما مؤثر باشند] آنان را [در گرفتاری ها و نیازمندی های خود] بخوانید.

[أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ] (۲).

اف بر شما و بر آنچه به جای خدا می پرستید؛ پس آیا نمی اندیشید ؟

[ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ] (۳).

این [قدرت بی نهایت او نسبت به امور آفرینش و نسبت به وضع و حال مردم] برای این است که فقط خدا حق است، و این که آنچه را جز او می پرستید، باطل است، و این که فقط خدا بلند مرتبه و بزرگ است.

جز او کسی را نخوانید، غیر او چیزی را به عنوان هدف و مقصد نگیرید، غیر او مالک چیزی از نفع و ضرر نیست، هرچه جز او را انتخاب کنید یا بخوانید باطل صرف است. عبادت برای غیر او جز شرک و ستم به خود چیزی نیست، با توجه به این گونه آیات که قدرت، مالکیت، حکومت، قدرت بر نفع و ضرر را از غیر حق به کلی سلب می کند، جایی برای این که انسان غیر او را هدف گرفته و در اعمالش نیت قرب غیر او را نماید، نمی ماند.

ص: ۳۴

۱-۱) - اعراف (۷): ۱۹۴.

۲-۲) - انبیاء (۲۱): ۶۷.

۳-۳) - حج (۲۲): ۶۲.

فیض کاشانی آن فانی باقی در این مرحله چنین شور و نوا داشت:

یا رب تهی مکن ز می عشق جام ما*** از معرفت بریز شرابی به کام ما

از بهر بندگیت به دنیا فتاده ایم*** ای بندگیت دانه و دنیات دام ما

چون بندگی نباشد از زندگی چه سود*** از باده چون تهی است چه حاصل چه ز جام ما

با تو حلال و بی تو حرام است عیش ها*** یا رب حلال ساز به لطف حرام ما

از صدق بندگیت به دل دانه ای فکن*** شاید که عشق و معرفت آید به دام ما

بی صدق بندگی نرسد معرفت به کام*** بی ذوق معرفت نشود عشق رام ما

از بندگی به معرفت و معرفت به عشق*** دل می نواز تا که شود پخته خام ما

از تار و پود علم و عمل دامی ار تنیم*** «فیض» اوفتد همای سعادت به دام ما(۱)

نیت در روایات

اشاره

روایات اسلامی، هم چون آیات قرآن، میدان وسیعی را به مسئله نیت

ص: ۳۵

اختصاص داده اند که لازم است ابتدا به روایاتی که در «غرر الحکم» از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده اشاره شود:

الأعمالُ ثَمَارُ النَّيِّاتِ (۱).

کوشش ها و فعالیت های انسان، محصول نیت های او هستند.

النَّيَّةُ أَسَاسُ الْعَمَلِ (۲).

نیت، بنیان و پایه عمل است.

إِحْسَانُ النَّيِّهِ يُوجِبُ الْمَثْوَبَةَ (۳).

نیکی نیت موجب پاداش نیکوست.

النَّيَّةُ الصَّالِحَةُ أَحَدُ الْعَمَلَيْنِ (۴).

نیت شایسته یکی از دو عمل است.

إِسْتَعْنِ عَلَى الْعَدْلِ بِحُسْنِ النَّيِّهِ فِي الرَّعِيَّةِ وَقَلِّهِ الطَّمَعِ وَكَثْرِهِ الْوَرَعِ (۵).

با نیت خوب و کم کردن طمع و پارسایی زیاد، به عدالت در رعیت کمک کن.

إِيَّاكَ وَخُبْتَ الطَّوْبَةَ وَافْسَادَ النَّيِّهِ وَرُكُوبَ الدَّيْتِهِ وَغُرُورَ الْأَمْتِهِ (۶).

از آلودگی باطن و فاسد کردن نیت و فرومایگی و مغرور شدن به آرزو پرهیز.

أَفْضَلُ الذَّخَائِرِ حُسْنُ الضَّمَائِرِ (۷).

ص: ۳۶

۱-۱ - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۲۲.

۲-۲ - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۲۴.

۳-۳ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۵.

۴-۴ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۶.

۵-۵ - غرر الحکم: ۳۴۱، حدیث ۷۷۹۵.

۶-۶ - غرر الحکم: ۳۲۳، حدیث ۷۵۲۱.

۷-۷ - غرر الحکم: ۲۵۴، حدیث ۵۳۳۷.

برترین اندوخته ها نیکی باطن هاست.

أَقْرَبُ النَّيِّاتِ بِالنَّجَاحِ أَعْوَدُهَا بِالصَّلَاحِ (۱).

نزدیک ترین نیت ها به رستگاری، نیتی است که بازگشتش به صلاح بیش تر است.

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُدْخِلُ بِحُسْنِ النِّيَّةِ وَصَالِحِ السَّرِيرَةِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّةَ (۲).

خداوند به نیکی نیت و شایستگی باطن هر کدام از بندگانش را که بخواهد به بهشت می برد.

إِنَّ تَخْلِيصَ النَّيِّهِ مِنَ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طُولِ الْإِجْتِهَادِ (۳).

خالص کردن نیت از فساد، بر عمل کنندگان از طول کوشش شدیدتر و سخت تر است.

إِذَا فَسَدَتِ النِّيَّةُ وَقَعَتِ اللَّيْئَةُ (۴).

زمانی که نیت فاسد شد، بلا واقع می شود.

بِحُسْنِ النَّيِّاتِ تَنْجَحُ الْمَطَالِبُ (۵).

با نیت های خوب به مطالبت دست می یابی.

جَمِيلُ النَّيِّهِ، سَبَبٌ لِبُلُوغِ الْأَمْنِيِّهِ (۶).

ص: ۳۷

۱-۱ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۷.

۲-۲ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۸.

۳-۳ - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۱۶.

۴-۴ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۶۰۸.

۵-۵ - غرر الحکم: ۲۵۳، حدیث ۵۳۲۱.

۶-۶ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۹.

نیکی نیت، سبب رسیدن به آرزوست.

حُسْنُ النِّيَّةِ جَمَالُ السَّرَائِرِ (۱).

نیکی نیت، زیبایی باطن هاست.

رُبَّ عَمَلٍ أَفْسَدَتْهُ النِّيَّةُ (۲).

چه بسا عملی که نیت آن را تباه کند.

رُبَّ نِيَّةٍ أَنْفَعُ مِنْ عَمَلٍ (۳).

چه بسا نیتی که از عمل با منفعت تر است.

رِزْقُ الْمَرْءِ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ (۴).

روزی مرد به اندازه نیت اوست.

سُوءُ النِّيَّةِ دَاءٌ دَفِينٌ (۵).

بدی نیت مرض پنهانی است.

صَلَاحُ الْعَمَلِ بِصَلَاحِ النِّيَّةِ (۶).

آراستگی عمل به آراستگی نیت است.

عَلَى قَدْرِ النِّيَّةِ تَكُونُ مِنَ اللَّهِ الْعَطِيَّةُ (۷).

ص: ۳۸

۱-۱ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۶۰۰.

۲-۲ - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۲۹.

۳-۳ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۱.

۴-۴ - غرر الحکم: ۳۹۹، حدیث ۹۲۶۸.

۵-۵ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۶۰۹.

۶-۶ - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۲۵.

۷-۷ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۵۹۴.

به اندازه نیت، از جانب خدا عطا و بخشش است.

عِنْدَ فَسَادِ النَّيِّهِ تَرْتَفِعُ الْبَرَكَهُ (۱).

هنگام فساد نیت، برکت از بین می رود.

مَنْ لَمْ يُقَدِّمْ اخْلَاصَ النَّيِّهِ فِي الطَّاعَاتِ لَمْ يَظْفَرْ بِالْمَثُوبَاتِ (۲).

کسی که خلوص نیت را بر طاعات مقدم ندارد، به اجر و ثواب دست نمی یابد.

مَنْ حَسُنَتْ نِيَّتُهُ كَثُرَتْ مَثُوبَتُهُ وَ طَابَتْ عَيْشَتُهُ وَ وَجِبَتْ مَوَدَّتُهُ (۳).

کسی که نیتش نیک باشد، اجرش زیاد می شود، زندگیش پاک و پاکیزه می گردد و دوستی با او واجب می شود.

لَا عَمَلَ لِمَنْ لَا نِيَّةَ لَهُ (۴).

برای کسی که نیت نیست، عمل نیست.

لَا نِيَّةَ لِمَنْ لَا عِلْمَ لَهُ (۵).

برای کسی که دانش و معرفت نیست، نیت نیست.

راستی تا کسی خدا و انبیا و امامان علیهم السلام و قیامت و قرآن را نشناسد، چه گونه برای او نیت به معنای واقعی حاصل می شود؟

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّتِهِ (۶).

ص: ۳۹

۱-۱ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۶۱۰.

۲-۲ - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۱۴.

۳-۳ - غرر الحکم: ۹۲، حدیث ۱۶۰۴.

۴-۴ - غرر الحکم: ۹۳، حدیث ۱۶۳۱.

۵-۵ - غرر الحکم: ۶۴، حدیث ۸۰۷.

۶-۶ - الکافی: ۸۴/۲، باب النیه، حدیث ۱؛ وسائل الشیعه: ۴۶/۱، باب وجوب النیه، حدیث ۸۳.

حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود: عمل قابل قبول و قابل ارزش نیست مگر با نیت واقعی همراه باشد.

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ، وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَ لَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ (١).

امیر المؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: قول و گفتار نیست مگر به عمل و گفتار و کردار نیست مگر با نیت و گفتار و کردار و نیت نیست مگر این که موافق با سنت انجام گیرد.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا حَسَبَ لِقُرَشِيٍّ وَلَا عَرَبِيٍّ إِلَّا بِتَوَاضُعٍ، وَلَا كَرَمَ إِلَّا بِتَقْوَىٰ □ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَ لَا عِبَادَةَ إِلَّا بِتَفَقُّهِ (٢).

امام علی بن الحسین علیه السلام فرمود: برای قریشی و عربی افتخار جز در تواضع نیست، کرامت و بزرگواری برای کسی نمی باشد مگر به خویشتن داری از گناه و عمل نیست مگر به نیت و عبادت نیست مگر به فهم حقایق و توجه به مسائل شرعی.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ يَحْشُرُ النَّاسَ عَلَىٰ نِيَّتِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (٣).

امام صادق علیه السلام فرمود: به تحقیق خداوند، مردم را در روز قیامت بر اساس نیت هایشان محشور می نماید.

ص: ۴۰

۱- ۱) - الکافی ۷۰/۱، باب الاخذ بالسنة، حدیث ۹؛ وسائل الشیعه: ۴۷/۱، باب وجوب النیه، حدیث ۸۴.

۲- ۲) - الکافی: ۲۳۴/۸، حدیث ۳۱۲؛ وسائل الشیعه: ۴۷/۱، باب وجوب النیه، حدیث ۸۵.

۳- ۳) - وسائل الشیعه: ۴۸/۱، باب وجوب النیه، حدیث ۸۷؛ المحاسن: ۲۶۲/۱، باب النیه، حدیث ۳۲۵.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فَهَاجَرَ إِلَيْهِ وَ رَسُولِهِ وَ مَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِمْرَةٍ يَتَرَوَّجُهَا فَهَاجَرَ إِلَيْهَا مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ (١).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: اعمال به نیت ها بستگی دارد و برای هر کسی همانست که نیت کرده، پس کسی که هجرتش به سوی خدا و رسول است، هجرتش در همان راه خدا و رسول حساب می شود و کسی که هجرتش به سوی دنیاست، به دنیا می رسد، یا هر کس برای به دست آوردن همسر هجرت کند، هجرتش به سوی همان که نیت داشته حساب خواهد شد.

وَ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَنْظُرُ إِلَّا إِلَى صُورِكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ لَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَ أَعْمَالِكُمْ (٢).

و نیز آن حضرت فرمود: خداوند به شکل ها و اموال شما نظر نمی کند، فقط به دل های شما که ظرف نیت هاست و اعمال شما توجه می نماید.

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله فرمود:

عبد، اعمال نیکویی به جا می آورد و ملائکه آن اعمال را در دفتر مهر شده ای به حضرت حق ارائه می دهند، خطاب می رسد: این دفتر را ببندازید؛ زیرا صاحبش در اعمالی که داشته به جلب رضایت من و رسیدن به قرب من کار نداشته و نیتش در این اعمال برای من نبوده است. آن گاه به ملائکه خطاب می رسد: برایش فلان چیز و فلان چیز را بنویسید. عرضه می دارند: این اعمالی که می فرمایی در حق او

ص: ۴۱

۱- ۱) - مستدرک الوسائل: ۹۰/۱، باب وجوب النیه فی العبادات...، حدیث ۵.

۲- ۲) - مستدرک الوسائل: ۲۶۴/۱۱، باب وجوب تقوی الله، حدیث ۱۲۹۵۱؛ محججه البیضاء: ۱۰۳/۸، کتاب النیه و الصدق.

بنویسیم، انجام نداده است. خطاب می رسد. به درستی که نیت کرده، به تحقیق که نیت کرده (۱).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَيَّ نِيَّتِهِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: نیت مؤمن از عملش بهتر است و نیت کافر از عملش بدتر است و هر عمل کننده ای بر اساس نیتش عمل می کند.

کلام علامه مجلسی رحمه الله در شرح حدیث نیت

علامه مجلسی رحمه الله در شرح این حدیث می گوید (۳):

این حدیث از اخباری است که بین شیعه و سنی دارای شهرت است و در توضیح آن مسائلی را ذکر کرده اند:

۱- شاید مراد به نیت مؤمن، اعتقاد بر حقش باشد و شکی نیست که اعتقاد حق که به منزله ریشه است از اعمالش بهتر است؛ زیرا نتیجه اعتقاد حق خلود در بهشت است و نبود اعتقاد حق موجب خلود در آتش است، در حالی که عمل این آثار را ندارد.

۲- شاید مراد روایت این باشد که نیت بدون عمل از عمل بدون نیت بهتر است، ولی این احتمال قابل قبول نیست؛ زیرا عمل بدون نیت اصلاً خیری ندارد تا نیت بدون عمل از آن بهتر باشد.

۳- ابن درید- که یکی از علماست- فرموده:

ص: ۴۲

۱- ۱) - محجه البیضاء: ۱۰۳/۸، کتاب النیة و الصدق.

۲- ۲) - الکافی: ۸۴/۲، باب النیة، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۱۸۹/۶۷، باب ۵۳، حدیث ۲.

۳- ۳) - بحار الأنوار: ۱۸۹/۶۷-۱۹۶، باب ۵۳، حدیث ۲.

مؤمن، نیکی های زیادی را نیت می کند انجام دهد، ولی زمینه ای برای تحقق نیت هایش به دست نمی آورد، پس ثوابی که از باب فضل الهی بر نیت هایش مترتب است، از ثوابی که بر اعمال انجام گرفته اش به او می دهند بیش تر است، پس نیت او از عملش بهتر است.

۴- احتمالی است که بعضی از محققان در روایت داده اند و آن این است که مؤمن نیت می کند عبادتش را به بهترین وجه انجام دهد و البته این نیت به مقتضای ایمان اوست، پس از آنکه مشغول عبادت شد، آن عبادت بر اساس آن نیت واقع نمی گردد و آن طوری که نیت کرده بود عمل انجام نمی گیرد، پس آنچه را دائماً نیت دارد از عملش بهتر است و این معنا را شیخ صدوق در علل الشرایع بر مبنای یک روایت از امام پنجم علیه السلام نقل کرده و به نظر می رسد که این معنی با مفهوم روایت و مراد پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر از سه احتمال قبل باشد.

در همین زمینه زید شحام می گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم: شنیده ام فرموده اید، نیت مؤمن از عملش بهتر است، چه گونه نیت از عمل بهتر است؟ فرمود: چون عمل در معرض دید مردم است و در ورود ریا در عمل، به روی عمل باز است، اما نیت امری پنهانی است و می تواند به طور خالص برای خدا انجام گیرد، پس خداوند آنچه را در برابر نیت خالص می دهد، در برابر عمل نمی دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

عبد در روز نیت می کند که شب را برای عبادت بیدار باشد، اما خواب بر دیدگانش غلبه می کند و موفق به عبادت نمی گردد، ولی خداوند در نامه عملش نماز شب ثبت می کند و نفسش را تسبیح به حساب می آورد و خوابش را معادل با

صدقه قرار می دهد (۱).

۵- طبیعت نیت از طبیعت عمل بهتر است؛ زیرا بر نیت سوء عقابی مترتب نیست، بلکه اگر خیر باشد از باب عنایت حق ثواب دارد، بر خلاف عمل که مثقال ذره خیر آن و شر آن عکس العمل خواهد داشت، به این اعتبار می توان گفت: نیت مؤمن از عملش بهتر است.

۶- نیت از اعمال قلب است و چون قلب از جوارح دیگر افضل است، پس عملش از اعضا و جوارح دیگر افضل است، ندیدید که خداوند در قرآن مجید فرموده:

[أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي] (۲).

نماز را برای یاد من برپا دار.

در این آیه خداوند، نماز را که اکثر اجزای آن کار اعضا و جوارح است، وسیله یادش که مربوط به قلب است قرار داده و همیشه مقصود و هدف از وسیله برتر است.

۷- مراد این است که نیت بعضی از اعمال پرمشقت چون حج و جهاد از اعمال ساده و سبک مثل قرائت قرآن و صدقه بهتر است.

۸- سید مرتضی فرموده:

لفظ خیر، اسم تفضیل نیست که معنای برتری داشته باشد، بلکه مراد این است که نیت مؤمن هم عمل خیری از اعمال خیر اوست.

ص: ۴۴

۱- ۱) - علل الشرایع: ۲/۵۲۴، باب ۳۰۱، حدیث ۱.

۲- ۲) - طه (۲۰): ۱۴.

۹-مراد از نیت، حالتی است الهی که در هنگام شروع عمل و انجام عمل بر وفق اوامر حضرت حق برای قلب، حاصل می شود؛ قلبی که به هنگام طاعت دارای انقیاد می شود و روی خود را از دنیا برگردانده، به سوی آخرت متوجه می کند و این حالت انقیاد و آخرتی شدن قلب با عبادت جوارح و خودداری اعضا از گناه شدیدتر می شود، چون بین جوارح و قلب رابطه شدیدی است، هر یک از دیگری اثر بر می دارد، شما ملاحظه کرده اید، وقتی آفت و بلایی به اعضا می رسد، به قلب سرایت کرده و بر او اثر می گذارد و هرگاه حالتی مثلاً مانند ترس به قلب عارض شود به اعضا و جوارح اثر کرده و آنان را به لرزه می آورد، ولی قلب در وجود چون امیر است و اعضا و جوارح چون رعیت و هدف از اعمالی که بر جوارح قرار داده اند، نتیجه ای است که باید برای قلب حاصل شود و آن نتیجه همان روح انقیاد و تسلیم و خشوع و عشق و محبت نسبت به خداست؛ شما خیال می کنید که پیشانی بر زمین گذاردن، برای این است که پیشانی و زمین به هم برسند؟ نه بلکه این عمل اگر با معرفت و بینش انجام بگیرد، محصولش ایجاد حالت تواضع در قلب است، اما اگر بی توجه صورت بگیرد بود و نبود عمل مساوی است؛ پس نیت، روح عمل است و نیز نیت نتیجه بخش به عمل است، در این صورت باید گفت: نیت از عمل بهتر است.

۱۰- نیت مؤمن است که محرک و باعث بر عمل اوست؛ پس نیت، اصل و علت است و عمل، فرع آن؛ عمل حاصل نمی شود مگر به تصور مقصود حقیقی و تصدیق به مقصود حقیقی و برانگیختن نفس به سوی آن، تا جایی که عزم بر رسیدن به محبوب و به دست آوردن مقصود شدید گردد و به خاطر شدت گرفتن عزم، فعل خیر واقع شود و با واقع شدن فعل بر اساس آن نیت انسان به مقصود برسد، پس روی این حساب، نیت مؤمن از عملش بهتر و نیت کافر که سبب عمل خبیث اوست، از عمل او بدتر است.

۱۱- نیت، روح و جان عمل است و عمل به منزله بدن برای این روح است، خیر و شر بدن که عمل است تابع خیر و شر نیت است، چنانچه شرافت و خباثت بدن تابع شرافت و خباثت روح است؛ به این اعتبار، نیت مؤمن از عملش بهتر و نیت کافر از عملش بدتر است.

۱۲- نیت و قصد مؤمن در مرحله اول خدا و سپس عمل است و عمل وسیله ای است که مؤمن را به مقصد می رساند، پس نیت و قصد خیر از عمل بهتر است و نیت کافر در مرحله اول غیر خدا و سپس عمل است و با عمل به قصدش می رسد، پس قصد شر از عمل شر بدتر است.

علامه مجلسی رحمه الله آن مرد بزرگی که در زنده کردن آثار اهل بیت علیهم السلام بی نمونه بوده، پس از نقل این دوازده احتمال- که در توضیح روایت گذشته آمده- می گوید:

بعضی از این احتمالات را اگر به دقت بنگریم، می بینیم که بازگشت به بعض دیگر دارد و سبب این همه نظر در جنب این روایت به خاطر عدم تحقیق افراد در حقیقت نیت است.

آنچه که به نظرم پسندیده می رسد این است که تصحیح نیت از شوائب و خالص کردن آن، از سخت ترین و پررنج ترین اعمال است، سلامت نیت تابع حالتی است که نفس به آن متصف است و کمال اعمال و قبولی و برتری آن منوط به آن حالت است و تصحیح نیت میسر نیست مگر به اخراج حب دنیا و افتخار به آن و عزیز شمردن خود به آن از قلب، آن هم به ریاضت های سنگین و تفکرات صحیح و کوشش های زیاد امکان دارد و گرنه شستشوی قلب از این امور کار ساده ای نیست.

قلب، فرمانده و حاکم وجود است و هرچه بر او استیلا داشته باشد، سایر جوارح از وضع او پیروی می کنند، بلکه حصاری است که هر محبتی به آن چیره شود، سایر اعضا و جوارح انسان آن محبت را به وسیله حرکاتشان به خرج

می گذارند و باید بدانید که هرگز دو محبت بر قلب غالب نمی شود، بلکه یک محبت غالب و سایر محبت ها مغلوب است.

دنیا و آخرت، دو حقیقت متقابل است، البته دنیایی که مقدمه آخرت نیست و الا دنیای مقدمه آخرت عین آخرت است، دنیای مقابل آخرت دنیای مذموم و دنیای حرام و دنیای غافل کننده آدمی از عالم آخرت است.

کسی که عشق به مال بر قلبش حاکم است، فکر و خیال و حرکات اعضا و جوارحش جز به سوی مال نیست و عملی را انجام نمی دهد مگر این که مقصود واقعی اش مال باشد و اگر غیر مال را ادعا کند در ادعای خود دروغگوست، لذا دنبال کارهایی است که در آن ها به او وعده مال داده شده و توجهی به طاعاتی که وعده قرب ذوالجلال در آن است ندارد و هم چنین کسی که حب جاه یا سایر محبت ها به قلبش حاکم است، همه اعمال خود را وسیله ای برای رسیدن به محبوبش قرار می دهد، پس با این شکل قلب نمی تواند عمل خالصی برای حق داشته باشد، اگر نیت پاک و عمل خالص بخوهد، ناچار است قلب را تصفیه کند و تمام محبت ها را بر اساس مرزبندی های حق قرار دهد و عشق به مولا را حاکم بر تمام محبت ها نماید و از آنچه سبب دوری از حق است دوری گزیند تا به نیت پاک و عمل صالح دست یابد.

به همین دلیل باید گفت که نیت های مردم مراتب مختلفی دارد و بلکه باید گفت که بر اساس حالات مردم که غیر قابل شمارش است، نیت ها غیر قابل احصا است.

پاره ای از نیت ها موجب فساد عمل و بطلان است و برخی فقط موجب صحت عمل و بعضی هم موجب صحت و هم علت قبولی است و قسمتی از نیت ها موجب کمال عمل است و کمال هم مراتبی دارد که به حسب حالات روحی و قلبی افراد فرق می کند.

عَلَّامَةُ مَجْلِسِي رَحْمَةِ اللَّهِ پَسِ از ذِکْرِ مَقْدَمَاتِي مِي گويد:

من به بعضی از منازل و درجات نیت اشاره می کنم:

اول: نیت کسی است که از تفکر و تبه او در شدت عذاب خدا و رنج عقاب حضرت حق سرچشمه گرفته، این نیت سبب می شود که دنیا و لذاتش از نظر آدمی بیفتد و چنین انسانی از خوف عذاب حق دنبال عمل به حسنات و ترک سیئات است.

دوم: نیت کسی است که از شوق، نسبت به وعده های حق به نیکوکاران که در بهشت دارای حور و قصور و نعیم اند، مایه گرفته و خدا را برای تحصیل آن وعده ها عبادت می کند و سعی دارد از اموری که او را از رساندن به وعده های حق محروم می کند، بپرهیزد.

علامه مجلسی رحمه الله می گوید: برای این دو گونه نیت هم مراتب مختلفی وجود دارد و اختلاف مراتب به حسب اختلاف حالات نفسی و قلبی مردم است.

بعضی از مردم نیت شان طلب بهشت است، برای رسیدن به مشتهیات جسمانی آن و بعضی طالب بهشتند به عنوان این که بهشت، دار کرامت و مرکز قرب حق است.

و هم چنین گروهی فراری از آتش اند؛ زیرا از سوزاندن و درد حاصل از آن می ترسند و گروهی به عنوان این که جهنم، مرکز دوری از دوست و هجران و حرمان از مولا است از جهنم گریزانند، چنانچه علی علیه السلام در دعایی که به کمیل آموخت، عرضه می دارد:

فَلَيْسَ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ وَ جَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَهْلِ بَلَائِكَ وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ أَجْبَائِكَ وَ أَوْلِيَائِكَ فَهَبْنِي يَا اللَّهُ وَ سَيِّدِي صَبْرْتُ عَلَيَّ عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَيَّ فِرَاقِكَ (۱)...

خداوندا! اگر در عقوبات جهنم مرا با دشمنانت قرار بدهی و مرا همراه اهل بلا گردانی و بین من و عاشقان و دوستانت جدایی بیندازی، ای اله و سید من! بر عذابت صبر می کنم، اما بر فراق و دوری و هجرانت چه گونه صبر کنم!؟

فیض کاشانی آن شوریده مست می گوید:

بی خیالت نمی توانم زیست***بی جمالت نمی توانم زیست

تشنه باده وصال توام***بی وصال نمی توانم زیست

بی جمال تو نیست آرامم***با جمالت نمی توانم زیست

هرچه با بنده می کنی نیکوست***بی فعالیت نمی توانم زیست

زان دهان تلخ و شور و شیرین است***بی مقالت نمی توانم زیست

از لبت آب زندگی خواهم***بی زلالت نمی توانم زیست

شربت بی زان لبم حوالت کن***بی نوالت نمی توانم زیست

جای جولان توست عرصه دل***بی مجالت نمی توانم زیست

پای دل را به زلف خویش ببند***بی عقالت نمی توانم زیست

غم عشقش کمال توست ای «فیض»***بی کمالت نمی توانم زیست (۲)

سوم: نیت کسی است که خداوند بزرگ را به خاطر شکر نعمت های بی شمارش عبادت می کند؛ در حقیقت نیت او محصول حالت عالی شکر قلب او از خداست.

ص: ۴۹

۱-۱) - مفاتیح الجنان: دعای کمیل.

۲-۲) - فیض کاشانی.

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

قومی عبادت می کنند چون رغبت به بهشت دارند، این عبادت تاجرانه است، قومی از ترس عذاب عبادت می کنند، این عبادت عبید است و قومی از بابت شکر منعم عبادت می کنند، این عبادت آزادگان است (۱).

چهارم: نیت کسی است که حضرت دوست را به خاطر حیایی که از او دارد عبادت می کند؛ زیرا عقلش به حسن حسنات و قبح سیئات حکم می کند و متذکر این معناست که رب جلیل در جمیع احوال مطلع بر اوست و بر اساس توجه به این اطلاع قلبش ملامت حیا است و عبادت و ترک گناهش به این خاطر است. در فرمایشات نبی اکرم صلی الله علیه و آله آمده:

الإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ (۲).

نیکی آن است که خدا را عبادت کنی چنانچه او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی، پس او تو را می بیند.

پنجم: نیت کسی است که قربه الی الله عبادت می کند و این قرب یا به حسب درجه و کمال است، به این معنی که عبد در نهایت نقص و عاری از جمیع کمالات است و رب متصف به جمیع صفات کمالیه، پس بین عبد و رب از نظر معنوی فاصله و دوری است، عبد با عبادت رب هر مقدار از نقص و عیب خود را بر طرف کند، به همان مقدار به حضرت رب قرب معنوی پیدا می کند.

و یا قرب به حسب یاد دوست و مصاحبت معنوی است، کسی که دائماً یاد کسی است و در تمام لحظات در خدمت اوست، گویی با اوست.

ص: ۵۰

۱-۱) - نهج البلاغه: حکمت ۲۳۷.

۲-۲) - بحار الأنوار: ۱۹۶/۶۷، باب ۵۳.

ششم: نیت کسی است که خدا را فقط به خاطر این که شأن حضرت اوست عبادت شود، عبادت می کند و این نیت صدیقین است، چنانچه سر حلقه عاشقان امیر مؤمنان امام عارفان علیه السلام می گفت:

ما عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَ لَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ وَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ (۱).

خداوندا! تو را از ترس آتش و طمع به بهشت بندگی نمی کنم، تو را اهل این یافتم که باید عبادت شوی، پس تو را عبادت می کنم.

هفتم: نیت کسی است که عبادتش به خاطر عشق به اوست و مسئله عشق به این صورت از برترین درجه مقربین است، عاشق فقط رضای معشوق را می خواهد، به ثواب و عقاب کار ندارد، عشق حق وقتی بر قلب حاکم شود، قلب را از تمام محبت ها پاک می کند و آن قلب جز رضای معشوق چیزی را نمی طلبد.

فیض کاشانی آن عاشق بیدار و آن دلدادۀ بینا می گوید:

ای خدا این درد را درمان مکن***عاشقان را بیسر و سامان مکن

درد عشق تو دواي جان ماست***جز به دردت درد ما درمان مکن

از غم خود جان ما را تازه دار***جز به غم دلهای ما شادان مکن

خان و مان ما غم تو بس بود***خان و مانی بهر بی سامان مکن

شربت وصلت ز بیماران عشق***وا مگیر و خسته را بیجان مکن

رشته جان را به عشق خود ببند***جان ما جز در غمت نالان مکن (۲).

ص: ۵۱

۱-۱) - بحار الأنوار: ۱۸۶/۶۷، باب ۵۳.

۲-۲) - فیض کاشانی.

آئین پاک اسلام از انسان می خواهد که کلیه نیت هایش را پاک و برای خدا قرار دهد.

اسلام می خواهد که انسان در تمام برنامه هایش اعم از برنامه های مادی و معنوی، دنیایی و آخرتی، فردی و اجتماعی و حتی نسبت به خواب و خوراکش، نیتش را برای خدا قرار دهد و حتی نسبت به انجام تمام حسنات و نیکی ها برای خاطر حق نیت داشته باشد، گرچه موفق به انجام کار نشود.

در روایات زیادی وارد شده که خداوند بزرگ، از باب فضل و عنایتش به نیت کار خیر اجر و مزد می دهد، گرچه صاحبش تا آخر عمر موفق به تحقق نیتش نگردد. و اگر کسی خدای ناخواسته نیت شر کند، تا تحقق عملی پیدا نکند خداوند به آن نیت شر، عبد را عقاب نمی کند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ لَيَقُولُ: يَا رَبِّ ارْزُقْنِي حَتَّى أَفْعَلَ كَذَا وَ كَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ وُجُوهِ الْخَيْرِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ ذَلِكَ مِنْهُ بِصِدْقِ نَيْتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلَ مَا يَكْتُبُ لَهُ لَوْ عَمِلَهُ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ كَرِيمٌ (۱).

امام صادق علیه السلام فرمود: عبد مؤمن دست خالی به حق می گوید: یا رب! به من مالی عطا کن تا با آن کار نیک و امور خیر انجام دهم. خداوند وقتی از این مؤمن صدق نیت ببیند، به همین نیت اجری به او عنایت می کند، مانند اجر اجرای آن نیت که خداوند وسعت دهنده کریم است.

ص: ۵۲

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود:

مردم چهار دسته اند: مردی است که خدا به او علم و مال عنایت کرده و او با کمک علمش از مالش بهره می برد و مردی است که او را می بیند و می گوید: اگر خداوند به من هم علم و مال عطا می کرد همانند او از علم و مال استفاده می کردم، خداوند اجر این مردی که چنین نیتی دارد مانند دارنده علم و مال که علم و مالش را در راه خدا خرج کرده قرار می دهد و سوّم: مردی است که مال دارد ولی علم به او عنایت نشده و مالش را بر اساس جهل در راه غیر حق صرف می کند و مردی او را می بیند و می گوید: اگر من هم مال داشتم با مال همین معامله را می کردم، این مرد که چنین نیتی دارد در وزر گناه با مال دار جاهل یکی است!! (۱) و نیز حضرت فرمود:

دو گروه برای جهاد با هم روبرو می شوند، ملائکه برای نوشتن عمل آنان نازل می شوند و این چنین می نویسند: فلانی برای دنیا جنگ کرد، فلانی برای حمیت، فلانی برای عصبیت، نگویید فلانی در راه خدا کشته شد، کسی که برای اعلای کلمه حق بجنگد او در راه خدا جنگ کرده است (۲).

باز حضرت فرموده:

کسی که برای خدا بوی خوش استعمال کند، قیامت می آید در حالی که بویش از مشک پاکیزه تر است و هرکس نیتش در استعمال بوی خوش غیر خدا باشد، قیامت بویش از بوی مردار بدتر است (۳).

روایت شده:

ص: ۵۳

-
- ۱- ۱) - محجه البیضاء: ۱۰۳/۸، کتاب النیه و الصدق و الإخلاص.
 - ۲- ۲) - محجه البیضاء: ۱۰۵/۸، کتاب النیه و الصدق و الإخلاص.
 - ۳- ۳) - محجه البیضاء: ۱۰۵/۸، کتاب النیه و الصدق و الإخلاص.

مردی در حالی که گرسنه بود به ریگ زاری عبور کرد. پیش خود گفت: اگر این رمل ها طعام بود، همه را بین مردم قسمت می کردم. خداوند به پیامبر زمان وحی کرد: به آن مرد بگو صدقه تو و شکر نیت پاکت را قبول کردم و ثواب اطعام طعام اگر به مانند این ریگ ها نموده بودی به تو عنایت کردم (۱).

عَنْ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ النَّارِ فِي النَّارِ لِأَنَّ نِيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ خُلِدُوا فِيهَا أَنْ يَعْصُوا اللَّهَ تَعَالَى أَبَدًا وَإِنَّمَا خُلِدَ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ لِأَنَّ نِيَاتِهِمْ كَانَتْ فِي الدُّنْيَا أَنْ لَوْ بَقُوا فِيهَا أَنْ يُطِيعُوا اللَّهَ أَيَّدًا فَبِالنِّيَّاتِ خُلِدَ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى: [قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلَيَّ شَاكِلَتَهُ] (۲)، قَالَ: يَعْنِي عَلَيَّ نِيَّتَهُ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: همیشگی بودن اهل آتش در آتش به خاطر این است که نیتشان در دنیا این بود تا هستند نسبت به حق عصیان داشته باشند و همیشگی بودن اهل بهشت در بهشت به خاطر این است که در دنیا نیت داشتند تا هستند مطیع حق باشند، به نیت ها است که آنان در آتش ابدی و آنان در بهشت جاوید و همیشگی اند. سپس این آیه را تلاوت کرد: «هر کسی بر آنچه در درون دارد عمل می کند» یعنی بر نیتش.

عَنْ أَحَدِهِمَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَدَمَ فِي ذُرِّيَّتِهِ أَنْ مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ فَلَمْ يَعْمَلْهَا كُتِبَتْ لَهُ حَسَنَةٌ وَ مَنْ هَمَّ بِحَسَنَةٍ وَ عَمَلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرًا وَ مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ وَ مَنْ هَمَّ بِهَا وَ عَمَلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ (۴).

از یکی از دو امام باقر و صادق علیهما السلام روایت شده: خداوند تبارک و تعالی

ص: ۵۴

۱-۱) -محجه البيضاء: ۱۰۴/۸، کتاب النیه و الصدق و الاخلاص.

۲-۲) -اسراء (۱۷): ۸۴.

۳-۳) -الكافی: ۸۵/۲، باب النیه، حدیث ۵؛ المحاسن ۳۳۰/۲، کتاب العلل، حدیث ۹۴.

۴-۴) -وسائل الشیعه: ۵۱/۱، باب ۶، حدیث ۹۸؛ بحار الأنوار: ۲۵۲/۶۸، باب ۷۱.

به خاطر آدم در فرزندانش این گونه قرار داده که هر یک نیت عمل خوبی کنند و انجام ندهند برای او حسنه نوشته شود و هر کدام نیت کار خیر کردند و عملی نمودند ده حسنه برایش نوشته شود و هر کدام نیت کار بد کردند ولی عمل نمودند، چیزی بر او نوشته نشود و اگر نیت بد کردند و به اجرا گذاشتند یک بدی در حق آنان نوشته شود.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ -أَنَّهُ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ فُلَانًا، يَا عَلِيُّ، لِمَ تَشْهَدُ جِنَازَتَهُ؟ قُلْتُ: لَا، قَدْ كُنْتُ أَحَبُّ أَنْ أَشْهَدَ جِنَازَةَ مِثْلِهِ فَقَالَ: قَدْ كُتِبَ لَكَ ثَوَابُ ذَلِكَ بِمَا نَوَيْتَ (۱).

امام کاظم علیه السلام به علی بن ابی حمزه فرمود: خدا فلانی را رحمت کند، به تشییع جنازه او نیامدی؟ گفتم: دوست داشتم مثل چنین شخصی را تشییع کنم.

فرمود: برای تو ثواب آنچه نیت داشتی نوشته شد.

عبد الله بن موسی بن جعفر از پدرش پرسید:

دو فرشته ای که مأمور ثبت اعمالند، از نیت ثواب و گناه آدمی آگاهند؟ حضرت فرمود: بوی مستراح و عطر یکی است؟ گفتم: نه. فرمود: چون عبد قصد کار نیک کند، نفس او خوشبو برآید، فرشته دست راست که مأمور ثبت نیکی هاست به فرشته دست چپ گوید: برخیز زیرا او قصد کار خوب دارد، چون عبد کار خوب را انجام دهد زبانش قلم و آب دهانش مرکب و بدین وسیله نیکی در دفترش ثبت شود و چون قصد گناه کند، نفسش بدبو در آید، فرشته دست چپ به دست راست گوید او قصد کار بد دارد، چون عملی سازد آن را ثبت نماید!! (۲)

ص: ۵۵

۱-۱) - وسائل الشیعه: ۵۲/۱، باب استحباب النیه الخیر، حدیث ۱۰۱.

۲-۲) - الکافی: ۴۲۹/۲، باب من یهم بالحسنه أو السيئه، حدیث ۳؛ بحار الأنوار: ۳۲۵/۵، باب ۱۷، حدیث ۱۶.

از حضرت امام رضا علیه السلام روایت شده:

در قیامت نامه سیئات مؤمن را نشانش می دهند و او دچار ترس و لرز می شود، حسناش را نشانش دهند، چشمش روشن و خوشحال گردد، آن گاه خداوند می فرماید: دفتری که حسنات به جا نیاورده اش در اوست نشان او دهید، چون ببیند گوید: پروردگارا! به بزرگیت قسم من این حسنات را به جا نیاورده ام. خداوند می فرماید: راست می گویی ولی چون نیت آن ها را داشتی من برای تو ثبت کردم، آن گاه ثواب آن حسنات نیت شده را به او می دهند (۱).

امام رضا علیه السلام به ریان بن شیب فرمود:

اگر علاقه داری در ثواب شهدای کربلا شریک باشی، هر گاه یاد کردی بگو: ای کاش با آن ها بودم و به سعادت بزرگی می رسیدم (۲).

جابر در زیارت اربعین حضرت حسین علیه السلام خطاب به شهدای کربلا گفت:

ما با شما در ثواب شریکیم. عطیه کوفی گفت: ای جابر! چگونه با آنان شریکیم در حالی که ما کاری نکرده ایم و رنجی ندیده ایم، آن ها از زن و فرزند جدا شده و زخم برداشتند تا کشته شدند!!

جابر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

هر که قومی را دوست دارد، با آن ها محشور می شود و هر که کار قومی را دوست دارد با آن ها در ثواب آن کار شریک است، به خدا قسم نیت من و اصحاب من بر همان است که حسین و اصحابش بر آن رفتند (۳).

امام زین العابدین علیه السلام در دعای چهل و هفتم صحیفه عرضه می دارد:

ص: ۵۶

۱-۱) - تفسیر القمی: ۴۱۶/۱، ذیل آیه «قُلْ كُلُّ يَعْمَلُ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ» إسرائ (۱۷): ۸۴.

۲-۲) - الأمالی، شیخ صدوق: ۱۹۳.

۳-۳) - زیارت اربعین امام حسین علیه السلام.

وَ أَعْنَى عَلِيٍّ صَالِحِ النَّيِّهِ وَ مَرْضِيٍّ الْقَوْلِ وَ مُسْتَحْسِنِ الْعَمَلِ.

مرا بر نیت شایسته و گفتار مورد رضایت خود و عمل نیک کمک کن.

در دعای مکارم الاخلاق آمده:

وَ أَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَيَّ أَحْسَنِ النَّيَّاتِ وَ بِعَمَلِي إِلَيَّ أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ اللَّهُمَّ وَفِّ بِطُغْفِكَ نَيْتِي.

پروردگارا! نیت مرا به نیکوترین نیت برسان و عملم را نیکوترین عمل کن، خداوندا! به لطف نیت شایسته مرا فراوان گردان.

این گونه نیت های پاک است که قلب باید از آن بهره مند باشد و برابر روایات گذشته، اگر آدمی موفق به تحقق عملی آن گردد، ثواب عظیم می برد، اگر هم موفق نشود، به همان نیت پاک ثواب بزرگ نصیب انسان خواهد شد.

یکی از اصحاب رسول اسلام صلی الله علیه و آله می گوید:

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله در جمع مردم سخنانی فرمودند که مردم از شنیدن آن اشک ریختند و دل هایشان ترسید، آن مقداری که از آن سخنانی به یاد دارم این است:

ای مردم! برترین مردم از نظر بندگی کسی است که در عین بزرگی تواضع کند و در عین رغبت به دنیا زهد ورزد و با داشتن قوت انصاف دهد و به هنگام قدرت بردباری نماید.

ای مردم! برترین افراد در بندگی کسی است که از دنیا به اندازه کفاف برگیرد و در طول زندگی دارای عفت باشد و برای سفر آخرت توشه آماده نماید و برای حرکت به آخرت آماده گردد.

ای مردم! عاقل ترین انسان ها از نظر بندگی کسی است که خدا را شناخته و از حضرت او فرمان برد و دشمن را شناخته با او مخالفت نماید و خانه همیشگی را

آگاه گشته به اصلاح آن اقدام کند و سرعت از دنیا گذاشتن خویش را دریافته، برای آخرت کسب توشه نماید؛ آگاه باشید بهترین توشه آن است که همراه با تقوا باشد و بهترین عمل آن است که نیت پاک و خالص همراه آن گردد، و برترین قدر و منزلت از کسی است که نزد خدا ترسنده ترین مردم باشد (۱).

همراهی با اهل بیت علیهم السلام

مردان راه دوست، راستی در قلب پاک خود جز نیت پاک و شایسته نداشتند و به خاطر همان نیت راستین بود که تمام اعمال آنان عین طاعت حق و محض فرمان بردن از الله بود.

آن ها در هر حال از نیت خدایی برخوردار بودند، چنانچه توفیق به اجرا گذاشتن نیت را پیدا می کردند به احسن وجه عمل می نمودند و اگر زمینه تحقق نیت را نمی یافتند، از فضل خدا به ثواب عمل به آن نیت می رسیدند.

پس از پیروزی امام علی علیه السلام در جمل، یکی از یارانش گفت: دوست داشتم برادرم با ما در این صحنه می بود. حضرت فرمود: آیا میل و نیت قلبی برادرت با ماست عرضه داشت: آری. امام فرمود: حقیقتاً با ما حاضر است و آنان که هنوز در پشت پدران و رحم مادرانند و به دنیا نیامده اند نیز با ما هستند، به همین زودی، زمان آنان را آشکار می کند، ایمان، به آنان نیرو می گیرد و اهل طغیان به دست آنان نابود گردند.

پس از پایان جنگ جمل یا یکی از جنگ ها، امام علی علیه السلام به تقسیم غنائم مشغول شدند، هر نفری از برابر حضرت عبور کرد، مشتی درهم به او عنایت

ص: ۵۸

فرمود. چون گیرنده غنیمت درهم های گرفته را می شمرد ششصد درهم بود، به تمام افراد ارتش ششصد درهم رسید و برای خود حضرت هم ششصد درهم ماند.

ناگهان یکی از سربازان آه کشید، حضرت سبب آه او را پرسید، عرضه داشت:

وقتی خواستم در رکاب مبارک شما شرکت کنم دنبال برادرم رفتم، او را مریض یافتم، در موقع خدا حافظی شنیدم که می گفت: ای کاش از سلامت برخوردار بودم، تا می توانستم در کنار علی با دشمنان حق بجنگم. حضرت بلافاصله ششصد درهم سهم خود را به آن سرباز داد و فرمود: چون به دیدار برادرت رفتی این سهم را به او بده و بگو به خاطر نیت انگار با ما بودی و این سهم حق توست.

معلم اخلاق، شهید دستغیب در یکی از کتاب هایش از جلد سیزده «بحار الأنوار» از کتاب «کشف الغمه» اربلی نقل می کند:

محمی الدین اربلی گفت: روزی در خدمت پدرم بودم. مردی نزد او بود و چرت می زد. در آن حال عمامه از سرش افتاد و جای زخم بزرگی در سرش نمایان شد.

پدرم علت آن زخم را پرسید، گفت: این زخم را در جنگ صفین برداشتم. گفتند:

تو کجا و جنگ صفین کجا!؟

گفت: وقتی به مصر می رفتم، مردی از اهل غزه با من همسفر شد، در بین راه درباره جنگ صفین صحبت شد، همسفرم گفت: اگر من در صفین بودم شمشیرم را از خون علی و یارانش سیراب می کردم. من هم گفتم: اگر من در میدان صفین بودم شمشیر خود را از خون معاویه و یارانش سیراب می کردم و اینک من و تو از یاران علی و معاویه ملعون هستیم بیا با هم جنگ کنیم، در آن حال با هم در آویختیم و زد و خورد مفصلی کردیم، یک وقت متوجه شدم که بر اثر زخمی که به سرم رسیده از هوش می روم، در آن اثنا دیدم شخصی مرا با گوشه نیزه اش بیدار می کند، چون

چشم گشودم از اسب فرود آمد و دست روی زخم سرم کشید، در آن حال بهبودی یافت و فرمود: همین جا بمان و سپس ناپدید شد، آن گاه در حالی که سر بریده همسفرم را در دست داشت ظاهر شد و فرمود: این سر دشمن توست، تو به یاری ما برخاستی ما هم تو را یاری کردیم چنان که هر کس خدا را یاری کند خدا او را نصرت می دهد، پرسیدم: شما کیستید؟ فرمود: صاحب الامر علیه السلام. آن گاه فرمود:

هر کس از تو پرسید این زخم چه بوده؟ بگو: این ضربتی است که در صفین برداشته ام!!

استادی که نزد او قسمتی از مکاسب شیخ و کفایه آخوند را تلمذ می کردم می فرمود:

طلبه ای از ایران جهت تحصیل به سامرا رفت و در یکی از مدارس آن شهر مقیم شد. پس از مدتی خبر فوت پدرش را شنید، از یاران مدرسه سؤال کرد که در این مدرسه مرد خدا کیست؟ به او گفتند: آن شخصی که در کنار حوض مشغول آب برداشتن است مرد خداست. نزد او آمد در حالی که مشغول پر کردن آفتابه بود.

عرضه داشت: پدرم از دنیا رفته، خواهش می کنم از درگاه خدا برای او طلب مغفرت کنید؛ آن مرد خدا گفت: وضو ندارم، ولی این مستراح رفتن و قدم هایی که در این مسیر بر می دارم برای خدا نیت می کنم و ثوابش را هدیه پدر تو می کنم!!

آن طلبه سخت رنجیده شد، ولی همان شب پدر خویش را در خواب دید که به او گفت: فرزندم! از برکت قدم هایی که آن مرد خدا در طریق مستراح برای خدا برداشت، من از ثواب آن قدم ها در عالم برزخ بهره مند شدم.

ص: ۶۰

انسان، زمانی که با کمک انبیا و امامان علیهم السلام، و همت عالی عاشقان و دستگیری پیران راه، به نور معرفت آراسته شد و از طریق این نور به این حقیقت دست یافت که حول و قوه ای جز حول و قوه او وجود ندارد و در تمام هستی مؤثری جز حضرت او نیست و مالک و رازق و عالم و قادر و مرادی غیر او وجود ندارد و برای او این معنی کشف شد که: «لَيْسَ فِي الدَّارِ غَيْرُهُ دَيَّارٌ» از ما سوی الله قطع علایق می کند و جز دوست و نام و یاد و ذکر دوست چیزی برای او نمی ماند و تمام اشیای عالم را جز ابزار وسیله برای رسیدن به یار نمی نگرد و بود و نبود اشیا برای او مساوی می شود، در این هنگام قلب خود را آینه تجلی عشق دوست و وجود خویش را ظرف انعکاس صفات یار می بیند.

در این وقت ملاحظه می کند که تمام خواسته ها و اراده و تدبیرش، خواسته ها و اراده و تدبیر محبوب شده و انانیتش از میان رفت و جز دوست در میانه نمانده و قلب و جان و هستی و وجودش عین نیت و محض قصد برای رسیدن به حقیقت لقا و وصل یار شده و عشقی جز عشق معشوق حقیقی برایش نمانده.

اینجاست که محرک او برای تمام برنامه ها فقط عشق به محبوب است و تنها آرزوی انسان این است که در همه شؤون حیات رضای یار را جلب کند و این عشقی که با کمک معرفت نسبت به حضرت دوست به دست آورده حقیقت نیت و جان اراده و قصد است.

با این نیت است که عبادت به مفهوم واقعی اش تحقق پیدا می کند و در پرتو این نیت و این عشق است که یار هم عاشق انسان شده و بین عاشق و معشوق آن چنان جاذبه ای ایجاد می گردد که اگر همه موجودات عالم بخواهند، یک لحظه عاشق را

از حرکت به سوی معشوق باز دارند، قدرت نخواهند داشت.

نیت اگر غیر از این معنی باشد، چه ارزشی دارد و چه حرکتی می تواند در درون و برون انسان ایجاد کند و چه گونه می تواند آدمی را از حسیض پستی به اوج واقعیت و قلۀ حقیقت برساند؟

آیا غیر از این گونه نیت، بقیۀ خطورات قلب را می توان نیت گفت؟ آیا بدون این طرز نیت، می توان به سوی معشوقی که رفیع الدرجات است حرکت کرد، بدون نیت رفیع، رسیدن به رفیع الدرجات بدون شک بدانید که امکان ندارد!!

عطار آن شیفته کوی دوست می گوید:

مرکب لنگست و راه دورست***دل را چکنم که نا صبورست

این راه بریدنم خیال است***وین شیوه گرفتتم غرورست

صد قرن چو باد اگر بپویم***هم باد بود که یار دورست

با این همه گر دمی برآرم***بی او همه فسق یا فجورست

دانی تو که سر کافری چیست***آن دم که همی نه در حضورست

بی او نفسی مزین که ناگاه***تیغت زند او که بس غیورست

بگذر ز رجا و خوف کاین جا***چه جای خیال و نار و نورست

حضور قلب

این حضور قلبی که باید در همه عبادات با انسان باشد و شاید در مسائل عبادی به چیزی اندازه آن سفارش نشده باشد، بستگی به وضع نیت و کیفیت قصد و تصمیم انسان دارد.

از ما نخواسته اند که فقط بدن را در عبادت حاضر کنیم، حضور بدن تنها چه ارزشی دارد؟ اگر بدن تنها حاضر باشد، ولی جان و قلب حاضر نباشند، عین نفاق است.

مثل این که کسی در برابر بزرگی حاضر شود و از او تعریف و ستایش کند، ولی قلبش حاضر به تعریف و ستایش نباشد با زبان، آن بزرگ را مدح کند، ولی با دل و قلب هیچ توجهی به آن بزرگ نداشته باشد !!

حال بنگرید که انسان در برابر مولایی که عالم به کل شیء، و علیم به ذات صدور است، بایستد و از او مدح و تمجید و ستایش کند، ولی دلش جای دیگر باشد، آیا حضور بدن و غیبت قلب پسندیده مولاست !!؟

اصل حضور قلب و جان در پیشگاه با عظمت محبوبست و اگر قلب در حضور نباشد بدون شک بدن هم در حضور نیست، بلکه حضور بدن قلبی و بی ثمر است !!

برای حضور قلب در پیشگاه دوست نه فقط در عبادات بلکه در همه لحظات زندگی باید به تصحیح نیت اقدام کرد؛ چون نیت به معنای واقعی حاصل شود، مسئله حضور تمام موجودیت در برابر یار تحقق پیدا می کند، آن وقت است که انسان به بهترین وجه عبادت را به جای آورده و در غیر عبادت هم در عین عبادت است.

اگر به عالم با صفای معرفت قدم بگذاریم، با چشم دل به دیدار جمال یار نایل شده و به چشیدن شربت حیات بخش عشق موفق خواهیم شد و این عشق برخاسته از معرفت است که در عبادت و غیر عبادت ما را با تمام وجود در محضر دوست حاضر نگاه می دارد و ما را از گناه خطرناک غیبت - که سرآمد همه گناهانست - حفظ می کند، راستی عشق برخاسته از معرفت عجب معجزه عجیبی دارد !!

الهی آن پیر روشن دل می گوید:

مرحبا بر صفای عالم عشق*** آفرین بر روان آدم عشق

بارک الله به دفتر توحید***که بود نقش سر خاتم عشق

سر جام جهان نمای شهود***کس نگیرد به دست جز جم عشق

روح قدسی اگر شود، نشود***جلوه گر جز به قلب مریم عشق

نه بهر دیو و دد ز حق بخشد***رتبه آدم مکرم عشق

هر که مجروح دل شود ز فراق***رسد از لطف حق به مرهم عشق

حضرت امام خمینی رحمه الله در زمینه حضور قلب می گوید:

عبادت و مناسک و اذکار و اوراد، وقتی نتیجه کامل دارد که صورت باطنه قلب شود و باطن ذات انسان به آن مخمّر گردد و دل انسان صورت عبودیت به خود گیرد و از خودسری و سرکشی بیرون آید.

و نیز از اسرار و فوائد عبادات یکی آن است که اراده نفس قوی شود و نفس بر طبیعت چیره شود و قوای طبیعت مسخر تحت قدرت و سلطنت نفس گردد و اراده ملکوتی در ملک بدن نافذ گردد، به طوری که قوا چون ملائکه الله نسبت به حق تعالی شوند که عصیان آن نکنند و لمحّه ای تخلف نورزند و به آنچه فرمان برای آن ها صادر می شود، عمل کنند.

و اکنون گوییم که یکی از اسرار عبادات و فوائد مهم آنکه همه مقدمه آن است، این معنی است که جمیع مملکت باطن و ظاهر مسخر در تحت اراده الله و متحرک به تحریک الله شود و قوای ملکوتیه و ملکیه نفس از جنود الله شوند و همگی نسبت به حق تعالی سمت ملائکه الله را پیدا کنند و این خود یکی از مراتب نازلۀ فنای قوا و ارادت و تبت در اراده حق است و کم کم نتایج بزرگ از این مرحله پیدا شود و انسان طبیعی الهی گردد و نفس ارتیاض به عبادت الله پیدا کند و جنود

ابلیس یکسره شکست خورده منقرض شوند و قلب و قوای آن تسلیم حق شوند و اسلام به بعض مراتب باطنیه در آن بروز کند و نتیجه این تسلیم اراده حق، در دار آخرت آن شود که حق تعالی اراده او را در عوالم غیب نافذ فرماید و او را مثل اعلائی خود قرار دهد و چنانچه خود ذات مقدس هرچه را بخواهد ایجاد کند، به مجرد اراده موجود شود، اراده این بنده را هم آن طور قرار دهد !!

چنانچه بعضی از اهل معرفت روایت نمودند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله راجع به اهل بهشت که:

ملکی می آید پیش آن ها، پس از آنکه اذن ورود می طلبد وارد می شود و نامه ای از جناب دوست به آن ها می دهد، پس از آنکه سلام مولا را به آن ها رساند و در آن نامه است:

مِنَ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الْقَيُّومِ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ وَ قَدْ جَعَلْتُكَ تَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَا يَقُولُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لِلشَّيْءِ كُنْ إِلَّا وَ يَكُونُ (۱).

از حی و قیوم که مرگ ندارد، به حی و قیومی که نمی میرد، پس من هرچه را بگویم بشود، می شود و اکنون تو را بدین گونه قرار دادم که به هر چیزی بگویی بشود بشود. حضرت فرمود: احدی از اهل بهشت به چیزی نمی گوید باش مگر این که تحقق پیدا می کند.

و این سلطنت الهیه ای است که به بنده می دهند، چرا؟ چون بنده ترک اراده خود و ترک سلطنت هواهای نفسانیه و اطاعت ابلیس و جنود او نموده و هیچ کدام از این نتایج مذکوره حاصل نشود مگر با حضور قلب کامل و اگر قلب در وقت

ص: ۶۵

عبادت غافل و ساهی باشد، عبادت او حقیقت پیدا نکند و شبه لهو و بازی است.

و البته چنین عبادتی را در نفس به هیچ وجه تأثیر نیست و عبادت از صورت و ظاهر به باطن و ملکوت بالا نرود، چنانچه به این معنی در اخبار اشاره شده و قوای نفس با چنین عبادتی تسلیم نفس نشوند و سلطنت نفس بر آن ها بروز نکند و همین طور قوای ظاهره و باطنه تسلیم اراده الله نگردد و مملکت وجود انسان در تحت کبریای حق منقهر نشود!!

از این جهت است که می بینید، در ما پس از چهل پنجاه سال عبادت اثری حاصل نشده، بلکه روز به روز بر ظلمت قلب و تعصی قوا افزوده می شود و آن به آن اشتیاق ما به طبیعت و اطاعت ما از هواهای نفسانیه و وساوس شیطانیه افزون می گردد؛ اینها نیست جز آنکه عبادات ما بی مغز و شرایط باطنیه و آداب قلبیه آن به عمل نمی آید و الا به نص آیه مبارکه الهی نماز نهی از فحشا و منکر می نماید و البته این نهی، نهی صوری ظاهری نیست، لا بد باید در دل چراغی روشن شود و در باطن نوری فروزان گردد که انسان را هدایت به عالم غیب کند و زاجر الهی پیدا شود که انسان را از عصیان و نافرمانی باز دارد.

ما خود را در زمره نماز گزارها می دانیم و سال های سال است که به این عبادت بزرگ اشتغال داریم و در خود چنین نوری ندیده و در باطن چنین زاجر و مانعی برای ما پیدا نشده است، پس وای به حال ما آن روزی که صور اعمال ما و صحیفه افعال ما را در آن عالم به دست ما دهند و گویند: خود، حساب خود را برس و بین آیا چنین اعمالی قابل قبول درگاه است و آیا چنین نمازی با این صورت ظلمانی مقرب بساط حضرت کبریایی است؟!

آیا با این امانت بزرگ الهی و وصیت انبیا و اوصیا باید این طور سلوک کرد و این طور دست خیانت شیطان رجیم را که دشمن خداست به آن راه داد؟

و آیا نمازی که معراج مؤمن است و قربان متقیان شمرده شده، چرا باید ما را از ساحت مقدس او تبعید و از درگاه قرب دور کند؟!

آن روز آیا جز حسرت و ندامت و بیچارگی و بدبختی و خجالت و شرمساری چیزی نصیب ما می شود؟ حسرت و ندامتی که در این عالم شبیه ندارد، خجالت و شرمساری که نظیرش را تصور نمی توانیم کرد.

حسرت های این عالم هرچه باشد، مشوب به هزار طور امیدها است و شرمساری های این جهان سریع الزوال است، به خلاف آنجا که روز به روز فقط حسرت و ندامت است، چنانچه حق فرماید:

[وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ] (۱).

و آنان را از روز حسرت-آن گاه که کار از کار بگذرد-بترسان.

آنجا امر گذشته قابل جبران نیست و عمر تلف شده را نمی توان برگرداند.

ای عزیز! امروز روز مهلت و عمل است، انبیا آمدند و کتاب ها آوردند و دعوت ها نمودند، با این همه تشریفات و این همه تحمل رنج و تعب که ما را از خواب غفلت بیدار و از سُکْرِ طَبِيعَتِ هَشِيَارِ كُنْنَد و ما را به عالم نور و نشئه بهجت و سرور رسانند و به حیات ابدی و نعمت های سرمدی و لذت های جاودانی متصل نمایند و از هلاک و شقاوت و نار و ظلمت و حسرت و ندامت رهایی دهند.

تمام اینها برای ماست، آن ذوات مقدسه احتیاجی به ایمان و اعمال ما نداشتند، با این وصف در ما هیچ اثری نکرد و شیطان، مسامع قلب ما را چنان گرفته و سلطنت بر باطن و ظاهر ما چنان پیدا نموده که هیچ یک از مواعظ آن ها در ما اثر نکرده، بلکه هیچ یک از آیات و اخبار به گوش قلب ما نرسد و از ظاهر گوش

ص: ۶۷

حیوانی تجاوز نکند.

به حال خود رحمی کن و از عمر خود نتیجه ای بگیر؛ در حال انبیا و اولیا دقت کن و به اشتباهای کاذب و وعده های شیطان پشت پا بزن؛ گول شیطان را مخور و در ورطه فریب نفس اماره مباش که تدلیس اینها بسیار دقیق است و هر امر باطلی را به صورت حق به انسان تعمیم می کنند و آدمی را فریب می دهند.

انسان را گاهی به امید توبه در آخر عمر به شقاوت می کشانند، با آنکه توبه در آخر عمر و تراکم ظلمات معاصی و بسیاری مظالم عباد و حقوق الله، امری است بسیار صعب و مشکل.

امروز که اراده انسان قوت دارد و قوای جوانی برقرار است و درخت معصیت برومند نیست و سلطنت شیطان در نفس مستحکم نشده و نفس جدید العهد به ملکوت و قریب الافق به فطرت الله است و شرایط حصول و قبول توبه سهل است، نمی گذارند که انسان قیام به توبه کند و این درخت سست را ریشه کن و سلطنت غیر مستقل را منقرض نماید، وعده ایام پیری را می دهند که به عکس دوره جوانی، اراده ضعیف و قوا ناتوان و درخت معاصی گوناگون، کهن و برومند و سلطنت ابلیس در ظاهر و باطن مستقل و مستقر شده و الفت به طبیعت شدید و دوری از ملکوت زیاد و نور فطرت خاموش و شرایط توبه سخت و ناگوار شده است.

این نیست جز غرور و گاهی به وعده شفاعت شافعین، انسان را از ساحت قدس آنان دور و از شفاعت آن ها مهجور می نماید؛ زیرا که انغمار در گناهان کم کم قلب را سیاه و منکوس کند و وضع انسان را به سوء عاقبت منجر نماید.

خواستار و طمع شیطان دزدیدن ایمان انسان است، بنابراین دخول در گناهان را مقدمه آن قرار می دهد تا به نتیجه مطلوب برسد.

ص: ۶۸

انسان اگر آرزوی شفاعت دارد، باید در این عالم با سعی و کوشش رابطه بین خود و شفعی خود را حفظ کند و قدری تفکر در حال شافعان محشر نماید که حال آنان در عبادت و ریاضت به کجا رسیده بود، فرضاً که ما با ایمان از دنیا برویم، ولی بار گناهان و مظالم سنگین باشد، ممکن است در عذاب های گوناگون برزخ و قبر از ما شفاعت نشود!

عذاب های برزخ قابل قیاس با عذاب های اینجا نیست و طول مدت برزخ را جز خدا کسی نمی داند؛ شاید میلیون میلیون ها سال طول بکشد و ممکن است در قیامت نیز پس از مدت های طولانی و عذاب های گوناگون طاقت فرسا، شفاعت نصیب ما شود، چنانچه در احادیث به این حقیقت اشاره شده است.

پس غرور شیطان، انسان را از عمل صالح باز دارد و انسان را یا بی ایمان، یا با بارهای سنگین از دنیا ببرد و به شقاوت و بدبختی گرفتار کند.

و گاهی با وعده رحمت و اسعه ارحم الراحمین دست انسان را از دامن رحمت کوتاه کند، غافل از این که همه بعث رسل و ارسال کتب و فرو فرستادن فرشتگان و وحی و الهام به پیامبران و راهنمایی طریق حق از رحمت ارحم الراحمین است، عالم را رحمت و اسعه حق فرو گرفته و ما در لب چشمه حیوان از تشنگی به هلاکت می رسیم.

قرآن بزرگ ترین رحمت های الهی است، تو اگر به رحمت ارحم الراحمین طمع داری و آرزوی رحمت و اسعه داری، از این رحمت استفاده کن که حق طریق وصول به سعادت را باز نموده و چاه را از راه روشن فرموده، تو خود در چاه می افتی و از راه منحرف می شوی، رحمت را چه نقصانی است؟ اگر ممکن بود طریق خیر و سعادت را به مردم به طور دیگر نشان بدهند، می دادند و اگر ممکن بود به اجبار مردم را به سعادت برسانند، می رسانند، اما هیئات که راه آخرت راهی است که

جز با قدم اختیار نمی توان آن را پیمود، سعادت با زور حاصل نمی شود، فضیلت و عمل صالح بدون اختیار، فضیلت و عمل صالح نیست و شاید معنی آیه شریفه:

[لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ] (۱) همین باشد.

شیخ کلینی از حضرت صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

در تورات نوشته شده است که:

يَا أَيُّهَا آدَمُ تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمْلاً قَلْبِكَ غِنًا (۲).

ای پسر آدم! خودت را برای عبادت من فارغ کن، تا من قلب تو را از غنی پر کنم.

بدان که فراغت برای عبادت حاصل می شود به فراغت وقت و فراغت قلب و این امر از مهمات است در باب عبادات که حضور قلب بدون آن تحقق پیدا نکند و عبادت بی حضور قلب مقبول در گاه نیفتد، چنانچه در روایات اهل بیت علیهم السلام وارد شده است.

و یگانه علاج برای تحصیل حضور قلب دو امر است: یکی فراغت وقت و قلب و دیگر فهماندن اهمیت عبادت به قلب.

مقصود از فراغت وقت آن است که انسان در هر شبانه روز برای عبادات خود وقتی را معین کند که در آن وقت خود را موظف بداند فقط به عبادت و اشتغال دیگری در آن وقت نداشته باشد.

انسان اگر بفهمد که عبادت یکی از امور مهم و پر اهمیت است. البته اوقات آن را حفظ می کند و برای آن وقتی معین می کند، همان طور که برای کسب مال و منال

ص: ۷۰

۱-۱) - بقره (۲): ۲۵۶.

۲-۲) - الکافی: ۸۳/۲، باب العباده، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۲۵۲/۶۷، باب ۵۵، حدیث ۸.

و برای برنامه های دیگر وقت قرار می دهد، برای عبادت نیز وقت قرار دهد که در آن وقت فارغ از امور دیگر باشد، تا حضور قلب که مغز و لب عبادت است برای او میسر باشد، ولی اگر نماز را با تکلف به جا آورد و قیام به عبودیت معبود را از امور زائده بداند، البته آن را تا آخر وقت به تأخیر می اندازد و در وقت اتیان آن نیز به واسطه آنکه کارهای مهمی را به نظر و گمان خود مزاحم با آن می بیند با سر و دست شکسته اتیان می کند، البته چنین عبادتی نوراتیت ندارد و بلکه مورد خشم الهی است و چنین شخصی مستخف به نماز و متهاون در آن امر است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَا تَتَهَاوَنُ بِصِيَلَاتِكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَخَفَّ بِصِيَلَاتِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ شَرِبَ مُسْكِرًا لَا يَرُدُّ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ (۱).

امام باقر علیه السلام به زراره فرموده است: در امر نماز سستی مکن؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وقت مرگ فرمود: کسی که نماز را سبک بشمارد از من نیست، کسی که مُسکری بیاشامد از من نیست و به خدا بر من در کنار حوض وارد نمی شود.

قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا حَضَرَ أَبِي الْوَفَاءُ قَالَ لِي: يَا بُنَيَّ لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنْ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ (۲).

امام کاظم علیه السلام فرمود: پدرم به هنگام وفات گفت: ای پسر! سبک شمارنده نماز به شفاعت ما نمی رسد.

ص: ۷۱

۱-۱) -الکافی: ۲۶۹/۳، باب من حافظ علی صلاته، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۲۳/۴، باب ۶، حدیث ۴۴۱۳.

۲-۲) -الکافی: ۲۷۰/۳، باب من حافظ علی صلاته، حدیث ۱۵؛ بحار الأنوار: ۷/۴۷، باب ۱، حدیث ۲۳.

خدا می داند که انقطاع از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و خروج از تحت حمایت آن سرور چه مصیبت عظیمی است و حرمان از شفاعت آن سرور و اهل بیت معظم او چه خذلان بزرگی است! گمان مکن که بدون شفاعت و حمایت آن بزرگواران کسی روی رحمت حق و بهشت موعود را ببیند.

اکنون بین آیا، مقدم داشتن هر امر جزئی بر نماز- که قره العین رسول اکرم صلی الله علیه و آله و بزرگ ترین وسیله رحمت حق است- و اهمال کردن درباره آن و به آخر انداختن وقتش بدون عذر و حفظ نمودن حدود آن، تهاون و استخفاف هست یا نیست؟! اگر هست بدان که به شهادت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام از ولایت آن ها خارج و به شفاعت آنان نایل نشوی.

اگر احتیاج به شفاعت آن ها داری و مایلی که از امت رسول اکرم صلی الله علیه و آله باشی، این ودیعه الهیه را بزرگ شمار و به آن اهمیت بده؛ خدای تعالی و اولیای او از عمل من و توبی نیازند و بدان اگر اهمیت به عبادت ندهی، بیم آن است که منجر به ترک آن شود و از ترک به جحود رسد که در آن وقت کار تو یکسره شود و به شقاوت ابدی و هلاکت دائمی رسی.

از فراغت وقت فراغت قلب، است؛ بلکه فراغت وقت، مقدمه برای این فراغت است و آن در حقیقت چنان است که انسان در وقت اشتغال به عبادت، خود را از اشتغالات و هموم دنیایی فارغ کند و توجه قلب را از امور متفرقه و خواطر مُتَشَتَّته منصرف نماید و دل را یکسره خالی و خالص برای توجه به عبادات و مناجات با حق کند و تا فراغت قلب از این امور حاصل نشود، تفرغ برای او و عبادت او حاصل نگردد.

ولی بدبختی آن است که ما تمام افکار و اندیشه های متفرقه را ذخیره می کنیم برای وقت عبادت، همین که تکبیره الاحرام نماز را می گوئیم، گویی در مغازه را باز

کرده ایم، یا دفتر محاسبات را گشوده ایم، یا کتاب مطالعه را مفتوح نموده ایم، دل را به سوی اشتغال به امور دیگر می فرستیم و از اصل عمل به کلی غافل شده، یک وقت به حسب عادت به خود می آییم که به سلام نماز رسیده ایم، حقیقتاً این عبادت فضاحت آور است و این مناجات شرم انگیز است.

عزیزم! تو مناجات با حق را مثل تکلم با یک نفر از بندگان ناچیز حساب نکن، چه شده است که اگر با یک نفر از دوستان یا بیگانگان مشغول صحبت باشی، مادام که با او مذاکره می کنی از غیر غافل و با تمام توجه به او مشغولی، ولی به هنگام مکالمه و مناجات با ولی نعم و پروردگار عالمیان به کلی از او منصرف و غافل و به دیگر امور متوجهی؟! آیا قدر بندگان از ذات مقدس حق افزون است یا تکلم با آن ها ارزشش از مناجات با قاضی الحاجات بیش تر است!؟

آری، من و تو حقیقت مناجات با حق را نمی دانیم؛ تکالیف الهیه را سربار امور می دانیم، البته امری که تحمیل بر شخص شد و سربار زندگی گردید اهمیت نخواهد داشت؛ باید سرچشمه را اصلاح کرد و ایمان به خدا و فرمایش های انبیا پیدا کرد تا کار اصلاح شود، همه بدبختی ها از ضعف ایمان و سستی یقین است.

ایمان سید بن طاووس او را به جایی می رساند که روز اول تکلیفش را عید می گیرد، برای آنکه حق تعالی اجازه ورود در مناجات به او را مرحمت کرده و او را مخلع به خلعت تکلیف فرموده است: حقیقتاً تصور کن این چه قلبی است که این قدر نوراتیت و صفا دارد.

اگر عمل این سید جلیل برای تو حجت نیست، کار سید الموحدین و اولاد معصومین علیهم السلام او که برای تو حجت است؛ نظر کن در حالات آن بزرگواران و کیفیت عبادت و مناجات های آن ها، بعضی از آن ها در وقت نماز رنگ مبارکشان تغییر می کرد و پشت مبارکشان می لرزید، از خوف این که مبادا در امر الهی لغزشی شود،

با آنکه به تمام معنی معصوم بودند.

در هر صورت، فراغت قلب از غیر حق از امور مهم است که انسان باید آن را تحصیل کند و طریق تحصیل آن نیز با قدری مواظبت و مراقبت ممکن و سهل است، باید انسان مدتی اختیار طایر خیال را به دست گیرد و هر وقت خواست، از شاخه ای به شاخه ای پرواز کند آن را حفظ کند، پس از مدتی مراقبت، رام و آرام شود و توجه آن از امور متشتته منصرف گردد و خیر و صلاح عادت او شود و فارغ البال اشتغال به توجه به حق و عبادت پیدا کند.

حضور قلب، روح و حقیقت عبادت است و بدون آن هیچ قیمتی برای عبادات نیست و قبول عبادات در درگاه حق منوط به حضور قلب است.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ أَنَّهُمَا قَالَا - إِنَّمَا لَمَكَ مِنْ صَلَاتِكَ مَا أَقْبَلْتَ عَلَيْهِ مِنْهَا فَإِنْ أَوْهَمَهَا كُلُّهَا أَوْ غَفَلَ عَنْ آدَابِهَا لُفَّتْ فَضْرَبَ بِهَا وَجْهَ صَاحِبِهَا (۱).

امام باقر و امام صادق علیهما السلام به فضیل بن یسار فرمودند: از نمازت آنچه توجه قلبت با آن بوده از آن توست، مکلف اگر تمام نماز را غلط به جا آورد، یا از آداب آن غافل گردد، آن نماز را می پیچیند و سپس به صورت صاحبش می زنند.

ابو حمزه ثمالی می گوید:

حضرت سجاد علیه السلام را دیدم نماز می خواند، عبای آن جناب از شانۀ اش افتاد، حضرت تا از نماز فارغ نشد به عبا دست نزد. پس از نماز پرسیدم: چرا به عبا توجه نفرمودی؟ فرمود: وای بر تو آیا می دانی در حضور که بودم؟ همانا از عبد قبول نمی شود نمازی مگر آنچه توجه قلب به آن بوده. عرض کردم: پس ما هلاک

ص: ۷۴

شدیم؟ فرمود: هرگز همانا نقص عبادات را خداوند با نافله‌ها برای مؤمنان تمام می‌کند (۱).

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَقُومَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الصَّلَاةِ مُتَّكَاسِلًا وَلَا نَاعِسًا وَلَا يُفَكِّرَنَّ فِي نَفْسِهِ فَإِنَّهُ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ
إِنَّمَا لِلْعَبْدِ مِنْ صَلَاتِهِ مَا أَقْبَلَ عَلَيْهِ مِنْهَا بِقَلْبِهِ (۲).

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: کسی از شما در حال کسالت و چرت به نماز نایستد و در پیش نفس اندیشه نداشته باشد؛ زیرا که در محضر خداست، جز این نیست که برای عبد از نمازش همان است که با قلب به آن توجه داشته است.

ای کاش در درجه اول به قدر و قیمت خود پی می‌بردیم و می‌فهمیدیم از کجاییم و در کجاییم و به کجا می‌رویم و برای کیستیم و سپس به ارزش عبادت‌ها و مناجات‌ها آگاه می‌شدیم تا از همه قیود رها گشته به قید عشق حق مقید می‌شدیم.

ای کاش دست از این ظواهر می‌شستیم و دوباره پیمان شکسته شده روز الست را با دوست می‌بستیم، از این چهارچوب تنگ مادیت به در آمده، در عالم بیکران معنی به پرواز می‌آمدیم.

ای کاش با قدرت توجه و معرفت، از اسارت شیطان درون و برون آزاد گشته، به بارگاه محبوب واقعی و معشوق اصلی راه می‌یافتیم.

استاد بزرگ، مرحوم شیخ بهایی در مقام نصیحت بی‌خبران و گم‌شدگان می‌گوید:

ص: ۷۵

۱- ۱) -بحار الأنوار: ۶۱/۴۶.

۲- ۲) -الخصال: ۶۱۲/۲، حدیث ۱۰؛ وسائل الشیعه: ۴۷۷/۵، باب ۳، حدیث ۷۱۰۷.

ای مرکز دایره امکان***وی زبده عالم کون و مکان

تو شاه جواهر ناسوتی***خورشید مظاهر لاهوتی

تا کی ز علائق جسمانی***در چاه طبیعت تن مانی

تا کی ز معارف عقلی دور***به زخارف عالم حس مغرور

از موطن اصلی نیاری یاد***پیوسته به لهو و لعب دل شاد

نه اشک روان نه رخ زردی***الله الله تو چه بی دردی

یک دم به خود آی و ببین چه کسی***به چه بسته دل و به که هم نفسی

زین خواب گران بردار سری***بر گیر ز عالم اولین خبری

آن عارف بزرگ در کتاب «سر الصلاة» نیز می گوید (۱):

نیت در نزد عامه عزم بر اطاعت است خوفاً یا طمعاً:

[يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا] (۲).

در حالی که همواره پروردگارشان را به علت بیم [از عذاب] و امید [به رحمت و پاداش] می خوانند.

و در نزد اهل معرفت عزم بر اطاعت است هیبتاً و تعظیماً:

أُعْبِدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ (۳).

آن چنان خدا را عبادت کن، به مانند این که او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند.

و در نزد اهل جذب و محبت عزم بر اطاعت است شوقاً و حباً:

ص: ۷۶

۱-۱) - سر الصلاة: ۱۱۹.

۲-۲) - سجده (۳۲): ۱۶.

۳-۳) - بحار الأنوار: ۲۰۴/۲۵، باب ۶.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ.. (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: با فضیلت ترین مردم کسی است که عاشق عبادت باشد و چون عاشقی که دست در گردن محبوب کند، با عبادت دست به گردن باشد.

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَ لَكِنِّي أَعْبُدُهُ حُبًّا لَهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تِلْكَ عِبَادَةُ الْكِرَامِ (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: اما من عاشقانه او را عبادت می کنم و این عبادت مردم بزرگوار است.

در هر صورت معرفتی که با کمک انبیا و امامان علیهم السلام حاصل شود، زیر بنای نیت است و این نیت، زیر بنای حضور قلب است و این حضور قلب، مایه حرکت انسان در تمام شؤون حیاتش به سوی عمل صالح است. ای عزیزان! بیایید سعی کنیم که نیت را فقط مخصوص به عبادت نکنیم، بلکه در تمام سکونات و حرکات و در تمام روابط خود با خلق و در تمام اعمال و اخلاق خود برای خدا نیت داشته باشیم، تا از تمام لحظات عمر بهترین سود و منفعت را ببریم.

دنیا و ما فيها ارزش آن را ندارد که ما یک لحظه از عمر خود را با آن معامله کنیم، باید دنیا و هر چه در آن است برای ما ابزار و وسیله ای جهت معامله با دوست باشد و به قول سعدی آن عالم نکته سنج:

دنیا آن قدر ندارد که بر او رشک برند***یا وجود و عدمش را غم بیهوده خورند

نظر آنان که نکردند بر این مثنوی خاک***الحق انصاف توان داد که صاحب نظرند

ص: ۷۷

۱-۱) - الکافی: ۲/۸۳، باب العباده، حدیث ۳؛ مشکاه الأنوار: ۱۱۲، فصل ۲.

۲-۲) - الأملی، شیخ صدوق: ۳۸، مجلس ۱۰، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۱۹۷/۶۷، باب ۵۳.

عارفان هرچه ثباتی و بقایی نکند***گر همه ملک جهان است به هیچش نخرند

تا تطاول نپسندی و تکبر نکنی*** که خدا را چو تو در ملک بسی جانورند

دوستی با که شنیدی که به سر برد جهان***حق عیانست ولی طایفه ای بی بصرند

ای که بر پشت زمینی همه وقت آن تو نیست***دگران در شکم مادر و پشت و پدرند

گل بی خار میسر نشود در بستان***گل بی خار جهان مردم نیکو سیرند

«سعدیا»مرد نکونام نمیرد هرگز***مرده آن است که نامش به نکویی نبرند

قلب سلیم

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

صاحب بیت صادق، صاحب قلب سلیم است.

آری، قلب، خانه حقیقی خداست و آیات و روایات بر این حقیقت دلالت دارد.

از عارفی پرسیدند: اول عضوی که در رحم مادر به هنگام شکل گرفتن انسان تکون یافت چه بود؟ فرمود: قلب. عرضه داشتند: از معارف الهی چه دلیلی بر این مسئله دارید؟ فرمود: آیه شریفه:

[إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا] (۱).

ص: ۷۸

یقیناً نخستین خانه ای که برای [نیایش و عبادت] مردم نهاده شد، همان است که در مکه است که پر برکت و وسیله هدایت برای جهانیان است.

دلیل این واقعیت است، همان طور که در آیه می فرماید: اوّل خانه ای که برای مردم بنا شد همان خانه مکه است که جهت عبادت مردم بنا شد، وقتی اوّل خانه همان خانه مکه برای عبادت حق باشد، پس باید گفت: به همین دلیل اوّل عضوی که در وجود ساخته شد قلب است که خانه عشق و محبت اوست، و در حقیقت در مملکت هستی انسان اوّل جایی که بنا کرد خانه مربوط به خودش بود و اعتبار و ارزش و اهمیت و قدر قلب هم در همین است (۱).

البته این ارزش و اهمیت، ارزش استعدادی است و ارزش بالقوه و این برای انسان کافی نیست، آدمی باید با توجه به معارف الهی و عمل به حدود و مقررات خداوندی، سعی کند که صفت سلامت را برای قلب کسب کند و تا جایی بکوشد که سلامت با قلب متحد شود و به فرموده قرآن، قلب آدمی، قلب سلیم شود.

دقت کنید که فرموده: قلب سالم، سلامت را به صیغه فاعل استعمال نکرده، بلکه به صفت مشبّهه بیان می کند و با این عنوان می خواهد بگوید: سلامت باید با قلب یکی شود و چون صفت و موصوف با هم متحد گردند؛ زیرا از طریق آگاهی و عمل، چنین قلبی به دست آمد، این قلب در تمام موارد و شؤون علت تجلی نیت صادقانه است.

بدون شک بدانید که نیت صادقانه، از قلب مریض و دل علیل، پیدا نمی شود؛ قلب برای نیت همانند ریشه است، اگر ریشه ضعیف و ناتوان باشد، اگر ریشه فاسد

ص: ۷۹

۱-۱) - از عجایب آفرینش آنکه نخستین اعضای که در این موجود تازه انشا می شود قلب و مغز است که به طور ساده و ابتدایی ظاهر می گردد. رازهای جهان آفرینش: ۳۹.

باشد، چه گونه میوه کامل و سالم خواهد داد؟!

نیت صادقانه، محصول و نتیجه قلب سلیم است و فعالیت کردن برای به دست آوردن قلب سلیم بالا-ترین ریاضت و بهترین عبادت است.

راستی باید به ریشه توجه کرد، اگر ریشه آراسته به صلاح و سداد شود، تمام محصولات آن الهی خواهد شد، ولی اگر توجه به قلب نشود و عوارض و مفاصل بر در و دیوار این خانه هم چون سیاهی شب حاکم باشد، از این خانه تاریک چه گونه توقع نور و روشنایی، آن هم نور الهی که همان نیت صادقانه است خواهید داشت؟

قلب باید از خیلی عوارض و بلکه از تمام رذایل پیراسته و به تمام فضایل آراسته گردد، تا به صفت سلیم متصف گردد و از چنین قلبی نیت صادقانه تجلی کند و از آن نیت بهترین عمل آشکار شود و در نتیجه از انسان طبیعی، انسانی الهی و ربّانی ساخته شود و از این موجود مساوی با حیوان، موجودی برتر از تمام ملائکه به وجود آید!!

حاج شیخ محمد حسین غروی اصفهانی آن حکیم فرزانه می گوید:

از جان بگذر جانان بطلب***آنگاه ز جانان جان بطلب

با قلب سلیم اسلام بجوی***پس مرتبه سلمان بطلب

از فتنه شرک خفی و جلی***ایمن چو شوی ایمان بطلب

در وادی عشق بزن قدمی***پس دولت بی پایان بطلب

گر گنج حقایق می طلبی***از کنج دل ویران بطلب

در گلشن خندان چه می جویی***چشمی ز غمش گریان بطلب

گر باده فام تو را باید***دل شو دل سوزان بطلب

گر همت خضر تو را باشد***سرچشمه جاویدان بطلب

سوز غم و ساز سخندانی***از «مفتقر» نالان بطلب

در این که وجود انسان نسخه جامع الهی است، شکی نیست؛ این موجود بی نظیر شگفت انگیزترین عنصر و موجود خانه خلقت است.

انسان بنا به فرموده قرآن مجید، ظرف علم، هدایت، کرامت و امانت الهی است:

[وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا] (۱).

و خدا همه نام ها [ی موجودات] را به آدم آموخت.

[قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ] (۲).

گفتیم: همگی از آن [مرتبه و مقام] فرود آید؛ چنانچه از سوی من هدایتی برای شما آمد، پس کسانی که از هدایتم پیروی کنند نه ترسی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

[وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا] (۳).

به یقین فرزندان آدم را کرامت دادیم، و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب هایی که در اختیارشان گذاشتیم] سوار کردیم، و به آنان از نعمت های پاکیزه روزی بخشیدیم، و آنان را بر بسیاری از آفریده های خود برتری کامل دادیم.

ص: ۸۱

۱-۱) - بقره (۲): ۳۱.

۲-۲) - بقره (۲): ۳۸.

۳-۳) - اسراء (۱۷): ۷۰.

[إِذَا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا]
(۱).

یقیناً ما امانت را [که تکالیف شرعیۀ سعادت بخش است] بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم و آن ها از به عهده گرفتنش [به سبب این که استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی تردید او [به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و [نسبت به سرانجام خیانت در امانت] بسیار نادان است.

الهی قمشه ای آن شیفته جمال بی نیاز، درباره عظمت و شخصیت و جلال و بزرگی انسان گفته:

من همان مرغ عرش آشیانم***طایر گلشن لا مکانم

راز نه پرده آسمانم***آگهم سر غیب جهان را

ذره ای زیر این نه سپهرم***دل فروزنده چون ماه و مهرم

پرورد یار خورشید چهرم***تا بیارایم این داستان را

شیرخواری ز پستان عشقم***کودکی در دبستان عشقم

پیر عقلم زمستان عشقم***رهبرم فکر پیر و جوان را

گرچه گویند صرف الوجودم***فوق جوهر و رای حدودم

نیست بودم تو دادی نمودم***تا نشان بدهم آن بی نشان را(۲)

چهار عنصر وجود انسان

انسان که در حقیقت، والاترین موجود جهان است و قدرت این را دارد که

ص: ۸۲

۱-۱- احزاب (۳۳): ۷۲.

۲-۲- الهی قمشهای.

اشرف تمام مهمانان عالم هستی گردد وجودش مرکب از چهار عنصر بسیار مهم است که با توجه به این چهار عنصر، راه برتر شدن بر تمام موجودات عالم را خواهد یافت:

۱-جسم. ۲-نفس. ۳-عقل. ۴-قلب.

جسم انسان، مرکز جنبش ها و فعالیت های عملی است؛ جسم با تمام اعضای که بستگی به او دارد، کاسب عمل است و در این مرحله لازم است، انسان به حدود و مقررات الهی آگاه شود و از حلال و حرام خداوندی مطلع شود، تا تمام حرکات و فعالیت های جسم را با حدود الهی تطبیق نموده و به تعبیر قرآن، دارنده عمل صالح شود.

نفس انسان، به فرموده قرآن، مرکز فعالیت های اخلاقی و کاسب واقعیت های معنوی است و لازم است انسان به صفات پاک و حسنات اخلاقی که از طریق الهام و وحی در اختیار آدمی قرار داده شده آشنا شود، تا نفس را تهذیب و تزکیه کرده و از آلوده شدن این حقیقت به رذایل در امان بماند و با کسب حسنات به فلاح و رستگاری برسد.

[قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا] (۱).

بی تردید کسی که نفس را [از آلودگی پاک کرد و] رشد داد، رستگار شد.

عقل انسان، مرکز ادراک و میدان فعالیت های علمی است؛ عقل در وجود انسان، کاسب علم و دانش و معارف و معلومات است و در اسلام برای فرا گرفتن دانش زیاد سفارش شده و باید انسان، سخت مواظب کسب عقل باشد که خدای ناخواسته، این ظرف با عظمت الهی مرکز آموزش های شیطانی گردد، چون عقل

ص: ۸۳

اگر موفق به کسب معارف الهیه شود، نیرومندترین عامل کمک به انسان برای عبادت حق است و مهم ترین کسبش به فرموده معصوم کسب بهشت خواهد بود.

قلب انسان، این عضو حساس، این عنصر با عظمت، این ظرف گسترده ای که در تمام عالم به گستردگی او یافت نمی شود، کاسب محبت، عشق، مهر، عاطفه، رقت، ایمان، یقین و امثال این واقعیت ها است، البته در صورتی که انسان در تمام لحظات قلبش بیدار باشد، قلب به کسب این حقایق که مایه های خیر دنیا و آخرت انسان است اقدام می کند و گرنه انسان اگر از این بخش مهم وجود غفلت بورزد، وقتی بیدار می شود که قلب به کسب ریا، نفاق، شرک، کفر، جحد، انکار، غرور و... آلوده شده، آن گاه پاک کردن این عنصر قلب که فقط برای تجلی نور دوست خلق شده کار بسیار مشکلی خواهد بود و آدمی وقتی پشیمان می شود که کار از کار گذشته و چیزی جز ضرر و زیان و خسارت ابدی برای او نمانده است !!

قرآن مجید، قلب را مرکز بسیاری از فعالیت ها می داند و انسان را در برابر افعال قلب مسؤول دانسته و از آدمی می خواهد حتماً راهی را بییابد که منتهی به تحقق سلامت، در ذات قلب گردد و بتوان از این قلب برای حضرت یار، قلب سلیم ساخت.

دادگاه الهی برای رسیدگی به قلب

قرآن مجید در بسیاری از آیات، بخشی از روز قیامت را دادگاه عدل الهی برای رسیدگی به کسب قلب می داند:

[وَ لَکِنْ یُؤَاخِذُکُمْ بِمَا کَسَبْتُمْ قُلُوبُکُمْ] (۱).

ص: ۸۴

ولی شما را به خاطر آنچه دل هایتان [از سوگند جدی و حقیقی] مرتکب شده مؤاخذه می کند.

[وَلَا تَكُونُوا الشَّاهِدَةَ وَمَنْ يَكْتُمُهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ] (۱).

و [شما ای شاهدان !] شهادت را پنهان نکنید و هر که آن را پنهان کند، یقیناً دلش گناهکار است.

[وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا] (۲).

و از چیزی که به آن علم نداری [بلکه برگرفته از شنیده ها، ساده نگری ها، خیالات و اوهام است] پیروی مکن؛ زیرا گوش و چشم و دل [که ابزار علم و شناخت واقعی اند] مورد بازخواست اند.

[إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ] (۳).

کسانی که دوست دارند کارهای بسیار زشت [مانند آن تهمت بزرگ] در میان اهل ایمان شایع شود، در دنیا و آخرت عذابی دردناک خواهند داشت، و خدا [آنان را] می شناسد و شما نمی شناسید.

خطرات بیماری قلب

کسب بدی ها به وسیله قلب، مقدماتی دارد که خود انسان به اختیار خودش

ص: ۸۵

۱-۱) - بقره (۲): ۲۸۳.

۲-۲) - اسراء (۱۷): ۳۶.

۳-۳) - نور (۲۴): ۱۹.

فراهم می کند و گناهانی که قلب کسب می کند، برای قلب بیماری است و خطر این بیماری برای انسان، گاهی مساوی با هلاکت او و رسیدن به شقاوت و بدبختی و به فرموده قرآن، خزی دنیا و آخرت است.

[فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ] (۱).

در دل آنان بیماری [سختی از نفاق] است، پس خدا [به کیفرِ نفاقشان] بر بیماریشان افزود، و برای آنان در برابر آنچه همواره دروغ می گفتند، عذابی دردناک است.

قلب را باید از ابتدای تکلیف، از بیماری های خطرناک مربوط به او حفظ کرد و چنانچه مریض باشد، باید فوراً به علاج او اقدام نمود.

پدران، مادران، معلمان، استادان دولت و اجتماع نسبت به افراد، چه وظایف سنگین و مسؤولیت های خطیری به عهده دارند و از طرفی خود انسان در پیشگاه حضرت ذوالجلال تکلیف سنگینی دارد.

همه ما وظیفه داریم که زمینه ایجاد سلامت قلب را با پاک نگاه داشتن محیط خانه از هر نوع گناه و خطوط شیطانی و سالم نگاه داشتن مدرسه و محیط مملکت جهت فرزندان و کودکان فراهم آوریم. شما نیز ای نوجوانان! و جوانان وظیفه و رسالت سنگین برای دریافت عوامل سلامت قلب بر عهده دارید.

شما ای پدران و مادران و معلمان و دولت مردان! اگر در ایجاد محیط سالم کوتاهی ورزید، در قیامت دچار عذاب سختی خواهید شد.

شما ای انسان ها! اگر از محیط های سالم تغذیه ننمایید، در پیشگاه الهی به رنج

ص: ۸۶

فوق العاده ای دچار خواهید گشت.

اگر پدران و مادران و معلمان و دولت مردان، در ایجاد زمینه سالم، جهت سلامت دل شما کوتاهی ورزیدند، امروز که از موهبت درک و اندیشه برخوردارید، به فکر خود باشید و برای سلامت قلب فعالیت کنید.

اگر از ابتدا میدان سلامت دل برای شما فراهم شد، امروز در حفظ سلامت قلب بکوشید و اگر حس می کنید به بیماری های معنوی قلبی دچار هستید، با چنگ زدن به دامن عالم ربّانی و پیری روحانی و مردی الهی به علاج قلب خود برخاسته و این بیماری های شیطانی را از خانه زنده حق بزدايید و خانه تکانی بنمایید و پس از علاج قلب و پاک کردن این خانه، قلب را وادار به کسب حسنات و حقایق نمایید.

تقوای قلب به دست آرید که سرمایه ای برای امروز و فردا پرقیمت تر و پرمفعت تر از تقوای قلب نیست.

بیماری های قلب، سبب بروز مشکلات و ظهور انواع عذاب ها در دنیا و آخرت است.

سلامت قلب، سبب بروز حقایق، درستی ها، راستی ها و راحتی ها در دنیا و ظهور انواع نعم الهی و سعادت ابدی در جهان قیامت است.

قلب مریض، قلب گنهکار بر تمام شؤون عقل، نفس، جان، اثر منفی گذاشته و سه ناحیه با عظمت وجود انسان را در معرض خطرهای سخت دنیایی و آخرتی قرار خواهد داد؛ قلب، رئیس و حاکم وجود آدمی است، سلامت همه وجود و بیماری مجموع هستی آدمی بستگی به سلامت و مرض قلب دارد.

مولوی آن عالم آگاه و عارف معارف گوید:

وای آن دل که بدو از تو نشانی نرسد***مرده آن تن که بدو مژده جانی نرسد

سیه آن روز که بی نور جمالت گذرد***هیچ از مطبخ تو کاسه و خوانی نرسد

وای آن دل که ز عشق تو در آتش نرود***هم چو زر خرج شود هیچ به کانی نرسد

سخن عشق چو بیدرد بود بر ندهد***جز به گوش هوس و جز به زبانی نرسد

مریم دل نشود حامل انوار مسیح***تا امانت ز نهانی به نهانی نرسد

حس چو بیدار بود خواب نبیند هرگز***از جهان تا نرود دل به جهانی نرسد

این زمان جهد بکن تا ز زمان باز رهی***پیش از آن دم که زمانی به زمانی نرسد

تیره صبحی که مرا از تو سلامی نرسد***تلخ روزی که ز شهد تو بیانی نرسد

بیماری های قلب

۱- کفر

قلب، گاهی بر اثر بی توجهی انسان نسبت به حقایق و دور ماندن از اندیشه صحیح دچار کفر می گردد.

انکار از روی عناد، انکار بعد از معرفت و ایمان، صرف کردن نعمت در مسیر شیطان، از مصادیق کفر است؛ قرآن در این سه زمینه آیات متعددی دارد، برای نمونه می خوانیم:

[فَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَأَعَذَّبْنَاهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ] (۱).

اما کسانی که کافر شدند، آنان را در دنیا و آخرت به عذابی سخت شکنجه می کنم و برای آنان هیچ یآوری نخواهد بود.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ اذْأَدُوا كُفْرًا لَنْ نُقْبِلَ تَوْبَتَهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ]

ص: ۸۸

آنان که بعد از ایمان کافر شدند و بر کفر خویش افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نیست و اینان در حقیقت گمراهانند.

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ] [(۲)]

آیا کسانی را که [شکر] نعمت خدا را به کفران و ناسپاسی تبدیل کردند و قوم خود را به سرای نابودی و هلاکت درآوردند، ندیدی؟

[وَ مَنْ شَكَرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ] [(۳)]

و هر کس که سپاس گزاری کند به سود خود سپاس گزاری می کند و هر کس ناسپاسی ورزد [زیانی به خدا نمی رساند]؛ زیرا پروردگارم بی نیاز و کریم است.

توجه داشته باشید که فقط انکار حق، یا خرج نعمت در راه غیر خدا، یا انکار پس از ایمان کفر نیست، بلکه انکار معاد و نبوت و ضروریات دین و حکم دادن به غیر ما انزل الله همه و همه در مرحله کفر است.

این مرض خطرناک وقتی عارض قلب شود، انسان را از نظر جایگاه در عالم خلقت بدتر از حیوانات کرده و روزنه های نور را به روی آدمی می بندد و شاخ و برگ انسانی را می خشکاند و از انسان، درنده ای خطرناک و دیوی مهیب به وجود می آورد.

ص: ۸۹

۱-۱) - آل عمران (۳): ۹۰.

۲-۲) - ابراهیم (۱۴): ۲۸.

۳-۳) - نمل (۲۷): ۴۰.

از دیگر بیماری های قلب، نفاق است، نفاق یعنی دورویی، دورنگی و دوچهره بودن و برابر با آیات قرآن و روایات، نفاق از بدترین گناهان است منافق در قیامت به بدترین عذاب ها دچار است:

[إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا] (۱).

بی تردید منافقان در پایین ترین طبقه از آتش اند، و هرگز برای آنان یآوری نخواهی یافت.

منافقین، مردان و زنانی هستند که به زبان و به پاره ای از اعمال خود را مسلمان نشان می دهند، ولی قلباً به هیچ صورت به خدا و پیامبر و احکام الهی ایمان ندارند.

منافقین مردمی هستند که با مسلمان نشان دادن خود، خویشان را در همه شئون با مسلمانان همراه کرده تا در تمام امور مسلمانان ایجاد اخلال کنند.

منافقین، کوردلانی هستند که با ارتباط با مسلمانان، از اسرار مسلمانان آگاه شده و آن اسرار را علیه مسلمانان به ثمن بخشی با کفار معامله می کنند.

منافقین در برخوردهای خود با مسلمانان از روباه مکارتر، از خوک بی غیرت تر، از سگ پارس کننده تر و از گرگ درنده ترند.

قرآن مجید در بسیاری از آیات وضع منافقین را نشان می دهد و در کم تر آیه ای است که به عذاب سخت فردای قیامت آنان اشاره نکند.

ص: ۹۰

[بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا] (۱).

منافقان را بشارت ده که عذابی دردناک برای آنان است.

[إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا] (۲).

یقیناً خدا همه منافقان و کافران را در دوزخ گرد خواهد آورد.

منافق در مسئله ایمان به خدا و در انجام فرائض الهی با خدا دورویی می کند و با خلق خدا هم در تمام روابطش دو روست.

۳- شرک

از دیگر گناهان قلب، شرک است و شرک دارای اقسامی است که در قرآن و روایات و کتبی که در توحید نوشته شده، به طور مفصل به شرک اشاره شده است.

ریا نوعی شرک است، چیزی را در جنب خدا جهت عبادت قرار دادن شرک است، پیروی از علمای سوء شرک است، هوی پرستی از مصادیق بارز شرک است و شرک، گناه بزرگی است که اگر تا وقت مرگ قلب انسان به آن آلوده باشد، از آمرزش و رحمت حق محروم خواهد مرد.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا] (۳).

مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی آمرزد، و غیر آن را برای هر

ص: ۹۱

۱- ۱) - نساء (۴): ۱۳۸.

۲- ۲) - نساء (۴): ۱۴۰.

۳- ۳) - نساء (۴): ۴۸.

کس که بخواهد می‌آمزد. و هر که به خدا شرک بیاورد، مسلماً گناه بزرگی را مرتکب شده است.

۴- شک

از دیگر گناهان قلب، شک است، البته شک در علوم ظاهری چندان عیب ندارد، ولی در مسائل حقی که حق بودنش با استدلال و برهان عقلی، یا با قرآن، یا با روایات صحیحیه روشن است، شک جا ندارد و شک کننده از میدان انصاف به طور کامل دور است و این حرکت ناصواب قلب بر خلاف حقیقت عقل و فطرت و وجدان است.

یک پیامبر، برای اثبات صدق گفتارش به اذن حضرت حق دارای معجزه است، چنانچه قرآن می‌فرماید که مرده زنده می‌کند؛ کور مادرزاد شفا می‌دهد؛ مرض پیسی را از بین می‌برد؛ از غیب خبر می‌دهد؛ عصا به سنگ می‌کوبد، از آن دوازده چشمه آب می‌جوشد؛ ماه را دو نیمه می‌کند؛ از دل کوه شتر زنده بیرون می‌آورد؛ قطعه خاک را با دم خدایی تبدیل به پرنده زنده می‌کند و در آخرین مرحله قرآن را به عنوان آخرین معجزه و به عنوان معجزه ابدی ارائه می‌کند، و می‌گوید: با این دلایل حقه من فرستاده خدایم. آن گاه یک انسان این همه واقعیت‌های روشن تر از روز را ببیند و در مرز دودلی قرار بگیرد که آیا این انسان راست می‌گوید یا نه؟! قلب چنین آدمی واقعاً مریض است و شک او در برابر حق زمینه ساز هر نوع بدبختی اوست.

راستی در برابر حق آشکار، حق بر مبنای برهان و حجت، حق فروزنده تر از آفتاب، جای شک و تردید است؟!

از دیگر بیماری های قلب، قساوت و سنگدلی است؛ قرآن مجید از برخی انسان ها که علت بسیاری از بدبختی ها و محروم کننده انسان از رحمت الهی هستند در آیاتی خبر می دهد:

[أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِتَذْكُرِ اللَّهَ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ] (۱).

آیا برای اهل ایمان وقت آن نرسیده که دل هایشان برای یاد خدا و قرآنی که نازل شده نرم و فروتن شود؟ و مانند کسانی نباشند که پیش از این کتاب آسمانی به آنان داده شده بود، آن گاه روزگار [سرگرمی در امور دنیا و مشغول بودن به آرزوهای دور و دراز] بر آنان طولانی گشت، در نتیجه دل هایشان سخت و غیر قابل انعطاف شد، و بسیاری از آنان نافرمان بودند.

[ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...] (۲).

سپس دل های شما بعد از آن [معجزه شگفت انگیز] سخت شد، مانند سنگ یا سخت تر.

[فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] (۳).

ص: ۹۳

۱- ۱) - حدید (۵۷): ۱۶.

۲- ۲) - بقره (۲): ۷۴.

۳- ۳) - انعام (۶): ۴۳.

پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید، فروتنی و زاری نکردند؟ بلکه دل هایشان سخت شد و شیطان، اعمال ناپسندی که همواره مرتکب می شدند در نظرشان آراست.

[فَمَا نَقْضِهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً] (۱).

پس آنان را به سبب پیمان شکستنشان لعنت کردیم، و دل هایشان را بسیار سخت گردانیدیم.

[أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ] (۲).

آیا کسی که خدا سینه اش را برای [پذیرفتن] اسلام گشاده است، و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است [مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟] پس وای بر آنان که دل هایشان از یاد کردن خدا سخت است، اینان در گمراهی آشکار هستند.

[لِيَجْعَلَ مَا يُلْقَى الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ] (۳).

[آزاد گذاشتن شبهه اندازی شیطان] برای این [است] که خدا آنچه را شیطان می اندازد برای آنان که در دل هایشان بیماری است و برای سنگدلان وسیله آزمایش قرار دهد و قطعاً ستمکاران در دشمنی و ستیزی بسیار دور [نسبت به حق و حقیقت] قرار دارند.

ص: ۹۴

۱-۱) - مائده (۵): ۱۳.

۲-۲) - زمر (۳۹): ۲۲.

۳-۳) - حج (۲۲): ۵۳.

قساوت نمی گذارد که انسان حق را قبول کند، قساوت نمی گذارد که انسان در برابر مشکلات و مصائب دیگران، عکس العمل مثبت و انسانی نشان دهد، قساوت نمی گذارد آدمی به مظلوم و مسکین و افتاده ترحم کند.

قساوت نمی گذارد انسان در برابر خطاهایش از خدا عذر بخواهد و جلوی ریختن اشک چشم را می گیرد.

علت قساوت و سنگدلی دو چیز است: دوری از عبادت، آلودگی به گناه.

اگر بخواهید قساوت و سنگدلی را معالجه کنید، باید به عبادت روی آورده و در حقیقت با تمام گناهان ترک رابطه کنید.

اگر بخواهید قساوت را علاج کنید، زیاد یاد مرگ کنید و در مجالس موعظه شرکت کرده، دست به دامن مردان خدا بزنید و با صاحب نفسان عالم مصاحبت نمایید.

زیاد یاد خدا کنید و تا می توانید با کمال عشق و شوق قرآن بخوانید و از دعاهای عالی اسلامی به خصوص دعای کمیل، دعای عرفه، مناجات خمس عشر، دعای ابو حمزه غفلت نکنید.

زیاد به قبرستان بروید و به ائمه طاهرین علیهم السلام توسل جسته و قسمتی از شب را با محبوب واقعی و مقصود حقیقی خلوت کرده و از گناهان گذشته و تقصیرهایی که در عبادت داشتید یاد کرده و گریه کنید.

با به کار گرفتن این سلسله مسائل به تدریج زنگ دل پاک شده و قلب شما به نور الهی صفا می گیرد و شیاطین دل شما را رها کرده، حق در آن خانه تجلی می کند.

۶-ریا

از دیگر گناهان قلب، ریا است. ریاکار در تمام اعمالش، جز جلب خشنودی

ریا در اعمال عبادی به طور قطع باعث باطل شدن عمل و در اعمال غیر عبادی علت بی ارزش شدن کوشش انسان است.

ریاکار، در حقیقت دنیا پرست است و خدا خواهی او پوششی برای پرده ننگین دنیا پرستی اوست.

ریاکار می خواهد در میان مردم کسب آبرو کند، تا از این طریق به نان و نوایی برسد و خواسته های شیطانی خویش را اعمال کند.

کسی که دارای خواسته های مادی و معنوی است و می بیند برای رسیدن به این خواسته ها، باید از نیروی مردمی استفاده کند و نیروی مردمی جز از طریق جلب رضا و اعتماد آنان به دست نمی آید و جلب رضا و اعتماد مردم، جز از راه نشان دادن عبادات و خوبی ها میسر نیست، پس به دایره عبادات قدم می گذارد و دست به هر کاری خیری می زند، باید گفت: او پهلوان میدان ریا است و در حقیقت برای رسیدن به اهداف پلیدش دست به وسایل پاک زده و این همان راهی است که مادیگران تاریخ در گذشته و کمونیست ها در امروز به آن معتقدند که هدف وسیله را توجیه می کند و در آیات و روایات اگر بگویند: چنین شخصی مشرک است، حق گفته اند.

ما در تاریخ می خوانیم که ستمگران و زورگویانی که بر ملت های دینی حکومت می کردند، دست به کارهای خیر می زدند، مسجد می ساختند، زیارت می رفتند، خرج قرآن نوشتن و کتاب دینی نوشتن می دادند، قرآن چاپ می کردند، حرم ائمه علیهم السلام را تعمیر می کردند، گاهی به نماز جماعت حاضر می شدند، به فقرا اطعام می کردند، دارالایتام و مدرسه می ساختند و از طرفی مبارزان در راه حق و بی گناهان را به زندان می انداختند، مظلومان را می کشتند، حقوق مردم را پایمال می کردند

و خلق خدا را به انواع شکنجه ها مبتلا می کردند !!

آیا اعمال نیک آنان را جز بر ریا و پوششی بر جنایاتشان به چیز دیگری می توان حمل کرد؟ قلب اگر از ریا خالی نباشد، انسان نمی تواند عمل واقعی و با ارزش داشته باشد و نمی تواند در پیشگاه حق دارای مقام بندگی باشد، پاکی عمل و ارزش آن بستگی به قلب سالم از ریا دارد و انسان بی ریا از بسیاری گناهان در امان و مصونیت است.

بسیاری از مردم هستند که در تمام جوانب زندگی زیاد زحمت می کشند و خیلی کار خیر می کنند، اما چون زحمات آنان آلوده به ریا است، برای زحمات و کوشش آنان عاقبتی نخواهد بود و قرآن مجید آنان را از زیانکارترین مردم می داند:

[قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا] (۱).

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل آگاه کنم؟* [آنان] کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته [و گم شده است] در حالی که خود می پندارند، خوب عمل می کنند.

۷-عجب

دیگر از گناهان قلب، عجب است؛ عجب، کار نیک را از خود دیدن و کار خود را بزرگ شمردن و خویش را صاحب حق دیدن است.

عجب، خود بزرگ بینی و بی عیب دانستن خود و خود را از همه برتر انگاشتن است.

ص: ۹۷

عجب برای انسان، مورث تکبر و تکبر، مورث بسیاری از پلیدی هاست!! مُعْجَب، هر مقامی را حَقّ خود می داند. هر موقعیتی را از آن خود حساب می کند، عقیده دارد که تمام احترامات خاص اوست، توقع دارد همه او را بزرگ ببینند و در برابر مقام او خضوع کنند.

انسان گرفتار عجب در هر حدی که از عبادت و نیکوکاری باشد، بریده از خداست.

انسان باید بداند که تمام نیکی های ظاهر و باطن عنایت و عطای خداست و تمام زشتی ها و تقصیرها و عیوب از خود انسان است.

انسان همیشه در عبادات باید خود را مقصر دانسته و سراسر عباداتش را آلوده به عیب، کم اخلاصی و کم محتوا بداند و نسبت به اعمال نیکش در خوف و رجا باشد.

آدمی اگر خود را خوب بداند و به فرموده قرآن در مقام تزکیه و تعریف خویش باشد و تصور کند که عبادات و نیکی ها را او انجام می دهد، آدمی آلوده و موجودی پلید و دارای رنگ شیطانی عجب است و این عجب در دنیا و آخرت باعث هلاکت اوست؛ قرآن می فرماید: تمام نیکی ها عطای خداست و شما هیچ برنامه مثبتی را از جانب خود ندانید:

[أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا] (۱).

آیا به کسانی که خود را به پاکی می ستایند، ننگریستی؟ [این خودستایی هیچ ارزشی و اعتباری ندارد] بلکه خداست که هر که را بخواهد [بر اساس

ص: ۹۸

ملا-ک های تعیین شده از سوی خود [می ستایید، و] گروهی که به ناحق، خود را می ستایند در کیفر و مجازات [به اندازه رشتۀ میان هسته خرما مورد ستم قرار نمی گیرند.

امام علی علیه السلام در مقام تعریف اهل تقوا و عاشقان حق در خطبه همام می فرماید:

وَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ فَيَقُولُ أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي وَ رَبِّي أَعْلَمُ بِي مَنِّي بِنَفْسِي اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ وَ اجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يَظُنُّونَ (۱).

الهی قمشه ای آن پیر وارسته در ترجمه جمله بالا گوید:

چو آنان را به نیکویی ستایند***بیندیشند و بر نیکی فزایند

همی گویند در پاسخ که ما را***سریرت هست بر خویش آشکارا

به خود ماییم داناتر ز اغیار***ز ما به داند آن دانای اسرار

پس آن گه با نیاز عشق دمساز***همی گویند کی دانای هر راز

تو با گفتارشان بر ما میچی***که هیچی را ستایش کرده هیچی

همی گوید به دل کی پاک یزدان***مرا برتر ز هر پندار گردان

نکوتر ساز ما را زین گمان ها***الا ای از تو نیکو جسم و جان ها

بیخشا آنچه مستور است ز ایشان***ز کار زشت و افکار پریشان

امام سجّاد علیه السلام در دعای بیستم «صحیفه» عرضه می فرماید:

وَ عَبَّدْنِي لَكَ وَ لَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ (۲).

الهی! مرا بنده خودت گردان و عباداتم را به عجب و خودپسندی تباه مکن.

ص: ۹۹

۱-۱) - نهج البلاغه: خطبه: ۱۸۴.

۲-۲) - صحیفه سجّادیه، دعای مکارم الاخلاق.

از دیگر گناهان قلب، کبر، سوء ظن، حقد، حسادت، حبّ دنیا، تصمّیم بر گناه و معصیت است که شرح آن ها و گناهان دیگری که به عنوان گناهان قلب گذشت به طور مفصل در ابوابی که «مصباح الشریعه» آورده خواهد آمد.

خانه قلب اگر بخواهد تجلی گاه نیت صادقانه گردد، باید از تمام این گناهان پاک شود، قلب آلوده به این گناهان، قدرت بر نیت صادقانه ندارد؛ معجب، ریاکار، حسود، متکبر، دارنده سوء ظن، بخیل، چه گونه می تواند نیت صادقانه داشته باشد؟ باید در گفتار امام صادق علیه السلام که فرمودند: **صَاحِبُ النَّيِّهِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ** خیلی دقت کرد و جداً باید از آلودگی قلب ترسید که قلب آلوده، خالی از صداقت در نیت است و عمل خالی از صداقت در نیت، در نزد حق تعالی کم ارزش یا فاقد ارزش است و انسان چون عملش بی ارزش باشد، نجاتش بس مشکل است !!

[لَإِنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ الْمَحْذُورَاتِ تُخَلِّصُ النَّيَّةَ لِلَّهِ تَعَالَى فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: [يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ] وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ وَقَالَ الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى]

چرا که سلامت قلب از وساوس شیطانی و آلودگی هایی که فضای روشن دل را تاریک می کند، علت خلوص نیت است و خداوند بزرگ فرموده:

روز قیامت روزی است که مال و فرزندان نفع نمی دهند، آنچه نفع دارد قلبی است که صاحبش آن را سالم نزد خدا آورده باشد و پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرموده:

نیت مؤمن از عملش بهتر است و نیز آن جناب فرموده: اعمال به نیت ها است و هر آنچه برای انسان است همان نیت اوست.

ص: ۱۰۱

[وَلَا يُدِّبُ لِلْعَبِيدِ مِنْ خَالِصِ النَّيِّهِ فِي كُلِّ حَرَكَهِ وَ سَيِّكُونِ اذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ بِهَذَا الْمَعْنَى يَكُونُ غَافِلًا وَ الْغَافِلُونَ قَدْ وَصَّيَهُمُ اللَّهُ بِقَوْلِهِ
إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا]

عبد نه تنها در عبادات واجبه بايد براي خدا نيت داشته باشد، بلکه لازم است در تمام حرکات و سکناش خدا را در نظر بگيرد و براي خدا برخيزد و بنشيند که اگر در تمام امور براي خدا نيت کند، خود را در حصن حصين عنايت حق قرار داده و از شرور نفس و خطرات شيطان در امان خواهد بود.

و اين خلوص نيت در همه حرکات و سکناست که از انسان موجودی پاک و با ارزش ساخته و آدمی را با سعادت دنيا و آخرت روبرو می کند و اگر انسان اين طور نباشد جزء اهل غفلت است و غافلان همان بدبخت هایی هستند که خداوند در حق آنان فرموده: نيستند مگر مانند چهارپايان بلکه راهی بدتر از آنان دارند.

ص: ۱۰۲

[ثُمَّ النَّيُّ تَبْدُو مِنَ الْقَلْبِ عَلَيَّ قَدْرَ صَفَاءِ الْمَعْرِفَةِ وَ تَخْتَلِفُ عَلَيَّ حَسَبِ اخْتِلَافِ الْأَوْقَاتِ فِي مَغْنَى قُوَّتِهِ وَ ضَعْفِهِ]

دل وقتی از کدورات و اقدار مادی و وساوس شیطانی و شکوک و شبهه ها و اضطراب ها پاک باشد و هم چون آینه مرکز تجلی فیوضات محبوب باشد، آن نیتی که مورد رضایت دوست است، از آن دل آشکار می شود و صفا و پاکی قلب و دور بودنش از کدورات محصول نورانیت آن به نور معرفت است.

کسی که از طریق تفکر در بساط هستی و دقت در آیات قرآن و روایات، نسبت به حضرت حق و شؤن او معرفت پیدا کرد و قیامت را با چشم دل دید و برای او این حقیقت روشن شد که دنیای او عمرش بسیار بسیار کوتاه و انسان نسبت به آن مسافری زودگذر است و فهمید که دیاری غیر حق وجود ندارد و هرچه هست سایه ای از اوست و کار دست کسی جز خدا نیست، به نیت خالصانه می رسد و اعمال و رفتارش با ریشه گرفتن از چنین نیتی دارای ارزش واقعی خواهد شد.

نیت بر حسب حالات مکلفین فرق می کند، مکلف در صورت اسیر بودن به بندهای شیطانی و آلوده بودن به رذایل اخلاقی، نیتش ضعیف و کم ارزش و در صورت آزاد بودن علم و قدرت و اراده اش از هواجس نفسانی نیتش دارای قوت الهی و نزدیک به حقیقت خلوص یا عین خلوص است.

صاحب نیت تا راه به حقیقت نبرده باشد و پرده های ضلالت و گمراهی

و حایل های نفسانی را از خود دور ننموده باشد و اسباب تزلزل و اضطراب را از خود دفع نکرده باشد به نیت خالص نرسیده و نیتش با این همه آلودگی ها از درجه اعتبار ساقط و ارزش چندانی نخواهد داشت.

ص: ۱۰۴

[وَ صَاحِبُ النَّيِّهِ الْخَالِصِهِ نَفْسُهُ وَ هَوَاهُ مَعَهُ مَقْهُورَتَانِ تَحْتَ سُلْطَانِ تَعْظِيمِ اللَّهِ تَعَالَى]

معرفت واقعی به حق، علت تجلی عظمت حضرت او در قلب است، تجلی این عظمت باعث می شود که غیر حق در نظر انسان کوچک یا به صورت هیچ و عدم گردد؛ در این صورت انسان چون غیر خدا نمی بیند، نیتش جز برای خدا نمی شود و راهی هم برای خلوص نیت و صدق نیت جز راه معرفت نیست و وقتی انسان به این منزل والا رسید، یعنی غیر به کلی از نظر او محو شد و عظمتی جز عظمت حق در میان نماند، حکومت این عظمت با کمال قدرت و رحمت نفس و هوی را مقهور خود کرده و جایی برای ورود شوائب به میدان نیت نمی گذارد در این منزل با عظمت است که صفتی برای نیت جز صفت صدق و خلوص نمی ماند.

خداوندا! ما هنوز به تماشای حضرت تو موفق نگشته ایم، ما هنوز به محضر مقدس تو راه پیدا نکرده ایم، بین ما غائبان و حاضران در گاه در تمام شوون حیات فرق است، ما در حالت غیبت به سر می بریم و در این غیبت است که همه چیز غیر تو را حاضر می بینیم، لذا همه چیز پیش ما عظیم است و ما هر کاری را می خواهیم انجام دهیم به نیت غیر تو انجام می دهیم و این کمال بدبختی ماست، راستی ما بدبختیم که هنوز نتوانسته ایم در اعمال و رفتار و حرکات و سکانات خود یک بار نیت صادقانه داشته باشیم. خداوندا! به عزت و جلالت دست ما را بگیر و ما را به

آرزوی واقعی مان که رسیدن به مقام قرب تو و وصل تو و یافتن عظمت توست برسان.

حکیم بزرگوار ملا عبد الرزاق لاهیجی در ذیل جمله بالا می گوید:

صاحب نیت خالص کسی است که مجاهدت و مخالفت نفس اماره کند و مباحضت و مخالفت این خداعه غراره را لازم داند، چرا که جویندگان طریق فوز و نجات در جمیع اطوار و حالات، احتراز از شر این دشمن قوی و فریب این غرور غوی نموده، همت بر مجاهده و مدافعه آنکه افضل اقسام جهاد است گماشته اند، چنان که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله مروی است که آن حضرت فرمود:

أَفْضَلُ الْجِهَادِ مَنْ جَاهَدَ نَفْسَهُ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْهِ (۱).

برترین جهاد، مبارزه با نفسی است که بین دو پهلوست.

و از حضرت صادق علیه السلام مرویست که آن حضرت فرموده:

أُحْذَرُوا أَهْوَاءَ كُمْ كَمَا تَحْذَرُونَ أَعْدَاءَ كُمْ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَعْدَى لِلرِّجَالِ مِنْ اتِّبَاعِ أَهْوَائِهِمْ وَ حَصَائِدِ أَلْسِنَتِهِمْ (۲)؛

از هوی ها به مانند این که از دشمنان می پرهیزید، پرهیزید، چیزی برای مردم دشمن تر از پیروی از هوی ها و محصولات زبانشان نیست.

مجاهده نفس عبارت از آن است که او را در هوی ها و خواهش های خود ممکن نداشته، مسخر و مقهور عقل که فرمانفرمای مملکت بدن است سازند و مجال سرکشی و نافرمانی او که موجب اختلال ارکان این بنیان الهی است نداده به معونت

ص: ۱۰۶

۱- ۱) -الأمالی، شیخ صدوق: ۴۶۶، مجلس ۷۱، حدیث ۸؛ معانی الأخبار: ۱۶۰، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۶۷/۶۵، باب ۴۵، حدیث ۷.

۲- ۲) -الکافی: ۳۳۵/۲، باب اتباع الهوی، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۶۷/۸۲، باب ۴۶، حدیث ۱۷.

جنود عقلیه به دفع طغیان و فساد او پردازند، تا سلطان عقل در قلمرو بدن تمکن و استقلال یافته و این قلوب که منزلگاه قوافل فیوض الهیه است از فتن و شرور هوای نفسانی خالی و به زیور آثار خیر و مرضیات ربّانی حالی (آراسته) گردد.

ص: ۱۰۷

هرگاه انسان به توفیق الهی آراسته به نور معرفت شود و از طریق این معرفت که از بهترین و پرمفعت ترین فیوضات الهی به انسان است، متصف به خلوص نیت گردد و باطن و ظاهر و سر و علانیه اش با خدا یکی شود، دارای حیای از خدا گردد و چون حیا در وجودش پرتو افکند، حق الهی را آن چنان که باید انجام خواهد داد و از کار مخالف رضای او پرهیز خواهد کرد.

مگر با داشتن معرفت و نیت پاک و اقرار به تمام برنامه های الهی می توان مرتکب گناه شد و می توان از حقوق الهیه چشم پوشید؟

بعضی از فقها ارتکاب گناه را منافی ایمان دانسته و قایل به خلود فساق در عذاب جهنم اند و عمده دلیل آنان نبود معرفت در اهل گناه و در نتیجه نبود نیت خالص و در حقیقت نبود حیا و شرم از مولا- در وجود آنان است. وقتی حیا نباشد، انسان چه گونه از معصیت کناره گیری کند؟ بهترین نیرویی که آدمی را از گناه باز می دارد، حیا است.

[وَ هُوَ مِنْ طَبِيعِهِ وَ شَهْوَتِهِ وَ مُتَّبِعِهِ]

و این حیا جبلی و طبیعی خلوص نیت و آرزوی اوست، دارنده نیت خالص و صادق از حیا جدا نیست و در حقیقت حیا و خلوص نیت لازم و ملزوم یکدیگرند و از هم جدایی ندارند.

ص: ۱۰۹

صاحب نیت صادقانه، به خاطر این که از خواهش ها و هواهای بی جای نفس و خواسته های غیر الهی اش پرهیز دارد، نفسش از او در رنج و دیگران از او در راحتند، راحتی دیگران از او به خاطر اینست که در تمام کارهایش موافق رضای حق عمل می کند و کسی که موافق رضای حق عمل کند، ظلم و جوری از او صادر نمی گردد و هر کس ظلم و جوری و آزار و اذیتی از او صادر نشود، دیگران از او در راحتند، یا معنای جمله این است که صاحب نیت صادقانه به خاطر نیتش دست به هر کار خیری اعم از عبادت و خدمت به خلق می زند و این عبادت و خدمت برای او رنج است و برای دیگران راحت.

در پایان شرح حدیث نیت، نکته مهمی را که در ایجاد نیت صادقانه نقش مهمی دارد، نباید ناگفته گذاشت و آن این است که انسان در همه شؤون حیات باید نظامات قراردادی حضرت حق را به احسن وجه مراعات نماید، تا با مراعات نظام الهی به واقعیت ها رسیده و از هر برنامه ای نتیجه لازم عاید او گردد.

ما در زندگی خود با سلسله مسائلی از قبیل اعضا و جوارح جسمی، نفس، قلب، عقل، فقیه، امام، نبی، الله روبرو هستیم، در این سلسله مسائل تقدم واقعی با کیست و کدامیک از این واقعیت ها بر دیگری حاکم است؟

ما باید به دستور حق و راهنمایی انبیا و ائمه و اولیا نظام های مربوط به این

مسائل را با کمال دقت رعایت نماییم، تا از زندگی بهره‌ الهی ببریم.

خداوند در رأس همه امور است و او مفیض فیض و مبدء هر خیری است، حضرتش دستورها را به پیامبر صلی الله علیه و آله ابلاغ می کند و به صورت قرآن و وحی و الهام در اختیار او قرار می دهد: پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه دارد به امام منتقل می نماید و امام به فقیه، عقل باید تمام احکام لازم را از فقیه بگیرد؛ زیرا در وجود انسان عقل واسطه دریافت است، قلب باید دریافت عقل را تفقه کرده و بفهمد، سپس باید نفس را حاضر به گرفتن یافته های عقل کرد و آن گونه باید نفس آگاه را مؤدب نمود که دانسته خود را به وسیله اعضا و جوارح تحقق عملی دهد و نتیجه این گونه عمل هم بدون شک حیات جاویدان بهشتی است.

پس باید اعضا و جوارح، تابع نفس الهی و نفس تابع نور قلب و قلب تابع عقل و عقل پیرو فقیه جامع الشرایط باشد، علم فقیه ریشه در امامت و امامت ریشه در نبوت و نبوت ریشه در ربوبیت حضرت محبوب دارد؛ انسان اگر خود را حاضر کند، در این گردونه قرار بگیرد، در تمام امور نیتی جز خدا و اراده ای جز حضرت حق نخواهد داشت.

حکیم صفای اصفهانی، آن شوریده شیدا در این زمینه گوید:

شبی که دیده به دیدار دوست باز کنم *** دم سپیده ز خورشید احتراز کنم

بود وضوی من از آب چشم و طاعتم این *** که رو به قبله ابروی او نماز کنم

پر م به عرش حقیقت ز آشیانه آز *** دو بال بسته مرغ نیاز باز کنم

مرا که ساعد سلطان بود مساعد پای*** چرا نشیمن خود آشیان آز کنم

شکار نسر حقیقت کنم به قوت سیر*** کبوتر دل شوریده شاهباز کنم

اگر به دست من افتد شکنج طره بخت*** ز گرد راه تو آن طره را طراز کنم

ز خاک پای تو آبی زخم بر آتش دل*** دل هوایی خود را محل راز کنم

حدیث موی تو گویم دم از غم تو زخم*** به گفتگوی تو افسانه را دراز کنم

باب ۵ در بیان ذکر

اشاره

ص: ۱۱۲

قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَ مَنْ كَانَ غَافِلًا فَهُوَ عَاصٍ.

وَ الطَّاعَةُ عِلْمُهُ الْهُدَايَةُ وَ الْمَعْصِيَةُ عِلْمُهُ الضَّلَالَةُ وَ أَصْلُهُمَا مِنَ الذِّكْرِ وَ الْعَقْلِ.

فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبَلَهُ لِلْسَانِكِ لَا تُحَرِّكْهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَ مُوَافَقَةِ الْعَقْلِ وَ رِضَى الْإِيمَانِ فَإِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ بِسِرِّكَ وَ جَهْرِكَ وَ هُوَ عَالِمٌ
بِمَا فِي الصُّدُورِ فَضَلًّا عَنْ غَيْرِهِ.

وَ كُنْ كَالنَّازِعِ رُوحَهُ أَوْ كَالوَاقِفِ فِي الْعَرَضِ الْأَكْبَرِ غَيْرِ شَاغِلٍ نَفْسِكَ عَمَّا عَنَّاكَ مِمَّا كَلَّفَكَ بِهِ رَبُّكَ فِي أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ
وَعِيدِهِ.

وَ اغْسِلْ قَلْبَكَ بِمَاءِ الْحُزْنِ وَ لَا تَشْغَلْهَا بِدُونِ مَا كَلَّفَكَ وَ اجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ مِنْ أَجْلِ ذِكْرِهِ لَكَ فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ وَ هُوَ غِنَى عَنْكَ
فَذِكْرُهُ لَكَ أَجَلٌ وَ أَشْهُى وَ أَنْتُمْ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَ أَسْبَقُ.

وَ مَعْرِفَتِكَ بِذِكْرِهِ لَكَ يُورِثُكَ الْخُضُوعَ وَ الْأَسِيخِيَاءَ وَ الْإِنكِسَارَ وَ يَتَوَلَّدُ مِنْ ذَلِكَ رُؤْيُهُ كَرَمِهِ وَ فَضْلِهِ السَّابِقِ وَ تَخْلُصُ لَوَجْهِهِ وَ
تَضَعُرُ عِنْدَ ذَلِكَ طَاعَتِكَ وَ إِنْ كَثُرَتْ فِي جَنْبِ مَنْنِهِ.

وَ رُؤْيُتِكَ ذِكْرَكَ لَهُ تُورِثُكَ الرِّيَا وَ الْعُجْبَ وَ السَّفَهَ وَ الْغِلْظَةَ فِي خَلْقِهِ وَ اسْتِكْنَارَ الطَّاعَةِ وَ نِسْيَانَ كَرَمِهِ وَ فَضْلِهِ.

وَ لَا يَزِدَادُ بِذَلِكَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا وَ لَا يَنْشِئُ تَجَلُّبًا بِهِ عَلَيَّ مُضَيِّ الأَيَّامِ إِلَّا وَخْشَةً. وَ الذُّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرٌ خَالِصٌ بِمُوَافَقَةِ الْقَلْبِ، وَ ذِكْرٌ
صَادِقٌ يَنْفَى ذِكْرَ غَيْرِهِ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنِّي لَا أَحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أُثْنِيَتْ عَلَيَّ نَفْسِكَ.

فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَجْعَلْ لِذِكْرِهِ مِقْدَارًا عِنْدَ عِلْمِهِ بِحَقِيقَتِهِ سَابِقَهُ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مِنْ قَبْلِ ذِكْرِهِ لَهُ فَمِنْ دُونِهِ
أُولَى.

فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ الْعَبْدَ بِالتَّوْفِيقِ لِذِكْرِهِ لَا يَقْدِرُ الْعَبْدُ عَلَيَّ ذِكْرِهِ.

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَ مَنْ كَانَ غَافِلًا فَهُوَ عَاصٍ]

ذکر حقیقی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

کسی که حقیقتاً به یاد خداست، بنده ای مطیع و عبدی فرمانبردار و انسانی است که در مدار اطاعت از حق قرار گرفته و جان و قلبش به نور هدایت روشن است؛ زیرا یاد حقیقی حق، این معنا را به انسان تذکر می دهد که انسان در محضر خداست و خداوند تبارک و تعالی به تمام شؤون ظاهر و باطن او آگاه است و هیچ چیز از نظر حضرتش پنهان و پوشیده نیست؛ در این صورت و در این حال و با این چنین ذکر و یاد، حیای انسان که از مایه های پر برکت الهی است، تجلی کرده و بر مملکت ظاهر و باطن آدمی حاکم می گردد و انسان را در میدان اطاعت و ترک گناه قرار می دهد.

ذکر حقیقی است که آدمی را مؤدب به آداب دوست نموده و از انسان، موجودی خدایی و عنصری الهی می سازد.

ذکر حقیقی است که انسان را با شؤون حق آشنا ساخته و او را وادار به پرواز در ملکوت عالم می کند.

ذکر حقیقی است که باب توبه را به روی انسان باز کرده و آدمی را در گروه تائبین

که مورد محبت و عشق دوستند، قرار می دهد.

ذکر حقیقتی است که در تمام گناهان را به روی انسان می بندد و راه نفوذ شیطان های داخلی و خارجی و درونی و برونی را به روی انسان مسدود می نماید.

ذکر حقیقتی است که زمینه پدیدار شدن کرامت، شرافت، اصالت، معرفت، حقیقت، واقعیت، درستی، راستی و صفات حسنه و اخلاق الهی را در صفحه وجود و هستی آدمی فراهم می کند.

ذکر حقیقتی است که آدمی را از بیماری های مهلک قلب و نفس می رهاند و ظرف وجود انسان را منبع تجلی کمالات و حسنات می سازد.

ذکر حقیقتی است که آدمی را در راه علم و معرفت و بینایی و آگاهی، قرار داده و از این راه وسیله آشنا شدن انسان را با انبیا و امامان و اولیا و عارفان فراهم آورده و آدمی را در مجمع روحانیان قرار داده و به سرچشمه های فضیلت رسانده و عطش انسان را برای یافتن حقایق تا سرحد بی نهایت بالا می برد.

ذکر حقیقتی است که قلب را از قساوت و تاریکی در آورده و این عضو پر ارزش را عرش الهی کرده و از رقت و عطوفت و مهربانی، نسبت به بندگان حق مالا مال می کند.

ذکر حقیقتی است که مشعلی از نور حق در دل، روشن می کند و در سایه این روشنی است که انسان گذشته بین و آینده نگر می گردد و به تدریج، حجاب های ظلمانی از جلوی دیدگان قلب دور شده و سرانجام از انسان یک پارچه نور و گوهری تابناک می سازد.

ذکر حقیقتی است که ایمان را در دل استوار ساخته و جان را برای پرواز در فضای قدس سبکبال کرده و باعث پدید آمدن شرح صدر که از اعظم نعمت های الهی است، می گردد.

ذکر حقیقتی است که انسان را به وادی محبت دوست کشانده و با به یک سو زدن پرده کدورت ها، زمینه کشف و شهود را برای انسان فراهم می کند و در این صورت آدمی با نور قلب به مشاهده انوار عظمت و جلال و زیبایی مطلق موفق می گردد و سراپای وجودش از دیدن جمال معنوی یار غرق در عشق آتشین شده از کل عالم چشم می پوشد و تنها به تماشای شاهد بزم انس مشغول می گردد و وجود همین عشق و محبت برخاسته از ذکر حقیقتی است که علاج تمام دردهای معنوی انسان است.

علاء الدوله سمنانی در این زمینه می گوید:

ای عشق طیب درد مایی***دیوانه عشق را دوی

تو آب حیات جاودانی*** از کوثر لطف ایزد آبی

سیمرغ هوای لامکانی*** ز آشانه خاص کبریایی

در دیده عقل و چشم ایمان***ماننده کحل توتیایی

جوهر چو صدف تو هم چو دری***وین جسم چو مس تو کیمیایی

هم چون عرضند جوهر و جسم***قائم به تو چون توان مایی

تو همدم خاص اصدقایی***تو محرم راز انبیایی

تو شهپر مرغ جبریلی***تو زین براق مصطفایی

ذکر حقیقتی است که انسان را به یاد عنایات و الطاف و محبت های حضرت حق انداخته، الطاف و عنایاتی که پرتوش از صلب پدر نسبت به آدمی تجلی کرده و کران تا کران حیات انسان را در آغوش گرفته، الطاف و عنایاتی که آثارش، در روزی انسان، در سلامت و عافیت جسم و جان، در محفوظ ماندن آدمی از انواع شرور و خطرات ظهور دارد.

توجه حقیقی به این الطاف و عنایات بدون چون و چرا، انسان را در برابر

حضرت یار وادار به تسلیم کرده و موجودیت انسان را از انوار عبادت و بندگی روشن نموده و نمی گذارد آدمی از خواسته های به حق محبوبش تخلف کرده، دچار گناه و عصیان گردد.

آری، ذکر اگر بر پایه حقیقت و درستی باشد و رنگ صدق و صفا در آن یافت شود، علت مطیع بودن انسان خواهد بود، طهارت جان و پاکی فکر و خلوص نیت و آراستگی در عمل، محصول ذکر حقیقی است.

ذاکر واقعی، هم عامل به دستورات مولاست، هم پاک از آلودگی ها و معاصی، ذاکر واقعی علاوه بر مطیع بودن خودش نسبت به حضرت حق، حرارت و جذبه ذکرش غافلان را نیز بیدار کرده و گم شدگان راه را به راه الهی هدایت می کند.

عارف پاک باخته الهی قمشه ای، آن نغمه سرای گلستان جان و هزار دستان بوستان مهر و وفا در این زمینه که ذکر حقیقی ذاکران، خفتگان را نیز بیدار می کند در کتاب «نغمه الهی» داستانی را بدین مضمون در شرح این جمله از خطبه متقیان که حضرت مولی الموالی می فرماید:

أَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ (۱).

به نظم کشیده:

شنیدستم زنی صاحب جمالی***فقیری بینوا در قحط سالی

به دامان کودکانی داشت مضطر*** که نانشان بود آب از دیده تر

زه بهر کودکان با فکر و تشویش*** روان شد بر در همسایه خویش

مگر همسایه اش آهنگرِ راد*** ببخشد قوت و از غم گردد آزاد

کز آن دارا برآید آرزویش*** شود نانِ یتیمان آبرویش

ص: ۱۲۰

قضا را چشم آن همسایه ناگاه*** به هنگام حدیث افتاد بر ماه
چه آهنگر به رخسارش نظر کرد*** طمع بر حسنِ آن رشکِ قمر کرد
به جانش آتشِ شهوت برافروخت*** که این آتش هزاران خانمان سوخت
دلش در دام زلف آن گل اندام*** مسخر شد چو مرغ خسته در دام
شده شیری شکار آهوی چشم*** معاذ الله ز دست شهوت و خشم
بسا دل کز نگاهی رفته از دست*** سپر لطف حق است از تیر این شست
نگاه دیده جانها داده بر باد*** ز جور دیده دلها گشته ناشاد
غرض مرغ خرد صید هوس گشت*** عجب عنقای جان صید مگس گشت
دلش شد پای بند آن پری چهر*** تعالی الله چه زنجیری بود مهر
بداد از کف همه دین و دلش را*** که سوزد برق شهوت حاصلش را
چه حاجات زن غم‌دیده بشنید*** به پاسخ با نوید و وجد و امید
بگفت ای جان اگر کامم بر آری*** تو را بخشم هر آن حاجت که داری
بگفتا شرمی ای منعم خدا را*** بگفت ایزد ببخشد جرم ما را
بگفت از شرع و آیین یاد کن یاد*** بگفت این دل به وصلت شاد کن شاد
بگفت از راه شیطان باز شو باز*** بگفت ای نازنین کم ناز شو ناز
بگفتا پند قرآن گوش کن گوش*** بگفت از جام غفران نوش کن نوش
بگفت از آب چشمانم بیندیش*** بگفت آتش مزین بر این دل ریش
بگفت آهنگرا آهندلی چند*** بترس از آتش قهر خداوند
صفا کن دامن پاکم به یزدان*** گناه آلوده شهوت مگردان
جوانمردا جوانمردی کن امروز*** بکش نفس آتش عصیان میفروز

جوابش داد کی ماه گل اندام***گنه را توبه عذر آمد سرانجام

به آب توبه چشم ای یار مهوش***نشاند شعله صد دوزخ آتش

ص: ۱۲۱

چو دید از پند و استعفاف و زاری*** نبوشد خیره چشم از نابکاری
زن از بیم هلاک کود کانش*** مهیا شد و لیک افسرد جانش
بگفتا حاضر م لکن بدین عهد*** که در خلوت تو با من گستری مهد
به جز ما هیچ کس دیگر نباشد*** که چشم ناظری بر در نباشد
بگفت ای جان یقین دار کین چنین کار*** به خلوت باید از هر یار و اغیار
بساط عیش چو کرد او مهیا*** به خلوت خانه با آن یار زیبا
بگفت آن ماه کی مرد وفادار*** تو گفتی نیست جز ما و تو دیار
در این محفل کنون الا تو و من*** بود ناظر خدای پاک ذو المن
در آن خلوت که حاضر باشد آن شاه*** نشاید این عمل ای مرد آگاه
چه بشنید این سخن زود آن جوانمرد*** بر آورد آتشین آه از دل سرد
چنان این پند بر جانش اثر کرد*** که آن مشتاق را زیر و زبر کرد
پشیمان گشت و افغان کرد و احسان*** بر آن نیکو زن پاکیزه دامان
خدایش هم جزای مخلصان داد*** به رویش در ز لطف خاص بگشاد
همآتش را به دستش سرد و خوش کرد*** هم آهن برد فرمان در کف مرد
کرامت را وی از ترک هوی یافت*** ز بیم آتش قهر خدا یافت(۱)

آری، انسانی که در مدار نورانی ذکر حقیقی است، در برخورد به اوامر الهی، مجری امر است و در برخورد به گناه حافظ پاکی و ورع خویش و نیز حافظ دیگران از افتادن به چاه تباهی و ضلالت است.

برای به دست آوردن معرفت حق و شناخت انبیا و اولیا و آشنایی با ائمه طاهرین علیهم السلام و فراگیری محتویات وحی بکوشیم که حاصل این معرفت و شناخت و این آشنایی و آگاهی ذکر حقیقی است و همین گونه ذکر است که انسان را در گروه

مطیعین قرار داده و از جمع آلودگان و عاصیان دور نگاه می دارد.

ذکر اگر محرک انسان به سوی واقعیت ها نباشد، عین غفلت است و از غفلت جز معصیت نخیزد!! و به فرموده حضرت صادق علیه السلام: مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَمَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْهُ فَهُوَ عَاصٍ.

توضیح ذکر از زبان عارفان

اهل دل، آن عاشقانی که در صراط مستقیم حق به دریافت واقعیت ها نایل شدند و محبوب حقیقی را بر ما سوا برگزیدند و تنها قبله آنان وجه جانان بود و تا زنده بودند، دائم الذکر بودند، به این معنی که قلب و جانشان تجلی گاه انوار حضرت یار بود و سراسر عمر را به مبارزه با هوس ها گذراندند و غیر طاعت دوست از آنان دیده نشد، مسائل مهمی را تحت عنوان ذکر بیان فرموده اند که این وجیزه گنجایش بازگو کردن تمام مطالب آنان و توضیحش را ندارد و تنها باید به دورنمایی از گفتار آنان که بر اساس آیات و روایات تنظیم شده اشاره رود!

در «المناقب» (۱) ابن شهر آشوب آمده:

بدان که حق تعالی اهل حقیقت را به هیچ کار چندان نفرمود که بر ذکر خود که:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا] (۲).

ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید.

ذکر بسیار، حضور و دوستی است، کسی که چیزی را دوست دارد، همگی خود، بدو دهد.

ص: ۱۲۳

۱-۱) - المناقب: ۵۰.

۲-۲) - احزاب (۳۳): ۴۱.

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَكْثَرَ ذِكْرُهُ (۱).

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که عاشق چیزی است، از او زیاد یاد می کند.

تا در دل، محبت حق تعالی پدید نیاید، زبان به ذکر او حرکت نکند؛ پس ذکر تبع محبت است و محبت کار دل است؛ حق تعالی چون خواهد که ظاهری را با باطن در دوستی شرکت دهد، دوستی در باطن بنده نهد و ذکر در ظاهر پیدا کند تا ظاهر به زبان یاد می کند و باطن به دل دوست می دارد و چندان که ذکر می افزاید، دولت قربت بر درگاه حق می افزاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به اصحاب خود فرمود:

بر شما باد که در روضه های بهشت بخرامید. گفتند: یا رسول الله! روضه های بهشت کدام است؟ فرمود: مجالس ذکر (۲).

پس بر شما باد که پیوسته یاد کننده حق باشید، بامداد و شامگاه زبان را جز به ذکر خداوند مرانید.

هر که می خواهد تا بداند که منزلت او به درگاه حق تعالی چه گونه است گو بنگر تا منزلت حق تعالی در دل او چه گونه است که حق تعالی بندگان را چندان قدر نهد در درگاه خود که بنده عظمت حق را دل خود نهد و آن قدر در دل به کثرت ذکر پدید آید.

برای این بود که استاد ابو علی دقاق گفت:

ذکر، منشور ولایت است، هر که را توفیق ذکر دادند، منشور بدو دادند و هر که را در ذکر کاهل گردانیدند، وی را معزول کردند.

ص: ۱۲۴

۱-۱ - کنز العمال: ۴۲۵/۱، خبر ۱۸۲۹.

۲-۲ - وسائل الشیعه: ۲۲۳۱/۷، باب ۵۰، حدیث ۳.

و چون کسی به راه ذکر حق سبحانه و تعالی در آمد، همه علایق از او منقطع گردد، حق سبحانه و تعالی می فرماید:

أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي (۱).

من همنشین کسی هستم که مرا همواره یاد کند.

و در مجلس او جز او را راه نبود.

ذو النون مصری گوید:

هر که حق را یاد کند، چنان که حقیقت ذکر است، همه چیز در ضمن آن ذکر فراموش کند و شرفی است ذکر را که هیچ عبادتی دیگر را نیست و آن شرف آن است که ذکر موقت نیست و عبادات دیگر موقت است.

جبرئیل به نزدیک رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت:

حق تعالی سلام می گوید و می فرماید: امت تو را عطایی دادم که هیچ امت را ندادم. گفت: این چیست؟ گفت ذکر حق تعالی در همه اوقات و در همه احوال.

ذکر بر سه نوع است:

ذکر زبان، ذکر دل، ذکر سرّ.

اما ذکر زبان یکی به ده است و ذکر دل را ثواب و جزا معین است، اما ذکر سرّ را جزا معدود نیست.

ذکر زبان را منشور این است که:

[فَادْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا] (۲).

پس خدا را آن گونه که پدرانتان را یاد می کنید یا بهتر و بیشتر از آن یاد کنید.

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - الکافی: ۴۹۶/۲، باب ما يجب من ذکر الله، حدیث ۴؛ مفتاح الفلاح: ۳۷۱.

۲- (۲) - بقره (۲): ۲۰۰.

ذکر سرّ را طراز این است که:

[فَادْذُكْرُونِي أَذْكَرُكُمْ] (۱).

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

ذکر به زبان هر کس را باشد، اما ذکر به دل خاص است، جز به خاصگی ندهد.

اولیای الهی دائم با هر سه ذکر همراه اند، آنچه از زبان آنان جاری شود، حتی در سخن گفتن با مردم عین ذکر است؛ زیرا آنان سخن جز به حق نگویند و این گونه ذکر زبان، شعاعی از ذکر دل است و ذکر دل هم چون تبعی از ذکر سرّ.

ذکر دل که به دنبال ذکر سرّ است، عزّی عظیم دارد.

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله می فرمود:

خَيْرُ الذِّكْرِ الْخَفِيِّ وَ خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي (۲).

بهترین ذکرها، ذکر پنهان است و بهترین رزق ها رزقی است که انسان را از هر جهت کفایت کند.

و ذکر پنهان ذکر به دل است و دل ذاکر دلی است که به حقیقت تجلی گاه انوار اوست و از هر آلودگی پاک است.

اما در ذکر سرّ که بالاترین ذکر است، ذاکر با تمام وجود فانی در مفهوم و مصداق ذکر است. ابن العطار را پرسیدند که ذکر با اسرار چه کند؟ گفت: ذکر آفتابی است که چون از برج سرّی برآید، آثار بشریت را در ذاکر بسوزد، تا همه عظمت و جلال مذکور ماند.

عارف سوخته جان، حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی در توجه دادن

ص: ۱۲۶

۱-۱ - بقره (۲): ۱۵۲.

۲-۲ - مجموعه ورام: ۳۱/۲.

انسان به این معنی چنین گوید:

بالله که یکی از خود به خود آ***بگذر ز خودی بنگر به خدا

جز ما و تویی کی بوده دویی***از قول الست تا حرف بلی

من جز تو کیم من جز تو نیم***تو صوت ندا من رجع صدا

با خویشتم بی خویشتم***هم با تو منم هم از تو جدا

هر لحظه زند نایی دو نوا***یک نغمه الست یک نغمه بلی

دارد دل من هر لحظه دو عید***یک عید فنا یک عید بقا

عیدیست سعید لیبی است جدید***هر لحظه مرا هر لحظه تو را

از راه نهان در محفل جان***گویند برو گویند بیا

از دولت روح داریم فتوح***شد وقت صبح زد حیّ علا

یا مَنْ هُوَ لِي سِرٌّ و سرور***یا مَنْ هُوَ لِي نور و سنا

یا من هولی موت و نشور***یا من هولی روح و بقا

انسان زبون با این رگ و خون***بیرون و درون دارد دو سرا

این عالم تن آن عالم جان***این عین فراق آن عین لقا

این دام غرور آن بزم سرور***این کوی نفاق آن بزم صفا

تداوم بر ذکر، یعنی یاد حق در همه شؤون حیات و توجه علمی و عملی به دستورات حضرت رب الارباب و هماهنگی با حقایق اصیل عالم، آن چنان انسان را از خود بی خود می کند که با سرا پای وجود تسلیم حضرت دوست گشته و تمام جذبه های غیر محبوب را خنثی کرده و در حوزه حیات آدمی جذبه ای جز جذبۀ یار باقی نمی گذارد؛ در این حال است که انسان موجود دیگری می شود و نسبت به ملکوت عالم رسانده، از گردونه کشش های مادی خارج گشته به اعلا علّیین حقایق متصل می شود.

در این حال است که انسان، تحرک عجیبی به سوی واقعیت‌ها پیدا می‌کند و برای پیاده کردن انواع برنامه‌های الهی سر از پا نمی‌شناسد.

در این حال است که سخت از معصیت بیزار شده و در انجام اعمال صالح عاشقانه می‌کوشد.

در این حال است که از خود فانی گشته و باقی به بقای دوست می‌گردد و جز او در وجه همت انسان نمی‌ماند.

در این حال است که زن و فرزند، اهل و عیال، مال و منال، جاه و مقام و هرچه که در ارتباط با اوست، همه را چون ابزاری برای کمک دادن به انسان جهت رسیدن به مولا می‌بیند.

در این حال است که لحظه‌ای از فقیران و مسکینان و تهیدستان و بینویان و دل‌شکستگان و اهل حال غافل نگشته و نمی‌گذارد دقیقه‌ای از عمرش به هدر رود.

در این حال است که از شنیدن گناه دیگران بر خود می‌لرزد، چه رسد به این که خود آلوده به گناه گردد و از عباداتش لذتی ما فوق تمام لذات می‌برد و چون وقت اجرای واجبات رسد از همه کس و همه چیز دست برداشته به پیشگاه حضرت دوست می‌شتابد.

در این حال است که آثار صفات یار از او پدیدار گشته و چون چشمه نوبهاری از همه جوانب وجودش خیر و نیکی می‌بارد.

در این حال است که ذاکر از ذکر و به تعبیر گسترده تر عبادت مفهومی غیر آنچه توده مردم به آن توجه دارند، می‌فهمد.

در این حال است که محبوب در دل تجلی کرده و انسان در ضمیر خود و در خانه پرارزش قلب خود عشقی آتشین و سوزنده نسبت به معشوق واقعی خلقت حس می‌کند.

در این حال است که انسان شب و روز، هفته و ماه، سال و روزگار نمی شناسد، آنچه برای او مهم است، این است که ظرف عمر گرچه یک لحظه از آن باشد، از رضای محبوب و انس با حضرت او پر شود.

در این حال است که می فهمد، ذکر برای عبادت به منزله روح است و این ذکر است که خلوص در عمل آورده و بدون ذکر عبادت فاقد ارزش است.

در این حال است که عبادت فقط به شوق حبیب از انسان سرزده و مکلف از عبادت جز ادای شکر و جلب رضای محبوب نظری ندارد و تنها این گونه عبادت است که از والاترین ارزش برخوردار است و در مسیر این نوع عبادت است که تمام استعدادهای الهی نهفته در کارگاه وجود انسان شکوفا می گردد.

عبادت عارفانه

راستی عبادت اگر بر پایه عشق عبد به مولا صورت بگیرد، عبادت است و از این گونه بندگی است که تمام درهای خیر دنیا و آخرت به روی انسان باز می شود و تمام درهای شر در دنیا به روی انسان بسته می گردد.

شهید مطهری در این زمینه می گوید:

تلقی افراد از عبادت یکسان نیست و متفاوت است، از نظر برخی افراد عبادت نوعی معامله و معاوضه کار و مزد است، کار فروشی و مزد بگیری است. همان طور که یک کارگر، روزانه نیروی کار خود را برای یک کارفرما مصرف می کند و مزد می گیرد، عابد نیز برای خدا زحمت می کشد و خم و راست می شود و طبعاً مزدی طلب می کند که البته آن مزد در جهان دیگر به او داده می شود.

و همان طور که فائده کار برای کارگر در مزدی که از کارفرما می گیرد، خلاصه می شود و اگر مزدی در کار نباشد، نیرویش به هدر رفته است، فائده عبادت عابد

نیز از نظر این گروه، همان مزد و اجری است که در جهان دیگر به صورت یک سلسله کالاهای مادی پرداخت می شود.

و اما این که هر کارفرما که مزدی می دهد، به خاطر بهره ای است که از کار کارگر می برد و کارفرمای ملک و ملکوت چه بهره ای می تواند از کار بنده ضعیف ناتوان خود ببرد و هم این که فرضاً اجر و مزد از جانب آن کارفرمای بزرگ به صورت تفضل و بخشش انجام گیرد، پس چرا این تفضل بدون صرف مقداری انرژی کار به او داده می شود، مسئله ای است که برای چنین عابدهایی هرگز مطرح نیست.

از نظر این گونه افراد، تار و پود عبادت، همین اعمال بدنی و حرکات محسوس ظاهری است که به وسیله زبان و سایر اعضای بدن صورت می گیرد.

این یک نوع تلقی است از عبادت که البته عامیانه و جاهلانه است و به تعبیر بو علی سینا در نمط نهم اشارات، خدانشناسانه است و تنها از مردم عامی و قاصر پذیرفته است.

تلقی دیگر از عبادت، تلقی عارفانه است؛ بر حسب این تلقی مسئله کارگر و کارفرما و مزد به شکلی که میان کارگر و کارفرما متداول است، مطرح نیست و نمی تواند مطرح باشد؛ بر حسب این تلقی عبادت نردبان قرب است، معراج انسان است، تعالی روان است، پرواز روح است به سوی کانون نامرئی هستی، پرورش استعدادهای روحی و ورزش نیروهای ملکوتی انسانی است، پیروزی روح بر بدن است، عالی ترین عکس العمل سپاس گزارانه انسان است از پدید آورنده خلقت، اظهار شیفنگی و عشق انسان است به کمال مطلق و جمیل علی الاطلاق و بالاخره سلوک و سیر الی الله است.

بر حسب این تلقی، عبادت پیکری دارد و روحی، ظاهری دارد و معنایی، آنچه به وسیله زبان و سایر اعضای بدن انجام می شود پیکره و قالب و ظاهر عبادت

است، روح و معنی عبادت چیز دیگر است، روح عبادت وابستگی کامل دارد به مفهومی که عابد از عبادت دارد و به نوع تلقی او از عبادت و به انگیزه ای که او را به عبادت برانگیخته است و به بهره و حظی که از عبادت عملاً می برد و این که عبادت تا چه اندازه سلوک الی الله و گام برداشتن در بساط قرب باشد.

ما وقتی در آیات و روایات و به خصوص در «نهج البلاغه» دقت می کنیم می بینیم که تلقی حضرت علی علیه السلام از عبادت، تلقی عارفانه است، بلکه سرچشمه و الهام بخش تلقی های عارفانه از عبادت ها در جهان اسلام پس از قرآن مجید و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله کلمات و عبادت های عارفانه علی علیه السلام است.

چنان که می دانیم، یکی از وجهه های عالی و دور پرواز ادبیات اسلامی چه در عربی و چه در فارسی، وجهه روابط عابدانه و عاشقانه انسان است با ذات احدیت.

اندیشه های نازک و ظریفی به عنوان خطابه، دعا، تمثیل، کنایه، در این زمینه به وجود آمده است که راستی تحسین آمیز و اعجاب انگیز است.

در مقایسه با اندیشه های قبل از اسلام در قلمرو کشورهای اسلامی، می توان فهمید که اسلام چه جهش عظیمی در اندیشه ها در جهت عمق و وسعت و لطف و رقت به وجود آورده است؛ اسلام از مردمی که بت یا انسان یا آتش را می پرستیدند و بر اثر کوتاهی اندیشه، مجسمه های ساخته دست خود را معبود خود قرار می دادند و یا خدای لایزال را در حد پدر یک انسان تنزل می دادند و پدر و پسر را یکی می دانستند و یا اهورامزدا را مجسم می دانستند و مجسمه اش را همه جا نصب می کردند، مردمی ساخت که مجردترین معانی و رفیق ترین اندیشه ها و لطیف ترین افکار و عالی ترین تصورات را در مغز خود جای دادند !!

اکنون برای این که نوع تلقی «نهج البلاغه» از عبادت روشن شود، به ذکر

نمونه هایی از کلمات علی علیه السلام می پردازیم و سخن خود را با جمله ای آغاز می کنیم که درباره تفاوت تلقی های مردم از عبادت گفته شده است.

إِنَّ قَوْمًا عِبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ، وَإِنَّ قَوْمًا عِبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَخْرَارِ (۱).

همانا گروهی خدای را به انگیزه پاداش می پرستند، این عبادت تجارت پیشگان است و گروهی او را از ترس می پرستند، این عبادت برده صفتان است و گروهی او را برای آنکه از او سپاس گزاری کرده باشند می پرستند، این عبادت آزادگان است.

لَوْ لَمْ يَتَوَعَّدِ اللَّهُ عَلِيًّا مَعْصِيَتِهِ لَكَانَ يَجِبُ أَنْ لَا يُعْصِيَ شُكْرًا لِنِعْمِهِ (۲).

فرضاً خداوند کیفری برای نافرمانی معین نکرده بود، سپاس گزاری نعمت ایجاب می کرد که فرمانش تمرد نشود.

از کلمات آن حضرت است:

إِلَهِي مَا عَبَدْتُكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا طَمَعًا فِي جَنَّتِكَ لَكِنْ وَجَدْتُكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ (۳).

من تو را به خاطر بیم از کیفرت و یا به خاطر طمع در بهشتت پرستش نکرده ام من تو را بدان جهت پرستش کردم که شایسته پرستش یافتم.

آری، وقتی هستی انسان، تجلی گاه عشق او باشد، عبادت آدمی جز عبادت عاشقانه و عارفانه نخواهد بود.

ص: ۱۳۲

۱-۱ - نهج البلاغه: حکمت ۲۳۷.

۲-۲ - نهج البلاغه: حکمت ۲۹۰.

۳-۳ - بحار الأنوار: ۱۸۶/۶۷، باب ۵۳.

بر پایه این عشق است که تمام وجود انسان، همه ذرات هستی آدمی، دیوانه وار در طلب اوست و در تمام نواحی وجود انسان، جز خدا دیده نمی شود.

با توجه به این حقیقت، انسان در حصن حصین توحید است و هیچ دشمنی نمی تواند در هیچ زمینه ای به او ضربه بزند؛ زیرا انسان غرق در عشق و یاد اوست و دشمن هرچه را بخواهد از انسان بگیرد، انسان چون آن را از محبوب و معشوقش می بیند، با تمام وجود برای حفظ آن چیز ایستادگی و مقاومت می کند.

در این حالت از انسان جز محبت به حق و یاد حق و ذکر حق و عبادت برای حق دیده نمی شود و هر زخمه ای به هر تاری از تارهای وجود انسان اصابت کند جز صدای «یا رب» از جسم و جان آدمی شنیده نمی شود؛ داستان انسان نسبت به حضرت دوست همانند داستان مجنون می شود که از عشق لیلی تب کرده بود، طیب گفت: باید رگ زنی بیاید و یک رگ او را بزند تا پس از گرفته شدن مقداری از خون او، از حرارت تب راحت شود، ولی مجنون اجازه زدن هیچ رگی از رگ های خود را نداد؛ زیرا رگ زن به هر رگی متوجه می شد، می گفت: این رگ را نزن؛ زیرا این رگ از عشق لیلی پر است !!

فقیه عارف، ملا احمد نراقی این داستان جالب و پندآموز را چنین سروده:

از قضا مجنون ز تب شد ناتوان***قصد فرمودی طیب مهربان

آمد آن فصاد(۱) و پهلویش نشست***نشتری(۲) بگرفت و بازویش بیست

گفت مجنون با دو چشم خونفشان***بر کدامین رگ زنی تیغ ای فلان

گفت این رگ، گفت از لیلی پر است***این رگم پر گوهر است و پر در است

تیغ بر لیلی کجا باشد روا***جان مجنون باد لیلی را فدا

ص: ۱۳۳

۱-۱- فصاد: رگ زن.

۲-۲- نشتری: آلتی فلزی سر تیز که برای فرو کردن در گوشت بکار برند تا خون وریم بیرون آید.

گفت فِضاد آن رگ دیگر زَنَم ***جانت از رنج و عنا فارغ کنم
گفت آن هم جای لیلای من است *** منزل آن سرو بالای من است
می گشایم گفت ز آن دست دگر *** گفت لیلی را در آن باشد مقرر
درهمی آن گه به آن فِضاد *** داد گفت اینک مزدت ای استاد راد
دارد اندر هر رگم لیلی مقام *** هر بن مویم بود او را کنام (۱)

من چه گویم رگ چه و پی چیست آن *** سر چه و جان چیست مجنون کیست آن
من خود ای فِضاد مجنون نیستم *** هر چه هستم من نیم لیلیستم
از تن من رگ چو بگشایی ز تیغ *** تیغ تو بر لیلی آید بی دریغ
گو تن من خسته و رنجور باد *** چشم بد از روی لیلی دور باد
گو بسوز از تاب و تن ای جان من *** تب مبادا بر تن جانان من
گر من و صد هم چو من گردد هلاک *** چون که لیلی را بقا باشد چه باک
من اگر مردم از این ضیق النفس *** گو سر لیلی سلامت باش و بس
ساختم من جان خود قربان او *** جان صد مجنون فدای جان او

یاد حق

ریشه همه آثار معنوی اخلاقی و اجتماعی که در عبادت است در یک چیز است، یاد حق و غیر او را از یاد بردن.
قرآن کریم در یکجا به اثر تربیتی و جنبه تقویتی روحی عبادت اشاره می کند و می فرماید:

ص: ۱۳۴

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ] (۱).

نماز را برپا دار، یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می‌دارد.

و در جای دیگر می‌فرماید:

[أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي] (۲).

نماز را برای یاد من برپا دار.

اشاره به این که وقتی انسان نماز می‌خواند و در یاد خدا است، همواره در یاد دارد که ذات دانا و بینایی مراقب اوست و فراموش نمی‌کند که خودش بنده است.

ذکر خدا و یاد خدا که هدف عبادت است، دل را جلا می‌دهد و صفا می‌بخشد و آن را آماده تجلیات الهی قرار می‌دهد.

حضرت علی علیه السلام درباره یاد حق که روح عبادت است چنین می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الذِّكْرَ جَلَاءً لِلْقُلُوبِ تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْرِ وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ وَ تَتَّقَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ وَ مَا بَرَحَ لِلَّهِ عَزَّتْ آلائُهُ فِي الْبُرْهَةِ بَعْدَ الْبُرْهَةِ وَ فِي أَرْزَامِ الْفُتْرَاتِ رِجَالٌ نَاجَاهُمْ فِي فِكْرِهِمْ وَ كَلَّمَهُمْ فِي ذَاتِ عُقُولِهِمْ (۳).

خداوند، یاد خود را صیقل دل‌ها قرار داده، بدین وسیله دل‌ها از پس‌گری شنوا و از پس‌نابینایی بینا و از پس‌سرکشی و طغیان رام می‌گردند؛ همواره چنین بوده و هست که خداوند متعال در هر برهه‌ای از زمان و در زمان‌هایی که پیامبری در میان مردم نبوده است بندگانی داشته و دارد که در سر ضمیر آن‌ها با آن‌ها راز می‌گوید و از راه عقل‌هایشان با آن‌ها تکلم می‌کند.

ص: ۱۳۵

۱-۱ - عنكبوت (۲۹): ۴۵.

۲-۲ - طه (۲۰): ۱۴.

۳-۳ - نهج البلاغه: خطبه ۲۱۳.

در این جملات، خاصیت عجیب و تأثیر شگرف یاد حق در دل ها بیان شده است، تا جایی که دل، قابل الهام گیری و مکالمه با خدا می گردد.

در ادامه همین خطبه حالات و مقامات و کرامت هایی که برای اهل معنی در پرتو عبادت رخ می دهد، توضیح داده شده است؛ از جمله می فرماید:

فرشتگان آنان را در میان گرفته اند، آرامش بر دل هایشان فرود آمده است، درهای ملکوت بر روی آنان گشوده شده است، جایگاه الطاف بی پایان الهی برای آن ها آماده گشته است، خداوند متعال مقام و درجه آنان را که به وسیله بندگی به دست آورده اند دیده و عملشان را پسندیده و مقامشان را ستوده است.

آن گاه که خداوند را می خوانند بوی مغفرت و گذشت الهی را استشمام و کنار رفتن پرده های تاریک گناه را احساس می کنند.

آری، یاد حق اقتضا دارد، تجلیات و فیوضات ربّانی را در آئینه قلب منعکس کند و حالی دیگر به انسان ببخشد و تغییر کلی و تحولی جامع در تمام زوایای وجود انسان به وجود بیاورد.

یاد حق با دل کاری می کند که دل از تمام گناهان به سختی متنفر شود و از اطاعت و عبادت حق لذتی فوق العاده ببرد.

از دیدگاه مولای عاشقان، امیر مؤمنان، محور عارفان، قطب آگاهان، علی علیه السلام، دنیای عبادت دنیای دیگری است، دنیای عبادت آکنده از لذت است، لذتی که با لذت دنیای مادی قابل مقایسه نیست.

دنیای عبادت پر از جوشش و جنبش و سیر و سفر است، اما سیر و سفری که به مصر و عراق و شام و یا هر شهر دیگر زمینی منتهی نمی شود، به شهری منتهی می گردد که او را نام نیست؛ دنیای عبادت شب و روز ندارد؛ زیرا همه روشنایی است، تیرگی و اندوه و کدورت ندارد، یکسره صفا و خلوص است، از نظر

علی علیه السلام چه خوشبخت و سعادت‌مند است کسی که در این دنیای پر عظمت عبادت پا گذارد و نسیم جان بخش این دنیا او را نوازش دهد، آن کس که به این دنیا گام نهد، دیگر اهمیت نمی دهد که در دنیای ماده و جسم بر دیبا سر نهد یا بر خشت خام.

حضرت در این زمینه می فرماید:

چه خوشبخت و سعادت‌مند است آنکه فرائض پروردگار خویش را انجام می دهد، الله یار و حمد و قل هو الله کار اوست.

خوشا آنان که الله یارشان بی***به حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که دائم در نمازند***بهشت جاودان بازارشان بی(۱)

رنج ها و ناراحتی ها را مانند سنگ آسیاب نسبت به دانه در زیر پهلوی خود خورد می کند، به هنگام شب از خواب دوری می گزیند و شب زنده داری می نماید، آن گاه که سپاه خواب حمله می آورد، زمین را فرش و دست خود را بالش قرار می دهد، جزء گروهی است که نگرانی روز بازگشت، خواب از چشمشان ربوده، پهلوهانشان از خوابگاهشان جا خالی می کنند، لب هایشان به ذکر پروردگارشان آهسته حرکت می کنند، ابر مظلم گناهشان بر اثر استغفارهای مداوم پس می رود، آنانند حزب خدا، همانا آنان رستگارانند.

به قول شیدای سوخته مرحوم روشن:

بادیه گردان عشق فخر بنی آدمند*** تا شده جویای عشق بیخبر از عالمند

مرحله شوق را نفس نباشد دلیل*** گمشدگان رهند راهنمای همند

در بر دردی کشان راز نباید نهفت***زان که به روشندلی معنی جام جمند

با همه آلودگی پاکتر از گوهرند*** با همه پژمردگی تازه تر از شبمنند

ص: ۱۳۷

تیغ بیارد اگر بر سرشان شاگرد***برق بسوزد اگر خرمنشان خرمند

انجمنی کردهاند خیل سماواتیان***بی لب و کام و زبان هم نفس و همدمند

«روشن» از این در متاب رخ که گدایان او***رنج تو را راحتند زخم تو را مرهمند

اگر گفته شود که یاد حق و ذکر دوست آن هم یاد به قلب و ذکر به دل اساس تمام واقعیت ها و ریشه تمام کمالات و علت العلل حرکت انسان در قوس صعود است، چیزی به گراف گفته نشده و سخنی خارج از حد حقیقت بیان نگردیده است.

یاد حق، نوربست که در سایه آن نور، انسان به این معنی می رسد که در این عالم آزاد نیست و عبث و بیهوده آفریده نشده و تنها برای مصرف کردن نعمت ها و لذت بردن و تمام کردن عمر و مردن به دنیا نیامده است.

یاد حق نوربست که مبدأ و منتها را به انسان می شناساند و عظمت روح انسانی را به انسان نشان می دهد و اهداف را روشن می کند و آدمی را به بارگاه پر فیض نبوت و امامت و پس از آن به بساط پر برکت عبادت و اطاعت از مولای عالم و آدم می کشاند.

اگر خود را وادار به یاد حق کنید و از طریق دل، غرق در دریای ذکر شوید، حال دیگری غیر آنچه دارید به شما دست می دهد و به راه و روشی غیر آنچه دارید، قرار خواهید گرفت.

شما برای ایجاد یاد الله در خانه قلب و بهره گرفتن از این یاد و از این ذکر، ذکر، که به فرموده قرآن از همه عبادات حتی از نماز بزرگ تر است [وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ] (۱) احتیاج به مقدماتی دارید و در رأس آن مقدمات، ترک گناهان صغیره و کبیره است.

زیرا گناه، تیرگی و آلودگی و ظلمت و سیاهی است و چون این پرده ظلمت

ص: ۱۳۸

و تاریکی بر روی آیینۀ دل باشد، انعکاس یاد دوست در خانۀ دل و بر صفحه پر عظمت آیینۀ قلب غیر ممکن است و تا انسان در این حال ظلمانی است، عبادات و افعالش همراه با سردی و کسالت و بی رغبتی است و این نوع عبادت از ارزش الهی خالی است.

در ابتدا باید با ترک گناه و تسلط بر نفس اماره، به آیینۀ دل جلا داد و دل را آمادۀ ظهور تجلیات الهی کرد؛ چون دل جلا گرفت، توفیق رفیق راه می شود و انسان در قلب خود احساس عشق به دوست کرده و جذبۀ ای سنگین و روحانی آدمی را از عالم ماده به عالم ملکوت و از عالم خاک به عالم پاک می کشد و از همین جاست که به آخرین نقطۀ قوس نزول که غرق بودن در مادیات صرف است، خاتمه داده می شود و نقطۀ حرکت در قوس صعود که ابتدای آن ترک گناه و ورود به جهان عبادت و اطاعت است، ظهور کرده و آدمی را به آخرین درجۀ قوس صعود که آخرین نقطۀ معراج روحی است، یعنی فنای فی الله و بقای بالله می رساند.

به عقیدۀ سالکان راه، منبع معرفت واقعی قلب پاک است و بس و به دست آوردن قلب پاک که جایگاه پر قیمت ترین گوهر دریای خلقت یعنی معرفت است در سایۀ ذکر واقعی میسر است و بس.

آری، اگر انسان در تمام شئون یاد خدا کند، خدا هم در تمام شئون به او نظر لطف کرده و از او یاد می کند.

[فَادُّكُونِي أَذْكُرْكُمْ] (۱).

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

و یاد خدا از انسان عبارت از تجلی همان جذبۀ الهی در قلب است که آن تجلی با

ص: ۱۳۹

قدرت بی نهایت خود انسان را از بند تمام اسارت های مادی و روحی و نفسی و اخلاقی رها نموده به اوج قدس انسانی می رساند.

قلب انسان، آینه ای است که جمیع صفات الهی باید در آن جلوه گر شود، اگر دیدید صفات ملکوتی در آن جلوه گر نیست، بدون شک بدانید که علتش آلودگی آینه است و باید کوشید تا زنگ و غبار از صفحه آن زدوده شود و بدانید که تنها صیقلی که این صفحه پرارزش را از غبار و زنگ پاک می کند، یاد خداست؛ زیرا او و نعمت ها و محبت های او آدمی را وادار می کند که از گناهان گذشته توبه کند و در آینده در مقام ترک گناه قرار بگیرد و فرائض الهی را به جای آورد و دائم در راه خدمت به حق و بندگان حق باشد، همان طور که در ابتدای روایت مورد شرح درباره اثر یاد و ذکر حق حضرت صادق علیه السلام می فرماید: مَنْ كَانَ ذَاكِرًا لِلَّهِ عَلَى الْحَقِيقَةِ فَهُوَ مُطِيعٌ وَ مَنْ كَانَ غَافِلًا عَنْهُ فَهُوَ عَاصٍ.

کسی که به حقیقت یاد خداست، در گردونه اطاعت از او امر اوست و کسی که از حضرتش غافل است، غرق معاصی است.

هنرمند واقعی آن نیست که در مقام تکرار کتب و علوم باشد، هنرمند و مجاهد واقعی کسی است که پس از فراگیری علوم به خصوص علم دین، در مقام تزکیه نفس و پاکی جان و صاف کردن آینه دل از سیاهی گناهان و جهل برآید، تا صفات حق در آن منعکس شود.

قصه پندآموز مجادله نقاشان رومی و چینی را نشنیده اید که هر دسته مدعی شدند که ما هنرمندتریم.

امیر مملکت برای امتحان به هر دسته اطاقی داد که نقاشی کنند، تا از روی کار آن ها قضاوت شود.

این دو اطاق مقابل و رو به روی یکدیگر بودند، دو دسته مزبور مشغول کار شدند.

نقاشان چینی هر روز انواع و اقسام رنگ ها، از امیر می گرفتند و نقاشی می کردند، ولی نقاشان رومی در به روی خود بسته بودند و به هیچ رنگی توسل نجستند و فقط دیوار را صیقل می زدند. چون روز موعود و زمان امتحان فرا رسید، امیر حاضر شد. نقاشی چینی ها را دید، ولی بهتر از آن عکس های تصاویری بود که رومیها بر دیوارهای صیقل خورده و صاف شده پدیدار ساخته بودند.

مولانا در این زمینه می گوید:

رومیان آن عارفانند ای پسر***نی ز تکرار و کتاب و نی هنر

لیک صیقل کرده اند آن سینه ها***پاک از آرزو و حرص و بخل و کینه ها

اهل صیقل رسته اند از بوی و رنگ***دمی بینند خوبی بی درنگ

نقش و قشر و علم را بگذاشتند***رایت عین الیقین افراشتند

آری، همان طور که آینه فلزی چون زنگ بگیرد و غبار آلود شود قوه انعکاس آن از میان می رود، حس روحانی باطنی هم که عرفا «دیده دل» و «عین الفؤاد» و «دیده بصیرت» می نامند، چون به تعینات و مفساد مادی آلوده شود، دیگر نمی تواند از نور احدیت حکایت کند، مگر آن غبار و آلودگی به کلی از میان برود.

و از میان رفتن غبار و زنگ بنابر آیات قرآن و روایات بسیار مهم موقوف بر یاد خداست، آن هم یادی که علت ترک گناه و انجام فرائض الهی است.

این فقیر در مقام مناجات با قاضی الحاجات در این زمینه سروده ام:

ای تو مرا بزم مناجات شب***ای تو مرا راه نجات از تعب

رنج مرا داروی درمان تویی***قلب و دلم را همه ایمان تویی

یاد تو اندر دو جهان چاره ام***لطف نما لطف که بیچاره ام

گشته دلم تیره ز بار گناه***از گناه ای دوست شدم رو سیاه

من به گناه جان و دل آلوده ام***بنده شیطان و هوا بوده ام

پشت من از بار گنه خم شده*** نور یقین از دل من کم شده
ای غم تو شادی جان و دلم*** عشق تو درهر دو جهان حاصلم
یک نظری بر من شرمنده کن*** رحمت خود شامل این بنده کن
کم نشود از تو، اگر ای حبیب*** از کرمت سوی من آری نصیب
من به تو سوگند گدای توام*** یکسره ای دوست فنای توام
برق امیدی به دلم برفروز*** قلب و دلم را به غم خود بسوز
روشنی معرفتم کن عطا*** عفو کن از من تو گناه و خطا
راه بده تا به حضورت رسم*** از عمل و علم به نورت رسم
زارم و مسکین و فقیر و حقیر*** غیر توام نیست به عالم نصیر

ذکر، برترین عبادت

از آیات کتاب حق و گفتار روح بخش انبیا و امامان علیهم السلام و سخنان اولیا و عاشقان و کلمات عارفان و بیداران چنین استفاده می شود که افضل عبادات و اشرف معاملات و پرارزش ترین اعمال ذکر است.

ذکر عبارت است از: به زبان آوردن اسمای حق و تفکر و اندیشه در مفهوم آن و آراستن حقیقت خویش به نور آن ذکر و به عبارت دیگر، ذکر عبارت است از جبران کردن فقر و خلأ جان و عقل و نفس و قلب با یاد خدا و آن سیر و سفری است الهی که از حرکت زبان شروع شده به منور شدن همه موجودیت انسان ختم می شود.

غزالی بر اساس آیات قرآن می گوید:

همه عبادات برای حصول همین نتیجه است که ذکر خداوند باشد.

و در کتاب «کیمیای سعادت» (۱)، می گوید:

بدان که لباب و مقصود همه عبادات یاد کردن حق تعالی است که عماد مسلمانان نماز است و مقصود وی ذکر حق تعالی است، چنان که گفت:

[إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ] (۲).

یقیناً نماز از کارهای زشت، و کارهای ناپسند باز می دارد و همانا ذکر خدا بزرگ تر است.

و خواندن قرآن فاضل ترین عبادات است به سبب آنکه سخن حق تعالی است که مذکر است و هرچه در آن است همه سبب تازه گردانیدن ذکر حق تعالی است.

و مقصود از روزه کسر شهوات است، تا چون دل از زحمت شهوات خلاصی یابد، صاف گردد و قرارگاه ذکر شود که چون دل به شهوات آکنده بود، ذکر از وی ممکن نشود و در وی اثر نکند.

و مقصود از حج که زیارت خانه خداست، ذکر خداوند خانه است و تهییج شوق به لقای وی.

ذکر، سرّ و لباب همه عبادات است، بلکه اصل مسلمانان کلمه «لا إله إلا الله» است و این عین ذکر است و همه عبادات دیگر تأکید این ذکر است و یاد کردن حق تعالی تو را، ثمره ذکر تو است و چه ثمره بود بزرگ تر از این و برای این گفت:

[فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ] (۳).

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم.

ص: ۱۴۳

۱-۱ - کیمیای سعادت: ۲۰۴، رکن اول، اصل نهم.

۲-۲ - عنکبوت (۲۹): ۴۵.

۳-۳ - بقره (۲): ۱۵۲.

و این یاد بر دوام می باید، و اگر بر دوام نبود لااقل در بیش تر احوال باید که فلاح در این است و برای این فرمود:

[وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ كَثِيْرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ] (۱).

و خدا را بسیار یاد کنید تا رستگار شوید.

[الَّذِيْنَ يَذْكُرُوْنَ اللّٰهَ فَيَاْمًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلٰى جُنُوْبِهِمْ] (۲).

آنان که همواره خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند.

[وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِيْ نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَّ خِيْفَةً وَّ دُوْنَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَّ الْاَصَالِ وَّ لَا تَكُنْ مِنَ الْغٰفِلِيْنَ] (۳).

و پروردگارت را در دل خود بامدادان و شامگاهان از روی فروتنی و زاری و بیم و ترس به صدایی آرام و آهسته یاد کن و [نسبت به ذکر خدا] از بی خبران مباش.

آگاهان راه به مسئله ذکر اهمیت بسیار داده اند و شروط بسیاری بر آن قایل شده اند و دلیل اهمیت دادن به این موضوع آن است که از بهترین راه های تأثیر در قوای فکری و عقلی و تلقین به نفس و ذهنی ساختن و ایجاد ملکه توجه کامل و جمع قوای نفسی در آن چه مقصود از سیر مقامات و احوال است، ذکر است.

ذکر به سالک اطمینان می دهد و یقین به وجود می آورد و او را برای حال مشاهده که نهایت احوال و مقصود و مطلوب نهایی سالک است، آماده و مستعد می سازد.

ص: ۱۴۴

۱-۱ - جمعه (۶۲): ۱۰.

۲-۲ - آل عمران (۳): ۱۹۱.

۳-۳ - اعراف (۷): ۲۰۵.

برای ذکر مراتب و مراحل گفته اند و برای هر مرتبه از ذکر خصوصیات و صف کرده اند.

مرتبه اول: ذکر عام است و آن ذکر است که فائده آن دور ساختن غفلت است و همین که سالک غفلت را از خود دور سازد و لو به زبان ساکت باشد، ذاکر است.

مرتبه دوم: ذکر خاص است که ذاکر در این مقام حجاب عقل و تمیز را دریده و با تمام قلب متوجه خداست.

مرتبه سوم: ذکر اخص است که مرحله فناى ذاکر است که ذاکر از خود فانی و به دوست باقی است.

البته یک دفعه نمی توان وارد ذکر اخص شد، بلکه باید از ذکر عام شروع کرد تا به توفیق الهی به مرتبه ذکر اخص رسید و باید دانست که ذکر گفتن ذاکر عین توفیق الهی و عین جواب حق به ذاکر است و در حقیقت هر بار الله گفتن ذاکر عین لیبیک مذکور است.

مولوی در این زمینه چه زیبا بیان می کند:

آن یکی الله میگفتی شبی*** تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

گفت شیطانم خموش ای سخت رو*** چند گویی آخر ای بسیار گو

این همه الله گفتی از عتو*** خود یکی الله را لیبیک کو

می نیاید یک جواب از پیش تخت*** چند الله می زنی با روی سخت

او شکسته دل شد و بنهاد سر*** دید در خواب او خضر را در حضر

گفت هین از ذکر چون وامانده ای*** چون پشیمانی از آن کش خوانده ای

گفت لیبیکم نمی آید جواب*** زان همی ترسم که باشم رد باب

گفت خضرش که خدا گفت این به من*** که برو با او بگو ای ممتحن

نی که آن الله تو لبیک ماست*** آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

نی تو را در کار من آورده ام*** نه که من مشغول ذکر کرده ام

حیله ها و چاره جویی های تو*** جذب ما بود و گشاد آن پای تو

ترس و عشق تو کمند لطف ماست*** زیر هر یا رب تو لبیک ماست

جان جاهل زین دعا جز دور نیست*** زان که یا رب گفتنش دستور نیست

بر دهان و بر دلش قفل است و بند*** تا نالد با خدا وقت گزند

ذکر در درجه اول برای این است که زبان را از هرچه غیر ضروری است حفظ نماید و در درجه بعد برای اینست که قلب به نور ذکر منور گشته و از تمام کدورت ها و تاریکی ها و آنچه به عنوان مرض قلب شناخته شده پاک گردد و در مرحله بعد برای این است که انسان با تمام هویت و هستی اش در دریایی از نور که همان تجلی صفات بر صفحه وجود است، غرق گشته و در تمام مراحل و ابعاد حیات جز خدا نبیند و غیر خدا نگوید و جز کلام خدا نشنود.

ذکر برای این است که انسان به مسمای ذکر که حضرت حق تعالی است متوجه شود و به حقیقت خویش را در محضر قدس او ببیند، تا این که جز عبادت و اطاعت و خدمت به خلق از او صادر نشود !!

سالک وقتی از ذکر زبان به ذکر قلب و از ذکر قلب به ذکر عمق هستی رسید، شیرینی عجیبی از حقیقت ذکر خواهد چشید و در این مرحله است که وجود ذاکر منبعی از شرف و خیر گشته و اگر همه عالم از خدا برگردند، توجه او به حضرت حق بیش تر شده و اگر او را قطعه قطعه کنند تا لحظه ای غافل گردد، قطعه قطعه می شود، ولی محال است لحظه ای غفلت به او دست دهد.

جامی در این زمینه در توجه حضرت مولی الموحدين به هنگام نماز به حضرت

دوست چه نیکو سروده:

شیر خدا شاه ولایت علی***صیقلی شرک خفی و جلی

روز احد چون صف هیجا گرفت***تیر مخالف به تنش جا گرفت

غنچه پیکان به گل او نهفت***صد گل راحت ز گل او شکفت

روی عبادت سوی محراب کرد***پشت به درد سر اصحاب کرد

خنجر الماس چو بفراختند***چاک بر آن چون گلش انداختند

غرقه به خون غنچه زنگار گون***آمد از آن گلبن احسان برون

گل گل خونش به مصلا چکید***گفت چو فارغ ز نماز آن بدید

این همه گل چیست ته پای من***ساخته گلزار مصلائی من

صورت حالش چو نمودند باز***گفت که سو گند به دانای راز

کز الم تیغ ندارم خبر***گرچه زمن نیست خبردارتر

ص: ۱۴۷

[وَ الطَّاعَةُ عَلَامَةُ الْهُدَايَةِ وَ الْمَعْصِيَةُ عَلَامَةُ الضَّلَالَةِ وَ أَضْلُهُمَا مِنَ الذِّكْرِ وَ الْغُفْلَةِ]

هدایت

اشاره

طاعت و عبادت عبد نسبت به حضرت حق، علامت این است که نور هدایت الهی اتصال به عبد پیدا کرده و معصیت و تخلف و گناه انسان علامت دوری از حق و گمراهی و ضلالت است و ریشه هدایت و ضلالت را باید در ذکر و غفلت جستجو کرد.

مسئله هدایت از مهم ترین و ریشه دارترین مسائلی است که در کتب آسمانی به خصوص در قرآن مجید و روایات و اخبار اسلامی مورد توجه قرار گرفته است.

موضوع هدایت به حدی درخور اهمیت و ارزش است که با هستی تمام موجودات عالم اعم از غیبی و شهودی بستگی دارد.

هدایت بر تمام هستی و کلّ عالم اشراف دارد و موجودی از موجودات نیست مگر این که منور به نور هدایت است.

اگر هدایت نبود، موجودی به وجود نمی آمد و بر فرض به وجود آمدن قدرت ادامه هستی نداشت.

در خانه با عظمت آفرینش اگر عنصری از عناصر از گردونه پرقیمت هدایت بر فرض محال بتواند بگریزد، هم فاسد می شود هم مفسد.

نظام متین و محکم هستی بر اصل هدایت استوار است و هدایت برای

ص: ۱۴۸

موجودات عالم به منزله ریشه زنده و فعال درخت برای تنه و شاخ و برگ و رشد درخت است.

موجودی از موجودات و عنصری از عناصر خلق نمی شوند مگر این که در راه نورانی هدایت قرار گیرند.

اگر هدایت نبود، هیچ موجودی قدرت حرکت به طرف مقصدی که برایش قرار داده شده نداشت.

آثار پرمفعتی که از موجودات جهان ظهور می کند، همه و همه از برکت هدایت است.

هدایت، پرارزش ترین نعمتی است که خالق موجودات به تمام موجودات عنایت فرموده و بر تمام انسان ها به خاطر این نعمت گرانمایه در قرآن مجید منت گذارده است.

اگر هدایت نبود، چیزی در عالم نبود، اگر نور هدایت در وجود موجودات نمی درخشید، اثر مثبتی از موجودات پدید نمی آمد.

هدایت برای تمام موجودات عالم امریست ضروری و جنبه حیاتی دارد و هیچ موجودی در صفحه هستی بی نیاز از هدایت نیست.

هدایت بنابر آیات قرآن و روایات بر دو نوع است: هدایت تکوین که شامل تمام موجودات هستی حتی انسان است و هدایت تشریح که مجموعه مقررات الهی در چهره قرآن و کلمات معصومین علیهم السلام است و فقط مخصوص به انسان است.

تمام منافع که از موجودات بروز می کند و کلیه آثار خیر و اعمال صالحه و برنامه های مثبتی که از انسان پدید می گردد، به علت هدایت است و اگر عالمیان و آدمیان از هدایت محروم شوند، از آثار مثبت وجود خود محروم و از فیوضات ربّانی ممنوع می شوند.

ص: ۱۴۹

ملائکه، موجودات سماوی یعنی تمام ستارگان، خورشیدها، قمرها، سحابی ها، کهکشان ها، نباتات، حیوانات، انسان ها، هر کدام مشمول فیض هدایت اند هر دسته و نوعی، از هدایتی مخصوص به خود برخوردارند.

ملائکه و هدایت

ملائکه حق بنابر آیات قرآن و روایات، اصناف متعدده ای هستند و هر دسته در عالم وجود دارای وظیفه و تکلیفی می باشند که قسمت اعظمی از نظام هستی بر اساس کارگردانی آن هاست و خداوند مهربان هر یک را به وسیله نور هدایت به وظائف خود آگاه کرده و میدان فعالیت و عمل را در هر زمینه ای که مخصوص به آنان است برای آنان باز گذاشته و هیچ یک تخلف و تمرد از فرمان مولای خود ندارند.

قرآن مجید می فرماید:

[لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ] (۱).

از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند، و آنچه را به آن مأمورند، همواره انجام می دهند.

امیر المؤمنین علیه السلام درباره عبادت و وظایف ملائکه که پرتو هدایت آنان است در خطبه اول «نهج البلاغه» می فرماید:

آن گاه میان آسمان های بلند را باز نمود و به انواع مختلفه فرشتگان خود پر کرد بعضی از ایشان در حال سجودند، رکوع نمی کنند، گروهی در رکوعند برپا نمی ایستند و گروهی در صف اند از جای خود بیرون نمی روند و بعضی در حال تسبیح اند و خسته نمی شوند، خواب به چشمشان نمی رود و سهو در عقلشان

ص: ۱۵۰

نمی آید، سستی و غفلت و فراموشی نمی گیرند، دسته ای از آنان امین بر وحی خداوندند و برای رسولان الهی زبان و ترجمه وحی اند و برای رساندن حکم حضرت حق در رفت و آمدند.

جماعتی از ملائکه نگهبان بندگان و دربان بهشت های اویند و عده ای از آن ها قدم هاشان در طبقات زیرین زمین ثابت و گردن هاشان از برترین آسمان در گذشته و اعضای ایشان از اطراف جهان بیرون رفته و دوش های آنان موافق با پایه های عرش می باشد، در برابر عرش چشم هایشان به زیر افتاده و در زیر آن خود را به بال هایشان پیچیده اند.

میان آن فرشتگان و کسانی که فروترند از ایشان، حجاب های عزت و پرده های قدرت زده شده، پروردگارشان را در وهم و خیال به صورتی در نیاورند و اوصاف خلایق را بر او جاری نکنند و او را به مکان ها محدود نمایند و به نظائر و امثال به جنابش اشاره نیاورند (۱).

آری، ملائکه الهی هم اهل معرفت و هم اهل طاعت و عبادتند و هرگز تخلفی از مسیر هدایت پروردگار عالم ندارند.

سماوات و هدایت

هدایت بر تمام آسمان ها حکومت دارد و نظام شگفت انگیز سماوات محصول وحی و هدایت است.

مگر بدون هدایت این رفت و آمد منظم ستارگان و خورشید و قمر و شب و روز امکان داشت ؟

ص: ۱۵۱

اندازه و حجم و وزن و حرکات منظم این عوالم نورانی که از مجموع آن تعبیر به سماوات شده مولود هدایت خداست.

قرآن مجید در آیات بسیاری به اوضاع منظم جهان آفرینش اشاره می کند و در بسیاری از آن آیات، انسان را دعوت به تدبر و تفکر می نماید تا از راه اندیشه به این نتیجه برسد که بنای عالم و اوضاع محیر العقول آن نتیجه وحی و هدایت پروردگار بزرگ است.

[وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا] (۱).

و در هر آسمانی کار آن را وحی کرد.

[وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ * وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ * وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ * لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ] (۲).

و نشانه ای [از نشانه های قدرت و حکمت ما] برای آنها شب است که [پوشش] روز را از آن برمی کنیم، پس ناگاه آنان به تاریکی درآیند،* و خورشید [نیز برای آنان نشانه ای از قدرت ماست] که همواره به سوی قرارگاهش حرکت می کند. این اندازه گیری توانای شکست ناپذیر و داناست،* و برای ماه منزل هایی قرار دادیم تا این که به صورت شاخه کهنه هلالی شکل و زرد رنگ خرما برگردد [و باز به تدریج بدر کامل شود،]* نه برای خورشید این توان هست که به ماه برسد، و نه شب از روز پیشی می گیرد، و هر کدام در مداری شناورند.

ص: ۱۵۲

۱-۱ - فصلت (۴۱): ۱۲.

۲-۲ - یس (۳۶): ۳۷-۴۰.

بررسی مسئله هدایت در عالم بالا نیاز به مطالعه کتب گرانبهایی دارد که دانشمندان شرق و غرب با زحمات طاقت فرسا نوشته اند و نیز نیاز دارد به مراجعه به آیات شریفه قرآن و روایات گرانبهایی که در این زمینه از ائمه بزرگوار علیهم السلام رسیده و علامه مجلسی رحمه الله آن عالم کم نظیر در باب سما و عالم بحار الأنوار گرد آورده است و این مختصر چاره ای جز اشاره به اصل مسئله ندارد.

گیاهان و هدایت

با کدام وقت و با کدام زمان و با کدام فکر و عقل می توان مسئله هدایت را در جهان شگفت انگیز نباتات بررسی کرد؟!

سطح کره زمین را اعم از خشکی و دریا در نظر بگیرید، در بسیاری از مناطق زمین و در قعر دریاها گیاهان گوناگونی وجود دارد که هریک در این جهان دارای آثاری هستند و این آثار معلول مسائل بسیار زیادی است که گیاه را چون جان شیرین در آغوش گرفته و پیوستگی و نظام این مسائل محصول مسئله با عظمت وحی و هدایت است. قرآن می فرماید:

[أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ * أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ * لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ * إِنَّا لَمُعْرِضُونَ * يَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ] (۱)

مرا خبر دهید آنچه را می کارید، آیا شما آن را می رویانید، یا ما می رویانیم؟* به یقین اگر بخواهیم آن را ریز ریز کرده و خاشاک می کنیم که متأسف و شگفت زده می شوید،* [و می گوئید:] مسلماً ما خسارت زده ایم،* بلکه ناکام و محرومیم.

آری، هر گیاهی به اذن حق و به هدایت حضرت او از زمین می روید و تمام

ص: ۱۵۳

برنامه های آن از دانه و شکافته شدن و ریشه کردن و ساق و برگ بیرون دادن و به شکوفه و گل نشستن و به ثمر آمدنش به هدایت حضرت حق است.

مسئله ریشه و فعالیت او برای جذب آب و املاح و رساندن آن به آخرین نقطه درخت یا گیاه، اندازه و وزن تنه و تناسب آن با ریشه، مقدار شاخه ها و برگ ها، مسئله گل و شکوفه و عناصر آن اعم از کاسبرگ و گلبرگ و بساک (۱) و گرده در آن و کلاله (۲) و خامه و تخمدان و تخمک و حرکات و فعالیت های منظم تمام عناصر گیاه همه و همه از برکت هدایت الهی است و راستی اندکی تأمل در وضع گیاهان و حتی یک گیاه بهترین وسیله برای رسیدن به حقیقت توحید است.

یکی از دانشمندان در مقاله کوتاهی که به عنوان یک مقدمه بر یک کتاب علمی نوشته می گوید:

یک برگ ناچیز و یک برگ خشکیده ای که از درخت افتاده آن را با دقت نظر بنگرید و آن را بشکافید و به آثار حیات آن تفکر نمایید؛ ممکن است در وهله اول پیشنهاد من بر شما خوش نیاید، ولی افرادی که با نظر دقیق سال ها به پشت و روی آن خیره شده و عمری را به مطالعه و پژوهش شگفتی های طبیعت و آزمایش گیاهان گذرانده اند و از بی اطلاعی و کوتاهی فکر بشر رنج می برند، برای وقوف به اسرار حیاتی آن برگ کوشش دارند.

این برگ ها که زیر پای ما لگدکوب می شوند و خروارها از آن پراکنده و در زیر خاک مستور می گردد، همین برگ بی مقدار را خداوند، زندگی و حیات و هدایت داده و چه فوائد و خواصی در آن موجود است که گشایش رموز آن با عقل کوتاه ما مقدور نیست.

سال ها و قرن هاست که گیاه شناسان و دانشمندان زمان، راجع به آزمایش

ص: ۱۵۴

۱-۱) - بساک: برجستگی دگمه مانند انتهای میله پرچم گل که محتوی دانه های گرده می باشد.

۲-۲) - کلاله: برجستگی های بالای مادگی گیاه.

نباتات کتاب ها نوشته اند، با وسایل و روش های علمی برای کشف و درک آثار حیاتی آن کوشیده اند.

با میکروسکوپ ها یاخته های آن، با آزمایش ها ترکیبات آن، با اعمال شیمیایی محتویات آن، با برق و حرارت خواص آن را سنجیده و در تحقیق آن رنج ها برده اند.

با این وضع و با تمام کتاب هایی که راجع به این موضوع نوشته اند، چه فهمیده اند؟ چه حقایقی را برای ما عیان ساخته اند؟ کدام رمزی از اسرار زندگی نهفته نباتات را فاش نموده اند؟

هنوز هیچ؛ زیرا آنچه بشر فهمیده و به دست آورده سطحی و ظاهری است، از حقیقت گیاه، کیفیت، علت رشد و نمو آن و بالاخره از جریان مبهمی که روزانه و هر لحظه در درون آن انجام می گیرد، خبری و نشانی نداده اند.

می دانیم که گیاه می روید، سبز می شود، رشد می کند، شکوفه می دهد، میوه می سازد، در حدّ معینی از رشد که رسید می ایستد، ولی چه کسی می تواند حقیقت این مسئله و تغییر و تحولات آن را به خوبی درک کرده و بیان کند، تنها چیزی که می توان گفت این است که سراسر دنیای باعظمت گیاهان را نور هدایت روشن کرده و این همه آثار اعجاب انگیز وجود گیاهان اشعه ای از نور بی نهایت هدایت الهی است.

حیوانات و هدایت

بررسی وضع حیات اسرار آمیز حیوانات جوی، دریایی، زمینی، ذره بینی، میکروسکوپی و حیوانات عظیم الجثه مانند فیل در خشکی و نهنگ در دریا، در عهدۀ کسی نیست.

اگر تمام انسان ها عمر خود را صرف تحقیق در حیات حیوانات کنند به گوشه ای

از حیات حیرت انگیز آنان نخواهند رسید.

بررسی وجود یک حیوان از نطفه تا پایان حیات طبیعی، عمری دراز و دستگاه های علمی سنگین و حوصله ای به وسعت عالم لازم است.

قرآن مجید، خلقت حیوانات و به خصوص سیر حیات آنان و اسرار وجودی آفرینش این موجودات پرفائده را از آیات و نشانه های بارز الهی قرار داده و از مردم دعوت می کند در آفرینش حیوانات و منافع وجودی آنان برای شناخت حق اندیشه نمایند.

قرآن مجید تمام حیوانات عالم را مسخر هدایت می داند و می گوید: راهی را که حیوانات طی می کنند، به هدایت خداست.

[مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ] (۱).

هیچ جنبنده ای نیست مگر این که او مهارش را به دست [قدرت و فرمانروایی خود] گرفته است، مسلماً پروردگارم بر راهی راست است.

اگر مسئله هدایت در حیوانات نبود، می دانید چه هرج و مرجی در هوا و دریا و در خشکی پدید می آمد؟

این هدایت خداست که نمی گذارد در عالم حیوانات کم ترین بی نظمی رخ بدهد و حیوانی باعث افساد در عالم حیات شود.

قرآن مجید به طور صریح مسئله وحی را که عبارت از ارائه هدایت است نسبت به حیوانات مطرح می کند و می فرماید:

[وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ * ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلًّا يَخْرُجُ مِنْ]

ص: ۱۵۶

بُطُونَهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ [(۱)]

و پروردگارت به زنبور عسل الهام کرد که: از کوه ها و درختان و آنچه [از داربست هایی] که [مردم] بر می افزایند، برای خود خانه هایی بگیر. * آن گاه از همه محصولات و میوه ها بخور، پس در راه های پروردگارت که برای تو هموار شده [به سوی کندو] برو؛ از شکم آنها [شهدی] نوشیدنی با رنگ های گوناگون بیرون می آید که در آن درمانی برای مردم است. قطعاً در این [حقیقت] نشانه ای [بر قدرت، لطف و رحمت خدا] ست برای مردمی که می اندیشند.

[أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ] [(۲)]

آیا با تأمل به شتر نمی نگرند که چگونه آفریده شده ؟

سنگین ترین بار را بر شتر بار می کنند و او به راحتی به خاطر این که ساختمان وجودش از نظر فیزیکی هماهنگ با قواعد جراثقلی آفریده شده از جای برمی خیزد.

وضع ساختمان پایش به نحوی است که در سخت ترین جاده ها و به روی سنگلاخ ها و خارها به راحت ترین وجه راه پیمایی می کند.

در بیابان های خشک و بی آب و علف و سوزنده در حالی که اثری از جاده در آن بیابان نیست به سوی مقصد حرکت می کند و بدون این که منحرف شود و گیج و سرگردان گردد به مقصد می رسد؛ آیا این به مقصد رسیدن جز هدایت حضرت الهی چیز دیگر هست ؟

ص: ۱۵۷

۱-۱) -نحل (۱۶): ۶۸-۶۹.

۲-۲) -غاشیه (۸۸): ۱۷.

به اندازه یک هفته ذخیره آب با خود بر می دارد و آن آب را به تدریج در مسیر راه مصرف می کند.

شیر و پشم و گوشت و استخوان او برای صاحبانش انواع منافع و حکمت ها را در بر دارد و روی هم رفته این حیوان که با این جنه بزرگش رام انسان است، یکی از پرمنفعت ترین جانوران روی زمین برای اهل زمین است !!

داستان شگفت انگیز زندگی حیوانات، چیزی نیست که بتوان در این صفحات منعکس کرد، مسئله این نوشتار مسئله معارف الهی است، شرح اوضاع طبیعت نیست.

تاکنون در شرق و غرب از قدیمی ترین زمان با زحمات طاقت فرسای دانشمندان، درباره زندگی اعجاب انگیز انواع حیواناتی که تاکنون بشر شناخته کتاب ها نوشته شده، آمار این کتب گرانها از هزاران هزار متجاوز است، مطالعه این کتاب ها انسان را به این حقیقت آشنا می سازد که کوچک ترین و کم ترین حرکت حیوانات در سایه هدایت الهی است و جز این حقیقت چیزی را نمی توان باور کرد.

حیوانات عالم، چه بحری چه بَرّی و چه جوّی، در محدوده زندگی خویش به منافع و مضاری که در راه حیات آنان است به تمام معنی آگاهند و بر اساس همان آگاهی به حیات خود ادامه می دهند.

در این قسمت لازم است به چند نمونه از آشنایی و هدایت حیوانات نسبت به حیات خویش اشاره شود، تا بدانید که تمام حرکات این موجودات چنان که قرآن مجید می فرماید متصل به هدایت است.

یکی از دانشمندان می نویسد: موش نر و ماده و عقرب نر و ماده ای را گرفتم و هر یک را در جایی دور از یکدیگر قرار دادم.

پس از مدتی هر دو جفت گیری کردند و مولود هر یک پا به عرصه وجود گذاشت

بلافاصله نر و ماده موش و عقرب را از آن محل بردم.

بچه هر دو در آن محل، جدای از یکدیگر رشد کردند، در حالی که جایی و چیزی جز همان جایی که رشد کرده بودند، ندیدند.

سپس شیشه ای تهیه کردم و بچه موش را در آن انداختم و شیشه را با پارچه ای پوشاندم، تا جایی را نبیند، آن گاه بچه عقرب را گرفته و در آن شیشه کردم، سپس به تماشای اوضاع درون شیشه نشستم، در چند لحظه بسیار کوتاه موش که چیزی در عالم ندیده بود و اولین بار بود که چشمش به موجود دیگری افتاد به عقرب خیره شد و قبل از این که عقرب به خود بجنبد، ناگهان موش با عجله و سرعت به سوی او دوید و دندان تیزش بند آخر دم عقرب را چید و سپس به کناری نشست !!

این مسئله چیست؟ چرا موش، عقرب را نبلعید؟ چرا او را از وسط نصف نکرد؟ چرا دم عقرب را از بیخ دم دندان نگرفت؟ چرا سر عقرب را جدا نکرد؟ آیا جز هدایت حضرت حق چیز دیگری در این داستان حکم فرماست؟ مگر هوش حیوانات چقدر است و تازه این هوش را از کجا آورده اند؟!

جا دارد که در برابر پیشگاه با عظمت حضرت دوست با کمال تواضع و خشوع سر عبادت به خاک ذلت نهاده و عرضه بداریم:

دعوی عشق جانان در هر دهان نگنجد*** و وصف جمال رویش در هر زبان نگنجد

نور کمال حسنش در هر نظر نیاید*** شرح صفات ذاتش در هر بیان نگنجد

عکسی ز تاب نورش آفاق بر ندارد*** فیضی ز فضل جودش در بحر و کان نگنجد

سیمرغ قاف عشقش از بیضه چون برآید***مرغی است کآشیانش در جسم و جان نگنجد

شکرانه چون گذارم کامروز یار با من***زان سان شده که مویی اندر میان نگنجد

گویند راز وصلش پنهان چرا نداری***پنهان چگونه دارم کاندر ننهان نگنجد

گفتی ز وصل رویش با ما بده نشانی***این خود محال باشد کاندر نشان نگنجد

بدن برخی از حیوانات دارای قوه برق است، آن هم در حدی که اگر به دشمن بزند او را خشک می کند، ولی این حیوانات در تمام برخوردها از این قوه استفاده نمی کنند، تنها وقتی به دشمن خود برخورد می کنند، آن هم وقتی که حس کنند که دشمن قصد سویی دارد، به مقدار لازم از بدن خویش برق بیرون می دهند و از چند قدمی با فرستادن الکتریسته به سوی دشمن، کار دشمن را ساخته و او را از پای در می آورند.

اینان چرا همه را دشمن خود نمی دانند؟ دشمن را از کجا می شناسند؟ از قصد دشمن چه گونه خبر می شوند؟ به چه صورت به اندازه ای که دشمن نابود شود برق از بدن خود بیرون می فرستند؟ مولد و کارخانه این برق در کجای بدن آن هاست؟ بدن آن ها که همانند سایر حیوانات، گوشت و پوست و خون و استخوان و رگ و پی است! شما از وضع این نوع حیوانات جز کارگردانی عالمی مدبر، حکیمی آگاه، قادری توانا، چیز دیگری می فهمید؟ آیا اسم این برنامه و حرکت را جز هدایت الهی چیز دیگری می گذارید!!؟

بعضی از حیوانات که در دریا زندگی می کنند، در مقابله با دشمن از خود رنگ پخش می کنند، در حالت عادی در آب می گردند، همین که از دور، چشمشان به

دشمن می افتد و حس می کنند که دشمن به سوی آن ها هدف گیری کرده در اطراف خود رنگ سیاه پخش می کنند و خویش را در لابه لای رنگ از دسترس دشمن دور نگاه داشته و از منطقه دور می شوند!

اینان از کجا دشمن را می شناسند؟ در حالی که در اطراف آنان هزاران هزار جانور زندگی می کنند و برای هیچ یک رنگ پخش نمی کنند.

کارخانه رنگ سازی در کجای بدن آن هاست؟ این همه معلومات را از کجا آموخته اند؟ آیا مسئله ای جز هدایت الهی در این نوع از حیوانات و ماهیان دریا چیز دیگری هست!؟

برخی از ماهیان دریا که در اعماق آب در آنجایی که نور خورشید نمی رسد زندگی می کنند، اینان برای یافتن طعمه از پس گردن خود تولید روشنائی می کنند، به این معنی که وقتی نیازمند به غذا می شوند، به اندازه کمی گردن خود را پایین می اندازند، اطراف آنان از نوری که از پس گردنشان می درخشد روشن می شود؛ در سایه این روشنائی شروع به صید می کنند، چون دشمن را ببینند، سر خود را به سرعت بالا برده و اطراف خود را تاریک کرده و در تاریکی فرار می کنند.

کارخانه مولد نور در کجای بدن آن هاست؟ از کجا به این نور پی برده اند و از کجا فهمیده اند که وقتی سر خود را به طرف بالا ببرند، اتصالی حاصل شده و نور می درخشد؟ و از کجا دانسته اند که با بالا بردن سر، اتصال قطع می شود و چراغ خاموش می گردد؟ دوست و دشمن را از کجا به این خوبی تشخیص می دهند؟ آیا جز هدایت الهی منبع دیگری برای فهم این همه مسائل برای آن ها هست!؟

یکی از کوهنوردان می گوید:

در تمام مدت سال از منزلم تا بالاترین نقطه تپه ای که در محیط زندگیم بود، راهپیمایی می کردم.

زمستان بسیار سردی بود، برف سنگینی زمین را پوشانده بود، از محلی که رفته بودم بر می گشتم، در مسیر راهم در بالای تپه حوضچه ای پر آب بود. گنجشک های زیادی هر روز پس از خوردن دانه به کنار آن حوضچه برای آب خوردن می آمدند؛ آن روز سطح حوضچه را یخ ضخیمی پوشانده بود، گنجشک ها به عادت هر روز کنار حوضچه آمدند نوک زدند، سطح محل را یخ زده یافتند، ایستادم تا ببینم که این حیوانات کوچک ولی با حوصله چه می کنند.

ناگهان یکی از آن ها روی یخ آمد و به پشت بر سطح یخ خوابید، پس از چند ثانیه به کناری رفت، دیگری به جای او خوابید و پس از چند لحظه دومی برخاست، سومی به جای او قرار گرفت، همین طور مسئله تکرار شد تا با حرارت بدن خود آن قسمت را آب کردند؛ وقتی نازک شد با نوک خود شکستند آب بیرون زد، همه خود را سیراب کردند و رفتند؛ راستی این عمل اعجاب انگیز چیست؟ از کجا فهمیدند که یخ با حرارت آب می شود سپس از کجا فهمیدند که بدن خود آن ها حرارت مناسب را دارد و از کجا دانستند که باید این حرارت با خوابیدن روی یخ به یخ برسد و از کجا فهمیدند که با خوابیدن یک نفر مشکل حل نمی شود، بلکه باید به نوبت این برنامه را دنبال کرد؟ آیا جز هدایت حضرت حق اسم دیگری بر این داستان می توان گذاشت!؟

در کتابی که درباره اسرار حیات حیوانات بزی و بحری و جوی نگاشته شده بود خواندم:

یکی از کشاورزان می گفت: یک روز صبح زود در منزلم که در نزدیکی مزارع قریه بود نشسته بودم، صدای گربه ای توجه مرا جلب کرد، در خانه را باز کردم و دیدم گربه پشت در خانه من در حال فریاد کردن است، به تصور این که گرسنه است برای او غذا آوردم، ولی نخورد؛ گوشت و شیر آوردم، لب نزد؛ دنبال او حرکت کردم،

آرام شد؛ او را تعقیب کردم و به کلبه ای گلی در وسط مزرعه که پر از گاه بود رسیدم.

گرچه وارد کلبه شد و من هم دنبال او رفتم؛ ناگهان چشمم به چند بچه گربه افتاد که هنوز چشم باز نکرده بودند، اطراف مادر را گرفتند و در آغوش او رفتند، چیزی از این مسئله دستگیرم نشد. به خانه برگشتم تا فردا صبح شد، به یاد داستان دیروز افتادم، به خود گفتم: به کلبه سری بزنم و احوال مادر و بچه های او را بگیرم، شاید احتیاجی به غذا داشته باشند، مقداری غذا با خود بردم؛ وقتی به کلبه رسیدم، دیدم بچه ها به سینه مادر چسبیده اند و سینه خشک مادر را می مکند در حالی که مادر آن ها مرده، بلافاصله سرپرستی بچه ها را به عهده گرفتم و عهد کردم آنان را بزرگ کنم. گربه مادر یک روز قبل از مرگ، چگونه از کجا از تمام شدن عمرش خبردار شد؟ و چگونه برای ادامه حیات فرزندانش به این فکر افتاد که به دنبال سرپرستی گشته و بچه های خود را به او بسپارد و سپس راه خانه کشاورز را از کجا پیدا کرد و چگونه او را به کلبه آورد؟ این عملیات حیرت انگیز واقعاً جوشش وجودی خود حیوان است؟ این را می توان باور کرد؟ این برنامه های اعجاب آور - به فرموده قرآن مجید - جز هدایت حضرت حق چیز دیگری هست؟!

انسان و هدایت

انسان در مسئله هدایت تکوین یا هدایت اجباری با تمام موجودات عالم مشترک است، ولی با هدایت تشریح که در رابطه با اختیار و آزادی اوست، از همه موجودات ممتاز است.

انسان که بنا به فرموده قرآن مجید، خلیفه و جانشین خداست، باید منع تجلی اراده حق که آزادی و اختیار است باشد، ورنه خلیفه بودن او معنی ندارد.

همین آزادی در اراده و آزادی در اختیار است که سبب شده لایق جانشینی

حضرت دوست در زمین گردد.

اختیار و آزادی در اراده است که سبب به وجود آمدن این تمدن عظیم انسانی گشته و این همه تحولات شگفت انگیز در روی زمین پدید آمده است.

آزادی در اختیار بالاترین سبب ارزش انسان و علت والایی این موجود عظیم است.

اما باید به این نکته بسیار مهم و فوق العاده حساس، توجه داشت که رها بودن آزادی در اختیار و اراده، از آنجا که طبع آدمی زیاده طلب و بی نهایت خواه است بزرگ ترین علت فساد و افساد در زندگی خود و دیگران است و شما از ابتدای شروع تاریخ بشر تاکنون هرچه ظلم، جنایت، غارت، دزدی، آدم کشی، سرکشی، شهوات و غرائز و انواع گناهان و معاصی دیده اید، یا شنیده اید یا خوانده اید معلول رها بودن آزادی در اراده و عمل بشر بوده است.

بشر از آنجا که نزدیک ترین موجود به خداست و بنا به قول قرآن در مملکت هستی او روح الهی نهاده شده دارای صبغه الهی است؛ به این معنی که اراده او در طول اراده حضرت حق است و اتصال روح او به حضرت معبود فوق العاده شدید است و این اتصال باعث بی نهایت خواهی اوست و این بی نهایتی که او می خواهد در حقیقت خداست و این خداجویی بنا به فرموده قرآن فطری اوست و این حالت او اگر هدایت نشود و جان آدمی به نور معرفت روشن نگردد، وقتی با اراده او عجین شود خود و جهان را به فساد می کشد.

بی نهایت خواهی انسان اگر در گردونه پرنور هدایت قرار نگیرد، آدمی در به دست آوردن همه جهان قانع نشده و قطعاً به اطمینان واقعی نخواهد رسید.

بی نهایت خواهی اگر هدایت نشود، اراده و امیال و غرائز را در میدانی خواهد کشید که سیری از پی نخواهد داشت؛ آن زمان است که این موجود خاکی فساد می کشد.

بر پا خواهد کرد که آتشش روی زمین را می سوزاند.

اگر کسی بگوید: هدایت تشریح یا راهنمایی برای انسان لازم نیست، مثل این است که بگوید: انسان برای ادامه زندگی آفتاب، آب، هوا و غذا لازم ندارد.

چه گونه است که تمام موجودات عالم بنا به گفته همه آدمیان نیاز به قانون و مقررات و هدایت دارند، اما انسان ندارد؟ مگر انسان موجودی غیر از موجودات این عالم است و تافته ای جدا از بافت این جهان است؟

اگر بگویند: نیاز به راهنمایی و هدایت دارد، ولی این نیاز را با عقل و خرد خود پاسخ می گوید، باید گفت: چرا در طول میلیون ها سال برای رفع این همه مفاسد هنوز با عقل و علمش پاسخ به نیازش را نسبت به هدایت نداده است؟!

آری، انسان همانند همه موجودات محتاج به هدایت است، اما هدایتی ما فوق هدایت تکوین.

چون هدایت تکوین، فقط شامل ساختمان مادی او و آفرینش نفس و روح و عقل اوست، شامل رشد و کمال و تربیت و آدمیت و انسانیت او نیست.

و هدایتی که محتاج به آن است و در سایه آن آراسته به تمام حسنات و پاک از تمام سیئات می گردد، هم چون هدایت تکوین ارائه و عرضه اش وقف حریم مقدس کبریاست و نباید انسان برای رشد و کمال و آراسته شدن به حقایق انسانی به عقل تنها متکی شود؛ زیرا عقل از هدایت کامل انسان عاجز است، و این معنی را در طول حیات بشر ثابت کرده است.

عقل برای نشان دادن حقایق هم چون سایر اعضا و جوارح نیازمند به کمک است؛ زیرا میدان فعالیت عقل مانند سایر عناصر وجود انسان محدود است، به همین خاطر خداوند مهربان فقط از باب لطف و عنایت و محبت و مرحمت و عشقی که به خلیفه و جانشین خود داشت تا این موجود خاکی را به پاک ترین

مرحله یعنی مقام قرب خود برساند، به هدایت او عنایت کرد و درهای با عظمت کتب آسمانی و نبوت و امامت و الهامی را که از پاکی جان و تهذیب نفس سرچشمه می گیرد، به روی او باز کرد و برای عقلش کمک فرستاد و در این زمینه بنا به فرموده اش در قرآن مجید با بشر اتمام حجت کرد و در مقابل عصیان و خطا و تخلف و گناه او، هرگونه عذری را در دنیا و آخرت به روی او بست.

هدایت، اتمام حجت الهی

در این زمینه به نمونه های بسیار جالبی از آیات قرآن و روایات و اخبار که مسئله هدایت و اتمام حجت و معذور بودن بشر را مطرح کرده است، توجه کنید.

[إِنْ أَنْتُمْ هَدَيْتُمْ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا] (۱).

ما راه را به او نشان دادیم یا سپاس گزار خواهد بود یا ناسپاس.

[أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ * وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ] (۲).

آیا برای او دو چشم قرار ندادیم؟* و یک زبان و دو لب؟* و او را به راه خیر و شر هدایت نکردیم [تا راه خیر را بگزیند و راه شر را واگذارد؟] .

[وَ لَهَدَيْنَاهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا] (۳).

و بی تردید آنان را به راهی راست راهنمایی می کردیم.

[وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ]

ص: ۱۶۶

۱-۱) انسان (۷۶): ۳.

۲-۲) بلد (۹۰): ۸-۱۰.

۳-۳) نساء (۴): ۶۸.

وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ [(۱)]

و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند، و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات را به آنان وحی کردیم، و آنان فقط پرستش کنندگان ما بودند.

[إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا] [(۲)]

بی تردید این قرآن به استوارترین آیین هدایت می کند، و به مؤمنانی که کارهای شایسته انجام می دهند، مژده می دهد که برای آنان پاداشی بزرگ است.

[وَ اللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ] [(۳)]

و خدا همواره حق را می گوید، و همواره راه [درست و راست را که شما را به سعادت می رساند] می نمایاند.

[قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ] [(۴)]

بگو: ای مردم! یقیناً حق از سوی پروردگارتان برای شما آمد؛ پس هر که هدایت یابد، فقط به سود خود هدایت می یابد.

به راستی هدایت، چه واقعیت عالی و پرمفعتی است! انسان جز در طریق هدایت الهی کجا می تواند کسب نفع واقعی کند؟ و منهای هدایت چه گونه

ص: ۱۶۷

۱-۱ - انبیاء (۲۱): ۷۳.

۲-۲ - اسراء (۱۷): ۹.

۳-۳ - احزاب (۳۳): ۴.

۴-۴ - یونس (۱۰): ۱۰۸.

می تواند به خیر و صلاح برسد؟ مگر تهذیب نفس و پاکی جان و روشنائی فکر و خلاصه به دست آوردن خیر دنیا و آخرت مگر از غیر هدایت ممکن است؟ اگر ممکن است چه کسی به دست آورده و او کیست!؟

به قول عارف رومی:

دردی است در این دل که هویدا نتوان کرد***سری است در این سینه که پیدا نتوان کرد

تا دیده ما را ندهد حسن تو نوری***در باغ جمال تو تماشا نتوان کرد

تا دیده نپوشیم ز روی همه اغیار***اندیشه آن چهره زیبا نتوان کرد

انسان اگر لحظه ای به خود بیندیشد، خود را جز مخلوقی محدود چیزی نمی یابد؛ چون خود را مخلوق یافت، به دنبال خالقش می گردد و با کمک نور عقل و اندیشه به این حقیقت می رسد که من دارای آفریننده و خالق هستم که مرا در این جهان برای هدف و مقصدی آفریده است. چون بیش از این نمی تواند به خالق و هدف او برسد، صدای قدم پاک انبیا که از طرف حضرت حق برای اعطای معرفت بیش تر مبعوث شده اند، در صحنه حیات شنیده می شود، آن بزرگواران به کمک این موجود محتاج شتافته و زنگ بیدار باش را به صدا در آورده و دریا دریا از معارف در مقابل عقل او به موج می اندازند و به انسان می فهمانند که ای مهمان عزیز بارگاه قدس ربوبی! با پوشیدن لباس هدایت آماده حرکت باش تا از نقطه مادیت و محدودیت رها شده و به سوی ملکوت عالم الهی به حرکت آبی و این راه را با پای طهارت جان و عمل صالح طی کرده، مستعد صفت مقرب بودن گردی و به مشاهده انوار جلال و جمال نایل شده به مقام با عظمتی که برای تو آماده شده

ص: ۱۶۸

و در فهم ذی فهمی نمی گنجد برسی.

انسان اگر به همان مرحله فکری محدود درباره خودش و خالقش اکتفا کند، به تدریج دچار وسوسه و اضطراب شده و به تحیر و سرگردانی خواهد رسید و به مرضی گرفتار خواهد شد که علاجی برای او پیدا نیست؛ به همین خاطر است که عقل حکم می کند که برای دفع این همه ضرر و خطر و ناراحتی و رنج به طبیبان مخصوص مراجعه کن و آن طبیبان چنانچه در تاریخ بشریت ثابت شده غیر از انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای الهی طائفه دیگری نیستند و در هر صورت ضرورت رجوع به انبیا و قرآن و امامان علیهم السلام برای یافتن هدایت در زندگی ما به طور کامل محسوس و آشکار است.

به قول مولوی:

اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد***نشاط و عیش به باغ بقا توانی کرد

اگر به آب ریاضت برآوری غسلی*** همه کدورت دل را صفا توانی کرد

درون بحر معانی نگر نه آن گهری*** که قدر و قیمت خود را بها توانی کرد

مگر که درد و غم عشق سرزند در تو*** بدرد او غم دل را دوا توانی کرد

اگر به جیب تفکر فرو کنی سر را*** گذشته های بقا را قضا توانی کرد

مقربان فلک اقتدا کنند به تو*** اگر به پیر بقا اقتدا توانی کرد

هدایت، تنها عامل سعادت

اشاره

مسئله هدایت انسان از جانب حضرت حق به وسیله انبیا و امامان علیهم السلام و قرآن مجید از الطاف خاصه پروردگار به انسان است.

کمال، رشد، سعادت، فضیلت، بصیرت، حریت، اصالت، شرافت، معرفت، کسب مقام قرب و رضای خداوند، ابدی شدن در بهشت و نعمت های آن

ص: ۱۶۹

و نجات از سخط حق و عذاب سخت قیامت، فقط و فقط از برکت هدایت است.

استعدادهای بسیار پرمنفعتی که در وجود انسان قرار داده شده، جز با حرارت هدایت قابل شکوفا شدن نیست.

انسان در سایه هدایت الهی تبدیل به کلمه طیبه و شجره طیبه می شود و به جایی می رسد که ملائکه الله از رسیدن به آنجا عاجز است.

فقیه عارف، معلم روحی، مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی در کتاب پرارزش «لقاء الله» در زمینه توجه به مسئله هدایت و این که تنها راه سعادت انسان اتصال به این عروها لوثقای الهی است می گوید:

باید فکر فرزندان آدم در شناخت خودشان باشد، تا همه حجاب های ظلمانی حتی حجاب خیال و صورت را کنار زده و نفسشان و حقیقتشان بی ماده و صورت برای آنان تجلی کند؛ پس اگر به این مرتبه جلیل رسیدند و به این مقام والا- فائز شدند، باب شناخت رب و شناسایی حضرت دوست به روی آنان باز می شود و حقایق عوالم خداوندی و مخصوصاً عوالم مبدأ برای آنان منکشف می گردد و خود را از پرتو فیض الهی و نور پرقیمت هدایت بدون ماده و صورت می بینند.

سه عالم انسان

و تفصیل این اجمال آن است که انسان دارای سه عالم است:

۱-عالم حس و شهادت یا عالم طبیعت

۲-عالم خیال و مثال

۳-عالم عقل و حقیقت

انسان از آن جهت که شخصیت مادی و جسمی اش از عالم طبیعت شروع شده و قرآن مجید در آیات بسیاری بر این مسئله دلالت دارد، فعلیت وجودش و فعلیت

ص: ۱۷۰

عالم طبیعی برای او با اهمیت و ارزش خاصی جلوه کرد و در ابتدا خود را در رابطه با این عالم مادی شناخت و آن چنان غرق در اوضاع این خانه مادی شد که اگر از عارفی یا عالمی بشنود که او را دو عالم و دو جهان دیگر هست به انکار بر خیزد و آن چنان در انکارش پافشاری کند که ممکن است خبر دهنده را به بی خبری و خیال بافی متهم کند و این انکار به خاطر این است که عالم طبیعت او فعلیت پیدا کرده و هم اکنون عالم حس و شهادت برای او مشهود است و دو عالم دیگر برای او در مرحله قوه و استعداد باقی مانده و هنوز برای فعلیت و کشف آن دو عالم جهاد ننموده است.

پس از مدتی که در راه زندگی حرکت کرد و مسائلی خواه و ناخواه به گوش او رسید و به تدریج آثاری از عالم خیال و مثال برای او ظهور کرد، موجودیت عالم خیال را اقرار می کند و می فهمد که عالم دیگری غیر از عالم حس و عالم ماده هم وجود دارد و تنها این عالم ماده نیست که تمام همت و نیروی خود را صرف آن کند و کاری جز خور و خواب و شهوت و سپس مردن نداشته باشد.

و چون سر تواضع در برابر حقایق به پیش آرد و در مقابل واقعیت ها خضوع کند، به درک عالمی ما فوق عالم خیال که عالم عقل و حقیقت محض است و به تعبیر دیگر عالم نور و روشنائی است نایل آید و به این حقیقت برسد که لذت عالم عقل که عالم آگاهی و بصیرت و عالم ارتباط با حقیقت نبوت و ولایت و ارتباط با حضرت حق و آیات او و ارتباط با حساب و کتاب و قیامت و در عاقبت ارتباط با بهشت و لقای حق است، قابل مقایسه با لذت عالم خیال و عالم حس نیست؛ در اینجا است که می گوئیم: انسان هدایت یافته و تمام اعضا و جوارح و موجودیت را فرمانبر عالم نور کرده و به معنای واقعی بنده مولا شده است.

در هر صورت، انسانیت انسان بستگی کامل به عالم عقلی او دارد و گرنه در دو

عالم دیگرش با سایر افراد هم جنس خود که حیوانات اند شریک است.

انسان واقعی آن انسانی است که دو عالم حس و خیال را فانی در عالم عقل و عالم الهی خود کند و با تمام هستی اش در برابر حضرت دوست به سجده آید، چنانچه در دعایی که در شب نیمه شعبان رسول عزیز اسلام صلی الله علیه و آله داشت، عرضه می کرد:

اللَّهُمَّ لَكَ سَجَدَ سَوَادِي وَ خِيَالِي وَ بِيَاضِي (۱).

الها! ملکا! داورا! حببیا! سیاهی من و خیال من و سپیدی من بر تو سجده آورده است.

منظور از سیاهی، همان عالم بدن و عالم حس و عالم مادی است و به تعبیر دیگر عالمی که در آخرین نقطه از امکان قرار گرفته و جز ظلمت و تاریکی و یا عناصر و اجزای خاکی به هم پیوسته چیز دیگر نیست و منظور از عالم، خیال، عالم دور از ماده و مرتبه بین عقل و حس است و در حقیقت، برزخ وجودی انسان نه مادی صرف و نه عقلی محض است و منظور از سپیدی عالم عقل و جهان نور است که ودیعه الهی در وجود انسان و محبوب ترین خلق حق در ظرف هستی عالم و آدم است.

سپیدی همان عالمی است که حضرت دوست در وجود انسان فقط به آن عالم نظر دارد و بس و اوامر و نواهی و اجر و عقاب پروردگار به خاطر آن عالم نصیب انسان می شود، همان عالمی که واسطه درک و فهم واقعیت ها است و تمام ترقی و تکامل و رشد انسان در راه خدا بستگی به آن دارد.

بنده واقعی کسی است که چراغ عقلش به نور هدایت روشن شده باشد و در

ص: ۱۷۲

تمام امور زندگی ادب در برابر حق را رعایت کند، و چون به سجده درآید همه هستی و وجودش سجده کند.

این فقیر در مقام مناجات با حضرت دوست در طلب جهان بندگی چنین سروده:

ز شهد عشق خود پر کن خداوندا تو کام ما***قبول در گه لطفت نما یا رب قیام ما

به جای خانه دنیا که آن را ارزشی نبود***نما در کوی خود ای جان تو از رحمت مقام ما

در آن وقتی که عشاق درت اندر مناجاتند***تو بشنو از ره رحمت خداوندا پیام ما

به جز یادت به عالم مایه و سرمایه ای نبود***در این محور در انداز این دل و قلب و کلام ما

به هر جرم و به هر عصیان همه آلوده دامانیم***ببخش از راه لطف و رأفت یا رب تمام ما

بود واجب جواب هر سلامی اندر آیینت***کرامت کن عنایت کن جوابی بر سلام ما

دل مسکین ندارد جز سر کوی تو امیدی***ز شهد عشق خود پر کن خداوندا تو کام ما

در هر صورت، عالم حسی انسان عبارت است از بدنش که دارای ماده و صورت است و عالم خیال و مثالش عبارت از عالمی است که حقایق آن عالم دارای صورت عاری از ماده هستند و عالم عقلی و نوری اش عبارت از عالمی است که حقیقت و نفس و شخصیت او نه ماده دارد نه صورت.

و هریک از این عوالم را لوازم و آثار خاصی است که تا به فعلیت نرسد آن لوازم و آثار ظهور پیدا نمی کند.

پس هرکس غرق در عالم طبیعت و حس گردد و آثار عالم طبع در او تحقق یابد و تمام حرکاتش محکوم عالم حس شود، بدون شک به خاطر این که تمام همتش مصرف عالم طبع شده آثار عالم عقلی در او ضعیف شود و به بیان قرآن: [أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ] (۱) گردد؛ یعنی یک موجود به تمام معنی زمینی و مادی شود که آثاری که از او ظهور و بروز می کند، فقط آثار مادی یا به فرموده قرآن کریم حیوانی است؛ این چنین انسان قدرت پروازش از زمین به سوی عالم ملکوت خاموش می شود و موجودی می گردد که فقط دارای جنبه حیوانی است و در عمل و حرکت از حیوانات بدتر و به فرموده صریح قرآن:

[إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا] (۲).

آنان جز مانند چهارپایان نیستند بلکه آنان گمراه ترند!

ولی کسی که با کمک هدایت انبیا و اولیا و ائمه و قرآن به عالم عقلی راه پیدا کند و آن چنان بکوشد که آثار عالم عقلی به عالم مثال و حس غلبه پیدا کند و حاکم بر مملکت وجودش عقل هدایت شده باشد، موجودی روحانی می شود و در طریق تکامل به آنجا می رسد که حقیقت وجود و نفسش و روحش برای او منکشف می شود و این وقت است که همه حجاب های ظلمانی و بلکه همه حجاب های نورانی- که میان او و شناخت خدای تعالی است- برداشته می شود و فرمایش رسول الهی صلی الله علیه و آله درباره او تحقق پیدا می کند که فرمود:

ص: ۱۷۴

۱- ۱) - اعراف (۷): ۱۷۶.

۲- ۲) - فرقان (۲۵): ۴۴.

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ (۱).

بدان که اگر بی هدایت بمانی و به خاطر عدم هدایت اسیر عالم حس باشی، در حقیقت گرفتار مرگ و فنا و فقدان و تاریکی و جهالت شده ای.

این نشئه جایی است ظلمانی و گرچه دارای وجود است، ولی وجودش بسیار ضعیف است و به خاطر ضعف و ناتوانی اش نیاز به گهواره مکان و دایه زمان دارد و در خارج از زمان و مکان قدرت اظهار وجود ندارد.

کسانی که گرفتار این عالمند و خود را مخصوص به عالم حس و ماده کرده اند عبارت اند از اشقیای جن و انس و حیوانات و نباتات و جمادات.

در یک حدیث قدسی بسیار جالب و آموزنده و عبرت آور از کلام حضرت اقدس احدیت جلّ و علا آمده:

مَا نَظَرْتُ إِلَى الْأَجْسَامِ مُنْذُ خَلَقْتُهَا (۲).

از زمانی که عالم اجسام را آفریده ام، برای یک بار به آن نظر نکرده ام.

عالم اجسام که مجموع عالم مادی است و هنوز طول و عرض و عمق آن بر کسی حتی ملائکه کشف نشده از نظر حضرت او دور است، تو ای انسان! از این مجموعه چه اندازه در دست داری؟ جز بدن ضعیف و محدود و پر از رنج و مقداری زمین برای زندگی در آن و اندکی غذا چیز دیگری از عالم حس نزد تو موجود است؟

وای به حال تو! به این مقدار اندک که در برابر عظمت جهان حس اصلاً به نظر نمی آید، چنان خیره شده ای که همه حقایق و عوالم و واقعیت ها و توحید و نبوت و امامت و معاد و بهشت و رضوان را در برابر آن فروخته و به کلی فراموش کرده ای

ص: ۱۷۵

۱- ۱) - عوالی اللالی: ۱۰۲/۴، حدیث ۱۴۹؛ بحار الأنوار: ۳۲/۲، باب ۹، حدیث ۲۲.

۲- ۲) - مجموعه ورام: ۱۴۳/۱، با کمی اختلاف.

و آن چنان زیست می کنی که گویی جز بدن و خانه و خوراک و پوشاکی پاره، چیز دیگری در این عالم هستی وجود ندارد!!

بیچاره آنان که دانش آنان مخصوص همین عالم حس است و چیزی غیر از این عالم نمی دانند.

[يَغْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ] (۱).

[تنها] ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت های جاودانی و حیات سرمدی است] بی خبرند.

خوشا به حال آنان که در خود اندیشه کنند و خویش را بشناسند و از طریق خودشناسی به خداشناسی نایل شوند.

خوشا به حال آن انسان هایی که خدای مهربان خود را شناختند و به دنبال امر و نهی او رفتند و به پیشگاه مقدس او سر بندگی فرود آوردند.

خوشا به حال آن هایی که سفیران حق را شناختند و دست به دامن انبیا و اولیا و ائمه و عاشقان حق زدند و راه نجات را یافتند و با کمال شوق و ذوق در آن راه به حرکت آمدند و به میوه و ثمر درخت با عظمت انسانیت رسیدند و از گلستان عالم الهی گل ها چیدند.

خوشا به حال آنان که موفق شدند که حقایق و معارف را درک کنند و وجود خویش را به آن حقایق آراستند و از این راه به مقام قرب حضرت دوست رسیدند.

بیاید به مقام با عظمت فکر بنشینیم و دامن اندیشه در حقایق را گرفته و خود را به عالم دیگر برسانیم، از تکرار خوراک و پوشاک و جمع مال کسی به جایی نرسید که ما برسیم.

بیاید مانند عاشق سوخته دل مرحوم حاج میرزا حبیب الله شهیدی خراسانی

ص: ۱۷۶

لحظاتی چند وجود خود را از تمام اوهام و خیالات و امور مادی و دنیایی و غوغای جهان حس و شهادت، خالی کرده و از مردم نامردی که جز اخلاق دیو و ددی چیزی ندارند کناره گیری کرده و به این گفتار که گفتار خود حاجی است مترنم شویم:

بسته دام رنج و عنایم***خسته درد و فقر و فنایم

سفته دشت کرب و بلایم***خشک شاخی نه بر نی نوایم

چیستم کیستم از کجایم؟

رانده از خلد مانند آدم***چون سلیمان ز کف داده خاتم

نزد اصحاب کهف از سگی کم***چیستم کیستم ننگ عالم

چند پرسی ز چون و چرایم

بنده را پادشاهی نیاید***از عدم کبریایی نیاید

بندگی را خدایی نیاید***از گدا جز گدایی نیاید

من گدا من گدا من گدایم

گر بخواند به خویشم فقیرم***ور براند ز پیشم حقیرم

گر بگوید امیرم امیرم***ور بگوید بمیرم بمیرم

بنده حکم و تسخیر رایم

از عدم حرف هستی نشاید***دعوی کبر و مستی نشاید

خاک را جز که پستی نشاید***از فنا خود پرستی نشاید

من فنا من فنا من فنایم بیچاره آنان که جز عالم حس عالمی نیافته اند و بدبخت آنان که به نور هدایت منور نشدند، تا بدانند که غیر از این عالم، عوالم دیگر هم هست و اصل لذت و شادی در عرصه آن عوالم است.

آنان که به جز این عالم محسوس، چراگاه و جای انس و وطنی ندارند و همه

پناهگاه و مقصدشان آن اشیایی است که در این عالم با آن‌ها الفت و انس گرفته‌اند و اگر قایل به لذتی باشند آن را در خوردن و آشامیدن و امور جنسی و ریاست این عالم می‌دانند و ذکر و فکر و خیال و آمال و علومشان همه و همه به همین محسوسات تعلق دارد و اگر انسی دارند با همین اشیای ظاهری است، به فرموده قرآن، حزب شیطانند و مصداق واقعی ضلالت و گمراهی‌اند.

این طایفه به گفته صریح آیات قرآن و حکم عقل در روز قیامت جایی جز آتش جهنم ندارند و روز قیامت که روز تمیز حقایق است و هر فرعی به اصل خویش ملحق خواهد شد و آنچه در این عالم ماده از سنخ هدایت و نور بوده در آن عالم به نور رضایت حق و بهشت ملحق خواهد شد و آنچه در این عالم از سنخ مادیت محض و ظلمت بوده در آن عالم به تاریکی عذاب و ظلمت جهنم ملحق خواهد شد؛ این بیچارگان بر طبق این اصل به خاطر این که در دنیا از نظر عقیده و عمل در تاریکی ضلالت بوده‌اند، در قیامت به جهنم وارد شده و در سموم و حمیم برای ابد باقی خواهند ماند و صورت قیامتی اعمالشان به صورت عذاب سخت الهی بر آنان مسلط خواهد شد.

قرآن کریم درباره این دنیاپرستان بدبخت و این گم‌شدگان وادی ضلالت و این بی‌خبران سرگردان و این حیوانات انسان‌نما می‌فرماید:

[مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا نُوفَّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَ هُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ * أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَ حَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ] (۱).

کسانی که زندگی دنیا و زیور و زینتش را بخواهند، ثمره تلاششان را به طور

ص: ۱۷۸

کامل در [همین] دنیا به آنان می دهیم و در آن چیزی از آنان کاسته نخواهد شد. *اینان کسانی هستند که در آخرت، سهمی جز آتش برای آنان نیست و آنچه [در دنیا از کار خیر] کرده اند، در آخرت تباه و بی اثر می شود، و آنچه همواره [ریاکارانه] انجام می دادند، باطل است.

در هر صورت چون انسان در ابتدای خلقت از مواد همین زمین آفریده شده و سپس به عنایت و لطف دوست دارای روح الهی و عقل نورانی گشته، اگر بی توجه به روح و عقل بماند و فقط همت بر مسائل زمینی وجود خود بگمارد و در همین حال زمینی باقی بماند و با آن انس برقرار کند و به لذات فانی آن دل ببندد، مصداق اخلد فی الارض شده و در روز قیامت به اسفل الدرجات ملحق خواهد گردید.

ولی اگر به هدایت متصل گردد و دست به دامن انبیا و امامان علیهم السلام زند و از نفس اولیا و عاشقان بهره بگیرد و در ظهور دادن آثار عقل و روح بکوشد، در قیامت به اعلیٰ علین خواهد رسید.

به عبارت دیگر خداوند مهربان، انسان را در ابتدای خلقت از خلاصه ای گل آفرید و مدتی به صورت همان خلاصه یعنی نطفه و علقه و مضغه و استخوان و خون و گوشت باقی گذاشت، سپس به او حیات بخشید، مدتی گذشت که او فقط به صورت موجود زنده ای بود، تا آنکه به او قوه عقل و تمیز عنایت کرد، قوه ای که بتواند حق و باطل، نور و ظلمت، سیاهی و سپیدی، بد و خوب، سودمند و زیان بخش را تشخیص دهد؛ در این حال اگر این موجود زمینی که دارای حیات، اراده، استعداد، عقل و روح الهی است، تمام خواسته هایش را با خواسته های حضرت حق هماهنگ کند و آنچه را او می خواهد بخواهد و هر چه را

او نمی پسندد نپسندد و خلاصه در وجود او اراده ای مخالف اراده خدا باقی نماند، از برکت هدایت و کوشش و جهادش در راه خداوند به مقام رضا رسیده و چنین شخصی در دنیا برای خود و دیگران منبع خیر است و در آخرت بدون شک در بهشت الهی همیشگی خواهد بود. در حدیث آمده:

فَمَنْ عَمِلَ بِرِضَايَ الْأَزْمَةِ ثَلَاثَ خِصَالٍ أَعْرَفَهُ شُكْرًا لَا يُخَالِطُهُ جَهْلٌ وَ ذِكْرًا لَا يُخَالِطُهُ النِّسْيَانُ وَ مَحَبَّةً لَا يُؤْثِرُ عَلَيَّ مَحَبَّتِي مَحَبَّةَ الْمَخْلُوقِينَ (۱).

هر کس هماهنگ با رضا و خشنودی من عمل کند، سه خصلت را ملازم او می کنم: شکری را به او می شناسانم که آمیخته با هیچ جهلی نباشد، (به عبارت دیگر آن چنان توفیقی به او عنایت می کنم که هر نعمت مرا آن طوری که شایسته آن است شکر کند) و یاد و ذکر خود را آن چنان در او قرار می دهم که نسیانی با آن نباشد و محبتی نسبت به خودم به او عطا می کنم که هیچ محبتی را مقدم بر آن ننماید.

پس از رسیدن به مقام رضا، اگر توفیقی برای او حاصل نشد که به درجه فناي قدرتش در قدرت خدا برسد و قدرتی جز قدرت حضرت او نبیند، این مقام توکل است و اگر پس از رسیدن به مقام توکل موفق شود که علمش را فانی در علم حق کند، به طوری که از خود آگاهی خلاص گشته به خدا آگاهی برسد این مقام وحدت و توحید است که خاص اولیای خداست.

مولوی در این زمینه گوید:

غیر معشوق ار تماشایی بود***عشق نبود هرزه سودایی بود

عشق آن شعله است کو چون برفروخت***هرچه جز معشوق باقی جمله سوخت

ص: ۱۸۰

تیغ لا در قتل غیر حق براند***در نگر آخر که بعد لا چه ماند

ماند الا الله و باقی جمله رفت ***شاد باش ای عشق شرکت سوز رفت

خود هم او بود اولین و آخرین***شرک جز از دیده احوال مبین

عشق و محبت ثمره هدایت

انسان وقتی از برکت فکر و اندیشه، در خود و احوالش و در عاقبت کارش، به عروها لوثقای هدایت متصل شد و به صحنه پرشور نبوت و ولایت با لطف الهی قدم گذاشت، تمام نیرو و قوا و استعدادهای خود را به تصرف امر و نهی مولا در می آورد و این راه را با پای جان می پیماید و سعی می کند از آنچه که دوست نمی پسندد دور بماند و هرچه را که مولا می خواهد انجام دهد؛ این زمان است که - به فرموده قرآن- درهای برکات آسمان و زمین به روی او باز می شود و جذبه های خاص الهی خانه دلش را روشن می کند و جلوه معشوق در آینه صاف قلب و جان او باعث می شود که نور عشق به حق در دلش روشن شود و هر لحظه که بر او بگذرد آتش این عشق تیزتر و سوزنده تر گشته تا او را به مقام نیستی و فنا بکشاند و همه وجودش جلوه اوصاف و اسمای معشوق گردد.

عشق و محبت که نتیجه هدایت است و به فرموده قرآن مجید [يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ] (۱) طرفینی است، هم از جانب حق متوجه عبد است و هم از جانب عبد متوجه حق، یکی از عالی ترین و مهم ترین و بلکه بالاترین احوال سالک و عارف است و از مهم ترین مبانی هدایت و عرفان اسلامی است.

عشق، ذاتاً از مواهب الهی است نه از مکاسب بشری؛ زیرا نتیجه کوشش عبد

ص: ۱۸۱

در راه خداست که خداوند به مزد آن کوشش به عبد عطا می کند و همان طور که عشق و نور محبت موهبتی الهی است، اگر جمله کاینات فعالیت خود را متمرکز در خاموش کردن آن کنند، از آن عاجز خواهند ماند.

عشق، بزرگ ترین سرّ و رمز الهی است و تمام مذاهب و مسالک حق و کتب آسمانی زاییده آن است و به جز بنای محبت هیچ بنایی خالی از خلل نیست.

هرچه بر بنیان عشق و محبت استوار باشد، حقیقت است و هرچه غیر آن است و سوسه و قیل و قال و مایه تفرقه و جنگ و جدال است.

طفیل هستی عشقند آدمی و پری*** ارادتی بنما تا سعادتت ببری (۱)

با قدرت جاذبه عشق است که عارف از قید هستی رهایی یافته به دریای فقر و نیستی اتصال پیدا می کند و در حقیقت مستغرق، به عالم پرارزش وصل می شود، مقامی که قرآن از آن تعبیر به مقام قرب کرده است.

مولانا در وصف این محبت می گوید:

از محبت تلخ ها شیرین شود*** از محبت مسها زرین شود

از محبت دُردها صافی شود*** وز محبت دَردها شافی شود

از محبت خارها گل می شود*** وز محبت سرکهها مُل می شود

از محبت دار تختی می شود*** وز محبت بار بختی می شود

از محبت سجن گلشن می شود*** بی محبت روضه گلخن می شود

از محبت نار نوری می شود*** وز محبت دیو حوری می شود

از محبت سنگ روغن می شود*** بی محبت موم آهن می شود

از محبت حزن شادی می شود*** وز محبت غول هادی می شود

ص: ۱۸۲

از محبت نیش نوشی می شود***وز محبت شیر موشی میشود

از محبت سقم صحت می شود***وز محبت قهر رحمت می شود

از محبت مرده زنده می شود***وز محبت شاه بنده می شود

هدایت، بالاترین نعمت خدا

انسان والا- انسانی است که در تمام برنامه های حیات دارای محاسبه باشد؛ در آیات قرآن و روایات مهم اسلامی، از انسان دعوت شده که در تمام برنامه ها اهل حساب باشد، محاسبه مسائل زندگی و واقعیت ها، از آدمی موجودی منظم و پرمفعت خواهد ساخت.

انسان قبل از ورود به هر کاری، اگر نسبت به آن کار و نتیجه آن در زندگی حسابگر باشد، کم تر زیان خواهد دید و شاید بتوان گفت: دامنش به ضرر و خسارت آلوده نخواهد شد.

از مرحله ای که انسان واجب است به محاسبه برخیزد، مسئله نعمت های خدادادی است، فکر کند و محاسبه نماید که پروردگار مهربان چقدر نعمت، اعم از مادی و معنوی نصیب او کرده و این نعمت های ظاهری و باطنی را برای چه هدفی در اختیار انسان قرار داده است؟

از طریق محاسبه نعمت ها آدمی به میدان شکر منعم می رسد و هر نعمتی را برای ادای شکر واقعی در همان جایی مصرف می کند که ولی نعمت از او خواسته.

آنان که نسبت به نعمت ها اهل محاسبه نیستند، نعمت را در غیر محل خودش مصرف می کنند و گناه و عصیان و تخلف و تمرد هم غیر از مصرف کردن نعمت در جای دیگر چیزی نیست.

این که می گویند: قدر نعمت را بدانید، معنایش اینست که نعمت را در همان

جایی خرج کنید که خداوند فرمان داده است.

مسئله خرج کردن نعمت به جای خودش آن قدر مهم و با عظمت است که اکثر مردم از جاده آن منحرفند تا جایی که خداوند در قرآن مجید می فرماید:

[وَ قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ] (۱).

و از بندگانم اندکی سپاس گزارند.

انسان وقتی در آیات قرآن و معارف اسلامی و اوضاع و احوال مردم جهان دقت می کند، به این نتیجه می رسد که در میان نعمت هایی که خداوند به انسان عنایت فرموده، هیچ نعمتی بالاتر و پرارزش تر از نعمت هدایت نیست.

شما بین اهل هدایت و ضلالت از نظر اخلاق و عمل و راه و روش بسنجید و ببینید چه اندازه بین این دو طایفه فرق است!

اهل ضلالت از هر حیوانی شریتر و درنده تر و پلیدترند، اهل هدایت یک پارچه نور و فضیلت و بزرگواری و کرامت اند.

سرحلقه اهل هدایت، انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای حقّند و بعد از آن بزرگواران اهل ایمان در دوره تاریخ حیات، شما اعمال و کردار و اخلاق این انسان ها را با کسانی که در مقابل اینان قرار داشتند، بسنجید و سپس قضاوت کنید که در میان نعمت ها، نعمت هدایت از چه جایگاه بلندی برخوردار است.

ارزش هدایت گری

روایتی در کتب معتبره از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارد شده که در آن روایت ثواب هدایت نمودن یک نفر به دست یک هادی بیان شده، عظمت ثواب در حدی است

ص: ۱۸۴

که به محاسبه حساب گران عالم نمی آید، وقتی هدایت کردن یک انسان آن قدر ثواب داشته باشد، ثواب دارا بودن هدایت چقدر است؟!

عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَمَّا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْيَمَنِ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَئِنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلِيًّا يَدِيكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ لَكَ وَ لَأُتُّهُ (۱).

علی علیه السلام می فرماید: زمانی که پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله برای تبلیغ دین مرا به یمن فرستاد فرمود: یا علی! با کسی مقاتله نکن مگر این که او را به اسلام دعوت کنی، قسم به خدا اگر حضرت حق یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو بهتر است از آنچه که آفتاب بر آن می تابد و تو بر او ولایت پیدا می کنی.

در روایت آمده:

زمانی که نماز جماعت از ده نفر بگذرد، اگر جن و انس نویسنده شوند و درخت ها قلم گردد و دریاها مرکب، از عهده نوشتن ثواب یک رکعت آن بر نخوانند آمد (۲).

در حالی که نماز جماعت رشته کوچکی از عروها لوثقای هدایت است، بر این حساب فکر کنید که خط هدایت که شامل تمام مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی است از چه ثوابی بهره مند است.

با محاسبه دقیق می توان گفت که در میان نعمت های الهی هیچ نعمتی از نعمت هدایت پرارزش تر نیست.

ص: ۱۸۵

۱- ۱) - مشکاه الأنوار: ۱۰۷، فصل ۹؛ بحار الأنوار: ۱۶۷/۱۹، باب ۸، حدیث ۱۴؛ سفینه البحار: ۷۰۰/۲.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۵/۸۵، باب ۱، حدیث ۲۶.

آنچه آدمی را به مقامات و احوال که در حدود هزار منزل است-اول آن منزل بیداری و آخر آن مقام فناست-می رساند، هدایت است.

آنچه آدمی را از آلودگی ها پاک و به پاکی ها آراسته می نماید، هدایت است، آنچه آدمی را به مقام قرب حق و مقام خشنودی مولا از عبد و به مقام حیات الهی و انسانی می رساند، هدایت است.

عمر گرنامه که بیش از یک بار در اختیار شما نیست، بیهوده صرف نکنید، با عمر آن گونه معامله نکنید که هنگام مرگ-به فرموده قرآن مجید-با یک دنیا حسرت فریاد بزنید: پروردگارا! ما را برگردان و به ما عمر دوباره کرامت کن تا به عمل صالح دست بزنیم و در جواب بگویند: ساکت شو این حرف بی حقیقتی است که می زنی و به دنبال مرگ عالم برزخ است.

بیاید به انبیا و امامان علیهم السلام رو کنید و دست به دامن معلمی بزنید که شما را بدان طرف رهنمون باشد، با اشکی روان و دلی سوزان به پیشگاه دوست رو کنید و از حضرتش مقام با عظمت هدایت را بخواهید که سایل از این درگاه هرگز محروم نمی شود.

این فقیر در مقام مناجات با دوست این چنین سروده:

الهی ای کریم بنده پرور*** گدایت را مکن محروم از این در

تو ای صبح امید مانده از راه*** مرا هم کن عنایت قلب آگاه

زبانم را به ذکرت باز گردان*** دلم با عشق خود دمساز گردان

بخوان دل را به کوی آشنایی*** گدایم من کرامت کن نوایی

ز غیر خود دلم را شستشویی*** مشامم را ز عطر عشق بویی

به الطاف تو من امیدوارم*** به جز تو صاحبی دیگر ندارم

ز پا افتادهای را شاد گردان*** تو از بند غمش آزاد گردان

نگردد کم ز الطافت الهی***پذیری گر گدایی گاه گاهی

نوازش کن که من محتاج نازم***سراپا من تو را غرق نیازم

به احسانت روانم زنده گردان***مرا در عشق خود پاینده گردان

بگیر از لطف خود ای دوست دستم***که من از عشق تو مخمور و مستم

اگر گویی مرا ای بنده من***رود تا عرش اعلا خنده من

هر آن کو با تو باش پیوند باشد***همیشه دل خوش و خورسند باشد

الا ای آنکه مسکین را پناهی***برونش آور از چاه تباهی

در هر صورت به فرموده امام صادق علیه السلام در جمله دوم روایت، طاعت حق علامت هدایت است و کسی که آلوده به گناه است، از حبل الله هدایت جداست و اصل و ریشه هدایت هم ذکر است، ذکر به آن صورتی که در طول نوشتار معنا شد.

ضلالت

تخلف از دستورهایی حق که در قرآن مجید و سخنان انبیا و ائمه علیهم السلام منعکس است، علامت گمراهی و ضلالت است.

ضلالت و گمراهی ناشی از غفلت انسان از حق و عاقبت زندگی و از نتیجه گناهان و معاصی است.

ضلالت و گمراهی معلول غرور و کبر و خودبینی و خودخواهی و برتری جویی انسان نسبت به عباد حق است.

انسان وقتی تمام میل و خواسته خود را به جانب دنیا برگرداند و میدان زندگی را به دست هوای نفس بدهد و راه جولان غرائز و امیال و شهوات را باز بگذارد، به ضلالت و گمراهی دچار شده و به تاریکی گناه فرو می رود.

گناه وقتی برای انسان آسان شد و به تدریج ظرف هستی انسان از گناه دارای زنگ و غبار کدورت شد و انسان انبار و منبع گناه شد، مهر گمراهی و ضلالت بر پیشانی می خورد و بدون شک انسان به کفر و شرک و نفاق و تمام رذایل اخلاقی آلوده خواهد شد.

در این جهان، حالی و صفتی خطرناک تر و زیان بارتر و خسارت آورتر از حال ضلالت و گمراهی نیست.

گمراهی و ضلالت ذلتی است که انبیا و اولیا و امامان علیهم السلام دائماً بشر را از آن برحذر داشته و خود آنان- بنا به نقل کتب معتبره- در دعاهاى خود به وجود مقدس حضرت حق پناه می برند.

کسی که دچار گمراهی است، هم فاسد است، هم مفسد، هم مریض است، هم مریض کننده.

ضلالت- به فرموده قرآن مجید- خط پلید شیطان است و شیطان منبع شر و خبائث و آلودگی ها و جنایات است.

هر انسانی در هر مقامی که باشد، اگر بر اثر هوای نفس به این خط پلید متصل گردد، به انواع ناپاکی ها دچار شده و به وسعت میدانی که در اختیار دارد، زیان و خسارت به بار خواهد آورد.

امام صادق علیه السلام در متن روایت، عصیان و گناه را علامت ضلالت دانسته و اصل و ریشه گناه را در غفلت از خدا می داند.

آری، وقتی انسان از خدا غافل شود خودبین می گردد و خودبینی نقطه ورود به میدان جلب لذت ها و شهوت های شیطانی است.

پروردگار بزرگ عالم از مسئله ضلالت و گمراهی اعلام تنفر کرده و گمراه و گم شده از راه را مورد بغض خود قرار داده است.

آثار و اعمال زیانباری که از افراد بشر ظهور می کند، معلول گمراهی آنان است و ضلالت علت بدبختی و زبونی و پستی و بیچارگی انسان در دنیا و آخرت است.

انبیای الهی از مسئله ضلالت بر مردم سخت می ترسیدند و تا نقطه شهادت و جان باختن در راه الهی برای نجات مردم از گمراهی می کوشیدند.

انسان گمراه از رحم و مروت، فتوت و جوانمردی، اصالت و معرفت، عقل و فهم، بینایی و بصیرت و حقیقت به اندازه فاصله بین مشرق و مغرب فاصله دارد؛ زیرا پرده سیاه خودبینی تمام وجود او را فرا گرفته و از خدایینی و توجه به عباد خدا محروم است، او کسی غیر خود را نمی داند و نمی بیند و نمی خواهد، به همین خاطر حق خدا و خلق را ندیده گرفته و همه چیز را گرچه به ناحق، به سوی خود جلب می کند.

گمراهان تاریخ، دستشان به خون انبیا و امامان علیهم السلام و اولیای خدا آلوده شد، اهل ضلالت در طول حیات، مال مردم را به ناحق به غارت بردند و به احدی رحم نکردند و از هیچ گناه و معصیتی به دل خود باک راه ندادند.

«نرون» به هرگونه آلودگی دست می زند، «اسکندر» کتاب و کتابخانه و مردم و خانه هایشان را به آتش می سوزاند، «آتیلا» از دم تیغ ظلم و جنایت خود هزاران سر را از بدن جدا می کند، «تیمور» و «چنگیز» با یورش های چندین ساله خود بساط حیات بی گناهان را برمی چینند، «معاویه» در حکومت غاصبانه و کم مدت خود هزارها انسان را به جرم عشق «علی» می کشد و زنده به گور می کند، «حجاج بن یوسف» در یک چهار دیواری هشتاد هزار مرد و زن را به جرم ایمان به خدا زندان می کند و همه را از وسایل اولیه زندگی محروم می کند، «یزید» در سه سال حکومت سه جنایت واقعه کربلا، مدینه و مکه را مرتکب می شود، «آغا محمد خان قاجار» و «نادر شاه» از سر بریده و چشم های درآورده منار می سازند، «ناصر

قاجار» دست به خون هزاران بی گناه و مصلح چون «امیر کبیر» و «سید جمال الدین» آلوده می کند، «رضا خان» و «محمد رضا پهلوی» در مدت حکومت خود نزدیک به نیم میلیون نفر را کشته و هزاران نفر را در زندان ها به انواع شکنجه ها مبتلا می کنند، «هیتلر» در مدت یازده سال سی و پنج میلیون نفر را با اسلحه گرم قطعه قطعه می کند و امثال این حیوانات خطرناک در طول تاریخ، نسبت به بشر انواع جنایات را روا می دارند، در این زمان سردمداران آمریکا و اروپا و شوروی و فرانسه و انگلیس میلیون ها نفر را در عین بی گناهی نابود می کنند، میلیون ها نفر را به جرم انسان بودن به بردگی می برند چرا؟ برای این که گمراهند و در ضلالت غرق اند و گمراه رحم و مروت و عاطفه و آقایی و مردانگی و درستی و سلامت ندارد!!

انسان گمراه از تمام فضایل انسانی محروم است، کرامت ندارد، اعتباری برای او نیست، از ارزش دور است، درونش تاریک، قلبش سیاه، عقلش معطل و شیطنت و جهل در تمام زمینه ها بر او حاکم است.

اهل ضلالت از همه جهان جز شکم و شهوت و تجاوز به حقوق مسلم دیگران چیزی نمی شناسند.

اهل ضلالت در همه امور زندگی مزاحم دیگرانند و اصولاً نمی خواهند دیگران باشند و اگر دیگران را بخواهند، به نفع شکم و شهوت خود می خواهند.

خطبه سوم «نهج البلاغه» مشهور به خطبه شفشقیه را بخوانید تا بدانید گمراهان و اهل ضلالت چه بر سر مردم عالم آوردند و خطبه پر از مسائل اعجاب آور حضرت زهرا علیها السلام را که در مسجد، برابر کارگردانان خلافت به غصب رفته ایراد کرد، دقت کنید تا بر شما معلوم شود وقتی زمام کار به دست گمراهان می افتد حیات بشر به چه مصائب و خسارت های غیر قابل جبرانی دچار می گردد.

امام علی علیه السلام در خطبه هفتم «نهج البلاغه» درباره گمراهان و اهل ضلالت می فرماید:

اینان در تمام امورشان به شیطان تکیه دادند و شیطان هم آنان را برای ضلالت و گمراهی دیگران شریک و دام خود قرار داد.

با وسوسه ها و افسون های خود در سینه تاریک این گمراهان تخم کرد و جوجه گذاشت و به تدریج و آهسته آهسته با آنان آمیزش کرد تا فرمانبردار او شدند، این شیطان بود که از شدت اتحاد با آنان با چشم آن ها می دید و با زبانشان سخن می گفت پس این بیچاره ها آن چنان شیطان و مسائل او را در زندگی خود راه دادند که این دشمن خدا آن ها را بر مرکب ضلالت و گمراهی سوار و گرفتار باطل و بیهوده آنان را در نظرشان زینت داد، کارهای اینان مانند کار کسی بود که شیطان او را در توانایی خود شریک قرار داده و به زبان او سخن نادرست و باطل می گوید.

قرآن و مسئله ضلالت

همان طور که امام صادق علیه السلام در متن روایت بیان می کنند، معصیت علامت ضلالت است و علت معصیت غفلت است؛ قرآن مجید در آیات زیادی معاصی و گناهان مختلفی را ذکر می کند و آن گناهان را ضلالت و گمراهی معرفی می نماید.

اینک به نمونه هایی از آیات قرآن مجید در این زمینه دقت کنید:

[وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ] (۱).

و کسی که کفر را به جای ایمان اختیار کند، تحقیقاً راه راست را گم کرده است.

تبدیل ایمان این سرمایه پرمنفعت الهی به کفر که مایه بدبختی و شقاوت است، بر اثر انس با گناه و معصیت می باشد و به همین خاطر است که قرآن و روایات مردم

ص: ۱۹۱

را جداً از افتادن در گناه و معصیت می ترسانند.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا] (۱).

مسلماناً کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند، یقیناً به گمراهی دور و درازی دچار شده اند.

[أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصِيرَتِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ] (۲).

پس آیا کسی که معبودش را هوای نفسش قرار داده دیدی؟ و خدا او را از روی علم و آگاهی خود [بر این که شایسته هدایت نیست] گمراه کرد، و بر گوش و دلش مهر [تیره بختی] نهاد، و بر چشم [دلش] پرده ای قرار داده است، پس چه کسی است که بعد از خدا او را هدایت کند؟ آیا متذکر [حقایق] نمی شوید؟

آری، هوی پرستی راهی به گمراهی و ضلالت است و چون انسان دچار گمراهی گشت باید توقع خیر و نفع را از او برید و به انتظار جنایت ها و خیانت های او نشست.

[يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ] (۳).

[و گفتیم:] ای داود! همانا تو را در زمین جانشین [و نماینده خود] قرار دادیم؛ پس میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از

ص: ۱۹۲

۱-۱) - نساء (۴): ۱۶۷.

۲-۲) - جاثیه (۴۵): ۲۳.

۳-۳) - ص (۳۸): ۲۶.

راه خدا منحرف می کند. بی تردید کسانی که از راه خدا منحرف می شوند، چون روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت دارند.

در این آیه دقت کنید، عاقبت پیروی از امیال و غرائز ناهماهنگ با خواسته های حق، گمراهی است و علت پیروی از هوی و هوس غفلت و فراموشی از روز حساب است و این فراموشی نتیجه اش گمراهی و ضلالت است، چنانچه حضرت صادق علیه السلام می فرماید: **وَالْمَعْصِيَةُ عِلْمٌ الضَّلَالَةِ وَأَصْلُهُمَا مِنَ الذُّكْرِ وَالْعُقْلَةِ.**

علامت ضلالت

گناه و معصیت علامت گمراهی و ریشه گناه و گمراهی فراموشی و غفلت انسان نسبت به حقایق الهی است.

[إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ أَزْدَرُوا كُفْرًا لَنْ تُقْبَلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الضَّالُّونَ] (۱).

مسلمانی کسانی که پس از ایمانشان کافر شدند، سپس بر کفر [خود] افزودند، هرگز توبه آنان پذیرفته نخواهد شد و اینانند که گمراهند.

اوصاف اهل ضلالت

اهل ضلالت- به فرموده قرآن مجید- دارای اوصافی از قبیل: معتد، کفار اثم، ظالم، مختال فخور، خوّان اثم، مفسد، مسرف، خائن و مستکبر هستند که خداوند در آیات کتابش نسبت به همه آن ها به ترتیبی که می خوانید اعلام بغض و کینه و تنفر کرده است.

ص: ۱۹۳

[وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ] (۱).

و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند بجنگید، و [هنگام جنگ از حدود الهی] تجاوز نکنید که خدا تجاوزکاران را دوست ندارد.

[يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَيُزْبِي الصَّدَقَاتِ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ أَثِيمٍ] (۲).

خدا ربا را نابود می کند، و صدقات را فزونی می دهد و خدا هیچ ناسپاس بزه کاری را دوست ندارد.

[وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ] (۳).

و خدا ستمکاران را [که به دین کافر شدند، یا از دین فقط به اسم آن قناعت کردند] دوست ندارد.

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالًا فَخُورًا] (۴).

یقیناً خدا کسی را که متکبر و خودستاست، دوست ندارد.

[وَلَا تُجَادِلْ عَنِ الَّذِينَ يَخْتَانُونَ أَنفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ خَوَانًا أَثِيمًا] (۵).

و از کسانی که به خود خیانت می کنند دفاع مکن؛ زیرا خدا هر کس را که خیانت پیشه و گناه کار است دوست ندارد.

ص: ۱۹۴

۱-۱) - بقره (۲): ۱۹۰.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۷۶.

۳-۳) - آل عمران (۳): ۵۷.

۴-۴) - نساء (۴): ۳۶.

۵-۵) - نساء (۴): ۱۰۷.

[وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ] (۱).

و همواره در زمین برای فساد می کوشند، و خدا مفسدان را دوست ندارد.

[وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ] (۲).

و از اسراف [در خوردن و خرج کردن] پرهیزید که قطعاً خدا اسراف کنندگان را دوست ندارد.

[وَإِنَّمَا تَخَافَنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ] (۳).

و اگر از خیانت و پیمان شکنی گروهی [که با آنان هم پیمانی] بیم داری، پس به آنان خبر ده که [پیمان] به صورتی مساوی [و طرفینی] گسسته است؛ زیرا خدا خائنان را دوست ندارد.

[لَا جْرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ] (۴).

ثابت و یقینی است که خدا آنچه را پنهان می کنند و آنچه را آشکار می نمایند، می داند؛ قطعاً او مستکبران را دوست ندارد.

[إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ] (۵).

[یاد کن] هنگامی که قومش به او گفتند: [متکبرانه و مغرورانه] شادی مکن، قطعاً خدا شادمانان [متکبر و مغرور] را دوست ندارد.

ص: ۱۹۵

۱-۱ - مائده (۵): ۶۴.

۲-۲ - انعام (۶): ۱۴۱.

۳-۳ - انفال (۸): ۵۸.

۴-۴ - نحل (۱۶): ۲۳.

۵-۵ - قصص (۲۸): ۷۶.

راستی دنیای ضلالت و گمراهی چه دنیای خطرناکی است، دنیایی که در مرحلهٔ اوّل برای خود انسان و در مرحلهٔ بعد برای دیگران ایجاد ضرر و خسارت و خطر می کند.

گمراه نمودن گناهی نابخشدنی

ضلالت و گمراهی وقتی حاکم بر انسان شود، تمام اعضا و جوارح و شؤون انسانی را محکوم خود کرده و آدمی را در تمام لحظات حَمال تحمیلات شیطانی کرده و خانهٔ دنیا و آخرت انسان را خراب و به تباهی خواهد کشید و چه بدبخت و بیچاره و ذلیل است آن کسی که مبعوض خدا و انبیا و امامان علیهم السلام و اولیا و عاشقان و عارفان است.

عَنْ سَمَاعِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ لَهُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: [مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَ مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا...] (۱) فَقَالَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى فَقَدْ أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا (۲).

سماعه می گوید: از حضرت صادق علیه السلام دربارهٔ آیه ای که می گوید: کسی که کسی را بکشد مانند این است که تمام مردم عالم را کشته و هرکس نفسی را زنده کند مانند این است که تمام مردم جهان را زنده کرده...، پرسیدم. حضرت فرمود:

هرکس گمراهی را هدایت کند، ثوابش مانند این است که تمام بنی آدم را هدایت کرده و در مقابل هرکس انسانی را گمراه نماید، گویی تمام انسان ها را گمراه کرده است!

ص: ۱۹۶

۱-۱ - مائده (۵): ۳۲.

۲-۲ - المحاسن: ۲۳۱/۱، باب من ترك المخاصمه، حديث ۱۸۱؛ وسائل الشيعه: ۱۸۷/۱۶، باب ۱۹، حديث ۲۱۳۰۸.

کسی که کسی را گمراه کند- بنا به فرموده قرآن مجید در آیات متعددی- تمام وزر و وبال و گناهانش به گردن گمراه کننده است و این مسئله در روایات و اخبار هم زیاد آمده از جمله:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

شخصی به تنگدستی مبتلا شد، هر چه فعالیت کرد، موفق به اصلاح معاش مادی خود به نحوی که می خواست نشد، شیطان او را وسوسه کرد تا پایه گذار دینی شود و از این راه به نان و نوایی برسد.

دینی را از پیش خود اختراع کرد و مردم ساده دل و عوام را به آن دعوت کرد و بیش از آنچه که می خواست به نان و نوا رسید، پس از مدتی پشیمان شد و تصمیم به توبه گرفت، پیش خود گفت: آنان که به من ایمان آوردند، باید همه را جمع کنم و اعلام نمایم که من در تمام برنامه هایم دروغ گفتم. همه را جمع کرد و به آن ها اعلام نمود، ملت در جوابش گفتند: نه، دین تو دین صحیحی است، ولی خود تو در آیینت دچار شک و وسوسه شده ای! چون این وضع را دید، زنجیر غل داری تهیه کرد و به گردن انداخت و پیش خود گفت: از گردنم بر نمی دارم تا خدای مهربان مرا بیامرزد. به پیامبر زمانش خطاب رسید که به او بگو: به عزتم قسم اگر توبه ات تا قطع شدن تمام اعضایت ادامه پیدا کنند قبول نخواهم کرد مگر کسانی که به آیین تو مرده اند. زنده کنی و آن ها را از این گمراهی برهانی!! (۱)

ولایت، شاهراه هدایت

از زمان پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله راه هدایت تا روز قیامت منحصر به تمسک به قرآن و ائمه طاهرين عليهم السلام است؛ ائمه عليهم السلام مترجمان قرآن و مفسران وحی و حافظ

ص: ۱۹۷

شریعت الهی هستند، اگر کسی از این دو ثقل الهی جدا زندگی کند، یا بگوید، کتاب خدا ما را کافی است و احتیاجی به علی علیه السلام و یازده فرزندش نیست، به حکم صریح قرآن و گفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث ثقلین که تمام کتب روایی سنی و شیعه نقل کرده اند بدون تردید گمراه و در راه ضلالت است:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا مِنْ بَعْدِي أَبَدًا (۱)؛

من دو شیء گران پس از خودم در میان شما گذاردم: قرآن و عترت، این دو هرگز از هم جدایی ندارند تا کنار حوض به من برسند، اگر به این دو واقعیت تمسک جوید، حکومت قرآن و اهل بیت را بپذیرید و هماهنگ با آن دو زندگی خود را ترسیم کنید تا روز قیامت روی ضلالت و گمراهی نخواهید دید.

آنان که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله، دست از والیان واقعی امر یعنی امامان معصوم علیهم السلام برداشتند و به گفته خودشان گفتند: کتاب خدا ما را بس است، هم گمراه شدند و هم تا امروز میلیون ها مرد و زن را گمراه کردند.

داستان کشته شدن مالک بن نویره و افراد عشیره او و هم بستر شدن خالد بن ولید و یارانش که از مأموران و کارگزاران حکومت ابو بکر بودند با زنانی که شبانه شوهرانشان به دستور خالد به قتل رسیده بودند، گمراهی نبود؟! و چون این جانیان خطرناک به مدینه برگشتند، برای این که حکومت به قدرت آنان برای ادامه حیاتش محتاج بود همه آنان را در مقابل آن طغیان وحشتناک بخشید، آیا این بخشش ناشی از ضلالت و گمراهی نبود؟!

پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله بستن در خانه خزانه علم الهی، وصی بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله

ص: ۱۹۸

و مصداق واقعی اولو الامر در قرآن یعنی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام عین گمراهی نبود؟

با زور و قلدری و قدرت، مردم را از علی جدا کردن و همه را جز عده ای قلیل به راه دیگر کشاندن گمراهی نبود؟

از آن زمان تاکنون ظلم هایی که بر اثر نبودن حکومت عدل بر میلیون ها مرد و زن مسلمان رفته عین گمراهی و گمراهی آور سردمداران حکومت های غاصب نیست؟

شما تاریخ را مطالعه کنید، تاریخ ظلم های حکومت های پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را تاکنون و ببینید از دست آن حکومت ها بر سر شیعه چه رفته و بر سر مسلمانان چه آمده؟ مسائلی که جن و انس از شمارش آن عاجزند و سپس قضاوت کنید که آیا آن حکومت ها گمراه و گمراه کننده نبودند؟!

امروزه حکومت های ممالک عربی که با بی حیایی کامل، حافظ منافع آمریکا و فرانسه و انگلیس- این گرگان خونخوار- هستند و از طرفی مهم ترین حافظان اسرائیل غاصب در منطقه خاورمیانه می باشند، با مسلمانان و اموال و نوامیس و اعراض آنان چه می کنند؟! آیا اینها گمراهی نیست؟

این حکومت ها دنباله حکومت عثمانی و حکومت عثمانی دنباله حکومت های قبل از خود و آن حکومت ها دنباله حکومت بنی عباس و حکومت بنی عباس دنباله حکومت بنی امیه و حکومت بنی امیه دنباله حکومت سقیفه هستند و کل این حکومت ها جدای از قرآن و اهل بیت علیهم السلام حکومت راندند و نتیجه حکومتشان انواع بلاها و ظلم هایی بود که بر سر مسلمانان آمد و حساب آن بلاها و مظالم را فقط خدا می داند و بس!!

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت*** حریت را زهر اندر کام ریخت (۱)

بیهوده نبود که در روایات زیادی که کتب اهل سنت و شیعه نقل کرده اند،

ص: ۱۹۹

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود:

هر کس تمام روزهای عمرش را روزه بگیرد و شب های عمرش را به قیام به عبادت صبح کند و این اعمال را بین رکن و مقام به جای آورد، ولی بدون قبول ولایت و رهبری علی باشد، باطل است و از اهل ایمان نمی باشد (۱).

کتاب با عظمت «الکافی» در باب حجت، حدیث بسیار مهمی را از قول زراره - آن مرد عادل و عالم و حافظ و امین و ثقه - در این باب نقل می کند که:

زراره می گوید: حضرت ابی جعفر امام محمد باقر علیه السلام فرمود: اسلام بر پنج پایه بنا شده: نماز، زکات، روزه، حج، رهبری؛ زراره می گوید: به حضرت گفتم کدام یک از این پنج مسئله برتر و بالاتر است؟ حضرت فرمود: رهبری؛ زیرا راه رسیدن به حقیقت آن چهار رهبری است، رهبر است که قدرت هدایت مردم را به نماز و روزه و زکات و حج واقعی دارد.

عرضه داشتم: پس از رهبری؟ فرمود: نماز که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: نماز عمود دین است؛ گفتم: پس از نماز؟ فرمود: زکات؛ زیرا در همه جا زکات با نماز ذکر شده و رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: زکات، پاک کننده گناهان است؛ گفتم: پس از زکات؟ فرمود: حج، چنانچه در آیه شریفه و جوبش بر مردم ثابت شده تا جایی که حضرت فرمودند: بلندی اسلام و عظمت دین و کلید تمام مسائل الهی و دروازه تمام حقایق و خشنودی حضرت حق در پیروی از امام معصوم است، امامی که پیامبر صلی الله علیه و آله به دستور خدا معرفی کرده و در هیچ زمینه ای خطا و اشتباه در او راه ندارد، امامی که پیروی از او دنباله معرفت خداست، خدایی که در قرآن مجید فرموده:

ص: ۲۰۰

[مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ تَوَلَّى فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا] (۱).

هر که از پیامبر اطاعت کند، در حقیقت از خدا اطاعت کرده و هر که روی برتابد [حسابش با ماست.] ما تو را بر آنان نگهبان [اعمالشان که به طور اجبار از فسق و فجور حفظشان کنی] نفرستادیم.

آیا رسول الهی صلی الله علیه و آله در مدت بیست و سه سالی که در بین مردم بود، از مردم نخواست که پس از من به علی مراجعه کنید؟

آیا در روایات بسیار زیادی که کتب فریقین نقل کرده، نبی اکرم صلی الله علیه و آله، علی را وصی و وزیر و وارث خود معرفی نکرد؟

آیت الله مدنی بیش از هشتاد حدیث از کتب اهل سنت در «رسالة الخلافة» نقل کرده اند که:

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله چه در مکه چه در مدینه، علی علیه السلام را به عنوان خلیفه و جانشین بعد از خود خطاب کرد.

آنان که از پیامبر اطاعت کردند و پس از او به علی و یازده فرزندش مراجعه نمودند، در حقیقت به حکم آیه مذکوره از خدا اطاعت کرده اند و بقیه روی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله برگردانده اند!!

زراره می گوید: سپس امام محمد باقر علیه السلام ادامه داد: اگر مردی تمام شب های عمرش به عبادت قیام کند و تمام روزهایش را روزه بگیرد و تمام اموالش را در راه خدا صدقه بدهد و جمیع عمرش را حج کند، ولی رهبری رهبر واجد شرایط را که او را به مسائل الهی رهنمون شود نشناسد و جمیع اعمالش به راهنمایی او نباشد،

ص: ۲۰۱

ثوابی از اعمال او بر عهده حضرت حق نیست و نمی توان او را از اهل ایمان خواند، سپس اشاره به مردمی که پیرو ائمه معصومین علیهم السلام هستند فرمود و گفت: به فضل و رحمت الهی نیکوکاران ایشان داخل بهشت می شوند (۱).

شیخ صدوق- آن بزرگ مرد کم نظیر که صاحب سیصد جلد کتاب با عظمت اسلامی است- حدیثی را با سندی بسیار قوی در باب رهبری امیر المؤمنین علیه السلام- که چهارچوب هدایت خداست و جدایی از آن عین ضلالت و گمراهی است- نقل می کند که لازم است آن حدیث را با سندش جهت زینت این نوشته و متبرک شدن آن نقل کنم:

عن القطان عن عبد الرحمن بن محمد الحسيني عن محمد بن ابراهيم الفرازي عن عبد الله بن يحيى الأهوازي عن علي بن عمرو عن الحسن بن محمد بن جمهور عن علي بن بلال عن علي بن موسى الرضا عن موسى بن جعفر عن جعفر بن محمد عن محمد بن علي عن علي بن الحسين بن علي عن أبي طالب عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله عن جبرئيل عن ميكائيل عن اسرافيل عن اللوح عن القلم قال: يقول الله عزّ وجلّ:

وَلَايَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي (۲).

این روایان بزرگوار که عده ای از آنان ائمه معصومین هستند از قول پیامبر از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از حضرت حق نقل می کنند که پروردگار بزرگ فرمود: قبول رهبری علی علیه السلام حصن من است، پس هر کس وارد این حصن شود، از عذاب دنیا و آخرت من در امان است.

طریحی- که از دانشمندان بزرگ اسلامی است- در کتاب «مجمع البحرين» در

ص: ۲۰۲

۱- ۱) - الکافی: ۱۸/۲، باب دعائم الاسلام، حدیث ۵؛ سفینه البحار: ۶۰۰/۸، الولایه.

۲- ۲) - الأمالی، شیخ صدوق: ۲۳۵، مجلس ۴۱، حدیث ۹.

ضمن لغت ولی بر اساس آیات و روایات، ولایت را بدین گونه معنی می کند:

الْوَلَايَةُ مَحَبَّةُ أَهْلِ الْبَيْتِ وَ اتِّبَاعُهُمْ فِي الدِّينِ وَ امْتِثَالِ أَوْامِرِهِمْ وَ نَوَاهِيهِمْ وَ التَّأْسِي بِهِمْ فِي الْأَعْمَالِ وَ الْأَخْلَاقِ (۱).

ولایت به این معناست: عشق به اهل بیت علیهم السلام و پیروی از ایشان در دین و اطاعت از امر و نهی آنان و هماهنگ شدن با آن بزرگواران در اعمال و اخلاق.

آیا برای لغت هدایت، معنایی روشن تر از معنای ولایت می یابید؟ هدایت یعنی رجوع به قرآن و ائمه معصومین علیهم السلام برای فهم مسائل الهی و به اجرا گزاردن آن مسائل و آیا برای ضلالت و گمراهی معنایی واضح تر و روشن تر از این می دانید که ضلالت یعنی جدایی از قرآن و اهل بیت علیهم السلام!!

خطبه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره معاصی و گناهان

در جمله دوم روایت مورد شرح حضرت صادق علیه السلام فرمودند: وَ الْمَعْصِيَةُ عِلْمٌ بِالضَّلَالَةِ مَعْصِيَةٌ وَ گناه، علامت گمراهی است. و علت معصیت، غفلت از خدا و قرآن و انبیا و امامان علیهم السلام است.

از آنجایی که قصد من با خواست حضرت حق از نوشتن این کتاب و شرح احادیث پرارزش «مصباح الشریعه» آراسته شدن مردم به تربیت الهی بوده و آراسته شدن به تربیت الهی فرع بر معرفت حسنات و سیئات است و انسان تا خوبی ها و بدی ها را نشناسد، نمی تواند آراسته به خوبی و بری از آلودگی باشد، در این قسمت لازم دانستم که در باب ترجمه معصیت که در روایت امام صادق علیه السلام آمده به ترجمه یک سخنرانی بسیار مهم از رهبر بزرگ اسلام نبی اکرم صلی الله علیه و آله که در اواخر عمر

ص: ۲۰۳

خود در مدینه ایراد کرده اند و در آن سخنرانی در بخش اولش به بسیاری از گناهان و معاصی و عقوبت اخروی آن ها اشاره فرموده اند، بسنده کنم؛ شاید عزیزی با مطالعه این قسمت از سخنرانی به خود آمده و اگر در راه ضلالت و گمراهی است از آن راه شیطانی برگشته و نجات ابدی خود را تضمین نماید. تمام این سخنرانی را دانشمند بزرگ شیعه امین عادل و ثقة حافظ شیخ صدوق رحمه الله در پایان کتاب پراج «عقاب الاعمال» آورده، شما می توانید برای یادگیری بهتر، به آن کتاب تربیتی مراجعه کنید.

عبد الله بن عباس می گوید:

رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله چند روز قبل از وفاتش برای ما یک سخنرانی کرد و آن آخرین سخنرانی حضرت بود که در مدینه ایراد کردند و پس از این خطبه طولی نکشید که از دنیا رفت و به جوار رحمت حضرت حق شتافت، آن چنان موعظه ای کرد که چشم ها پر از اشک شد و دل ها نسبت به آن تپید و بدن ها به لرزه افتاد و اعصاب شنوندگان تحریک شد، نخست به بلال فرمود: مردم را دعوت کن؛ همه مردم جمع شدند و خود آن حضرت هم به مسجد آمد و بالای منبر رفت. در ابتدای گفتار سه مرتبه به مردم فرمود: پیش آید و جای را برای دیگران که پشت سر هستند باز کنید، همه پیش آمدند و به یکدیگر نزدیک شدند، آن چنان که جایی نماند؛ به پشت سر نظر کردند، کسی را ندیدند، باز فرمود: نزدیک آید و دیگران را جای دهید. مردی گفت: یا رسول الله! برای که جا باز کنیم؟ فرمود: برای فرشتگان؛ آن گاه فرمود: آنان چون با شما باشند در پیش رو یا پشت سر شما نباشند، بلکه در جانب راست و چپ شما قرار خواهند گرفت.

مردی گفت: یا رسول الله! چرا و به چه علت آنان پیش رو و پشت سر ما نباشند؟ آیا از جهت برتری ما بر ایشان است یا برتری آن ها بر ما؟ فرمود: شما از

ایشان افضل خواهید بود. پس به آن مرد فرمود: بنشین. آن مرد نشست. آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شروع به سخنرانی فرمود و فرمود:

خدای را حمد، او را سپاس گوئیم و از او یاری طلبیم و به او توکل کنیم و گواهی دهیم که جز او معبودی نیست و یگانه و بی همتاست و نیز گواهی دهیم که محمد بنده و فرستاده اوست و به خداوند پناه می بریم از خوی های بد خود و کردار زشتان. هر کس را که خداوند، هادی و راهنما بود، پس هیچ کس راهزن و گمراه کننده او نخواهد بود و هر کس را که خداوند به خود وا گذاشت، راهنمایی نخواهد داشت.

ای گروه مردم! سی تن راهزن عقیده و مدعی باطل در کمین شمایند که سرآغازشان صاحب صنعا و صاحب یمامه است (۱). ای مردم! هر کس با اقرار به توحید و کلمه «لا إله إلا الله» مخلصانه و بدون این که چیزی با آن مخلوط کند، خدا را ملاقات نماید به بهشت خواهد رفت.

علی علیه السلام از جای برخاست و عرض کرد: پدر و مادرم فدایت، چه گونه این کلمه را مخلصانه بگویند و چیزی با آن مخلوط نکنند؟ برای ما بیان فرما تا خوب حد آن را بشناسیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آری برای دنیا خواهی و حرص بر جمع آوری مال و خشنود بودن به همین چیزها این کلمه را نگویند.

مانند آنان نباشد که گفتارشان گفتار نیکانست، ولی کردارشان کردار ستمکاران و تبهکاران «شهادت به توحید می دهند ولی به هر فسق و فجوری آلوده هستند، این توحید نیست بلکه شرک است».

ص: ۲۰۵

۱-۱) -مراد از صاحب صنعا، اسود بن کعب است که در زمان ابو بکر، ادعای نبوت کرد و به قتل رسید. و مراد از صاحب یمامه، مسیلمه کذاب است که زمان عمر مدعی رسالت شد و کشته شد.

پس هرکس خدای عزّ و جل را دیدار کند و در او این خصلت های ناپسند دیده نشود و اقرار به کلمه طیبه قلباً و لساناً داشته باشد، اهل بهشت است و هرگاه دنیا را بگیرد و آخرت را ترک کند، دوزخ جایگاه اوست.

و هرکس در دادگاهی متصدی دفاع از ظالمی شود یا او را بر ستم کمک کند، فرشته مرگ با بشارت به لعنت خدا و ابدی بودن در آتش جهنم به سر وقت او خواهد آمد و این بسیار سرنوشت بدی است.

و هرکس برای درخواست حاجتی خود را نزد پادشاه ستمگری خوار و سبک گرداند همدم و همراز او در آتش خواهد بود.

و هرکس زمامداری را بر جور و ستم راهنمایی کند، قرین همامان وزیر فرعون خواهد بود و او و آن زمامدار عذابشان در دوزخ از عذاب همه اهل آن سخت تر باشد.

و هرکس از روی ریا و سمعه یعنی برای خودنمایی و شهرت طلبی خانه ای بسازد، آن خانه را تا هفتمین طبقه زمین در روز قیامت به دوش خواهد کشید، سپس آن منزل چون حلقه ای از آتش گداخته بر گردن او افتد، آن گاه او را با آن حال به آتش دوزخ در افکنند.

راوی گفت: پرسیدیم: یا رسول الله! چه گونه خانه ای از روی ریا و شهرت طلبی بنا کند؟ فرمود: خانه ای بسازد که بیش از مقدار شأن و یا حاجتش باشد و یا برای فخر فروشی و بالیدن بر دیگران آن را تهیه کند.

و هرکس در پرداخت اجرت مزدور و کارگر و کارمند ستم کند و حق کارگر را آن چنان که شایسته اوست ندهد، خداوند عملش را یکسره نابود و تباه و بی ثمر سازد و بوی بهشت را بر او حرام نماید، با این که بوی بهشت از مسیر و مسافت پانصد سال راه به مشام می رسد.

و هرکس زمین همسایه خویش را به اندازه یک وجب غاصبانه تصرف کند، خدای متعال در روز قیامت آن را تا هفتمین طبقه زمین چون طوقی از آتش بر گردن او حلقه وار بیچد تا او را به جهنم داخل کند.

و هرکس قرآن را یاد گیرد و دانسته آن را فراموش کند، خدا را در روز قیامت وارد شود، در حالی که دست نداشته باشد و او را غل و زنجیر کرده و خداوند به هر آیه ای که یاد گرفته و فراموش کرده است، ماری مأمور او کرده باشد!! (۱) و هرکس قرآن را بیاموزد، ولی به دستور آن رفتار نکند و دوستی دنیا و مظاهر پرفریب آن را بپسندد و بر آخرت ترجیح دهد، مستوجب غضب الهی شده و هم رتبه یهود و نصاری که کتاب خدا را پشت سر انداختند و دستورهای آن را نپذیرفتند خواهد بود.

و هرکس با زنی که بر او حرام است از پشت یا با مردی یا پسری نزدیکی کند، خداوند سبحان در روز قیامت او را با بویی که از بوی مردار گندیده تر است محسوس نماید، به طوری که همه مردم از بوی بد او در رنج باشند تا به جهنم رود و پروردگار، هیچ توبه و فدیة ای را از او قبول نکند و همه اعمال خیر او را تباه سازد و او را در تابوتی که با میخ های آهنین آن را به هم کوبیده اند، جای دهد و چندان در آن تابوت تیغ ها و شمشیرها بر او بکوبند که یکباره پیکرش با آن میخ های آهنین درآمیزد و در هم فرو رود و چنان عذابش سخت باشد که چنانچه شکنجه یکی از اعصاب او را بر چهارصد امت نهند، همه در جا جان بسپرند و عذابش از همه اهل دوزخ شدیدتر باشد.

ص: ۲۰۷

۱-۱) - این مسئله روشن باشد که مراد از فراموشی قرآن نه در اثر کم هوشی و کم حافظگی است، بلکه مراد از نسیان عمل نکردن به قرآن و توجه نکردن به دستورهای آن در شؤون زندگی است.

و هر کس با زنی یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه یا مسلمه، آزاد باشد یا بنده، یا هر کس از زنان دیگر، به حرامی نزدیکی کند، خداوند سیصد هزار در از درهای دوزخ به قبرش بگشاید که از آن ها مارها و کژدم ها و شراره های آتش به گورش هجوم کند و او بدین وضع تا روز قیامت بسوزد و همه از بوی بد عورتش در رنج باشند و نیز بدین بوی بد شناخته شود تا روز قیامت تا امر شود که او را به آتش ببرند و همه اهل محشر با همه سختی ها و عذابی که دارند از او در رنج و عذاب باشند و این به این خاطر است که خداوند کارهای زشت را حرام کرده و هیچ کس با غیرت تر از خدا نیست و از غیرت اوست که هرزگی ها و شهوت رانی ها را قدغن فرموده و برای آن حد و عقوبت مقرر فرموده است.

و هر کس به خانه همسایه سرکشد و نظر بر عورت مردی یا موی زنی کند، یا چیزی از بدن او را ببیند، بر خداوند سزاوار است که او را به دوزخ برد و با منافقین، آن هایی که در دنیا در جستجوی عیوب مردم بودند، همدم سازد و از دنیا بیرون نرود تا این که خداوند، او را رسوا و مفتضح کند و در قیامت عورت یا عیوب او را در برابر مردم آشکار نماید.

و هر کس از جهت تنگی معیشت از خدا ناراضی باشد و به رزق مقدر او قناعت ننماید و شکایت نزد این و آن کند و بردباری پیشه نسازد، کار نیکی از او به سوی خدا بالا نرود و روز قیامت پروردگار را دیدار کند، در حالی که خدا بر او خشمگین باشد.

و هر کس لباسی بپوشد و در آن بر خود بیابد و به دیگران فخر فروشی کند، خداوند، او را با قبرش در جانبی از جهنم فرو برد و پیوسته تا آسمان ها و زمین برقرار است در حال فرورفتن باشد، همانا قارون جامه ای بپوشید و بدان بر دیگران فخر فروخت و در زمین فرو رفت و تا قیامت هم چنان فرو رود.

و هرکس زوجه ای حلال اختیار کند، با پول مباح، اما قصدش خودنمایی و فخرفروشی باشد، خداوند عزّ و جل او را جز ذلت و خواری نیفزاید و به قدری که از آن زن کام گیرد او را در کناری از جهنم باز دارند؛ سپس در اعماق دوزخ اندازند، آنجا که گودیش به اندازه مسافت هفتاد سال راه باشد.

و هرکس مهر زنی را ندهد، یا به مهرش خیانت کند، یا در پرداخت آن، راه ستم کند، این شخص حکمش در نزد پروردگار حکم زناکار است و در روز قیامت خداوند به او گوید: ای مرد! کنیز خود را به همسری به تو دادم و از تو پیمان گرفتم و تو به عهد خود با من وفا نمودی، پس خداوند عزّ و جل خود متصدی گرفتن حق آن زن گردد و چون حسنات او همه به حق آن زن نرسد و کسر آید، امر شود آن مرد را به دوزخ برند.

و هرکس از شهادت حقی که داده باز گردد و آن را انکار کند، خداوند در روز قیامت در حضور خلائق، گوشت بدن او را به خوردش دهد و داخل دوزخ شود در حالی که زبان خود را در دهان خویش هم چون کسی که لقمه ای جویده بگرداند.

و هرکس را دو همسر دائمی باشد و میان آن دو در هم خوابگی و نفقه و پرداخت هزینه به عدل رفتار نکند، روز قیامت غل به گردن و غیر معتدل القامه یعنی مانند کسی که از یک طرف بدن افلیج است، محشور شود تا این که وارد جهنم گردد.

و هرکس به ناروا همسایه خود را آزار دهد، خداوند بویا نسیم بهشت را بروی حرام گرداند و جایگاه او دوزخ خواهد بود. متوجه باشید که خداوند عزیز از حق همسایه سؤال خواهد کرد و هرکس حق همسایه را رعایت نکند و آن را ضایع سازد، از ما مسلمانان نخواهد بود.

و هرکس مسلمان فقیری را برای فقرش اهانت کند و او را کوچک شمارد، بی گمان حق خدا را ناچیز شمرد و همواره مورد نفرت و بیزاری و خشم خداوند

عزیز باشد تا زمانی که آن فقیر را از خود راضی گرداند و هر کس مسلمان فقیری را احترام کند، خداوند را در روز قیامت دیدار کند در حالی که بر وی خندان است (کنایه از این که خداوند از او راضی و خشنود است).

و هر کس در امری میان قبول یکی از دنیا با آخرت مخیر شود و او در آن امر، دنیا را بر آخرت ترجیح دهد و دنیا را انتخاب نماید، خداوند را دیدار خواهد کرد، در حالی که حسنه ای بر او باقی نباشد که خود را به آن از آتش دوزخ نجات دهد و هر کس آخرت را برگزیند و دنیا را ترک کند روز قیامت خداوند عزّ و جل را ملاقات کند در حالی که از وی خشنود باشد.

و هر کس بر زنی یا بر کنیزی از راه حرام دسترسی پیدا کند و از ترس خدا مرتکب حرام نگردد و آن زن را رها کند، خداوند، آتش را بر او حرام گرداند و از فرع و هول بزرگ قیامت او را ایمن دارد و به بهشتش داخل سازد، ولی اگر -پناه بر خدا - مرتکب حرام شد، خداوند، بهشت را بر او حرام و به دوزخش روانه کند.

و هر کس مالی را از حرام به دست آورد، خداوند هیچ گونه عمل خیری چه صدقه، چه آزاد کردن بنده، چه حج و چه عمره از او نپذیرد و به شماره عدد اجر این امور وزر و گناه در نامه عمل او ثبت نماید و هر چه از آن مال پس از خود باقی گذارد، همان توشه او خواهد بود برای سفر دوزخ و هر کس بر مال حرام دست یابد و آن را از ترس خدا نگیرد، این شخص مشمول محبت پروردگار و رحمت واسعة او خواهد بود و امر شود او را به بهشت ببرند.

و هر کس با زن نامحرمی دست دهد، روز قیامت با دست غل شده به گردن محشور شود، سپس امر شود او را به آتش ببرند.

و هر کس با زنی نامحرم شوخی و مزاح و عشق بازی کند، به هر کلمه ای که با او در دنیا گفتگو کرده هزار سال در آتش دوزخ او را زندانی کنند و آن زن اگر خود را با

رضا در اختیار وی قرار دهد و مرد او را در آغوش کشد یا ببوسد یا با او نزدیکی کند، بدون وجه شرعی یا این که شوخی کند تا آنکه مرد از او کام گیرد، بر آن زن همان گناه و کیفر باشد که بر مرد است و چنانچه زن راضی نباشد و مرد به زور از او به نحوی کام گیرد، گناه هر دو بر مرد است و آن مرد دو عقوبت خواهد دید.

و هر کس در داد و ستد با مسلمانی دغلی کند، از ما مسلمانان نخواهد بود و با یهود در قیامت محشور خواهد شد؛ زیرا هر که با مردم در معاملات غش کند مسلمان نخواهد بود.

و هر کس از همسایه خود لوازم مورد لزوم زندگی را که بدان محتاج باشد دریغ کند، پروردگار نیز فضل و بخشش خود را در قیامت از وی دریغ کند و او را به خود واگذارد و هر کس را خداوند به خود واگذارد، هلاک شود و هیچ عذری از وی پذیرفته نخواهد شد.

و زنی که مرد خود را آزار دهد، اگر همه عمر روزه بگیرد و شب ها را به عبادت پردازد و بندگانی را در راه خدا آزاد کند و اموالی را در راه خدا انفاق نماید، خداوند از او نخواهد پذیرفت، نه نمازی نه کار نیکی مگر این که مردش را از خود راضی و خشنود سازد و او را یاری دهد ورنه نخستین کسی باشد که داخل دوزخ گردد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: بر مرد نیز همین وزر و عذاب خواهد بود اگر به زوجه خود اذیت کند و یا درباره او ستم نماید.

و هر کس به روی مسلمانی سیلی زند، خداوند در قیامت نخست استخوان های او را از یکدیگر متلاشی سازد، سپس آتش بر او مسلط نماید و غل به گردن به محشر آید تا به دوزخ رود.

و هر کس شب را بگذراند و کینه برادر مسلمانش را در دل داشته باشد، یا به انجام خیانت ناروایی درباره او بیندیشد، شب را در خشم و غضب حق به سر برده

و در روز نیز مورد سخط الهی است، تا این که توبه کند و از آن فکر باز گردد و چنانچه در این حال در گذرد بر غیر آیین اسلام از دنیا رفته؛ سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: متوجه باشید که هر کس با مسلمانی غش کند، از ما مسلمانان نخواهد بود و این کلام را سه بار تکرار کرد.

و هر کس تازیانه ای را برای فرماندار جائری مهیا سازد، خداوند آن تازیانه را ماری به طول هشتاد ذراع قرار دهد و تا وی در دوزخ مخلد است، آن مار بر او مسلط خواهد بود.

و هر کس غیبت برادر مسلمان خود را بنماید، روزه اش باطل شود و وضویش بشکند و چنانچه در آن حال بمیرد، در حالی مرده است که حرام خدا را حلال شمرده است (۱).

و هر کس به قصد نهایمی و سخن چینی میان دو تن گام بردارد، خداوند آتشی در قبر بر او مسلط کند که او را تا قیامت بسوزاند و چون از قبر بیرون آید، خداوند ازدهایی بر او مسلط نماید که پیوسته گوشت بدن او را بگزد تا این که به دوزخ رود.

و هر کس خشم خود را فرو برد و از تقصیر برادر مسلمانش بگذرد و بردباری نماید، خداوند اجر یک شهید به او عطا فرماید.

و هر کس بر شخص فقیری درشتی نماید و با او تندی کند و درباره اش تعدی نماید و او را کوچک و پست شمارد، خداوند در روز قیامت او را همانند مورچه اما به صورت آدمی محشور کند، تا این که او را به دوزخ فرستد.

و هر کس در مجلسی بدگویی و غیبتی درباره برادر مسلمانش می شنود، رد کند و از او دفاع نماید، خداوند هزار باب از شر و بدی را در دنیا و آخرت از او بگرداند

ص: ۲۱۲

۱- ۱) - مراد از بطلان روزه و وضو تباه شدن ثواب آن است، نه بطلان به صورتی که قضای آن واجب باشد.

و چنانچه غیبت را شنید و رد نکرد، بلکه او را خوش آمد، گناه و کیفر او مانند گناه و کیفر آن کس باشد که خود غیبت و بدگویی نموده است.

و هر کس به مرد یا زن پاک دامنی تهمت زند، خداوند اعمال نیک او را تباه کند و هفتاد هزار فرشته در روز قیامت از پیش رو و پشت سر او را تازیانه زنند و مارها و کژدم ها بدن او را بگزند، سپس امر شود او را به آتش برند.

و هر کس در این جهان شراب نوشد و می گساری کند، خداوند در جهان دیگر جام شربتی از زهر افعی ها و مارهای سیاه و کژدم ها برای نوشانیدن به او آماده سازد که چون به دهان برد پیش از آنکه بنوشد، تمام گوشت صورتش در آن جام ریزد و چون بیاشامد همه گوشت و پوست بدن او چون مرداری گندیده از هم بگسلد و اهل محشر از پلیدی او در زحمت باشند، تا این که امر شود او را به آتش برند و باده نوش و باده ساز و باده گیر همه در آتش خواهند سوخت و فروشنده و خریدار و باربر و تحویلدار و خورنده قیمت آن، همه در ننگ و گناه آن یکسانند.

آری، متوجه باشید که هر کس آن را به یهودی و یا نصرانی یا مجوسی یا هر کس دیگر از مردمان بخوراند، گناه او با خورنده آن مساوی خواهد بود و باز شما را خاطر نشان می سازم که هر کس برای دیگری آن را بخرد یا بفروشد، خداوند از او نماز و روزه و حج و عمره را نپذیرد، مگر این که توبه کند و دست از آن بدارد و چنانچه پیش از توبه بمیرد، بر خداوند حق و سزاوار است که به هر جرعه ای که در دنیا نوشیده، شربتی از چرک و ریم و کثافات جهنم بدو بنوشاند.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید که خداوند شراب را به خصوص و هر مست کننده دیگری را از انواع مسکرات حرام کرده، آری، هر مست کننده و مسکری حرام است.

و هر کس ربا خورد، خدا شکم او را از آتش جهنم پر خواهد کرد به قدری که ربا

گرفته و اگر از مال ربا ثروتی به دست آورد هیچ عملی را در آن مال، خداوند از وی قبول نخواهد کرد و پیوسته مورد لعن خدا و فرشتگان باشد تا قیامتی از آن مال نزد او باقی است.

و هر کس در این جهان به امانتی خیانت کند و آن را به صاحبش باز نگرداند بر غیر آیین اسلام خواهد مرد و خدای عزّ و جل را ملاقات کند در حالی که بر او خشمگین باشد، آن گاه امر شود او را به دوزخ برند، پس او را در جانبی از جهنم اندازند و برای همیشه در آنجا ماندنی باشد.

و هر کس به ضرر مسلمان یا کافری از اهل ذمه یا هر کس دیگر از مردم شهادت دروغ بدهد، در روز قیامت او را به زبان بیایزند و با منافقین در درک زیرین جهنم، همدم و همراز باشد.

و هر کس به خادم خود بگوید: گم شو، تو را نمی پذیرم یا بگوید: خوشبخت نباشی، خداوند عزّ و جل در قیامت به او بگوید: گم شو، خوشبخت نباشی و به او گوید: در آتش بیفت.

و هر کس به زن دائم خود آن قدر آزار و زیان رساند و تحت فشارش قرار دهد که او حاضر شود فدیّه دهد یا مهر خود را ببخشد و خویشتن را خلاص نماید، خداوند نسبت به کیفر او جز به آتش دوزخ رضا ندهد، چه آنکه خداوند درباره زن و حقوق او به خشم آید، همچنان که نسبت به آزار یتیم غضب می کند.

و هر کس نزد سلطانی از برادر مسلمان خود بدگویی کند، چنانچه از آن سلطان نسبت به وی بدی یا چیزی که موجب ناراحتی او شود پدید نیاید، خداوند عزّ و جل همه اعمال آن شخص بدگو را تباه سازد و اگر بدی یا رنج یا آزاری از جانب سلطان به او برسد، خداوند او را در دوزخ، هم طبقه و هم ردیف هامان (وزیر فرعون) سازد.

و هر کس قرآن تلاوت کند و منظورش شهرت باشد، تا بدین تلاوت به چیزی غیر خدا و تقرب او رسد، خداوند عزّ و جل را در قیامت با صورتی بدون گوشت ملاقات کند و همواره قرآن بر قفای او بزند تا با کسانی که در جهنم سقوط می کنند، سقوط کند.

و هر کس قرآن بخواند، ولی عمل نکند، خداوند او را در روز قیامت کور محشور کند؛ پس به حضرت حق گوید: از چه مرا کور برانگیختی؟ من که خود بینا بودم؟ خداوند در پاسخ گوید: آری چنین است که آیات ما به تو رسید و تو آن را ترک کردی و عمل نمودی، همین طور که امروز ما تو را ترک می کنیم. آن گاه فرمان آید او را به دوزخ ببرید.

و هر کس مال غصبی را با علم به غصبی بودن آن خریداری کند، او با شخص غاصب از نظر ننگ این عمل و کیفر گناه، مساوی خواهد بود.

و هر کس، زن و مردی را از حرام به هم برساند، پروردگار سبحان، بهشت را بر او حرام گرداند و جایگاهش در دوزخ خواهد بود و این سرنوشت بدی برای اوست و در این دنیا مورد خشم پروردگار است تا جان دهد.

و هر کس به مسلمانی خیانت کند، خداوند برکت را از روزیش ببرد و زندگی او را پریشان و فاسد سازد و او را به خویش واگذارد.

و هر کس مال دزدی را با این که بداند دزدی است بخرد، با شخص دزد فرق ندارد و هر دو با هم در ننگ این عمل و کیفر آن شریک خواهند بود.

و هر کس به مسلمانی خیانت کند، از ما نیست و ما نیز با او بیگانه ایم، هم در این جهان و هم در آن جهان.

و هر کس عمل زشتی را بشنود و آن را افشا سازد، همانند آن است که آن را مرتکب شده.

و هرکس عمل نیکی را بشنود و آن را انتشار دهد، مانند کسی است که آن را انجام داده است.

و هرکس زنی را برای مردی وصف کند و زیبایی او را چندان نزد وی بستاید که آن مرد را فریفته آن زن گرداند تا از او به حرام کام گیرد، از دنیا نرود تا این که خداوند بر او خشم گیرد و هرکس مورد غضب الهی واقع شود، آسمان های و زمین های هفت گانه همه بر او خشم گیرند و گنااهش همانند آن کس باشد که از آن زن کام گرفته است؛ پرسیدند یا رسول الله! اگر آن زن و مرد توبه کنند و خود را اصلاح نمایند باز بر آن شخص وصف کننده گناهی هست؟ فرمود: خداوند متعال توبه آن دو نفر را می پذیرد، ولی توبه شخصی که ایشان را به فتنه انداخته و سبب این ماجرا شده نمی پذیرد.

و هرکس چشم خود را پر کند از دیدن زنی که دیدنش بر او حرام است، خدای عزّ و جل در روز قیامت دو دیده او را با میخ های آتشین پر نماید و آن ها را پر از آتش کند تا وقتی که درباره مرد حکم نماید، آن گاه امر صادر شود که او را به دوزخ برید.

و هرکس ضیافتی کند و مردمی را از روی ریا و طلب شهرت طعام دهد، خداوند متعال از غذاهای آلوده جهنم به وزن آن طعام بدو بخوراند و آن را در شکم وی آتش کند، تا وقتی که درباره مردم حکم نماید.

و هرکس با زن شوهرداری هم بستر شود، از فرج آن دو در روز قیامت چرکی بیرون آید که بیابانی را که پانصد سال راه مسافت دارد پر کند و همه اهل جهنم از بوی تعفن و گند آن به عذاب آیند و عذاب آن دو نفر از همه سخت تر باشد.

و خشم و غضب پروردگار عزّ و جل بر آن زن شوهرداری که چشم خویش را از دیدن مرد اجنبی و نامحرم پر کند، آن هم به ناپاکی بسیار سخت و گران است و هرگاه چنین کند، خداوند اعمال نیک او را که تا آن وقت انجام داده نابود کند و اگر

به بستر غیر شوهر خود رود، بر خداوند متعال حق است که او را به آتش بسوزاند، پس از آن عذابی که در عالم قبر و برزخ بر او روا داشته.

و هر آن زنی که از روی هوی و هوس از شوهر خویش طلاق خلع بخواهد و راضی شود که مالی به شوهر خود بذل کند و از وی طلاق گیرد، پیوسته مورد لعنت خدا و فرشتگان او و پیغمبرانش و همه مردم خواهد بود، تا زمانی که ملک الموت برای قبض روح او به سراغش آید و به او گوید: مزده باد تو را به آتش و چون روز قیامت شود به او گفته شود: به همراه دوزخیان داخل جهنم شود. به هوش باشید که خدای متعال و پیامبرش از زنان مختلعه یعنی؛ آن‌ها که به زور از شوهر خویش طلاق خواسته اند بیزارند و هم چنین آگاه باشید که خدای عز و جل و پیامبرش از کسی که زوجه خود را تحت فشار قرار دهد تا از او طلاق خلع بخواهد متنفر و بیزار هستند.

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله، سخنان مفصل خود را در بیان ثواب و اجر بسیاری از اعمال صالح ادامه دادند که در آخر کتاب «عقاب الاعمال» ثبت است، تا جایی که سخنان آن حضرت رو به اتمام بود، پس جماعتی از انصار پیش دستی کرده قبل از این که حضرت از منبر پایین آیند، عرض کردند: یا رسول الله! خدا ما را فدای تو گرداند و یکی از آن‌ها گفت: پدر و مادرم و جانم فدای تو باد یا رسول الله! چه کسی را یارای این همه عذاب و مصیبت‌هایی است که بیان کردید و چه گونه زندگی و حیات بر ما پس از این خطبه گوارا باشد؟

رسول اسلام صلی الله علیه و آله درباره مردم دعا کردند و فرمودند: من با پروردگارم راجع به شما بسی گفتگو کردم و نجات شما را از آتش دوزخ درخواست نمودم، خدایم

فرمود: تا روز نفع صور، باب توبه و بازگشت به روی آن ها مفتوح و باز است (۱).

مسئله توبه که از اهم مسائل اسلامی است و از اعظم واجبات الهی است، در حدیث هفتاد و نهم کتاب «مصباح الشریعه» مطرح است؛ که در آن باب به شرح و بسط آن بر اساس آیات و روایات و کلمات بزرگان و اولیا اقدام خواهد شد.

با خواندن خطبه بسیار مهم پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله یا با شنیدن آن به طور قطع باید پرده تاریک و خطرناک غفلت را به یک سو زد و دست از تمام گناهان کشید و به حسنات آراسته شد؛ آری، به فرموده امام صادق علیه السلام معصیت، علامت ضلالت و ریشه آن غفلت است.

ای کریم بنده پرور! ای سید و سرور! ای منعم نعمت! ای صاحب قدرت و سطوت! ای رحمان دنیا و رحیم آخرت! ای انیس ذاکرین! ای جلیس شاکرین! ای مصور! ای مبدع! ای بخشاینده! ای معشوق عاشقان! ای محبوب محبان! ای نور هستی! ای چراغ راه گمراهان!، ما را از این همه آلودگی که بر اثر هوای نفس دچار آنیم نجات بده و دست ما عاصیان را گرفته از لجن زار شهوت و حیوانیت در آور، قلب و جان و روح و نفس و عقل و اعضا و جوارح ما را به نور حسنات و پاکی ها منور کن، ما را به جبل الله که قرآن و نبوت و امامت است متصل فرما، ما را از زشتی ها باز دار و به نور معرفت وجود ما را روشن کن، سعادت دنیا و آخرت نصیب ما فرما و ما را از رشته بندگی و عبودیت حتی برای یک لحظه جدا مکن. ای قبول کننده توبه عاصیان! ما توبه می کنیم و به پیشگاه مقدست با عجز و لابه سر ذلت به خاک می نهیم، ما را بپذیر و در دریای رحمت از آلودگی ها پاک کن، این

ص: ۲۱۸

فقیر دل شکسته و غرق در دریای معاصی و دست و پا بسته و دل از غیر محبوب گسسته در گوشه خلوتی در مقام مناجات با حضرت دوست کلمات پریشان زیر را که انعکاسی از قلب محزون و دلی پراندوه است سروده ام:

ای عفو تو شامل گناهان***کوی تو پناه بیناهان

بر خسته دلان شفای دردی***محروم نکرده دردمندی

باز است دَرّت بر آزمندان***ای عشقِ دل نیازمندان

جز تو که نظر به حال ما کرد***یا گوش بر این مقال ما کرد

بخشنده هر گناهی ای دوست***بر گمشدگان پناهی ای دوست

مطرود درت نشد گدایی***ای یاور من به بینوایی

ای رازِ دلِ شکسته من***ای مرهمِ قلب خسته من

ای مونسِ من انیسِ جانم***ای یار و رفیق در نهانم

ای راهِ مرا چراغ روشن***آب و گل من ز تو است گلشن

امیدِ منی به هر دو عالم***دورم منما ز خویش یک دم

بنگر ز گنه چه تیره روزم***چون شمع به درگهت بسوزم

باشد که نظر کنی به حالم***بخشی به عنایت کمالم

یادی ز غریبِ بینوا کن***از لطف تو درد من دوا کن

مسکین به درِ تو دردمند است***دلخسته و زار و مستمند است(۱)

عظمت و بزرگی انسان

گمان نبرید که در دار هستی، موجودی هم چون انسان، دارای مایه کمال باشد.

انسان گرچه در ابتدای ولادت نظیر بسیاری از موجودات عادی به نظر می رسد؛ ولی مایه ها و استعدادهایی در اوست که اگر با کمک هدایت الهی توسط انبیا و امامان علیهم السلام به کار گیرد و به خصوص از بدترین موانع راه که گناه و عصیان است اگر

با قدرتِ تقوا و خویشتن داری بگذرد، به جایی می رسد که دست هیچ موجودی به او نخواهد رسید؛ آنچه باعث از بین رفتن مایه ها و استعدادهای الهی در انسان است، گناه است گناه، بیایید تمام قدرت خود را برای بر انداختن ریشه گناه و هوی و هوس از سرزمین وجود خود به کار گیریم، اگر از بند گناه رها شویم تا مقام [فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ] (۱) به پرواز خواهیم آمد!

در مقام عظمت و بزرگی انسان که در تمام انسان ها به صورت قوه و استعداد موجود است و همه می توانند به آن عظمت بالقوه با اتصال به هدایت، مقام فعلیت بدهند، تاکنون سخن ها گفته شده و کتاب ها نوشته اند؛ ولی در این زمینه مقاله ای بسیار کوتاه، ولی فوق العاده مهم و پرمحتوا از عارف بزرگ شیخ نجم الدین رازی در کتاب «رساله عقل و عشق» در دست است که این مقاله با استفاده از آیات و روایات اصیل تنظیم شده و می توان گفت: نتیجه و عصاره تمام گفته ها و مقالات و کتب و مسائلی است که درباره عظمت انسان به میدان ظهور آمده است، شیخ بزرگ در آن مقاله می گوید:

به حقیقت بدان که هر چیزی را یک بار زادن است، الا آدمی و مرغ و آنچه ذوات (صاحب) بیضه اند که این ها را دو بار زادن است تا به کمال خود می رسند، هم چنان که مرغ، بیضه می زاید و بیضه، مرغ می زاید.

زادن اول، بیضه است و در پوست خویش بند است که نمی تواند در هوا پرواز کند و تا در وقتی که در زیر پر و بال مرغی کامل، پرورش نیابد به مقام مرغی نرسد.

هم چنین وجود آدم، بیضه صفت [اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَهً] (۲) بود؛ زیرا بیضه در حقیقت، خلیفه مرغ است، نگاه کن که چه شریف مرغی بود که پوست

ص: ۲۲۰

۱-۱ - قمر (۵۴): ۵۵.

۲-۲ - بقره (۲): ۳۰.

بیضه آن را این عزّت داده و این خلعت بخشیده که: خَمَزَتْ طِينَهُ آدَمَ بِيَدِي أَرْبَعِينَ صَبَاحاً (۱).

و زرده وی را گفت: [وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي] (۲).

و هنوز این مرغ در بیضه بود که به همه ملائکه مقرب، خطاب رسید که اگر چه شما طاووسان در گاه قدسی هستید و بر شاخسار سدره ببلان خوش نوای [وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ] (۳).

اما آدم، بیضه سیمرغ قاف عزّت است و آن سیمرغ، خلیفه من و سلطان شماست، پس در برابر گل او سجده کنید که [اسْجُدُوا لِآدَمَ] (۴) که در او مرغ [اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ] (۵) تعبیه است، تا هنوز در بیضه است سجده او غنیمت شمیرید که چون از بیضه پرواز کند، پرواز او در عالم: لِي مَعَ اللّهِ وَقْتُ لَا يَسِيْعُنِي فِيهِ مَلَكٌ مُّقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ (۶) باشد و در دست شما در آن وقت، جز حسرت و حیرت لَوْ دَنَوْتُ اَنْمَلَهُ لَأَخْتَرْتُ نَمَانِد (۷) و آن وقت ورد شما این بود:

آن مرغک من که بود زرین بالش***آیا که کجا پرید و چون شد حالش

از دست زمانه خاک بر سر باشم***تا خاک چرا نکرد بر دنبالش

ای ملائکه! تا این مرغ، خاک بر دنبال دارد، شما از او بهره مند شوید و تا خاک

ص: ۲۲۱

۱-۱ - عوالی اللالی: ۹۸/۴، حدیث ۱۳۸.

۲-۲ - حجر (۱۵): ۲۹.

۳-۳ - بقره (۲): ۳۰.

۴-۴ - بقره (۲): ۳۴.

۵-۵ - بقره (۲): ۳۰.

۶-۶ - بحار الأنوار: ۲۴۳/۷۹، باب ۲، حدیث ۱.

۷-۷ - المناقب: ۱۷۸/۱؛ بحار الأنوار: ۳۸۲/۱۸، باب ۳، حدیث ۸۶.

بشریت دنبال اوست شما با او می توانید همنشینی [إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ] (۱) کنید؛ چون این خاک، باز افشاند مقام او را [فِی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ] (۲) رفیع می کند و آن وقت شما را پر و بال پرواز آن حضرت نباشد.

آدم تا در بیضه بشریت بند بود، ثقل وجود طینت بشریت قصد سفلی می کرد، اگرچه او را به تکلیف [يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ...] (۳) در علو درجات بهشت جای می دادند، اما او به خاطر خاصیت بشریت، میل به دانه گندم هوی می کرد و از خصوصیت بیضگی، تلون [...وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى] (۴) می نمود و مستحق خطاب [اهْبُطُوا مِنْهَا] (۵) می بود.

چون بیضه، وجود او را در تصرف پر و بال عنایت [فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ...] (۶) گرفتند و آدم به توبه [...رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا...] (۷) تسلیم آمد، مرغ [اضْيَظْفَى آدَمَ] (۸) از بیضه و عصى آدم بیرون آمد و با دو شهپر [ثُمَّ اجْبَلَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ] (۹) در عالم [وَ هَدَى] پرواز کرد.

پس حقیقت آن است که هر چیز که آدمی از خود مشاهده می کند، از جمله حیوانی و روحانی، همه از نقش های بیضه سیمرغ انسانی است و بُعد جسمانی او

ص: ۲۲۲

۱-۱) -ق (۵۰): ۱۸.

۲-۲) -قمر (۵۴): ۵۵.

۳-۳) -بقره (۲): ۳۵.

۴-۴) -طه (۲۰): ۱۲۱.

۵-۵) -بقره (۲): ۳۸.

۶-۶) -بقره (۲): ۳۷.

۷-۷) -اعراف (۷): ۲۳.

۸-۸) -آل عمران (۳): ۳۳.

۹-۹) -طه (۲۰): ۱۲۲.

به مثابه پوست بیضه است و بعد حیوانی او به مثابه سپیده و بعد روحانی و عقل او به مثابه زرده و چنان که مرغ از بیضه به خودی خود بیرون نمی تواند آمد، سیمرغ انسانی نیز از بیضه بشریت، بی راهنمایی انبیا و اولیا، بیرون نتواند آمد و این سرّی بزرگ است.

نظر هر بیضه صفت که هنوز از قشر هستی خود خلاصی نیافته این حقیقت را درک نمی کند و چون به نظر بیضگی نگرد، مرغان آشیانه هویت را هرگز نخواهند دید که: *أُولَئِئِنَّا تَحْتَ قَبَائِنِي لَا يَعْرِفُهُمْ غَيْرِي*.

گرفتار قشر از ایشان، جز پوست بیضه نبیند.

از عارف بزرگی پرسیدند: در حق فلان عارف چه می گویی؟ گفت: هر کس او را ببیند، هدایت می شود و متصل به سعادت می گردد. گفت: چه گونه است که ابوجهل، پیامبر صلی الله علیه و آله را دید و متصل به سعادت نشد و از شقاوت نجات نیافت؟! آن عارف آگاه گفت: ابوجهل، رسول الله صلی الله علیه و آله را ندید بلکه محمد یتیم عبد الله را می دید، اگر رسول الله صلی الله علیه و آله را می دید بدون شک از شقاوت می رهید و به سعادت می رسید» (۱).

[وَ تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ] (۲).

و آنان را می بینی که به سوی تو می نگرند در حالی که نمی بینند.

از ما تو هر آنچه دیده ای پایه ماست*** بیرون ز دو کون ای پسر مایه ماست

بی مایی ما ز کار ما مایه ماست*** ما دایه دیگران و او دایه ماست (۳).

از مرغ، بیضه بسیار زاید؛ اما از صد هزار بیضه یکی را دولت قبول و تسلیم افتد تا از او مرغی به وجود آید.

ص: ۲۲۳

۱-۱ - تفسیر روح البیان: ۳/۳۷۸.

۲-۲ - اعراف (۷): ۱۹۸.

۳-۳ - بابا افضل کاشانی.

لاجرم از صد هزار آدمی، یکی را «آن هم در صورت خواست خودش و تسلیم بودنش در برابر حق و دوری اش از گناه» از مقام بیضگی نظر عقلی به کمند جذبۀ عشق، توفیق تسلیم تصرفات مرغان انبیا و اولیا کرامت افتد.

و ای بسا بیضه که در مقام تسلیم به کوچک ترین حرکتی از زیر پر و بال قبول نبوت و ولایت به در افتد و استعداد بیضگی را باطل کرده و به مرتبۀ مرغی نرسیده، تا چه رسد بدان بیضه که خود دولت تسلیم نیافته و در مقام تسلیم تا به صبر و سکون در تصرف پر و بال اوامر و نواهی شریعت و طریقت قدم برنداشته، تا در مدّت معلوم معین در زردۀ روحانی مرغ، ولایت پیدا آید و تا از دورخ ظلمانی هستی بیضگی، خلاصی نیابد به بهشت نورانی هستی مرغی نرسد که: [وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا] (۱).

و تا در مقام هستی، مدتی صبر ننماید، در تسلیم تصرفات احکام ازلی که: [...]

اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا...] (۲) وجود مرغی، کمال نیابد که به منقار همت، پوست وجود آفرینش براندازد و از خود بزاید تا در عالم ملکوت پرواز کند که بزرگان گفته اند:

لَمْ يَلِجْ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَنْ لَمْ يُولَدْ مَرَّتَيْنِ.

آن کس که دو بار زاییده نشود وارد ملکوت آسمانها و زمین نگردد.

آنان که این پوسته شکستند و صبر و تسلیم محض در برابر احکام الهی پیشۀ خود کردند و با پر و بال بی خودی پرواز کردند، رهبران عالم حقیقت شدند و اجازه دستگیری از فرزندان آدم یافتند:

ص: ۲۲۴

۱- ۱) - انسان (۷۶): ۱۲.

۲- ۲) - آل عمران (۳): ۲۰۰.

[وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ] (۱).

و برخی از آنان را چون [در برابر مشکلات، سختی ها و حادثه های تلخ و شیرین] صبر کردند و همواره به آیات ما یقین داشتند، پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می کردند.

اهل عقل دیگرند و اهل ایمان دیگر، اهل یقین دیگرند و اهل عیان عین یقین دیگر و اهل عین حق یقین دیگرند، آنان که تمام این مراحل را طی کرده اند و از بیضه هستی خود به کلی خلاصی یافته اند، این نغمه را سرایند:

إِنْسَلَخْتُ مِنْ جِلْدِي كَمَا تَنْسَلِخُ الْحَيَّةُ مِنْ جِلْدِهَا فَإِذَا أَنَا هُوَ.

از پوست مادی ام به در آمدم چنانچه مار از پوستش به در آید، در این هنگام الهی محض ام (۲).

و چون در فضای هوای، هویت پرواز کردن گیرد این ترنم کند که: مَا فِي الْوُجُودِ سِوَى اللَّهِ وَ چون در نشیمن وحدت ساکن شود این ورد گوید که: فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بازماندگان بیضه وجود را از شاهبازان عالم نیستی چه خبر که در فضای نیستی، کدام صید در چنگال همت می آورند!؟

وقتی سر از بیضه وجود برآوری و به پر و بال بی خودی، پرواز کنی، در زیر فراز غیرت، مرغان او را مشاهده کنی و بدانی که:

مرغان او هر آنچه از آن آشیان پرند***بس بی خودند جمله و بی بال و بی پرند

شهباز حضرتند دو دیده بدوخته***تا جز بروی شاه به کونین ننگرند

ص: ۲۲۵

۱- ۱) - سجده (۳۲): ۲۴.

۲- ۲) - تاریخ مدینه دمشق: ۴۱۸/۵۲، با کمی اختلاف.

بر دست شاه پرورش و زقه (۱) یافته***تا وقت صید نیز به جز شاه نشکرند

از تنگنای هفت وشش و پنج و چار و سه*** پرواز چون کنند ز دو کون بگذرند

زان میل هشت دانه جنت نمی کنند*** کز مرغزار عالم وحدت همی چرند

چون گلشن بهشت نیاید به چشمشان*** کی سر به زیر گلخن دنیا درآورند

بند طلسم بیضه انسانی، بی تصرف مرغان انبیا و اولیا کس به عقل نتواند گشود و به سر گنج مرغ ولایت نتواند رسید تا تسلیم تصرفات مرغان کامل این راه نشود.

بیاید حق را بشناسید و به حق تسلیم شوید، پیش از آنکه اعتقادی فاسد، استعداد زرده دل را به فساد آورد و با ضربه ملک الموت، پوست بیضه انسانی شکسته شود که مرگ واقعاً عبارت از آن است که انسان بمیرد و چیزی با خود به عالم بعد نبرد.

بیایم تسلیم خدا شویم، بیایم درباره خود و عاقبت خود و نسبت به عالم دیگر که ما را چاره ای از آن نیست فکر کنیم، قرآن بخوانید و هدف شما در درجه اول از خواندن قرآن، این باشد که مولای خود و خالق خود را بشناسید. قرآن مجید، خداوند را رؤوف و مهربان و کریم و دستگیر و غفور و بخشاینده نسبت به بندگانش معرفی می کند، روی چه حساب و بر محور کدام استدلال و برهان از خدای مهربان خود که هدفی جز نجات و سلامت و سعادت و کرامت شما ندارد دست بر می دارید، خدایی که برای خیر دنیا و آخرت شما صد و بیست و چهار هزار پیامبر فرستاده، خداوندی که برای راه یافتن شما به بهشت و نجاتتان از جهنم، دوازده امام قرار داده، پروردگاری که بالاترین و برترین نعمتش؛ یعنی قرآن را به شما مرحمت فرموده، توانایی که برای حرکت شما به سوی مقام قرب، به شما عقل،

ص: ۲۲۶

وجدان، فطرت و قدرت و عنایت فرموده، خداوندی که از عنایت هیچ نعمت مادی و معنوی نسبت به شما دریغ نداشته؛ چرا او را نمی یابید؟ چرا او را نمی شناسید؟ چرا نسبت به او در مقام معرفت در نمی آید؟ چرا به دنبال انبیا و امامان علیهم السلام که فرستادگان او هستند نمی روید؟ چرا و چرا و چرا؟! وجود مقدس او به دشمنانش لطف دارد، چه رسد به کسی که بر اثر نجات از ضلالت و منور شدن به نور هدایت دوست، عاشق او گردد.

عنایت الهی در حکایت مادر موسی

به حقیقتی که به صورت شعر در زیر می آید دقت کنید تا بیش از پیش به لطف و مهر و عنایت و عشق خدای خود واقف گردید، شاید جرّقه ای در قلب شما بزند و به آتش حبّ آن جناب، شعله ور شوید و به سوی او به حرکت آید:

مادر موسی چو موسی را به نیل***در فکند از گفته رب جلیل

خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه***گفت کای فرزند خرد بی گناه

گر فراموش کند لطف خدای***چون رهی زین کشتی بی ناخدای

گر نیارد ایزد پاکت به یاد***آب خاکت را دهد ناگه به باد

وحی آمد کاین چه فکر باطل است***رهرو ما اینک اندر منزل است

پرده شک را بینداز از میان***تا بینی سود کردی یا زیان

ما گرفتیم آنچه را انداختی***دست حق را دیدی و نشناختی

در تو تنها عشق و مهر مادری است***شیوه ما عدل و بنده پروری است

نیست بازی کار حق خود را م باز***آنچه بردیم از تو باز آریم باز

سطح آب از گاهوارش خوشتر است***دایه اش سیلاب و موجش مادر است

رودها از خود نه طغیان می کنند*** آنچه می گوئیم ما آن می کنند
ما به دریا حکم طوفان می دهیم*** ما به سیل و موج فرمان می دهیم
نسبت نسیان به ذات حق مده*** بار کفرست این بدوش خود منه
به که برگردی به ما بسپاریش*** کی تو از ما دوستتر می داریش
نقش هستی نقشی از ایوان ماست*** خاک و باد و آب سرگردان ماست
قطرهای کز جویباری می رود*** از پی انجام کاری می رود
ما بسی گم گشته باز آورده ایم*** ما بسی بی توشه را پرورده ایم
میهمان ماست هرکس بی نواست*** آشنا با ماست چون بی آشناست
ما بخوانیم ار چه ما را رد کند*** عیب پوشی ها کنیم ار بد کنند
سوزن ما دوخت هر جا هر چه دوخت*** ز آتش ماسوخت هر شمعی که سوخت

کشتی ز آسیب موجی هولناک*** رفت وقتی سوی غرقاب هلاک
تندبادی کرد سیرش را تباه*** روزگار اهل کشتی شد سیاه
طاقتی در لنگر و سکان نماند*** قوتی در دست کشتیان نماند
ناخدایان را کیاست اندکی است*** ناخدای کشتی امکان یکی است
بندها را تار و پود از هم گسیخت*** موج از هر جا که راهی یافت ریخت
هر چه بود از مال و مردم آب برد*** زان گروه رفته طفلی ماند خرد
طفل مسکین چون کبوتر پر گرفت*** بحر را چون دامن مادر گرفت
موجش اول وهله چون طومار کرد*** تندباد اندیشه پیکار کرد

بحر را گفتم دگر طوفان مکن*** این بنای شوق را ویران مکن

در میان مستمندان فرق نیست*** این غریق خرد بهر غرق نیست

ص: ۲۲۸

صخره را گفتم مکن با او ستیز***قطره را گفتم بدان جانب مریز
امر دادم باد را کان شیرخوار*** گیرد از دریا گذارد در کنار
سنگ را گفتم به زیرش نرم شو*** برف را گفتم که آب گرم شو
صبح را گفتم به رویش خنده کن*** نور را گفتم دلش را زنده کن
لاله را گفتم که نزدیکش بروی*** ژاله را گفتم که رخسارش بشوی
خار را گفتم که خلخالش مکن*** مار را گفتم که طفلک را مزین
رنج را گفتم که صبرش اندک است*** اشک را گفتم مکاهش کودک است
گرگ را گفتم تن خردش مدر*** دزد را گفتم گلوبندش مبر
بخت را گفتم جهانداریش ده*** هوش را گفتم که هشیاریش ده
تیرگی ها را نمودم روشنی*** ترسها را جمله کردم ایمنی

ایمنی دیدند و ناایمن شدند*** دوستی کردم مرا دشمن شدند
کارها کردند اما پست و زشت*** ساختند آینه ها اما زخشت
تا که خود بشناختند از راه، چاه*** چاه ها کردند مردم را به راه
روشنی ها خواستند اما ز دود*** قصرها افراشتند اما به رود
قصه ها گفتند بی اصل و اساس*** دزدها بگماشتند از بهر پارس
جام ها لبریز کردند از فساد*** رشته ها رستند از دوک عناد
درس ها خواندند اما درس عار*** اسب ها راندند اما بی فسار
دیوها کردند دربان و وکیل*** در چه محضر، محضر رب جلیل
سجده ها کردند بر هر سنگ و خاک*** در چه معبد، معبد یزدان پاک

رهنمون گشتند در تیه ضلال*** توشه ها بردند از وزر و وبال

از تنور خودپسندی شد بلند*** شعله کردارهای ناپسند

ص: ۲۲۹

وارهان‌دیم آن غریق بی نوا***تا رهید از مرگ شد صید هوی

آخر آن نور تجلی دود شد*** آن یتیم بیگنه نمرود شد

رزم جویی کرد با من چون کسی***خواست یاری از عقاب و کرکسی

کردمش با مهربانی‌ها بزرگ***شد بزرگ و تیره دلتر شد ز گرگ

برق عجب آتش بسی افروخته***وز شراری خانمان‌ها سوخته

خواست تالاف خداوندی زند***برج و باروی خدا را بشکند

رای بد زد گشت پست و تیره رای***سرکشی کرد و فکندیمش ز پای

پشه‌ای را حکم فرمودم که خیز***خاکش اندر دیده خودبین بریز

تا نماند باد عجبش در دماغ***تیرگی را نام نگذارد چراغ

ما که دشمن را چنین می‌پروریم***دوستان را از نظر چون می‌بریم

آنکه با نمرود این احسان کند***ظلم کی با موسی عمران کند

این سخن پروین نه از روی هواس***هر کجا نوری است ز انوار خداست(۱)

ص: ۲۳۰

[فَاجْعَلْ قَلْبَكَ قِبْلَةً لِّلسَانِ بِكَ لَا تَحْرُكُهُ إِلَّا بِإِشَارَةِ الْقَلْبِ وَ مُوَافَقِهِ الْعَقْلِ وَ رِضَى الْإِيمَانِ فَإِنَّ اللَّهَ عَالِمٌ بِسِرِّكَ وَ جَهْرِكَ وَ هُوَ عَالِمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ فَضْلاً عَنْ غَيْرِهِ]

قلب، قبله زبان

در مسئله یاد خدا و ذکر حضرت او، قلب را قبله زبان کن؛ یعنی قبل از این که ذکر را به زبان بیاوری، قلب را متوجه حضرت دوست کن و آگاه باش که قلبی که به تاریکی غل و دغل و حسد و کینه، ریا و عجب و نفاق و شرک و بخل و سایر رذایل آلوده است، نمی تواند روی خود به جانب محبوب عالم کند، اگر انسان با چنین قلبی ذکر بگوید، در حقیقت ذکر به تاریکی است؛ یعنی زبان در حرکت است، اما قلب پشت به حق دارد، چنین ذکر مایه حرکت و علت روشنایی نیست، اگر بخواهی قلب به فرموده امام صادق علیه السلام قبله زبان شود، باید همه آلودگی ها را با متوجه کردن او به حق از آن پاک کنی، تا قلب بتواند قبله زبان شود و ذکر به حقیقت ذکر گردد، ذکر که نورش همه وجودت را روشن کند و برای حرکتت به سوی دوست به منزله قدرت و موتور وجودت شود.

و مواظب باش که هر ذکر نیست، ذکر باید به دستور انبیا و امامان علیهم السلام و قرآن مجید باشد، پس اول با عقل به سوی درک معارف بشتاب، سپس با قلب بفهم؛ چون عقل و قلب را به کار اندازی به حقیقت مؤمن شوی، آن گاه ذکر را به

اشاره چنین قلب روشنی و با موافقت عقل، عقل هماهنگ با معارف الهی و از روی رغبت ایمانی شروع کن.

اذکار باطل از دامن فرق باطل

اگر چنین مسیری را حرکت نکنی و ذکر بر این اساس نباشد، در ذکر تو بهره ای که نیست هیچ، بلکه ذکرت باعث ایجاد فتنه و فساد است، همانند ذکری که فرقه های صوفیه این فرق باطل و دور از حقایق دینی و فقه اهل بیت علیهم السلام دارند؛ ولی اثری مثبت از ذکر گویی آنان در زندگی و حیاتشان نمی بینی، من خود برخی از این فرقه ها را بعد از انقلاب به وسیله مدارک به دست آمده شناختم که با دولت ظالم و خائن قاجار و پهلوی و با سفارتخانه های خارجی که لانه جاسوسی استعمارگران بود همکاری داشتند و گاهی منشأ کثیف ترین کارها بودند که ملت مظلوم شیعه چه ضربه ها از آنان دیدند.

مرد خبیث و کثیفی چون سپهد نعمت الله نصیری، رئیس سازمان امتیت زمان محمدرضا شاه پهلوی که پانزده سال بر ملت مسلمان ایران و مال و نوامیسشان مسلط بود و جنایات او را فقط خدا می داند و بس، جنایات ناموسی و مالی و آلوده بودن دستش به خون هزاران انسان مظلوم به خاطر شهوت رانی خاندان پهلوی و آمریکاییان از یک خانواده صوفی و درویش مسلک بود (۱) و خود او هم ادعای صوفیگری و درویشی داشت و در سلک این فرقه های ضاله بود.

صوفیان دیگری را می شناسم که مصدر کار دولتی نبودند و نیستند؛ اما دچار انواع منکرات و از همه بدتر دچار بی حجابی زنان و دختران خود بودند و هستند،

ص: ۲۳۲

حجابی که به بیان صریح چند آیه قرآن از ضروریات دین خداست، این گمراهان از خدا بی خیر که یک خط پلیدشان عقیده ننگین جدایی دین از سیاست است (۱)؛ یعنی باز گذاشتن دست شاهان و استعمارگران در همه شئون مسلمانان و به انواع معاصی، عده بسیاری از آنان آلوده بودند و هستند که اهل ذکرند، دور هم حلقه زده و حلقه ذکر تشکیل می دهند.

رئیس طایفه نوریبخشیه در زمان ما برابر با اسناد از همکاران حکومت پهلوی بوده و ادعای قطبیت داشت و دارد و مقاله هایی درباره ذکر نوشته که این ذکرها گرچه زیباست، اما به فرموده ائمه طاهرين عليهم السلام ذکر شیطانی است و نظیر داستانی است که در کتب روایی نوشته اند:

شیطان به موسی گفت: بگو: «لا إله إلا الله» گفت: نمی گویم؛ زیرا ذکر آنست که به دستور تو است زیر کاسه اش نیم کاسه ای وجود دارد و جز گمراهی و ضلالت و فتنه و فساد در زیر آن چیزی نیست!

ذکر حقیقی، ذاکران الهی

ذکر را باید صاحب قلب سلیم و عقل هماهنگ با معارف انبیا و صاحب ایمان به خدا بگوید تا از آثارش در دنیا و آخرت بهره مند گردد.

هشیار باش که خداوند بزرگ به باطن و ظاهر تو داناست که می داند قلب و زبان تو در چه حال و در چه کار است، آنچه را پنهان داشته ای به آن آگاه است؛ چه رسد به آنچه که از تو آشکار می باشد.

ذکر را خالص بگو و در ذکر گویی، مخلص باش تا مخلص شوی، با ذکر، اعلان

ص: ۲۳۳

جنگ با شیطان های درون و بیرون بده و به راستی از مسئله ذکر هم چون سلاحی بزننده در برابر تمام برنامه های غیر خدا ایستادگی کن.

در احوالات اولیا و عاشقان دقت کن، ببین شاه مردان، امیر مؤمنان علیه السلام نزدیک به هفتاد بار در جبهه های جنگ شرکت می کند، ولی شرکت آن بزرگوار در تمام جنگ ها عین ذکر خدا بود و در بقیه اعمالش اندیشه کن که تمام اعمال او عین ذکر بود و با قوت و قدرت این ذکر و اذکار بود که بر دنیا و مافیها پشت پا زد و از ما سوی الله برید و در تمام شئونش جز حضرت معبود چیزی وجهه همت او نبود. ذکر باید با تمام وجود گفته شود نه با زبان تنها، اگر منظور از ذکر با زبان تنها باشد، چه فرقی است بین ذکر انسان و ذکر کبری که به طوطی تعلیم داده شود تا پس از تعلیم تکرار کند.

به همین خاطر، حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

زبان را جز به اشاره قلب و موافقت عقل و رغبت و خشنودی ایمانی حرکت مده که خدا به باطن و ظاهر تو آگاه است.

قرآن را برای فهمیدن بخوانید، روایات اصیل اسلامی را برای آگاهی بخوانید، دست به دامن حکیم الهی بزنید تا قلب شما به نور معرفت روشن شود، قلب با معرفت، به حسنات آراسته و از سیئات پیراسته است، قلب با معرفت، جز به مولا اندیشه ندارد و دنیا و عقبی را برای مولا می خواهد، قلب با معرفت، به نبوت انبیا و ولایت ائمه علیهم السلام متصل است، قلب با معرفت، روز و شب صاحبش به نور عبادت روشن است، قلب با معرفت، غرق در رضای خداست، قلب با معرفت با دو بال خوف و رجا به سوی مولا - در حرکت است، قلب با معرفت هرگز از اوامر دوست روی گردان نیست و به نواهی آلوده نمی شود، قلب با معرفت، لحظه به لحظه عمر را غنیمت شمرده و نمی گذارد این لحظات پر قیمت جز در راه الهی صرف شود، قلب با معرفت آینه انعکاس حقایق و واقعیت ها است و بنا به

روایات، حرم خدا و عرش الهی است.

قلب با معرفت، دارای چشمه های جوشان حکمت است.

مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ (۱).

چون بنده ای چهل روز تمام امورش را برای حق خالص کند، چشمه های حکمت از دلش بر زبانش ظاهر می گردد.

قلب با معرفت، در مسائل الهی پا برجا و غَوَاص دریا های معانی و حقایق است، قلب با معرفت، چراغ روشن الهی در میدان هستی انسان است و رهنمون عبد به ماورای عالم و مستعد میهمانی بارگاه قدس الهی است.

قلب با معرفت از ارزشی برخوردار است که در تمام آفرینش چیزی به مانند آن از ارزش برخوردار نیست.

قلب با معرفت، صاحبش را از پستی خاک نجات داده و به اوج عالم پاک می رساند.

صاحب قلب با معرفت بنا به روایات از ملائکه الله بالاتر و بلکه از ملائکه مقرب حق، افضل و برتر است.

چنین قلبی را به دستور حضرت صادق علیه السلام قبله زبان قرار بده تا نور معرفت در ذکر تجلی کرده و بفهمی چه می گویی و از که می گویی و برای که می گویی، آن وقت است که نور ذکر در تمام وجودت تجلی می کند و در آن نور به درک معانی ذکر نایل آمده و در حقیقت به حقیقت صفات دوست آشنا شده و برای آراسته شدن به آن صفات تا مرز جان دادن، حرکت خواهی کرد !!

در این وقت است که ثواب هایی که در روایات برای ذکر گفته شده، نصیب تو

ص: ۲۳۵

می گردد و وجودت عین معانی ذکر در حدّ قدرت و امکانت می شود.

جاهل به معارف، کوردل بی باطن، بی معرفت بی حاصل، گوینده لاطائل، بی ادب در حضور دوست، اگر هم از گفتن ذکر، ثواب ببرد، ثواب او در حدّی نیست که قابل ذکر باشد.

در اسلام، قرآن و فهم آن، روایات و رسیدن به حقایق آن، تحصیل علم و آراسته شدن به آن، زیارت مردم مؤمن و ه ر نوع کمک به آنان، تربیت اولاد و اشخاص به آداب الهی و کلیّۀ اموری که الهی است، یاد گرفتن و عمل کردن به آن ذکر است، شما را به خدا خیال نکنید ذکر عبارت از ورد زبان است، تا خود را عمری به حرکت زبان مشغول بدارید، بدون این که جان و قلب و عقل و نفس و هستی شما با آن ذکر حرکت کند، اگر تصوّر کنید اسلام و حقایقش این است، مرتکب گناه بزرگ شده و حق گران و پرارزش اسلام را ادا نکرده اید.

حافظ در یکی از غزل هایش در مقام شکایت از بی خبری و بی خردی و نفهمیدن حقیقت دین می گوید: دل که آینه شاهی است غباری دارد*** از خدا می طلبم صحبت روشن رایی

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد*** وای اگر از پس امروز بود فردایی

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در یکی از سخنرانی هایش که در طول راه بین مکه و کربلا داشتند، از مردم زمانش به سختی شکایت کرد، به این که اهل دین به معنای واقعی بسیار کم اند و اکثریتی که ادعای دینداری می کنند، دین بازیچه زبان آنهاست.

وَ الدِّينُ لَعِقُّ عَلَىٰ أَلْسِنَتِهِمْ (۱).

ص: ۲۳۶

این همه ثوابی که برای مجالس ذکر نوشته اند، این همه اجر و مزدی که برای گوینده ذکر گفته اند، این همه آیات و روایاتی که مردم را ترغیب به معرفت می کند برای چیست؟ برای این که انسان ذکر را با معرفت بگوید و نیت و قصدش واقعاً این باشد که به مفهوم و حقیقت ذکر آراسته گردد، در این جا لازم است به ثواب ذکر و معنای ذکر اشاره شود تا گوشه ای از این بحر بیکران برای ما معلوم گردد.

عظمت ذکر و مجالس آن در روایات

در صفحات گذشته در حدّ لازم به مسئله ذکر و این که برای چه و چگونه و برای چه باید ذکر گفت و از ذکر چه برداشتی و محصولی باید داشت و اینکه ثواب های وارده در روایات برای چه ذاکری آمده، مطالبی مطرح شد.

خواندن روایات این فصل آمده بدون مطالعه مطالب قبل نفعی که باید به برساند نخواهد رساند.

این روایات را بزرگانی هم چون شیخ صدوق، کلینی، ملامحسن فیض کاشانی در کتب پرارزش خود نقل کرده اند و جای تردید در این مسائل برای آگاه با انصاف نیست، اکثر این روایات در آن کتب همراه اسناد و مدارک است که به خاطر پرهیز از اطاله کلام، فقط به اصل روایت اکتفا می شود، اگر خواستید اسناد و مدارک آن روایات را ببینید به کتب فوق الذکر مراجعه کنید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالشَّجَرَةِ الْخَضِرَاءِ فِي وَسْطِ الْهَشِيمِ (۱).

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: متذکر خدا در بین اهل غفلت همانند درخت

ص: ۲۳۷

سبز در میان گیاه و درخت خشک است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْفَارِسِينَ (۱).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: یاد کننده خدا در میان مردمِ غافل مانند جنگجوی شجاع در بین فراریان و کم طاقان است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: ذَاكِرُ اللَّهِ فِي الْغَافِلِينَ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ (۲).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که یاد خداست در بین مردمِ غافل، مانند زنده ای در میان مردگان است.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ اللَّهُ: أَنَا مَعَ عَبْدِي مَا ذَكَرَنِي وَ تَحَرَّكَ بِي شَفَتَاهُ (۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود، خدا می فرماید: من همراه بنده ام هستم، زمانی که به یاد من است و دو لبش به یاد من در حرکت است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

عملی از اعمال انسان، نجات بخش تر از عذاب خدا به مانند ذکر نیست، گفتند:

یا رسول الله! جهاد در راه خدا هم به این عظمت نیست، فرمود: نه، مگر این که با شمشیرت بزنی تا شرّ دشمن قطع شود، مگر این که با شمشیرت بزنی تا ریشه دشمن کنده شود، مگر این که با شمشیرت بزنی تا دشمن خاموش گردد (۴)!!

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَزْتَعَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ فَلْيَكْثُرْ ذِكْرَ اللَّهِ (۵).

ص: ۲۳۸

۱- ۱) - عده الداعی: ۲۵۷؛ بحار الأنوار: ۱۶۳/۹۰، باب ۱، حدیث ۴۲.

۲- ۲) - محجّه البیضاء: ۲۶۷/۲، کتاب الأذکار و الدعوات، باب ۱.

۳- ۳) - محجّه البیضاء: ۲۶۷/۲، کتاب الأذکار و الدعوات، باب ۱.

۴- ۴) - میزان الحکمه: ۱۸۳۸/۴، حدیث ۶۳۴۹، با کمی اختلاف.

۵- ۵) - محجّه البیضاء: ۲۶۷/۲؛ کتاب الأذکار و الدعوات، باب ۱.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس عاشق گشت و گذار در باغ بهشت است، زیاد یاد خدا کند.

سُئِلَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ: أَنْ تَمُوتَ وَ لِسَانُكَ رَطْبٌ بِذِكْرِ اللَّهِ (۱).

از نبی اکرم صلی الله علیه و آله پرسیدند: برترین عمل کدام است؟ فرمود: بمیری در حالی که زبانت به ذکر خدا، تر باشد.

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

خداوند فرمود: هنگامی که بنده من در درونش یاد من بود من هم به همان صورت یاد اویم و هرگاه در آشکار یاد من کرد، او را در آشکار یاد می کنم و زمانی که یک وجب [با عقیده صحیح و عمل صالح] به من نزدیک شد، یک ذرع به او نزدیک می شوم و وقتی یک ذرع به من نزدیک شد یک باع به او نزدیک می شوم و زمانی به سوی من قدم برداشت هروله کنان به سوی او می آیم [کنایه از این که سریع خواسته های او را اجابت می کنم] (۲).

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: مَنْ شَغَلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: خدای تعالی می فرماید: کسی که ذکر من او را از دعا و سؤال باز دارد، به او بیش از آنچه به سؤال کنندگان عطا می کنم مرحمت می نمایم.

ص: ۲۳۹

۱-۱ - شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۰/۱۵۴، ذکر الخوف؛ محجه البیضاء: ۲۰/۲۶۷، کتاب الأذکار و الدعوات، باب ۱.

۲-۲ - میزان الحکمه: ۴/۱۸۴۶، حدیث ۶۳۸۹، با کمی اختلاف.

۳-۳ - الکافی: ۲/۵۰۱، باب الاشتغال بذكر الله، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۹۰/۱۵۷، باب ۱، حدیث ۳۰.

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: مَنْ ذَكَرَنِي سِرًّا ذَكَرْتُهُ عَلَانِيَةً (۱).

و نیز امام صادق علیه السلام فرمود، خداوند فرموده: کسی که مرا در پنهان یاد کند، من او را در آشکارا یاد می کنم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

خداوند به عیسی فرمود: ای عیسی! در ذات مرا یاد کن تا در ذاتم تو را یاد کنم، در آشکارا مرا یاد کن تا در آشکارا بهتر از آشکارا آدمیان تو را یاد کنم، عیسی! قلبت را برای من نرم کن، در خلوت ها زیاد مرا یاد کن، خوشحالی من به این است که تملق کنان به سویم آیی، در این زمینه زنده باش و از مردگی و پز مردگی بپرهیز (۲).

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَظَلَّهُ اللَّهُ فِي جَنَّتِهِ (۳).

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که زیاد یاد خدا کند، خداوند در بهشتش بر او سایه می کند.

وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَةٌ تَنْبَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ (۴).

امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند: کسی که زیاد یاد خدا کند، خداوند

ص: ۲۴۰

۱-۱) - الکافی: ۵۰۱/۲، باب ذکر الله فی السر، حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۳۴۲/۹۰، باب ۲۰، حدیث ۱۲.

۲-۲) - الکافی: ۵۰۲/۲، باب ذکر الله عز و جل فی السر، حدیث ۳.

۳-۳) - الکافی: ۱۱۲/۲، باب التواضع، حدیث ۴؛ محججه البيضاء: ۲۶۸/۲، کتاب الأذکار و الدعوات، باب ۱.

۴-۴) - الکافی: ۴۹۹/۲، باب ذکر الله كثيراً، حدیث ۳؛ محججه البيضاء: ۲۶۸/۲، کتاب الأذکار و الدعوات، باب ۱.

او را دوست خواهد داشت و کسی که دارای کثرت ذکر باشد، دو براءت برای او نوشته می شود، براءت از آتش جهنم و براءت از نفاق و دورویی.

وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: شِيعَتُنَا الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا (۱)؛

امام صادق علیه السلام فرمودند: شیعیان ما کسانی هستند که هر وقت خلوت کنند، زیاد یاد خدا کنند. ای خوشا مستانه سر در پای دلبر داشتن***دل تهی از خوب و زشت چرخ اخضر داشتن

هر کجا نور است چون پروانه خود را باختن***هر کجا نار است خود را چون سمندر داشتن

آب حیوان یافتن بی رنج در ظلمات دل***زان همی نوشیدن و یاد سکندر داشتن

از برای سود در دریای بی پایان علم***عقل را مانند غواصان شناور داشتن

گوشوار حکمت اندر گوش جان آویختن***چشم دل را با چراغ جان منور داشتن (۲)

به روایت زیر دقت کنید که روایت بسیار با ارزش و پریمتی است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

چیزی نیست مگر این که برای آن حدی است که انتهای آن، همان حد است؛ مگر ذکر خدا که برای آن، حد و مرزی نیست.

خداوند، فرائض را بر مردم فرض کرد و عبادات را واجب دانست؛ کسی که

ص: ۲۴۱

۱-۱) - الکافی: ۴۹۹/۲، باب ذکر الله کثیراً، حدیث ۲؛ عده الداعی: ۲۴۹، باب ۵.

۲-۲) - پروین اعتصامی.

واجبات را ادا کند، ادای واجبات همان حد واجبات است.

این ماه رمضان است که هر کس روزه بگیرد، حدش را ادا کرده، این حج است که به جای آوردن آن حد آن است.

اما ذکر، حقیقتی است که خداوند به اندک گفتن آن رضایت نداده و برای آن حدی معین نکرده است، سپس حضرت این آیه را خواند:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا * وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا] (۱).

ای اهل ایمان! خدا را بسیار یاد کنید،* و صبح و شام او را تسبیح گوید.

و فرمود: با توجه به این آیه، ببینید که خداوند برای ذکر حدی معین نفرموده است، سپس فرمود: پدرم حضرت باقر علیه السلام کثیر الذکر بود، من با او در راه رفتن همراه می شدم، در حالی که او ذکر می گفت و با او طعام می خوردم در حالی که او در ذکر بود، هرگاه مردم در حضور آن جناب گفت و گو می کردند، گفتار مردم آن حضرت را از یاد خدا باز نمی داشت.

می دیدم که زبان مبارکش به سقف دهانش متصل بود و می گفت: «لا إله إلا الله» آن حضرت پس از نماز صبح همه ما را جمع می کرد و تا بیرون آمدن آفتاب امر به ذکر خدا می فرمود و هریک از ما می توانست قرآن بخواند می فرمود: قرآن بخوان و هر کس نمی توانست به او می فرمود: ذکر خدا بگو.

خانه ای که در آن قرائت قرآن است و در آن ذکر خدا گفته می شود، برکتش زیاد می شود و ملائکه در آن حاضر می شوند و شیاطین از آن خانه دور می گردند و آن خانه برای اهل آسمان همانند کوب درخشان می درخشد.

و خانه ای که در آن قرائت قرآن و ذکر نیست، کم برکت است و از ملائکه خالی

ص: ۲۴۲

و از شیاطین پر است.

سپس حضرت صادق علیه السلام فرمود: به بهترین اعمال، شما را خبر دهم که درجات شما را بالا- ببرد و شما را نزد پروردگارتان پاکیزه نشان دهد و برای شما از طلا و نقره بهتر است. و از این که به دشمن برخورد کنید و آنان را بکشید و آنها شما را بکشند برای شما بهتر است؟ گفتند: آری. فرمود: زیاد ذکر خدا گفتن (۱).

سپس فرمود: مردی به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، عرضه داشت: بهترین اهل مسجد کیست؟ فرمود: آن کسی که زیاد ذکر خدا کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: به کسی که زبان ذاکر عطا شده، خیر دنیا و آخرت داده شده و فرمود: در قرآن در آیه ششم سوره مدثر آمده: بر عمل خیرت منت مگذار تا آن را زیاد بینی و واقعاً آنچه برای خدا انجام داده ای آن را زیاد مبین (۲).

وَ عَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ إِلَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَفْرَحْ بِكَثْرَةِ الْمَالِ، وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَ أَنَّ تَرْكَ ذِكْرِي يُفْسِي الْقُلُوبَ (۳).

از امام صادق علیه السلام است که فرمود: خداوند به موسی وحی کرد: به زیادی مال خوشحال مباش و یادم را در هیچ حال از دست مده، به حق که زیادی مال گناهان را از یادت می برد و تو را غفلت می دهد و ترک یاد من برای تو، سخت دلی می آورد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا حَفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ

ص: ۲۴۳

۱- ۱) - به همان معنایی که به طور مفصل در فصول گذشته توضیح داده شد.

۲- ۲) - الکافی: ۴۹۸/۲، باب ذکر الله عزّ و جل کثیراً، حدیث ۱؛ محجه البیضاء: ۲/۲۶۸، کتاب الاذکار و الدعوات، باب ۱.

۳- ۳) - الکافی: ۴۹۷/۲، باب ما يجب من ذکر الله عزّ و جل، حدیث ۷؛ عده الداعی: ۲۵۴.

وَ غَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِيمَنْ عِنْدَهُ (۱).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: مجلسی نیست که گروهی در آن بنشینند و مشغول ذکر خدا باشند، مگر این که آن مجلس در محاصره ملائکه نباشد و اهلش غرق در رحمت خدا نگردند و خدا از آنان در بین ارواح انبیا و شهدا و اولیا و ملائکه یاد نکند.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا مِنْ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يُرِيدُونَ بِذَلِكَ إِلَّا وَجْهَهُ إِلَّا نَادَاهُمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَوْمُوا مَغْفُورًا لَكُمْ قَدْ بَدَلْتُ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: قومی نیستند که برای یاد خدا جمع شوند و نیت آنان خدا باشد، مگر این که یک منادی از آسمان ندا می کند: برخیزید که آمرزیده شده اید و بدی های شما تبدیل به خوبی ها شد.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: مَا قَعَدَ قَوْمٌ مَقْعَدًا لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ فِيهِ وَ لَمْ يُصَلُّوا عَلَى النَّبِيِّ إِلَّا كَانَ عَلَيْهِمْ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (۳).

و نیز آن حضرت فرمود: گروهی جایی نشستند، در حالی که ذکر خدا نگفتند و درود بر پیامبر نفرستادند، مگر این که آن مجلس برای آنان در قیامت حسرت خواهد بود.

قَالَ دَاوُدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إلهي إِذَا رَأَيْتَنِي أُجَاوِزُ مَجَالِسَ الذَّاكِرِينَ إِلَى مَجَالِسِ الْغَافِلِينَ فَاكْسُرْ رِجْلِي دُونَهُمْ فَإِنَّهَا نِعْمَةٌ تَنْعَمُ بِهَا عَلَيَّ (۴).

ص: ۲۴۴

-
- ۱- ۱) - محجه البيضاء: ۲/۲۶۹، کتاب الأذكار و الدعوات، باب ۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ۱۰/۱۵۴، ذکر الخوف....
 - ۲- ۲) - محجه البيضاء: ۲/۲۷۰؛ کتاب الأذكار و الدعوات، باب ۱.
 - ۳- ۳) - محجه البيضاء: ۲/۲۷۰، کتاب الأذكار و الدعوات، باب ۱.
 - ۴- ۴) - تاریخ مدینه دمشق: ۱۷/۱۰۵، با کمی اختلاف.

داوود به پروردگار عرضه داشت: هرگاه مرا دیدی روی از مجالس ذاکرین گردانده و به سوی مجالس اهل غفلت در حرکت، پایم را بشکن که این شکسته شدن پا نعمتی است که به من مرحمت می فرمایی.

قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْمَجْلِسُ الصَّالِحُ يُكْفِّرُ عَنِ الْمُؤْمِنِ أَلْفَ مَجْلِسٍ مِنْ مَجَالِسِ الشُّؤْمِ (۱).

پیامبر بزرگ صلی الله علیه و آله فرمود: یک مجلس شایسته، کفاره مؤمن است در برابر دو هزار هزار مجلس بد.

قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذِكْرِ عَدُوِّنَا مِنْ ذِكْرِ الشَّيْطَانِ (۲).

امام باقر فرمودند: مجلسی که در آن یاد ما هست (و در آن مجلس از زندگی، آداب، فرهنگ و حلال و حرام ما و مسائلی که برای رشد شما گفته ایم صحبت است)، ذکر خداست و ذکر دشمنان ما، ذکر شیطان است.

امام باقر علیه السلام فرمودند:

در تورات واقعی که به موسی نازل شده آمده است که موسی از خداوند پرسید:

ای پروردگار من! به من نزدیکی تا با تو مناجات کنم یا دوری تا صدایت بزنم. وحی شد: من همنشین کسی هستم که در ذکر من است، موسی گفت: روزی که پوششی نیست، کدام بنده در پوشش تو است فرمود: آنان که یاد من هستند و من یاد آنانم و به خاطر من با هم در محبت اند و من عاشق آنها هستم، اینان کسانی هستند که هرگاه اراده کنم عذابی به اهل زمین بدهم از آنان یاد می کنم تا عذاب از آنان دفع شود (۳).

ص: ۲۴۵

۱- ۱) - محجه البیضاء: ۲/ ۲۷۰، کتاب الأذکار و الدعوات، باب ۱.

۲- ۲) - الکافی: ۲/ ۴۹۶، باب ما يجب من ذکر الله عزّ و جل، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۴۶۸/ ۷۲، باب ۹۵، حدیث ۲۰.

۳- ۳) - الکافی: ۲/ ۴۹۶، باب ما يجب من ذکر الله عزّ و جل، حدیث ۴؛ بحار الأنوار: ۳۴۲/ ۱۳، باب ۱۱، حدیث ۲۰.

ای خوشا خاطر ز نور علم مشحون داشتن***تیرگیها را از این اقلیم بیرون داشتن

هم چو موسی بودن از نور تجلی تابناک***گفتگوها با خدا در کوه و هامون داشتن

پاک کردن خویش را ز آلودگی های زمین***خانه چون خورشید در اقطار گردون داشتن

عقل را بازارگان کردن به بازار وجود***نفس را بردن بدین بازار مغبون داشتن

بی حضور کیمیا از هر مسی زر ساختن***بی وجود گوهر و زر گنج قارون داشتن

گشتن اندر کان معنی گوهری عالم فروز***هر زمانی پرتو و تابی دگرگون داشتن(۱)

ابو سعید خدری از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند:

برای خداوند ملائکه ای است غیر از نویسندگان عمل که در سطح زمین در گردش اند، چون قومی را بیابند که در حال ذکر خدایند، فریاد می کنند: برای یافتن آرزوی خود بشتابید، پس به نزد اهل ذکر آیند و آنان را تا آسمان دنیا محاصره کنند، پس خداوند به آنان می فرماید: چه گونه و در چه حالت بندگانم را ترک کردید؟ جواب می دهند: در حالی که حمد و مجد تو را به جا می آوردند و تو را تسبیح می گفتند، خداوند می فرماید: آیا مرا دیدند؟ (رؤیت به قلب)، عرضه می دارند:

نه، می فرماید: اگر می دیدند؟ عرض می کنند: تسبیح و تحمید و تمجید آنان

ص: ۲۴۶

فوق العاده شدید می شد، به ملائکه می فرماید: از چه پناه می بردند؟ عرض می کنند: از آتش، خطاب می رسد: آتش را دیده بودند؟ عرض می کنند: نه، می فرماید: اگر می دیدند؟ عرضه می دارند: هر آینه با شدت هرچه تمام تر از آن فراری و متنفر می شدند، سپس می فرماید: چه می خواستند؟ عرض می کنند:

بهشت، می فرماید: بهشت را دیده اند؟ عرض می کنند: نه، می فرماید: اگر می دیدند؟ می گویند: به شدت به آن حرص می ورزیدند، خطاب می رسد: من شما را شاهد می گیرم که همه آنها را آمرزیدم، ملائکه می گویند: فلان کس اهل مجلس آنها نبود، بلکه به خاطر حاجتی نزد آنها آمده بود آیا او هم آمرزیده شده؟ خطاب می رسد: اهل ذکر به آن درجه هستند که همنشین آنها هم از سعادت آنان فیض می برد و از شقاوت دور است (۱).

ثواب شگفت انگیز ذکر «لا اله الا الله»

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لِمُوسَى بْنِ عِمْرَانَ يَا مُوسَى لَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَغَا مِرِيهِنَّ عِنْدِي وَالأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كَفِّهِ وَلا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ فِي كَفِّهِ مَالَتْ بِهِنَّ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عز و جل به موسی بن عمران فرمود: ای موسی! اگر آسمان ها و تمام ساکنینش و مجموع زمین های هفت گانه را در پیشگاه من به یک طرف ترازو و «لا اله الا الله» را در طرف دیگر بگذارند، به راستی که کفه «لا اله الا الله» بر آن کفه ترجیح خواهد داشت.

ص: ۲۴۷

۱- ۱) - محجه البيضاء: ۲/۲۷۰، کتاب الأذکار و الدعوات، باب ۱.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۲۰۹/۷، باب ۴۴، حدیث ۹۱۳۲؛ بحار الأنوار: ۱۹۶/۹۰، باب ۵، حدیث ۱۸؛ ثواب الأعمال: ۱۵؛ التوحید: ۳۰، باب ۱، حدیث ۳۴.

آری، مجموع آسمان ها و زمین در مقابل مسئله توحید که تجلی در قلب داشته باشد، چه ارزشی دارد؟

مگر همه عالم با تجلی توحید در قلب، قابل مقایسه است، سماوات و ارضین و سکان آنها ماده ای جز خاک یا آتش یا نور ندارند، خاک و آتش و نور کجا و حقیقت توحید کجا؟

کسی که به حقیقت می گوید: «لا إله إلا الله»، کسی که به این شعار والای همه انبیا و امامان علیهم السلام و عاشقان واقعیت قایل است، از قیمتی برخوردار است که همه عالم از آن قیمت برخوردار نیست.

عزیزتر و والاتر و پرارزش تر و با مقام تر از اهل توحید در همه عالم نیست، اهل توحید، آن هم توحید به حقیقت، توحیدی که از آلودگی شرک و لو به اندازه کوچک ترین ذره، خالص گردیده، پر قیمت ترین موجود خدایند.

کسی که به حقیقت می گوید: «لا- إله إلا- الله»، کسی است که به فرموده حضرت زهرا علیها السلام و حضرت سجّاد علیه السلام، گوشت و پوست و خون و رگ و پی او «لا إله إلا الله» می گوید.

او انسانی است که با تمام قدرت، تمام معبودهای باطل درون و برون را از مملکت هستی خود زدوده و جز حضرت دوست معبودی و محبوبی و معشوقی ندارد و هر چه در زندگی بخواهد، فقط و فقط برای او می خواهد و بس. این توحید و این معرفت و این کفرزدایی و شرک و نفاق زدایی البته قیمتش از آسمان ها و سکان آنها و زمین، سنگین تر است.

در کتب اهل سنت و شیعه از رسول بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند:

اگر ایمان علی علیه السلام را در کفه ای و ثقلین را در کفه دیگر بگذارند، ایمان علی علیه السلام بر ثقلین سنگینی خواهد کرد، چرا؟ برای این که ایمان علی علیه السلام ایمان خالص

و معرفت آن حضرت، معرفت کامل بود و اعمال و اخلاق و رفتار تمام عمر آن حضرت، انعکاس همان ایمان و معرفت بود، به همین خاطر بود که حتی دربارهٔ یک عمل علی علیه السلام که شمشیر زدن در جبههٔ احزاب بود پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

لَضَرْبُهُ عَلَيَّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ (۱).

یک ضربهٔ علی در روز خندق از عبادت ثقلین برتر بود.

چرا که سرچشمهٔ آن عمل، توحید و معرفت و اخلاص بود.

معنای «لا اله الا الله»

اشاره

«لا- إله إلا- الله» یعنی پایان دادن حکومت هوای نفس در وجود؛ یعنی پاک کردن تمام رذایل اخلاقی از صفحهٔ نفس؛ یعنی آراسته شدن به حسنات اخلاقی، یعنی خلوص و پاکی؛ یعنی بصیرت و بینایی؛ یعنی هم چون انبیا با تمام طاغوت ها تا ریشه کن کردن آنان مبارزه کردن؛ یعنی ریشهٔ تمام گناهان را از سرزمین وجود خویش در آوردن و به جای آن نهال عمل صالح کاشتن.

«لا- إله إلا- الله» یعنی از تمام مکتب ها بریدن و به مکتب انبیا و امامان علیهم السلام پیوستن؛ یعنی فهم قرآن و عمل به تمام دستورها و قوانین الهی؛ یعنی آراسته شدن به صلاح و سداد و عفت و تقوا.

«لا- إله إلا- الله» یعنی همه روز خود را به پاکی سر بردن و شب خود را به پاکی و طهارت و عبادت به روز آوردن؛ یعنی در مقابل حوادثی که بر مسلمانان می رود بی تفاوت نماند، یعنی حل مشکلات عباد خدا برای رضای خدا.

این همه ثواب، فقط به گفتار تنهای زبان نیست و ارجحیت آن بر آسمان های

ص: ۲۴۹

هفتگانه و زمین در گفتن تنهای آن خلاصه نمی شود، بلکه این ارجحیت در تجلی حقیقت «لا- إله إلا الله» در هستی و عمل و اخلاق انسان است.

رابطه ما با حقیقت «لا إله إلا الله» در حد قدرت و امکان و تکلیف خودمان باید همانند رابطه انبیا و امامان علیهم السلام و عاشقان با آن باشد.

آیات و روایاتی که درباره اهل توحید و اهل ایمان آمده بخوانید و در آن دقت کنید تا به ارزش آنان و رابطه با توحید به معنای حقیقی، پی ببرید.

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: **الْمُؤَجَّبَانِ مَنْ مَاتَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَ مَنْ مَاتَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ دَخَلَ النَّارَ (۱).**

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: دو چیز موجب دو چیز است: یکی مرگ با شهادت به «لا اله الا الله» که سبب ورود به بهشت است و دیگر، شرک که مردن با آن باعث دخول به جهنم است.

از مصادیق بارز شرک، قبول حکومت هوی و هوس و امیال و غرائز و قبول حکومت و دخالت طاغوت ها در زندگی است. پیروان بنی امیه و بنی عباس، پیروان فرعون و نمروذ، پیروان آمریکا و روس در هر لباسی که بودند و هستند بنا بر صریح آیات الهی، مشرک اند و به فرموده قرآن مجید، دچار ظلم عظیم و جایگاهی در قیامت به جز آتش جهنم ندارند.

شرک مبارزه با خدا و حقایق است، شرک مبارزه با انبیا و امامان علیهم السلام است، شرک مبارزه با حسنات و آشتی با سیئات است، گناهی بزرگ تر و پلیدتر از گناه شرک وجود ندارد، شرک ریشه کفر و نفاق و علت آلوده شدن انسان به تمام معاصی و گناهان است. امام صادق علیه السلام در روایات بسیاری، اعمال حسنه و عبادات

ص: ۲۵۰

بنی امیه و بنی عباس و پیروان آنها را به حکم صریح قرآن در بسیاری از آیات باطل اعلام کردند و به اصحاب خود فرمودند: گول این گریه ها و طول رکوع ها و سجودها و روزه و حج و زکات را مخورید که اینان به خاطر قبول حکومت بنی امیه و بنی عباس مشرکند و عملی از آنان در روز قیامت پذیرفته نیست!! (۱) جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

به مردگان خود کلمه «لا-إله إلا الله» را تلقین نمایید؛ زیرا باعث آمرزش گناهان آنان است، عرض کردند: گفتن آن در حال صحت و سلامت چه گونه است؟ سه مرتبه فرمود: بیش تر گناهان را منهدم می کند، برای این که کلمه طیبه «لا إله إلا الله» در زندگی و مرگ و حشر، مایه انس است. پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: جبرئیل گفت: کاش انسان ها را که در محشر دو گروهند می دیدی: یک گویندگان و معتقدان به «لا إله إلا الله» که با روی های درخشان محشور می شوند و ذکرشان کلمه طیبه «و الله أكبر» است و دیگر مشرکین که با صورت های سیاه به محشر آمده و شیون کنان می گویند: ای وای بر ما، تباه شدیم و هلاک گشتیم!! (۲) قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَمَنَّ الْجَنَّةَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۳).

نبی اسلام فرمود: بها و قیمت بهشت «لا اله الا الله» است.

بنابر اساس آیات و روایات، بهشت در برابر تقوا و عمل صالح به بندگان عنایت می شود و اتصال به حقیقت کلمه طیبه، مورث تقوا و عمل صالح است، کسی که تمام وجودش را نور توحید گرفته نمی تواند آلوده دامن، زندگی کند و نمی تواند از

ص: ۲۵۱

۱-۱) - نوع این روایات در الکافی باب حجت و بحار الأنوار فراوان است.

۲-۲) - وسائل الشیعه: ۴۵۶/۲، باب ۳۶، حدیث ۲۶۳۸.

۳-۳) - ثواب الأعمال: ۲، ثواب من قال لا اله الا الله؛ بحار الأنوار: ۲۰۱/۹۰، باب ۵، حدیث ۳۳.

اجرای واجبات الهی و انجام خیرات دور بماند.

انسان تا در مقام یقین جای نگیرد و تا دل او با سیر در آیات آفاقی و انفسی و سیر در واقعیت های شرع مطهر به نور معرفت، روشن نشود و تا از تمام محرمات با کمال اراده و سرسختی کناره نگیرد و تا به واجبات و انجام اعمال صالح آراسته نشود، «لا إله إلا الله» گفتن او بها و قیمت بهشت نیست.

ارزش توحید به معرفت است

در روایات بسیاری آمده که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام کراراً سؤال شده: افضل اعمال کدام است؟ پاسخ داده اند: معرفت (۱).

این «معرفتی» که در پاسخ سؤال کنندگان داده شده، دارای یک معنای جامع و مطلق است، در حقیقت خودشناسی، خداشناسی، جهان شناسی، انسان شناسی، زمان شناسی، همه و همه در مفهوم معرفت مندرج است. معرفت سبب عشق است و عشق سبب حرکت و حرکت بر اساس عشق انجام می گیرد و معرفت کلید سعادتِ دو جهان و بهای بهشت الهی است.

اگر بنا باشد به طور ساده و عادی، گفتن: «لا إله إلا الله» بهای بهشت باشد، اکثریت مردم اهل بهشت اند، در حالی که اکثریت از تقوا و عمل عاری اند و وجودشان ننگ عالم و آدم است و زندگی و حیات آنان جز مزاحمت و خوردن حق دیگران سود دیگری ندارد!!

به عقیده بیداران راه، به خصوص انبیا و ائمه و اولیا و شامخین و عرفای کاملین، شرف و فضیلت و کرامت انسان بر سایر موجودات عالم به خاطر استعداد معرفت

ص: ۲۵۲

به خصوص معرفت و عرفان به خداست.

موضوع معرفت یا عرفان، یکی از مهم ترین مسائل دوره حیات انسان در کره زمین، بلکه در رأس تمام مسائل بوده و هدف و غرض اصلی خلقت و آفرینش انسان است.

ارتباط معرفت با چهار ناحیه انسان

این حقیقت، یعنی معرفت بالله با چهار ناحیه اساسی وجود انسان که انسانیت انسان به آن است و بقیه نواحی وجود، تابع و شعاعی از آن چهار ناحیه است در ارتباط است، آن چهار ناحیه عبارت از: قلب، روح، نفس و عقل می باشد.

۱-قلب

قلب به دو معنی استعمال شده: یکی عضو صنوبری شکل مهمی که در طرف چپ سینه قرار گرفته با خصوصیتی که در علم تشریح و وظائف اعضا و سایر مباحث طبی برای آن شرح داده شده است و عارف با این قلب که حیوانات هم دارند، کاری ندارد، بلکه عارف متوجه معنای دوم این لفظ است که مقصود از آن، لطیفه روحانی است که عبارت است از؛ حقیقت انسان و این حقیقت است که عالم و مدرک و عارف و مخاطب و معاقب است.

این قلب، با قلب جسمانی، علاقه و ارتباط اسرار آمیزی دارد که چگونگی آن علاقه و ارتباط به نحو روشنی به وصف در نمی آید، قدر مسلم این است که سنخ این علاقه و ارتباط مادی نیست و کاری به گوشت و خون قلب ندارد، بلکه از قبیل علاقه وصف به موصوف است که فقط اهل کشف به خصوصیات آن واقفند.

قلب به این معنی، تقریباً همان است که حکما از قدیم آن را نفس ناطقه نامیده اند و وظیفه و عمل آن بیش تر عمل ادراک است تا احساس، در حالی که مغز

به معرفت حقیقی خدا نمی تواند برسد؛ ولی قلب به ادراک باطن و ملکوت و حقیقت و ذات اشیا قادر است.

از مسائل اساسی عارفان بلکه مهم ترین آنها همین موضوع عرفان است که به عقیده عرفا، وصول به معرفت کامل و تام ممکن است، به این معنی که: چون قلب به نور ایمان و معرفت روشن شود، آدمی از رذایل پیراسته و به حسنات به خصوص تقوا آراسته می گردد، آن وقت آئینه تجلی همه معارف الهی خواهد شد و به همین خاطر است که در حدیث قدسی فرمود:

لَا يَسْعُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَ لَكِنْ يَسْعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ (۱).

ولی این صفا و کمال به ندرت حاصل می شود؛ زیرا قلب اغلب به واسطه غفلت، محجوب و در نتیجه معصیت، تاریک است؛ یعنی صور و نقوش مادی و شهوانی آن را آلوده می سازد.

قلب بین عقل و هوا در کشمکش است، به این معنی که قلب انسان معرکه جدایی بین جنود خدا و شیطان است و هر دسته از راهی در تسخیر آن می کوشند، از یک دریچه معرفت خدا به قلب می رسد و از دریچه دیگر وسوس حس و این معنی در روایات زیاد آمده و توضیح فراوانی نسبت به این دو مرحله داده شده و روی این ملاک گفته اند:

آدمی زاده طرفه معجونی است***کز فرشته سرشته و ز حیوان

«۲» گر کند میل این شود پس از این***ور کند میل آن شود به از آن(۲)

از یک طرف ممکن است پست تر از حیوان شود؛ زیرا حیوان فاقد معرفت است و قهراً نمی تواند ترقی کند و کمال یابد و از طرف دیگر ممکن است از فرشته

ص: ۲۵۴

۱- ۱) - عوالی اللالی: ۷/۴، حدیث ۷.

۲- ۲) - سنائی.

بگذرد؛ زیرا فرشته فاقد شهوت است و نمی تواند تنزل کند.

مولوی در تفسیر حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و در بعضی کتب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده که یکی از این دو بزرگوار علیهما السلام فرموده اند:

خداوند ملائکه را آفرید و عقل را حقیقت آنان ساخت و چهارپایان را آفرید و شهوت را در بافت آنان به کار برد و آدمیان را آفرید و عقل و شهوت را در آنان ترکیب کرد، کسی که عقلش بر شهوتش غلبه کند از ملائکه برتر است و کسی که عقلش مغلوب شهوت گردد از حیوان پست تر است (۱)، تفسیر جالبی به مضمون زیر دارد:

در حدیث آمد که یزدان مجید*** خلق عالم را سهگونه آفرید

یک گروه را جمله عقل و علم وجود*** آن فرشته است و نداند جز سجود

نیست اندر عنصرش حرص و هوی*** نور مطلق زنده از عشق خدا

یک گروه دیگر از دانش تهی*** هم چو حیوان از علف در فربهی

او نبیند جز که اصطبل و علف*** از شقاوت غافل است و از شرف

زان سیم هست آدمیزاد و بشر*** از فرشته نیمی و نیمش ز خر

نیم خر خود مایل سفلی بود*** نیم دیگر مایل علوی شود

تا کدامین غالب آید در نبرد*** زین دو گانه تا کدامین برد نرد

عقل اگر غالب شود پس شد فزون*** از ملایک این بشر در آزمون

شهوت ار غالب شود پس کمتر است*** از بهائم این بشر زان کابتر است

ص: ۲۵۵

روح نیز به دو معنی استعمال می شود؛ یکی به معنای بخار لطیفی است که منبع آن تجویف قلب جسمانی است و به واسطه حرارت قلب پیدا شده و به واسطه عروق در همه بدن پراکنده شده و سبب حیات جسمانی می شود و روح به این معنا، همان روح حیوانی است و بحث در آن متعلق به علم طب است.

جرجانی - که از دانشمندان بزرگ اسلامی است - در تعریف این روح می گوید:

«الرُّوحُ الْحَيَوَانِي جِسْمٌ لَطِيفٌ مَتَّبِعُهُ تَجْوِيفُ الْقَلْبِ الْجِسْمَانِيِّ وَيَنْتَشِرُ بِوَاسِطَةِ الْعُرُوقِ الضَّوَارِبِ إِلَى سَائِرِ أَجْزَاءِ الْبَدَنِ».

معنای دیگر روح که منظور انبیا و امامان علیهم السلام و عرفای پیرو آنان است، عبارت است از: لطیفه مدرکه انسان که مصداق [قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي] (۱) است و از عالم امر نازل شده است و ابن سینا در آن قصیده معروفش به شرح و بسط آن پرداخته.

روح به این معنی، از اسرار قلب است و عده ای همان معنایی را که از کلمه قلب استفاده می کنند از کلمه روح استفاده می کنند، جرجانی در تعریف این روح می گوید:

«الرُّوحُ الْإِنْسَانِي هُوَ اللَّطِيفَةُ الْعَالِمَةُ الْمُدْرِكَةُ مِنَ الْإِنْسَانِ الرَّائِبَةُ عَلَى الرُّوحِ الْحَيَوَانِيِّ نَازِلٌ مِنْ عَالَمِ الْأَمْرِ تَعْجِزُ الْعُقُولُ عَنْ إِدْرَاكِ كُنْهِهِ وَ تَلْكَ الرُّوحُ قَدْ تَكُونُ مُجَرَّدَةً وَقَدْ تَكُونُ مُنْطَبَقَةً فِي الْبَدَنِ».

نفس نیز به دو معنا اطلاق می شود؛ یکی به معنای جامع قوه غضب و شهوت، یعنی منبع و اصل صفات مذمومه، به طوری که اسلام جهاد با آن را واجب دانسته

و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را دشمن ترین دشمنان خوانده.

و به معنای دیگر عبارت است از: لطیفه الهی و عنایت خداوندی و به این معنا حقیقت و ذات انسان است و به عبارت دیگر به معنای اول، شیطانی و مذموم و به معنای دوم، رحمانی و پسندیده است.

۴-عقل

عقل که به معنای مختلف استعمال می شود، اهل دل اغلب آن را به معنای مدرک علوم، یعنی مترادف با معنای دوم قلب به کار می برند، به طوری که ملاحظه می شود، در بین همه این اصطلاحات به قلب توجه بیش تری می شود و قرآن مجید هم همین واقعیت را تأیید می کند؛ زیرا سلامت قلب، علت سلامت سه ناحیه دیگر و مرض آن، علت مرض آن سه ناحیه است.

قلب به معنای لطیفه روحانی و آسمانی و به نحو اجمال، آلت مهم ارتباط روحانی، قلب است؛ یعنی قلب به معرفت خدا واصل می شود و روح که یکی از اسرار قلب است، عاشق و مجذوب خدا می گردد و سرّ که باطن روح است به مشاهده معنوی حضرت او نایل می شود.

عارف، در پی شناختن خداست و می خواهد از راه این شناخت خود را هماهنگ با اوامر او و صفات حضرتش کند و ما حاصل گفتار او این است که انسان به وسیله حواس خود نمی تواند به معرفت الهی برسد؛ زیرا وجود مقدس او خارج از زمان و مکان و ماده است. او وجودی است نامحدود و به فهم و تصور در نمی آید و منطق و عقل بشری هیچ وقت از محدود نمی تواند تجاوز کند، فلسفه احوال است و قیل و قال وجدان را قانع نمی کند و فکر حقیقت جو، با کلمات تهی و تکراری، تاریک می شود و خلاصه انسان مقید به اسم شده از مسمی دور می گردد.

به قول عارف، مولوی:

ص: ۲۵۷

خلق اطفالند جز مست خدا***نیست بالغ جز رهیده از هوا

گفت دنیا لعب و لهو است و شما*** کودکید و راست فرماید خدا

جنگ خلقان هم چو جنگ کودکان*** جمله بیمعنی و بیمغز و مهان

جمله با شمشیر چوبین جنگشان*** جمله در لا ینبغی آهنگشان

جمله شان گشته سواره بر نئی*** کاین براق ماست یا دلدل پیئی

جاعلند و خود ز جهل افراشته*** راکب و محمول ره پنداشته

باش تا روزی که محمولان حق*** اسب تازان بگذرند از نه طبق

یخرج والروح الیه والملک*** من عروج الروح یهتر الفلک

مدار عرفانی مکاتب الهی

مدار عرفانی که ناشی از مکتب اصیل انبیا و امامان علیهم السلام است سه چیز است:

۱-خداشناسی که اصل و ریشه همه حقایق و واقعیت ها است.

۲-خودشناسی، یعنی بحث در هویت و شخصیت و نفس انسانی و موضع او در عالم خلقت و ویژگی های او و بحث در مصالح و مفاسد انسانی.

۳-انتخاب راه صحیح به سوی کمالات، یعنی شناخت تکالیف عبادی و وظائف اخلاقی و تشخیص زندگی سالم و رفتار معتدلانه و تصفیة نفس و تزکیة آن برای وصول به سعادت و خوشی که به ناچار در این زمینه همه جویندگان راه به اسلام واقعی رسیده و با قدرت آن به کمالات و حقایق رسیده اند.

عارف، معتقد است که با آراسته شدن به علوم الهی و به کارگیری آن و به خصوص تصفیة باطن از تمام آلودگی ها، انسان به مقام کشف نایل شده و از این راه مستقیماً به معرفت خدا واصل خواهد شد، این علم، نتیجه قیل و قال غرورزا نیست؛ بلکه پس از جهاد انسان بسته به اراده و فضل و توفیق حضرت اوست که

این معرفت را به آنهایی که خود مستعداً اخذ معرفت و وصول به حقیقت کرده است عطا می فرماید.

معرفت، نور رحمت الهی است که به قلب سالک مستعد و قابل می تابد و جمیع تعینات و قوای او را در اشعه نورانی خود محو و مضمحل ساخته و از کار غیر او باز می دارد.

طالبان حضرت حق

به اعتقاد بیداران راه، طالبان خدا بر سه دسته اند:

اول: اهل زهد و عبادت که به امید بهشت و پاداش اخروی یا پاداش روحانی دیگری از قبیل کرامات، خدا را پرستش می کنند و خداوند از راه فضل و عنایتش خودش را به آنها در حدّ جهاد آنان می شناساند.

دوم: حکمای حکمت الهی که خداوند از راه جلال و جبروت خود، خود را به آنها می شناساند؛ ولی اینان با استدلال و منطق نمی توانند جلال و جبروت الهی را درک کنند و در ادراک صفات و آثار خداوندی سرگردان و از ادراک حقیقت توحید به کلی عاجزند و ما حاصل گفتارشان این است که ذات الوهیت و حضرت احدیت، لا یدرک است و نتیجه علم ما این است که می دانیم که از ادراک او عاجزیم.

سوم: عرفا که خداوند به وسیله اشراق، خود را به آنان می شناساند، یعنی عارف به حالی می رسد که از ما سوی الله منقطع گشته، از حدود تعینات شخصی خارج می شود و فانی محض گشته به خدا باقی می شود.

به عقیده عرفای شامخین که ما حاصل نبوت انبیا و امامت امامان علیهم السلام است، انسان، علت غایی آفرینش و نتیجه خلقت و تاج جهان است، انسان، اگرچه بر حسب ترتیب ظهور آخر است، ولی در نظر خداوند و بر حسب مقام شرفی، اول است.

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد***عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوهای کرد رخ دید ملک عشق نداشت***عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد***برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز***دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند***دل غم دیده ما بود که هم بر غم زد

جان علوی هوس چاه زنخدان تو داشت***دست در حلقه آن زلف خم اندر خم زد

حافظ آن روز طرب نامه عشق تو نوشت***که قلم بر سر اسباب دل خرم زد(۱)

تا انسان اسیر شهوت و هوس است از خدا دور است؛ ولی چون کشش حبیب در او زیاد شود و پشت پا به عالم حس و

محسوس بزند و از باطن خود به نور معرفت روشن گردد، شوق و وجد اتصال به محبوب بر هر چیز فایق آید، به این معنی که چون میراندن نفس و از میان بردن تعینات انجام یابد، حلاوت مشاهده جمال الوهیت، قلب او را به اهتزاز در آورد.

روایاتی دیگر در عظمت «لا إله إلا الله»

آری، در کنار این معرفت، قول «لا إله إلا الله» انسان که قول همه وجود او به خصوص قلبش می باشد، بها و قیمت بهشت است و گفتار نبی اکرم بر چنین کسان صادق است که:

ثَمَنُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۲).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس بگوید: «لا إله إلا الله» در بهشت از برای او درختی از یاقوت سرخ در

ص: ۲۵۹

۱-۱- حافظ.

۲-۲- وسائل الشیعه: ۲۱۰/۷، باب ۴۴، حدیث ۹۱۳۳.

زمینی که هم چون مشک سفید است کاشته می شود، در حالی که شیرین تر از عسل و سپیدتر از برف و خوشبوتر از مشک است، در آن روئیده میوه هایی است مانند پستان دختران بکر که از پس هفتاد حله نمایان است (۱).

جابر جعفی از امام باقر علیه السلام روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

هر چیزی در جهان همتا و نظیری دارد مگر سه چیز:

اول: ذات مقدس احدیت که نظیر ندارد.

دوم: کلمه شریف «لا إله إلا الله» که هم وزن و شبیه ندارد.

سوم: اشکی که از خوف خدا از چشم خارج شود که برای آن وزنی نمی توان قایل شد و چنانچه بر صورت جاری گردد، هیچ خواری و ناراحتی پس از آن به آن صورت نخواهد رسید (۲).

ابو طفیل از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کند که فرمود:

هیچ بنده مسلمانی نیست که بگوید: «لا إله إلا الله» مگر این که این گفتار بالا رود و به هر سقفی [از گناهان] که برسد می شکافد و به هر گناهی از گناهانش برخورد کند نابودش سازد تا آنکه پس از محو گناهان در صف حسنات و کارهای نیک او قرار می گیرد (۳).

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِي قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَا مِنْ شَيْءٍ أَكْبَرُ ثَوَابًا

ص: ۲۶۱

۱-۱) -الكافي: ۵۱۷/۲، باب من قال لا إله إلا الله، حديث ۲؛ بحار الأنوار: ۱۸۳/۸، باب ۲۳، حديث ۱۴۶.

۲-۲) -وسائل الشيعه: ۲۲۵/۱۵، باب ۱۵، حديث ۲۰۳۳۸؛ بحار الأنوار: ۲۰۱/۹۰، باب ۵، حديث ۳۶.

۳-۳) -التوحيد: ۲۱، باب ثواب الموحدين، حديث ۱۲؛ بحار الأنوار: ۱۹۵/۹۰، باب ۵، حديث ۱۴.

مِنْ شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لِأَنَّ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ وَلَا يَشْرِكُهُ فِي الْأَمْرِ أَحَدٌ (۱).

ابو حمزه ثمالی می گوید: از حضرت باقر علیه السلام شنیدم فرمود: هیچ عبادتی از نظر ثواب و اجر، بالاتر از شهادت به کلمه «لا اله الا الله» نیست، چون که نه چیزی نظیر و عدیل حق است و نه کسی با خدا شریک است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا قُلْتُ وَلَا قَالَ الْقَائِلُونَ قَبْلِي مِثْلَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۲).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه من و نه گویندگان قبل از من، کلمه ای مانند «لا اله الا الله» نگفتیم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: خَيْرُ الْعِبَادَةِ قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (۳).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بهترین عبادت گفتار «لا اله الا الله» است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلَّا مُحِيتَ مَا فِي صَحِيفَتِهِ مِنْ سَيِّئَاتٍ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَيْهِ مِثْلَهَا مِنْ حَسَنَاتٍ (۴).

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مؤمنی نمی گوید «لا اله الا الله» مگر این که گناهان از نامه اعمالش محو می شود تا آن کلمه کنار بقیه حسناتش قرار گیرد.

عَنْ فَضِيلٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: أَكْثَرُوا مِنَ التَّهْلِيلِ وَالتَّكْبِيرِ فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ

ص: ۲۶۲

۱-۱) - التوحيد: ۱۹، باب ثواب الموحدين، حديث ۳؛ بحار الأنوار: ۱۹۴/۹۰، باب ۵، حديث ۸.

۲-۲) - وسائل الشيعة: ۲۱۱/۷، باب ۴۴، حديث ۹۱۳۶.

۳-۳) - الكافي: ۵۰۶/۲، باب التسييح و التهليل، حديث ۵.

۴-۴) - ثواب الأعمال: ۴، ثواب من قال لا اله الا الله؛ بحار الأنوار: ۲۰۱/۹۰، باب ۵، حديث ۳۷.

إِلَى اللَّهِ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلِ (۱).

فضیل بن یسار می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم فرمود: «لا اله الا الله» و «الله اکبر» را زیاد بگویند؛ چون در نزد پروردگار چیزی از این دو ذکر، محبوب تر نیست.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَإِخْلَاصُهُ بِهَا أَنْ يَحْجُزَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.

امام صادق علیه السلام فرمود: کسی که با اخلاص «لا اله الا الله» بگوید، وارد بهشت می شود و اخلاص، گویی به آن است که «لا اله الا الله» او را از تمام معاصی الهی باز دارد.

قسمت عمده ای از صفحات گذشته، شرح این روایت و مشابه آن است. در حقیقت «لا اله الا الله» را باید با معرفت و با اخلاص گفت؛ زیرا «لا اله الا الله» گفتن، بدون این که آثار مثبت الهی در انسان تجلی کند، علت دخول در بهشت نیست.

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: آتَانِي جِبْرِئِيلُ بَيْنَ الصِّفَا وَالْمَرْوَةِ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ طُوبَى لِمَنْ قَالَ مِنْ أُمَّتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُخْلِصًا (۲).

امام باقر علیه السلام از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که جبرئیل بین صفا و مروه بر من وارد شد و گفت: خوشا به حال کسی که از امت تو «لا اله الا الله» را با

ص: ۲۶۳

۱-۱) - الکافی: ۵۰۶/۲، باب التسیح و التهلیل، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۲۰۲/۹۰، باب ۵، حدیث ۳۸.

۲-۲) - التوحید: ۲۱، باب ثواب الموحدين، حدیث ۱۱؛ بحار الأنوار: ۲۰۶/۹۰، باب ۶، حدیث ۴.

حذیفه یمانی که از اصحاب نبی اسلام بود، می گفت: «لا إله إلا الله» همیشه غضب الهی را از بندگان بر می گرداند، مادامی که سلامت دین را بر دنیا مقدم بدارند؛ ولی هر گاه باکی از نقصان در دین نداشته باشند و فقط در فکر تکمیل جهات مادی دنیوی خود باشند و در عین حال «لا إله إلا الله» بگویند، از آنان پذیرفته نیست و به آنها گفته می شود: دروغ می گوید و در این کلمه راستگو نیستید (۱).

پیامبر عزیز صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمود: برای شیعیان تو وحشتی در قبور نیست و ترسی به هنگام قیامت برای آنان نمی باشد، گویی آنان را می بینم که به هنگام صیحه قیامت، سر از خاک بر می دارند و می گویند: خدا را حمد که حزن و اندوه را از ما برداشت، پروردگار ما غفور و شکور است (۲).

پیامبر عزیز اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

به حق که تمام شما داخل بهشت می شوید، مگر روی گردانان و آنان که از اطاعت حق همانند شتر از اهلش رم کرده، گفتند: یا رسول الله! که سرپیچی می کند؟ فرمود: کسی که «لا إله إلا الله» نمی گوید، من شما را سفارش می کنم زیاد «لا-إله إلا-الله» بگویید قبل از این که بین شما و این کلمه طیبه جدایی بیفتد، این کلمه به حقیقت کلمه توحید، کلمه اخلاص، کلمه تقوی، و کلمه طیبه و دعوت حق و ریسمان محکم الهی و بها و قیمت بهشت است (۳).

از امام صادق علیه السلام نقل شده:

فقرا خدمت نبی اکرم صلی الله علیه و آله رسیدند و گفتند: آنان که از مال دنیا نصیبی دارند،

ص: ۲۶۴

۱- ۱) - ثواب الأعمال: ۵، ثواب من قال لا اله الا الله مخلصاً؛ بحار الأنوار: ۱۹۷/۹۰، باب ۵، حدیث ۲۳.

۲- ۲) - بحار الأنوار: ۱۹۸/۷، باب ۸، حدیث ۷۴.

۳- ۳) - میزان الحکمه: ۲/۸۲۰، حدیث ۲۶۴۷، ابتدای حدیث آمده است.

می توانند در راه خدا بنده آزاد کنند، ما نمی توانیم، قدرت بر حج دارند، ما نداریم، صدقه می دهند، ما نمی توانیم، جهاد می کنند، برای ما میسر نیست، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که صد بار «الله اکبر» بگوید، بهتر از آزاد کردن صد بنده است و کسی که صد بار تسبیح بگوید، بهتر از صد قربانی است و کسی که حق را حمد بگوید، بهتر از صد اسب با بار و زین و لجام و رکاب است که در راه خدا قرار دهد و کسی که صد بار «لا إله إلا الله» بگوید از نظر عمل، در آن روز بهتر از همه است، مگر کسی زیادتر از او بگوید. این خبر به گوش اغنیا رسید و به گفتار آن حضرت عمل کردند، فقرا به محضر حضرت برگشتند و داستان را گفتند، حضرت فرمود: این فضل خداست که به هر کس بخواهد عنایت می کند (۱).

اخلاص در ذکر

در این روایات و ثواب هایی که در آن ذکر شده دقت کنید، ببینید مسئله ذکر به این سادگی است که هر کس بگوید آن همه ثواب می برد یا این ثواب ها اختصاص به اهل معرفت و اهل اخلاص دارد؟!

ذکر، اخلاص می خواهد، شرایطی دارد، مقدماتی برای آن هست، مگر بدون شرایط و اخلاص و مقدمات، آن همه بهره الهی دارد.

به روایت زیر که یکی از مهم ترین و صحیح ترین روایات است توجه کنید:

اسحاق بن راهویه گفت: چون حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام در سفر خراسان به نیشابور رسید، پس از آنکه اراده رفتن به سوی مأمون کرد، محدثین جمع شدند و عرض کردند: ای پسر پیامبر! از شهر ما تشریف می برید

ص: ۲۶۵

۱-۱) - الکافی: ۵۰۵/۲، باب التسبیح و التهلیل، حدیث ۱؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۷۰، مجلس ۱۷، حدیث ۱.

و برای استفاده ما حدیثی بیان نمی فرمایید؟ پس از این تقاضا، حضرت سر خود را از عماری بیرون آورد و فرمود:

شنیدم از پدرم موسی بن جعفر علیهما السلام فرمود: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد علیهما السلام، فرمود: شنیدم از پدرم محمد بن علی علیهما السلام فرمود: شنیدم از پدرم علی بن الحسین علیهما السلام فرمود: شنیدم از پدرم حسین بن علی علیهما السلام، فرمود: شنیدم از پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام، فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله، فرمود:

شنیدم از جبرئیل، گفت: شنیدم از پروردگار عز و جل فرمود: کلمه «لا إله إلا الله» دژ و حصار من است، پس هر کس داخل دژ و حصار من شود از عذاب من ایمن خواهد بود، پس هنگامی که مرکب حضرت حرکت کرد با آواز بلند فرمود: با شروط آن و من خود یکی از شروط می باشم (۱).

آری، «لا إله إلا الله» شرط صحتش اطاعت از امامی است که از جانب خدا معین شده، مطیعان بنی امیه و بنی عباس و هارون و مأمون و آمریکا و روس و انگلیس و هر طاغوتی اگر روزانه هزاران بار «لا إله إلا الله» بگویند، طبق روایت گذشته به آنان خطاب می شود دروغ می گویند.

و نیز به روایت بسیار پراهمیت زیر توجه کنید که ابو سعید خدری می گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بود و تنی چند از یارانش از جمله علی بن ابی طالب گرد او بودند، حضرت فرمود: هر کس بگوید: «لا إله إلا الله» داخل بهشت خواهد شد، پس دو تن از یاران گفتند: ما نیز می گوییم: «لا إله إلا الله»، حضرت فرمود:

همانا «لا إله إلا الله»؛ یعنی شهادت به یگانگی خدا از این شخص «اشاره به علی بن ابی طالب علیه السلام» و از شیعیانش قبول می شود، باز آن دو تن تکرار کرده گفتند: ما

ص: ۲۶۶

نیز می گوئیم: «لا إله إلا الله»، پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشت آن گاه بر آن دو نفر فرمود: نشانه پیروی از او این است که بیعت او را نشکنید و در مسند و مقام او ننشینید و گفتار و کلام او را تکذیب ننمایید (۱).

از مضمون عالی این گونه روایات استفاده می شود که هر گوینده «لا إله إلا الله» اهل نجات نیست، این ذکر مقدمات روحی و اخلاص و جمع بودن شرایط می خواهد.

و باز به روایت بسیار مهمّ زیر توجه کنید:

ابو الجارود از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده:

هر کس بگوید: «سبحان الله»، خداوند درختی در بهشت برای او می نشاند، و هر کس بگوید: «الحمد لله»، برای او نیز درختی در بهشت می کارد و هر کس بگوید: «لا إله إلا الله»، برای او نیز همین طور و هر کس بگوید: «الله اکبر»، برای او نیز درختی در بهشت می کارد.

پس مردی از قریش گفت: یا رسول الله! سپس درختان ما در بهشت زیاد است.

فرمود: بلی، و لکن بترسید از این که آتشی بفرستید و آن درختان را بسوزانید (۲) و این فرمایش خدای متعال است که می فرماید:

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لَا تَبْغُوا أَعْمَالَكُمْ] (۳).

ای اهل ایمان! پیامبر را اطاعت کنید و اعمالتان را [با تخلف از دستورهای

ص: ۲۶۷

۱- ۱) - ثواب الأعمال: ۷، ثواب من تقبل منه شهادة لا اله الا الله؛ بحار الأنوار: ۲۰۲/۹۰، باب ۵، حدیث ۴۰.

۲- ۲) - وسائل الشیعه: ۱۸۶/۷، باب ۳۱، حدیث ۹۰۷۴؛ بحار الانوار: ۱۶۸/۹۰، باب ۲، حدیث ۳.

۳- ۳) - محمد (۴۷): ۳۳.

خدا و پیامبر، شرک، نفاق، منت گذاری و ریا [باطل مکنید.

از این روایت چه استفاده می کنید؟ معصوم آن هم مانند پیامبر صلی الله علیه و آله چه می گوید؟ از روایت حضرت رضا علیه السلام و روایت بعد از آن و روایت بالا چه می فهمید؟! همان طوری که از مضمون این سه روایت استفاده می شود، برای قبولی عمل، شرایطی است و امثال این سه روایت اطلاق روایات دیگر را مقتید می کند که هر ذکری و هر عملی که اجر و ثواب بزرگی دارد، شرایط قبلی و بعدی دارد.

در پایان روایات ذکر لازم است یک بار دیگر به جملات مورد شرح توجه کنید که حضرت صادق علیه السلام فرمود: قلب را قبله زبان قرار بده، زبان را جز به اشاره قلب به ذکر میاور، در مسئله ذکر، عقل را به کار گرفته و از روی رغبت ایمانی ذکر بگو، پس به حق که خداوندت به ظاهر و باطن آگاه است و او می داند آنچه را که در میدان مخفی سینه ها می گذرد؛ چه رسد به آنچه که در علانیه و آشکار است.

اذان یادآور حقایق الهی

اشاره

اذان را می توان از جمله اذکاری دانست که مردم به عظمت آن کم تر توجه دارند.

چهار مرتبه «الله اکبر»، آن هم پنج وقت، آن هم با صدای رسا، به چه معناست؟ یعنی، ای گم شدگان! ای غافلان! ای خفتگان! و ای غرق شدگان در امور مادی و معاش! و ای آلودگان به گناه! خدای شما از هرچه فکر می کنید و به آن دل بسته اید و به آن تعلق پیدا کرده اید بزرگ تر است، آنچه به آن وابسته هستید در جنب حضرت دوست هیچ و پوچ است، نمود و ناپایدار است، سست و بی اصل است، کوچک و صغیر و بی قابلیت است، چه سست اراده و کم خرد آن کسی که عظمت بی نهایت در بی نهایت را رها کند و از رحمت بی انتها و ذاتی که تمام صفات

ص: ۲۶۸

کمالیه در او جمع است دست بردارد و از اصل و ریشه و بنیان دست کشیده و روی باز گرداننده به اموری جزئی و اشیایی توخالی و از دست رفتنی دل بندد و دل بستگی او به حدّ غرق شدن در این امور برسد.

عاشقان او جز او بزرگی ندیدند و از غیر او یاد نکردند و از دنیا و ما فیها به اندازه ای که محبوب اجازه داده، استفاده کردند و راه ورود غیر را بر دل بستند.

من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق***چار تکبیر زدم یکسره بر هرچه که هست

دو بار «اشهد ان لا اله الا الله» که در این شهادت باید تمام هستی و وجود انسان شرکت داشته باشد و جزئی از اجزای وجود نماند، مگر این که به وحدانیت حضرت دوست شهادت دهد.

به قول عارف واله فیض کاشانی:

در صدف جان دری نیست به جز دوست دوست***آنکه دل از عشق او زنده بود اوست اوست

مغز در این نه طبق نیست بجز عشق حق***هرچه به جز عشقاو نیست به جز پوست پوست

قد سهی قامتان زان چمن آراست راست***روی پری پیکران زان گل رو روست روست

عشق مرا پیشه شد در رگ و در ریشه شد***نیست منی در میان من نه منم اوست اوست

اوست همه عزّ و ناز ما همه ذلّ و نیاز***خواری ما بهر ما عزت ما زوست زوست(۱)

ص: ۲۶۹

دو بار «اشهد ان محمداً رسول الله»، یعنی راه حق، شناخت حق و قبولی عمل در درگاه حق، بسته به اتصال هستی انسان به رسول خداست، آن انسان کریمی که خداوند بزرگ به وسیله او، خود و قوانین و حلال و حرام و بهشت و دوزخ و ملک و ملکوت و ائمه طاهرين عليهم السلام و قواعد زندگی سالم را به انسان شناساند و بدون تعلیم گرفتن از او و منهای اسوه قرار دادن او، محال است انسان به جایی و به چیزی برسد، شهادت به رسالت او در حقیقت نفی تمام مکتب های غیر الهی است و عیبت این شهادت در زندگی و حیات است که انسان را به دو بال علم و عمل آراسته کرده و به سوی مقام قرب به پرواز درمی آورد.

دو بار به عنوان استجاب مؤکد و هنگامی که خطری جدی، حقیقت اسلام را تهدید کند، به عنوان واجب الهی: «اشهد ان امیر المؤمنین علیاً ولی الله»، به این معنا که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، راه پیامبر صلی الله علیه و آله و صراط قرآن و شرع الهی و جاده مستقیم خداوندی و حقیقت و شیرینی دین و علت العلل اتصال آدمی به حق، علی علیه السلام است.

دو بار «حی علی الصلاه»؛ شتاب به نماز کنید، آن حقیقتی که شما را از فحشا و منکر باز می دارد، آن واقعیتی که سبب اتصال شما به حضرت جانان است، آن عروها لوثقایی که اگر در زندگی شما نباشد در خیر دنیا و آخرت به روی شما بسته است.

دو بار «حی علی الفلاح»، دو بار «حی علی خیر العمل» و باز دو مرتبه «الله اکبر» و دو بار هم «لا إله إلا الله»، این اذکار عالییه را صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا، مؤذنین عارف می گویند و باید بگویند، تا با گفتن خود، گوش جان بندگان را نوازش داده و آنان را به سوی حق بخوانند و از غیر دوست منصرف نمایند و می دانند که مستحب است با شنیدن صدای اذان، انسان با مؤذن هماهنگی کرده

با تمام وجود آن جملات نورانی را تکرار کند، سپس خود را برای حضور در پیشگاه حضرت مولا آماده نماید.

ثواب اذان و مقام مؤذن

برای درک ثواب مؤذن و آنکه به اعلام مؤذن توجه می کند، به روایاتی که در کتب عالی روایی آمده مراجعه کنید، در اینجا به عنوان تیمّن و تبرک، روایتی را که در «من لا یحضره الفقیه» شیخ صدوق رحمه الله نقل شده توجه فرمایید:

عبد الله بن علی می گوید: متاع خود را از بصره به مصر بردم تا به فروش برسانم، روزی در یکی از کوچه های مصر، پیری را دیدم بلند بالا، سبزه چهره که تمام موهای سر و صورتش سپید بود، جامه ای از دو قطعه سیاه و سپید بر تن داشت، سؤال کردم: کیست؟ گفتند: بلال، مؤذن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است.

همین که او را شناختم، با لوحه هایی که همیشه برای نوشتن مسائل مهم همراه داشتم به نزد او شتافتم و به او سلام کردم، جواب داد: «علیک السلام».

گفتم: ای مرد بزرگوار! قسمتی از آنچه از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ای برای من بگو.

گفت: تو چه می دانی من کیستم؟

گفتم: بلال، مؤذن رسول اسلامی.

چون نام رسول خدا صلی الله علیه و آله را بردم، گویی خاطرات الهی زمان آن حضرت برای بلال تجدید شد و او را به یاد نوازش های جان فزا و محبت های بی شمار رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت. او به یاد سیمای ملکوتی پیامبر صلی الله علیه و آله، شروع به گریه کرد، من هم تحت تأثیر گریه های او ناله سر دادم، مردم به تماشای ما آمدند و ما دو نفر هم چنان می گریستیم.

آن گاه گفت: ای پسر! از کجایی؟

گفتم: از مردم عراق، گفت: به به !

سپس ساعتی خاموش شد و پس از سکوت فرمود: ای برادر عراقی ! بنویس:

«بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می فرمود: اذان گویان، امین مؤمنان بر نمازها و روزه هاشان هستند، و بر گوشت هایی که مصرف می کنند و بر جان هاشان که در پناه اسلام محفوظ است و خواسته ای از حضرت حق نخواهند مگر آنکه خداوند برآورده کند و درباره هیچ کس شفاعت نکنند مگر این که مورد پذیرش واقع شود.

امام خمینی رحمه الله در ذیل جملات بالا- از یکی از دانشمندان معاصر در توضیح امین بودن مؤذن، مطلب زیر را نقل می کند: قبول شدن شفاعت و درخواست مؤذن در برابر تکلیف سنگینی است که بر عهده او است. مانند این که پلیس در شهر و ژاندارم در بیابان، پاس اموال و نفوس مردم را می دهند و این پاسداری، وظیفه بسیار سخت و سنگینی است؛ ولی در مقابل این مسؤولیت سنگین، امضا و تصدیق پلیس و ژاندارم در مقامات بالای مملکت دارای ارزش و اعتبار است.

مؤذن هم همین طور است، او با اذان خود در شهر یا بخش یا ده و دهکده به سپاه اسلام یا به مردمی که از آن ناحیه عبور می کنند، اعلام می کند که مردم این ناحیه مسلمان اند، ای روندگان! شما می توانید گوشت بازار اینان را مصرف کنید و از پوست و کفشی که می فروشند به عنوان جنس حلال بخرید و تمام مردم با اعلام اذان مؤذن در ماه رمضان امساک کرده یا افطار می کنند و با اعلام اذان او، نماز پنج گانه را به وقت معین آن می خوانند، اینان که این گونه بر امور مسلمانان امین هستند باید تحمل بی خوابی و نظم در امور را همواره برنامه خود قرار دهند و این برای مؤذن دارای رنج و مشقت است و در مقابل این رنج است که خدای عزیز، شفاعت و درخواست آنان را قبول می نماید.

ص: ۲۷۲

شیخ صدوق در دنباله روایت می فرماید:

عبد الله به بلال گفت: خدایت رحمت کند، بیش تر بگو.

فرمود: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود:

هر کس چهل سال برای خدا و به حساب خدا اذان گوید، خداوند در محشر او را بیاورد، در حالی که برای او همانند عمل چهل صدیق است آن هم عمل مبرور مستقبل که خداوند مهربان آن عمل را با اشتیاق از او می پذیرد.

گفتم: بیش تر بگو.

گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هر کس بیست سال اذان بگوید، خداوند در قیامت او را همراه نوری هم وزن با آسمان محشور می کند؛ آری، بیست سال تلقین عظمت و توحید خداوند آن هم هر روز پنج نوبت، آن چنان در نفوس تأثیری می گذارد که با آسمان نورانی به رقابت می افتد.

گر نور عشق حق به دل و جانت او فتد*** بالله کز آفتاب فلک خوب تر شوی

گفتم: بیش تر بگو، خداوند تو را رحمت کند.

گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول اسلام صلی الله علیه و آله شنیدم: هر کس ده سال اذان بگوید، خداوند او را با حضرت ابراهیم خلیل در بارگاه او یا درجه او جای دهد.

گفتم: خداوند تو را رحمت کند، بیش تر بگو.

گفت: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود:

هر کس یک سال اذان بگوید، در روز قیامت برانگیخته شود، در حالی که همه گناهانش آمرزیده شود، اگرچه همانند کوه احد باشد.

گفتم: خدا تو را رحمت کند، بیش تر بگو.

گفت: چشم، پس تو نیز یاد بگیر و عمل کن و به حساب خدا منظور بدار، شنیدم از رسول الهی که فرمود: هر کس در راه خدا، از روی ایمان و به حساب خدا و به منظور نزدیک شدن به حضرت حق برای یک نماز اذان بگوید، خداوند همه گناهان گذشته او را می آمرزد و در باقی مانده عمر بر او منت نهاده و نیروی خویشتن داری از گناه به او مرحمت نماید و او را با شهیدان و فداکاران راه حق در بهشت یکجا جمع کند.

گفتم: بیش تر بگو، خدای تو را رحمت کند، ای بلال! بهترین سخنی که از رسول اسلام صلی الله علیه و آله شنیده ای برای من بگو.

فرمود: ای وای ای پسر! بند دلم را بریدی، آن گاه گریه سر داد، او گریست و من اشک ریختم تا جایی که به خدا قسم دلم به حالش سوخت.

معلوم نیست جذبه بلال از چه بود، آیا از مضمون حدیث ذیل بود؟ یا کیفیت سؤال، خاطرات دیگری در او زنده کرد و او را آتش زد، به هر حال پس از آنکه از حال جذبه باز آمد، فرمود: بنویس: «بسم الله الرحمن الرحيم»، از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود: چون روز قیامت فرا رسد و خداوند همه را یک جا جمع کند، فرشتگانی از نور برای اذان گویان برانگیزد که پرچم ها و شعارهایی از نور به همراه دارند و مرکب هایی به یدک می کشند که زمامشان از زبرجد سبز و پای آنها از مشک اذفر است.

«اهمیت در معرفی زمام و پا، در آن است که پا و سر رمز مبدأ و انتها است، اذانی که با تعظیم خدا شروع و با کلمه توحید ختم می گردد، در عالم تجسم اعمال و تبدل اعراض به جواهر، بسیار مناسب است که به صورت مرکبی از نور گردد که زمام و آغازش، جوهری پرارزش و با عظمت هم چون زبرجد آن هم با رنگ سبز که

رنگ نخستین تحوّل جماد به عالم حیات و منتها و پایش از مشک اذفر باشد که رمز عطر افشانی گل توحید در فضای جان است.»

مؤذن ها بر مرکب های نور سوار و با طرز بسیار با شکوهی بر فراز آن مرکب ها می ایستند که اذان را ایستاده گفته اند و فرشتگان خدا، جلودار آنانند و به صدای بلند اذان می گویند.

سپس بلال، سخت به گریه افتاد و شیون کنان گریست و من نیز گریستم، همین که از گریه آرام گرفت، گفتم: سبب گریه ات چه بود؟ گفت: آه که تو چیزی را به یاد من آوردی.

از حبیب شنیدم که می فرمود: به حق آنکه مرا به پیامبری برانگیخت که مؤذن ها بر زبر مرکب ها ایستاده و «الله اکبر» گویان بر مردم گذر می کنند، همین که این را گویند، من صدای ضجه و ناله ای از امت می شنوم، اسامه بن زید پرسید: آن ضجه و ناله چیست؟ فرمود: غلغلۀ تسبیح و تحمید و تهلیل است و چون گویند: «اشهد ان لا اله الا الله»، امت من می گوید: ما در دنیا تنها همان خدای یکتا را می پرستیدیم، پس به آنها گفته می شود راست گفتید. همین که گفتند: «اشهد ان محمداً رسول الله» امت من می گویند: این همان است که پیام پروردگار ما را برای ما آورد و ما هم با آنکه او را از نزدیک ندیدیم به او ایمان آوردیم.

پس گفته می شود: راست گفتید، این همان است که وظیفۀ پیامبری را که از پروردگار شما داشت انجام داد و شما به او ایمان داشتید. پس بر خداست که میان شما و او جمع فرماید، سپس آنان را به منزل هایشان می رسانند و در آن منازل چیزهایی است که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر دل آدم زاده ای خطور

کرده است (۱).

سپس نگاه پر معنایی به من کرد و گفت: اگر بتوانی نمیری، مگر آنکه اذان بگویی، این کار را بکن و با افتخار منصب اذان گویی بمیر، دنباله روایت در وصف بهشت، بسیار مفصل است و ممکن است به خواست خدا در شرح بعضی از روایات ابواب آینده این کتاب بیان شود.

در هر صورت، ذکر واقعی آن است که انسان مفهوم و حقیقت ذکر را با کمک عقل و قلب درک کند و از روی رغبت ایمانی بگوید و زندگی خود را در تمام شؤون با آن ذکر هماهنگ نماید؛ اگر گفت: «سبحان الله»، معنایش را نیز درک کند که مولای او از هر عیب و نقصی منزّه است، پس باید بنده چنان مولایی هم درخور امکان و استعدادش، از عیب منزّه باشد، اگر گفت: «الله اکبر»، واقعاً توجه داشته باشد که تمام عالم و آدم در برابر او کوچک است و تنها بزرگ اوست و دست از بزرگ برداشته و محکوم کوچک گردد، اگر گفت: «لا إله إلا الله»، به دنبال آن با همه هستی، غیر خدا را نفی کرده و فقط عشق و حاکمیت او را در زندگی بپذیرد و همین طور با تمام اذکار اعم از واجب و مستحب به همین صورت معامله کند، تا بتوان به او بگویند «ذاکر حقیقی» است.

ص: ۲۷۶

۱- ۱) - الأمالی، شیخ صدوق: ۲۱۰، مجلس ۳۸، حدیث ۱؛ من لا یحضره الفقیه: ۲۹۲/۱، باب الاذان و الاقامه، حدیث ۹۰۵.

[وَ كُنْ كَالنَّازِعِ رُوحَهُ أَوْ كَالوَاقِفِ فِي الْعَرَضِ الْأَكْبَرِ غَيْرِ شَاغِلٍ نَفْسَكَ عَمَّا عَنَّاكَ مِمَّا كَلَّفَكَ بِهِ رَبُّكَ فِي أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ وَ وَعِيدِهِ وَ وَعِيدِهِ]

حال انسان در هنگام ذکر

به هنگام ذکر یا در همه حال مانند انسان محاضر باش؛ انسانی که قدرت انجام هیچ گونه عمل لغو و بیهوده ای ندارد، انسانی که در آن حال به غیر لطف و محبت و عنایت الهی به برنامه دیگری متوجه نیست و از غیر او کمک و یاری نمی خواهد و طمع به غیر جناب او ندارد.

اگر در همه حالات، چه در خانه، چه در بیرون، چه در سفر، چه در حضر، چه در وقت کسب، چه زمان معاشرت و چه هنگام خوردن و خوابیدن، خود را همانند آدم، محاضر بدانی، باور کن که لحظه ای حاضر نخواهی شد دست از حسنات برداری و چشم به هم زدنی حاضر نخواهی شد دامن حیاتت به آلودگی ها آلوده شود !!

یا خود را در همین دنیا و در تمام لحظاتش، حاضر در محضر حساب ببین، آن هم حساب و پرونده ای که قاضی و حاکمش خداست و عاقبت پرونده یا بهشت است یا جهنم.

ای عزیز! بیدار باش و فرصت گرانبهای عمر را غنیمت بدان و دست از

عروها لوثقای هدایت برنمدار و با دنیا به عنوان مزرعه آخرت معامله کن، عمر خیلی زودگذر است، برزخ و قیامت با تو هیچ فاصله ای ندارند، دنیا هم مانند آخرت، محضر خداست و تو بین در این محضر در چه حالی و در چه کاری؟ مواظب باش خود را به آنچه از جانب حضرت حق از امر و نهی و وعده و وعید، مأمور نیستی، مشغول نکنی که این شغلی است شیطانی و عاقبتی جز حسرت و پشیمانی و ضرر و خسارت ندارد. عمر را در گردونه اجرای اوامر و کناره گیری از محرمات و توجه به آنچه که به آن وعده بهشت داده شده و خودداری از آنچه که به آن وعده عذاب داده شده، مصرف کن.

به قول عارف با سوز، الهی قمشه ای رحمه الله:

برخیز شبی هنگام سحر*** بخروش دمی با دیده تر

آهی کش و ساز آهنگ سفر*** بشتاب دلا در راه وفا

از خواب گران بردار سری*** با سوز نهان با چشم تری

شمعی بفروز جانا سحری*** میکن سفری تا ملک بقا

یک عمر شدی سرمست*** غرور*** می نوش شبی از جام طهور

کز خاک رسی در عالم نور*** بخرام برون زین شهر فنا

غافل منشین دیوانگی است*** در راه شدن فرزاندگی است

دزد ره عشق چون خانگی است*** مندیش زکس جز نفس و هوا

در حضرت دوست گر بنده شوی*** از مهر رخس تابنده شوی

خورشید صفت رخشنده شوی*** ای ظلمتی از انوار هدا

صیاد ازل در عالم تن*** در نه قفس این چرخ کهن

بر بسته کنون باب و پر من*** سازد زکرم این مرغ رها

از دام جهان آزاد شوم*** خاک در آن صیاد شوم

باشد که زغم دلشاد شوم*** پایان رسدم اندوه و جفا

یا رب برسان آتش نفسی*** چون شعله طور سوزان هوسی

آزاد کن مرغ قفسی*** کز دام فراق گردیم رها(۱)

ص: ۲۷۹

۱-۱- الهی قمشه ای.

غسل قلب با اشک ندامت

دل خود را از تعلق به دنیا و امور آن و از تمام آلودگی های مربوط به دل با آب اندوه و حسرت بر عمر گذشته و با اشک پر قیمت چشم که در راه خدا به خصوص در دل شب های تار بر ظاهر صورتت جاری می گردد، بشوی. در روایت آمده: یک قطره اشک ندامت، دریایی از غضب الهی را خاموش می کند.

در حدیث است که:

در روز قیامت، شخصی را به میزان حساب، حاضر می کنند که در مدت عمر خود ظاهراً اعمال نیکی انجام داده، عمل های او را به جناب حق عرضه می کنند، حضرت باری، هریک از اعمال او را به عیبی و تقصیری برمی گرداند، آن گاه دستور می رسد که آن عبد باید به جهنم برود، یک موی از مژه چشم او پس از اذن حضرت حق عرضه می دارد: خداوندا! این شخص در شبی از شب ها یاد تقصیرات خود کرد و دلش سوخت و اشک ندامتش بر چهره جاری گشت به حدی که من در آن اشک غرق شدم، خداوند مهربان به قیمت آن اشک از بنده اش بگذرد و او را از جهنم نجات دهد.

انسان هر چند که تمام لحظاته را به خوبی گذرانده باشد، ولی باید در برابر عظمت حق، خود و اعمالش را هیچ انگاشته و به طور دائم در خلوت دل، محزون

باشد و بر گذشته تأسف خورده، در حدی که به یاد گذشته و خالی بودن پرونده اش از اعمالی که لایق مولاست گریه کند و با اشک چشم، جان را صفا دهد و مواظب باشد به آنچه مکلف نیست، عمر تلف نکند.

به قول الهی قمشه ای، در ترجمه جمله «قلوبهم محزونہ» که در وصف عاشقان حق از امام عارفان امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده:

پر انده باشد آن دل های مشتاق***بلی جفت غم است از یار خود طاق

به هر دل مشتعل تقوا فر وزند***چه شمعش در شرار غم بسوزند

کدامین غم؟ غم دین، دین دلبر***کز آن غم کس مبادا شاد خاطر

نشان معرفت قلب حزین است***دل پاکان به درد غم قرین است

درخت معرفت بار آورد درد***سرشک سرخ بارد بر رخ زرد

ز هر غم خاطری باشد پریشان***غم یار و غم جسم و غم جان

غم دین شادی هر دو جهان است***غم دنیای دون خوردن زیان است

چه خوش گفت آن حکیم ذوق پرور***غم دین خور، مخور اندوه دیگر

غم دین خور که دنیا غم ندارد***عروس یکشبه ماتم ندارد

[وَاجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ مِنْ أَجْلِ ذِكْرِهِ لَكَ فَإِنَّهُ ذِكْرُكَ وَهُوَ غِنَى عَنْكَ فَذِكْرُهُ لَكَ أَجَلٌ وَأَشْهَى وَ أَنْتُمْ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَ أَسْبَقَ]

ذاکر حق

یاد وجود مقدس او باش، به خاطر این که او یاد تو است و از آنجا که یاد او نسبت به عبد همیشگی و در تمام لحظه ها است و در پیشگاه حضرت او غفلت و نسیان راه ندارد، پس در مقابل چنین یادی که محبوب از تو دارد، تو هم در تمام لحظه ها و آنات و حرکات و سکنتات به یاد او باش.

بیدار باش که حضرت دوست، چه گونه یاد تو است؟ تو را خلق کرده و هرچه لازم داشتی به تو مرحمت فرموده و هرچه احتیاج داری به تو عنایت می کند، با این که هیچ احتیاج و نیازی به تو ندارد. کدام لحظه را می شناسی که حضرت جانان از تو غافل بوده و تو را از یاد برده باشد؟

این ظلم بزرگی است که محبوب به طور دائم یاد تو باشد و تو از او یاد نکنی و به خصوص به امر و نهی او توجه نداشته باشی.

امام سجّاد علیه السلام، در دعای ابو حمزه که از پراهمیت ترین دعاهای شیعه است، درباره عنایات حضرت حق، عرضه می دارد:

آقای من! منم آن کودکی که پروریدی، منم نادانی که به من علم و آگاهی آموختی منم گمراهی که او را هدایت کردی، منم پستی که او را به رفعت و بلندی

و آقایی رساندی، منم ترسانی که او را راحت و آسوده ساختی، منم گرسنه ای که سیرش کردی، تشنه ای که سیرایش نمودی، برهنه ای که پوشاندی، فقیر و بی چیزی که توانگرش نمودی، ناتوانی که نیرویش دادی، خواری که عزیزش فرمودی، بیماری که درمانش دادی، گدایی که دستش را از عنایت و لطف پر کردی، گنهکاری که برای حفظ آبرویش او را پوشاندی، خطا کاری که از او درگذشتی، منم آن اندکی که بسیارم نمودی، خوار شده ای که او را کمک کردی و رانده ای که منزلش دادی.

و سید مظلومان، پیشوای شهیدان، امام حسین علیه السلام در دعای عرفه که دعای بی نظیری است، عرضه می دارد:

ای مولای من! تویی که بر من منت نهادی، تویی که به من نعمت دادی، تویی که بر من احسان کردی، تویی که بر من نیکی کردی، تویی که مرا فضیلت دادی، تویی که کاملم کردی، تویی که روزی ام دادی، تویی که به من توفیق دادی، تویی که به من عطا فرمودی، تویی که مرا توانگر کردی، تویی که مرا ننگه داشتی، تویی که مأوایم دادی و کارم را کفایت کردی، تویی که هدایت نمودی، تویی که خود دارم کردی، تویی که بر من پرده پوشیدی و مرا آمرزیدی، تویی که از من درگذشتی و پابرجایم کردی و عزیزم داشتی، تویی که کمکم کردی و بازویم را گرفتی و تأییدم فرمودی و یاورم شدی و شفایم بخشیدی و عافیتم دادی و گرامی ام داشتی.

فیض، آن عاشق دلباخته در این که هرچه را بنگری و به هرچه فکر کنی ریشه و اصل، آن اوست، می گوید:

عارفان از چمن قدس چو بوی تو کشند***خویش را بی خرد و مست به کوی تو کشند

چون بخ ورشید فتد چشم حقایق بینان***برقع چشمه خورشید زروی تو کشند

خستگان بدرون ظلمات ار گذرند***هر طرف دست بیازند که موی تو کشند

عاشقان با جگر سوخته و چشم پر آب***تشنه آب حیاتی که ز جوی تو کشند

هرچه بینند جمال تو در آن می بینند*** صورت و معنی هر چیز به سوی تو کشند

سرو را در نظر آرند بیاد قد تو*** گرد گلزار برآند که بوی تو کشند

هر ثنا هر که کند در حق هر کس همه را*** به له الملک وله الحمد به سوی تو کشند

روز ایشان بود آنکه که به رویت نگرند*** شب زمانی که در آن طره موی تو کشند(۱)

آری، او را با این همه محبت و عنایتی که در حق تو کرده یاد کن که او را در عین این که از هر جهت بی نیاز از تو می باشد یاد تو است، او که تو را یاد می کند، یاد او نسبت به تو از یاد تو نسبت به او بزرگ تر و مرغوب تر و تمام تر است و یاد او همیشه نسبت به تو، جلوتر از یاد تو نسبت به اوست، حق نیست که او این گونه به نظر لطف و عنایت بر تو بنگرد و تو او را نادیده بگیری!

ص: ۲۸۴

[وَ مَعْرِفَتِكَ بِذِكْرِهِ لَكَ يُورِثُكَ الْخُضُوعَ وَ الْإِسْتِحْيَاءَ وَ الْإِنْكَسَارَ وَ يَتَوَلَّدُ مِنْ ذَلِكَ رُؤْيَاهُ كَرَمِهِ وَ فَضْلِهِ السَّابِقِ وَ تَخْلُصُ لَوَجْهِهِ وَ تَصَغُرُ عِنْدَ ذَلِكَ طَاعَاتُكَ وَ إِنْ كَثُرَتْ فِي جَنْبِ مَنْنِهِ]

کوچک شمردن اعمال در پیشگاه الهی

اشاره

وقتی به این معنی واقف می شوی که وجود مقدس یار لحظه ای از یاد تو غافل نباشد و اوست که هم چون ماهی دریا تو را غرق در نعمت و آقایی و کرامت کرده و اوست که در تمام مواقعف به داد تو رسیده و هرگونه وسیله زندگی و خوشی و راحتی برای تو فراهم آورده، این آگاهی باعث و مورث سه حقیقت می شود، باعث می شود که در تمام جوانب حیات، نسبت به حضرت او، حال خضوع گرفته و در برابر امر و نهی او تکبر نکنی و نیز موجب می گردد که در خلوت و آشکار نسبت به تمام امورت از حضرت او حیا کنی و غفلت باعث می شود که در برابر پیشگاه مقدس او سر عجز و انکسار به خاک آوری.

و عبادات هرچند در برابر نعمت های او به نظرت زیاد بیاید بر اثر این آگاهی کوچک و حقیر به نظر خواهد آمد، تا جایی که در برابر عظمت او از عبادات خود با همه کثرتش، شرمسار و خجالت زده خواهی شد.

به راستی فعل موجود، ممکن و ضعیف و حقیر و پست هر چند زیاد باشد، در برابر عنایت و لطف واجب چه قدر و ارزشی دارد ؟

ای عزیز! اعمالی که از تو برای حضرت دوست صادر می شود و به گمان تو تمام عیار است، ممکن است دارای عیوبی باشد که تو راه به آن نبرده باشی و از نظر تو مخفی مانده باشد.

از عطای سلمی که یکی از مشاهیر اهل حال است نقل شده که:

در اوایل حال، نساجی داشته و از آن شغل کسب معاش می نموده.

روزی پارچه ای بافت، پارچه ای که برای بافت آن وقت بسیار صرف کرده بود و نهایت دقت را در آن به کار برده بود و اعتقاد داشت در نهایت محکمی و خوبی است.

پارچه را به بازار می برد و به بزازی که متخصیص پارچه و قیمت بود ارائه می کند، بزاز از قیمتی که عطا در نظر داشت کم تر قیمت می کند؛ زیرا عیوبی در پارچه بود که بزاز به آن اشاره می کند در حالی که آن عیوب از دید عطا دور مانده بود.

عطا پس از علم به عیوب، در وسط بازار، شروع می کند به بلند گریه کردن، بزاز از کرده پشیمان می شود و به عطا می گوید: مرا ببخش به هر قیمتی که می خواهی از تو می خرم، عطا می گوید: گریه من از کمی قیمت پارچه نیست، بلکه از این است که من با وجود سعی بسیاری که در بافت این پارچه کرده ام و به اعتقاد خود آن را بی عیب می دانستم، معیوب از آب در آمد و من از عیب آن غافل بودم، شاید عمل های من هم مثل این پارچه پر از عیب باشد و چون روز قیامت به نظر خبیر بصیر برسد، عیب هایش ظاهر گردد، در حالی که من از آن غافل بودم و آن روز چه کنم؟!

آیت الله بروجردی، یکی از اعظام علمای شیعه و فقهای بزرگ مذهب بود،

شخصیت ممتاز علمی و عملی ایشان باعث گشت که در زمان وی، حوزه علمیه قم از چنان عظمتی برخوردار شود که صدای دانش و مذهب شیعه به بسیاری از کشورها برسد.

امام خمینی رحمه الله برای حضرت آیت الله بروجردی رحمه الله اهمیت و احترام خاصی قائل بودند.

نقل می کنند: یک روز عده ای از علمای بلاد در محضر آیت الله بروجردی جمع بودند، در برابر ایشان صحبت از خدمات ارزنده آن جناب به میان آمد و هرکسی گوشه ای از برنامه های پراهمیت ایشان را اعم از پربار کردن فقه، عظمت دادن به حوزه، چاپ کتب علمی، تأسیس دارالتقریب، ساختن مساجد و مدارس، فرستادن مبلغ به ممالک خارجی، گوشزد می کرد و آن جناب با دقت به آن مسائل گوش می دادند، تنها پیرمرد عالمی که اکثر حضار او را نمی شناختند و معلوم بود از گوشه ای از کشور به دیدن آن جناب آمده ساکت بود.

آیت الله بروجردی به او فرمودند: شما هم چیزی بگو، ناگهان پیرمرد با حالی پر از خضوع و انکسار عرضه داشت:

أَخْلِصِ الْعَمَلَ فَإِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ (۱).

حضرت آیت الله، آنچه گفتند به درد شما نمی خورد، عمل خالص کن که زرگری که بناست اعمال را محک بزند، بیدار بیدار است.

نوشته اند بهت مجلس را گرفت و به پهنای صورت، اشک از دو دیدگان حضرت آیت الله بروجردی سرازیر شد.

آری، اعمال ما را با عطا و عنایت او چه نسبت است، اصولاً اعمال ما انسان ها

ص: ۲۸۷

قدر و قیمتی ندارد که در برابر عطای دوست بتوان از آن حرف زد !!

به قول الهی آن عارف فرزانه و بیدار یگانه:

هرچه جز زندگی عشق فنا بود فنا***هرچه جز بندگی یار هوا بود هوا

عاشقان را غم و اندوه صفا بود صفا***عارفان را الم و درد، دوا بود دوا

مهر خورشید به ذرات نکو بود نکو***عشق و حیرانی ذرات به جا بود به جا

طاعت ما غلط و نقص و گنه بود گنه***رحمت او کرم و جود و عطا بود عطا

کرم دوست به ما در عوض سعی و عمل***در بر عقل چنین نکته خطا بود خطا

به گدایان زره عشق کرم کرد کرم***حسن بی حد رخ یار روا بود روا

با «الهی» اگر از لطف نظر داشت نظر***رحمتش عام به هر شاه و گدا بود گدا(۱)

ص: ۲۸۸

[وَرُؤْيُكَ ذِكْرَكَ لَهُ تُورُثُكَ الرِّيَا وَالعُجْبَ وَالسَّفَهَ وَالعِلْظَهَ فِي خَلْقِهِ وَاسْتِكْثَارِ الطَّاعَةِ وَنِسْيَانِ كَرَمِهِ وَفَضْلِهِ]

متوجه باش ذکرى که نسبت به حق داری، به توفیق خود اوست، مبادا فکر کنی کار تو است که تو قدرت بر انجام هیچ کاری نداری، اگر عنایت و محبت او نباشد، یک ذکر یا یک رکعت عبادت از دستت بر نخواهد آمد.

اگر ذکر خود را بینی، به تدریج به ریا و عجب و سفاهت و تندی با خلق دچار خواهی شد و طاعت و ذکرت به نظر زیاد خواهد آمد و کرم و فضل حضرت دوست را فراموش خواهی کرد، آن زمان است که در پرتگاه سقوط قرار خواهی گرفت و عاقبت بدی، پیدا خواهی کرد.

[وَ لَا يَزِدَادُ بِذَلِكَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا وَ لَا يَسْتَجْلِبُ بِهِ عَلَى مُضِيِّ الْأَيَّامِ إِلَّا وَحْشَةً]

در صورت دچار شدن به ریا و عجب و سفه و غلظت نسبت به خلق، نتیجه ای جز دوری از حضرت نخواهی داشت و از عمر گذشته ات، جز وحشت و نفرت حاصل نخواهد ماند.

ص: ۲۸۹

[وَ الذِّكْرُ ذِكْرَانِ: ذِكْرٌ خَالِصٌ بِمُوَافَقَةِ الْقَلْبِ، وَ ذِكْرٌ صَادِقٌ يَنْفَى ذِكْرَ غَيْرِهِ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِنِّي لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَيَّ نَفْسِكَ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمْ يَجْعَلْ لِذِكْرِهِ مَقْدَاراً عِنْدَ عِلْمِهِ بِحَقِيقَتِهِ سَابِقَهُ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ مِنْ قَبْلِ ذِكْرِهِ لَهُ]

اقسام ذکر

ذکر بر دو قسم است:

اول: ذکر خالص، و آن ذکرى است که فقط حال الهی قلب بدرقه اوست و مشوب به هیچ غرضی نیست.

دوم: ذکر صادق، و آن ذکرى است که ذاکر، خدا را به هر صفتى ذکر می کند به مقتضای آن ذکر نیز عمل نماید و این حقیقت را بدان که به هر قدرتى از علم و معرفت برسى، از ذکرى که در خور حضرت اوست، عاجز خواهی بود، چنان که حضرت رسالت پناه در مقام عجز و انکسار به جناب دوست عرضه می داشت: من توانایی و قدرت بر احصا حمد و ثنای تو آن چنان که لایق تو است ندارم.

رسول الله صلى الله عليه و آله با وجود مناعت شأن و قرب به جناب حق، اظهار عجز و قصور می نمودند و اظهار عجز و قصور نیست، مگر از جهت آنکه می دانست که قدرت بشری به کُنْه حقیقت ذکر الهی نمی رسد و ذکر عبد در جنب حق، فوق العاده قاصر و ناچیز می باشد.

ص: ۲۹۰

[فَمَنْ دُونَهُ أَوْلَىٰ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذْكُرَ اللَّهَ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مَا لَمْ يَذْكُرِ اللَّهُ الْعَبْدَ بِالتَّوْفِيقِ لِذِكْرِهِ لَا يَقْدِرُ الْعَبْدُ عَلَىٰ ذِكْرِهِ]

پس هرگاه حضرت خیر البشر در برابر ذکر حق، اظهار عجز و اعتراف به قصور داشته باشد، غیر او که جهل محض و فقر خالص و لاشیء و عدم است به طریق اولیٰ از ذکر حق که لایق به جناب اوست، عاجز است.

هرگاه بنده اراده کرد که ذکر خدا کند، باید بداند مادامی که حضرت باری ذکر او نکند، توفیق و توانایی بر ذکر خداوند پیدا نخواهد کرد.

الهی، آن عارف فرزانه می گوید:

ما به تو داریم و بس چشم نیاز ای حبیب***در گه لطف شماسست بر همه باز ای حبیب

تاب فراق تو نیست با دل بیمار من***یا بکش از تیر ناز یا بنواز ای حبیب

شب همه شب شمع وار خندم و گریم***زشوق در دلم از عشق تو است سوز و گداز ای حبیب

دین الهی است عشق، ذکر تو تسبیح من***قبله جانم تویی وقت نماز ای حبیب(۱)

ص: ۲۹۱

قال الصادق عليه السلام:

فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَا يَزِمُ بِلْ أَلْفٍ أَوْ أَكْثَرَ وَ أَدْنَى الشُّكْرِ رُؤْيُهُ النَّعْمَةَ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الرِّضَا بِمَا أُعْطِيَ وَ أَلَّا يَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ يُخَالَفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ.

وَ كُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ تَجِدَ اللَّهَ رَبًّا كَرِيمًا عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ، وَ لَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عِبَادَةٌ يَتَعَبَّدُ بِهَا عِبَادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ لِأَطْلَقَ لَفْظُهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا، فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْهَا خَصَّهَا بَيْنَ الْعِبَادَاتِ وَ خَصَّ أَرْبَابَهَا فَقَالَ تَعَالَى: وَ قَلِيلٌ مِنَ عِبَادِي الشَّاكِرُونَ.

وَ تَمَامُ الشُّكْرِ إِعْتِرَافُ لِسَانِ السَّرِّ خَاصَةً بِاللَّهِ تَعَالَى بِالْعَجْزِ عَنْ بُلُوغِ أَذْنِي شُكْرِهِ لِأَنَّ التَّوْفِيقَ لِلشُّكْرِ نِعْمَةٌ حَادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرُ عَلَيْهَا وَ هِيَ أَكْبَرُ قَدْرًا وَ أَعَزُّ وَجُودًا مِنَ النَّعْمَةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَفَّقَتْ لَهُ فَيَلْزِمُكَ عَلَيَّ كُلِّ شُكْرٍ شُكْرٌ أَكْبَرُ مِنْهُ إِلَيَّ مَا لَا نِهَائِيَهُ مُسْتَعْرِقًا فِي نِعْمَةٍ قَاصِرًا عَاجِزًا عَنْ دَرْكِ غَايَةِ شُكْرِهِ.

وَ أَنِّي يَلْحَقُ شُكْرُ الْعَبْدِ نِعْمَةَ اللَّهِ وَ مَتَى يَلْحَقُ صِيْنِعُهُ بِصِيْنِعِهِ وَ الْعَبْدُ ضَعِيفٌ لَا قُوَّةَ لَهُ أَبَدًا إِلَّا بِاللَّهِ. وَ اللَّهُ غَنِيٌّ عَنْ طَاعِهِ الْعَبْدِ قَوِيٌّ عَلَيَّ مَزِيدِ النَّعْمِ عَلَيَّ الْأَبَدِ فَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَيَّ هَذَا الْأَصْلُ تَرَى الْعَجَبَ.

[قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي كُلِّ نَفْسٍ مِنْ أَنْفَاسِكَ شُكْرٌ لَازِمٌ بِلِ أَلْفٍ أَوْ أَكْثَرٍ]

امام صادق علیه السلام می فرماید:

در هر نفسی از نفس هایت شکری لازم است، بلکه هزار شکر یا بیش تر.

در جمله بالا بیش تر دقت کنید. جمله ای که عین حقیقت و حق حقیقت در آن منعکس شده، شما نفسی می کشید و خیال می کنید فقط مقداری اکسیژن به وسیله دستگاه تنفس به بدن اضافه می کنید و سوخته آن را به نام کربنیک بر می گردانید؛ نه، به این سادگی نیست، برای ایجاد شدن یک نفس در وجود شما میلیارد میلیارد چرخ در این کارگاه با عظمت هستی به حرکت درمی آید یا در حرکت است تا نفسی برای شما ساخته شود، چون فرو رود، ممد حیات شود و چون بیرون آید مفرح ذات، پس در هر نفسی، میلیاردها نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب و برای توفیق یافتن به هر شکری نیز شکری واجب، تا جایی که وجوب تعداد شکر نسبت به حق از نهایت بگذرد، اینجا است که فریاد همه انبیا و امامان علیهم السلام و بیداران و عاشقان بر آمده که:

از دست و زبان که بر آید***کز عهده شکرش بدر آید (۱)

و به قول فیض، آن عارف شوریده حال:

کسی کو چشم دل بیدار دارد***نظر پیوسته با دلدار دارد

به هر جا بنگرد چشم خداین***تماشای جمال یار دارد

ص: ۲۹۶

تماشا در تماشا باشد آن را***که در دل، دیده بیدار دارد

چه پروا دارد از تاریکی زلف*** که از شمع رخس انوار دارد

دو روزی فیض را مهلت ده ای عمر***دلش با عشق بازی کار دارد(۱)

برای ایجاد شدن یک نفس، می دانید باید چه نعمت های عظیمی به کار بیفتد، تا انسان بتواند یک نفس راحت بکشد.

زمین باید به دور خورشید بگردد تا فصل ها مهیا شود، به دور خود بگردد تا شب و روز به وجود آید، آفتاب باید بر زمین بتابد، تا قسمتی از آب ها تبخیر گردد، تا گیاهان و درختان برویند، تا موجودات زنده به حیات خود ادامه دهند، تا میکروب ها و ویروس های مضر، نابود شوند، تا عمل کربن گیری به وسیله هزاران میلیارد گیاه و درخت انجام گرفته، اکسیژن زمین تأمین گردد، تا بین اکسیژن و ازت، تعادل حاصل شود و پس از آن میلیاردها سلول در بدن باید فعالیت هماهنگ کنند، تا دستگاه تنفس بتواند کار کند تا بشود یک نفس کشید، شما تفصیل این فعل و انفعالاتی که یک هزارمش گفته نشد اگر بخواهید در کتب مربوط ببینید، باید یک کتاب خانه عظیم را از اول تا آخر مطالعه کنید تا ماهیت یک نفس کشیدن برای شما روشن شود، آن گاه به این معنی پی می برید که برای هر نفس، میلیاردها نعمت به کار گرفته می شود، پس برای یک نفس، میلیاردها شکر لازم است و برای هر شکری نیز شکری واجب و در این آفرینش کدام قدرت است که از عهده شکر آن حضرت برآید ؟

ما اگر بخواهیم نسبت به مسئله شکر حق، انصاف دهیم، باید بگوییم: نسبت به یک نعمت حق که به نظر ما ساده می آید، ادای شکر نکرده و حقی به جا نیاورده ایم.

ص: ۲۹۷

شکر، معلول معرفت نعمت است و ما به خصوص برای کدام یک از نعمت های الهی قدم معرفت برداشته ایم، تا پس از آگاه شدن به موقعیت نعمت در زندگی خویش به ادای شکر برخیزیم؟

به قول عاشق عارف، الهی:

گر این بود عمری که از دست ما شد***دریغا که یکسر به باد فنا شد

دریغا که سرمایه زندگانی***هدر گشت و بر باد رفت و هبا شد

به باطل گذشته است ایام عمری***که بیاد حق رفت و صرف هوا شد

به بازیچه بگذشت دور جوانی***فغان کین چنین گوهری بی بها شد

ز چرخ ای جوانان دوران پرسید***که دور جوانی پیران کجا شد

رود عمر و ماند به جا حسرت و غم***بر آن دل که غافل زیاد خدا شد(۱)

دستگاه تنفس و عوامل نفسی

اشاره

امام صادق علیه السلام در ابتدای روایت باب شکر می فرماید:

در هر نفسی از نفس هایت شکری لازم، بلکه هزار شکر یا بیش تر لازم است. این مسئله جداً احتیاج به توضیح و تشریح دارد و در این زمینه، لازم است عزیزانی که نسبت به حقایق دنبال معرفت هستند، اطلاعات مهمی در زمینه های مربوط به شکر کسب کنند.

شکر چون در ارتباط با نعمت های معنوی و مادی است، نعمت هایی که انسان بی واسطه و به واسطه با آن سر و کار دارد، اگر بخواهد به نحو مفصل مورد بحث قرار بگیرد، از چند جلد کتاب و شاید از مجلدات غیر قابل شمارشی تجاوز کند

ص: ۲۹۸

و برای یک انسان با این عمر کوتاه و گرفتاری های گوناگون، میسر نیست، بنابراین باید از حد امکان خود و کمی دقت و مطالعه اهل دل استفاده کرد و تا جایی که امکان دارد به مطلب چهره کلی و دورنمایی داد، در قسمت اول، لازم است دورنمای دستگاه تنفس که عامل نفس کشیدن انسان است و حضرت صادق علیه السلام در مرحله اول روایت به مسئله نفس و شکر آن اشاره فرموده توضیح داده شود، سپس در شرح بقیه حدیث شریف با کمک آیات قرآن و روایات به خواست حضرت دوست، اقدام گردد.

در کتاب «فیزیولوژی انسان» که کتابی است تحقیقی و علمی و بر اساس تحقیقات و تجربیات علمی و عملی هزاران فیزیولوژیست به رشته تحریر درآمده، می خوانیم (۱):

ساده ترین تعریف تنفس عبارت است از: روشی که توسط آن مبادلات گازی بین یک سلول زنده و محیط آن به انجام می رسد.

بنابراین، تنفس شامل کیفیت های دیگر به غیر از عمل مکانیکی نفس کشیدن است، دستگاه گردش خون با همه اهمیتی که دارد، نمی تواند اکسیژن و انیدرید کربنیک را به سوی سلول یا بالعکس حمل کند؛ مگر این که دستگاه تنفس، عمل خود یعنی، قرار دادن اکسیژن در اختیار خون و گرفتن انیدرید کربنیک از آن را انجام دهد، پس تنفس مجموعه ای از چندین عمل بوده و همکاری و شرکت تعدادی از اعضای اندام را در بر می گیرد.

ص: ۲۹۹

ابتدا ما تنفس را به دو مرحله متمایز تقسیم می کنیم:

۱. تنفس خارجی

۲. تنفس داخلی

تنفس خارجی شامل، حرکت هوا به داخل ریه ها و بالعکس است، انتقال اکسیژن از ریه ها به خون و انتقال انیدرید کربنیک از خون به ریه، وسایلی که اکسیژن توسط آن به سلول ها می رسد و وسایلی که توسط آنها انیدرید کربنیک از سلول ها به طرف ریه برگردانده می شود.

تنفس داخلی با استفاده از اکسیژن و تولید انیدرید کربنیک، توسط سلول ها سر و کار دارد و اغلب تنفس سلولی نامیده می شود. تنفس داخلی در کتاب های شیمی شرح داده می شود و ما از ذکر آن در اینجا خودداری می کنیم.

تنفس خارجی، تحت عناوین زیر مورد بحث قرار می گیرد:

۱. حرکات تنفسی

۲. کنترل تنفس

۳. شیمی تنفس

حرکات تنفسی: دو حرکت اصلی در تنفس وجود دارد که عبارتند از، عمل دم که در جریان آن هوا به داخل ریه ها آورده می شود و عمل بازدم که در جریان آن هوا از ریه ها بیرون رانده می شود.

عمل دم، توسط انقباض دیافراگم و عضلات بین دنده ای خارجی شروع می شود، این انقباض توسط امواج عصبی دستگاه عصبی مرکزی که توسط اعصاب فرنیکی به دیافراگم و توسط اعصاب بین دنده ای به عضلات دنده ای برده می شود

ص: ۳۰۰

برقرار می گردد.

انقباض دیافراگم، سبب می شود که این عضله به طرف پایین حرکت کند و این امر، قفسه سینه را از بالا به پایین بزرگ می کند.

عضلات شکمی به تدریج که دیافراگم پایین می آید شل می شوند. انقباض عضلات بین دنده ای، دنده ها را بالا کشیده و در همان زمان آنها را کمی چرخش می دهد و به این ترتیب استخوان جناق را به جلو می راند، این عمل، قفسه سینه را از طرفین و هم چنین از جلو به عقب، بزرگ می کند.

بزرگ شدن حجم قفسه سینه، یک کاهش فشار در این محفظه تولید می کند، به طوری که فشار در ریه ها کم تر از فشار جو می شود و در نتیجه هوا به داخل ریه ها هجوم می برد. جریان هوا به داخل ریه ها آن قدر ادامه می یابد تا فشار در ریه ها برابر با فشار جو گردد.

جریان هوا به داخل ریه ها بستگی به اختلاف بین فشار جو و فشار هوای داخل جابجه ها داشته و هم چنین به مقاومت مجاری هوایی در برابر جریان هوا نیز بستگی دارد. بیش ترین مقاومت در برابر جریان هوا، در بینی وجود دارد !!

عمل بازدم در تنفس آرام، یک عمل غیر فعال یا پاسیو است؛ به این معنی که در نتیجه رفع انقباض عضلات دمی و بازگشت ارتجاعی، ریه ها کشیده شده حادث می شود و حجم قفسه سینه به تدریج که به حجم استراحت باز می گردد، کاهش می یابد. یک انقباض، همزمان عضلات شکمی احشا را به طرف بالا رانده و به این ترتیب به بالا رفتن دیافراگم که در هنگام رفع انقباض انجام می شود کمک می کند.

فشار هوا در ریه ها بر اثر این اعمال از فشار جو بیش تر می شود، چون ریه ها به طور آزاد با محیط خارج ارتباط دارند؛ لذا هوا آن قدر از ریه ها خارج می شود، تا فشار دوباره با فشار جو برابر گردد و به این ترتیب، عمل بازدم کامل می شود و بازدم

عمیق، احتیاج به انقباض پُر قدرت عضلات تنفسی دارد.

بر اثر حرکات عادی تنفسی، قسمتی از هوای موجود در ریه ها با هر عمل دم، تجدید شده و هوای مانده در هر عمل بازدم خارج می گردد، به این ترتیب، هوا در داخل حبابچه ها به طور نسبی تازه نگاه داشته می شود.

«خوانندگان عزیز، ملاحظه کنید برای یک نفس که به نظر ما چیزی نیست، چه اعمال عجیب و غریب و مراحل شگفت انگیز انجام می گیرد؟ راستی، کدام انسان است که بتواند از عهده شکر یک نفس بر آید؟

انقباض عضلات تنفسی در هنگام دم، موفق به بزرگ کردن حفره سینه می شود و این امر سبب جریان هوا به داخل ریه ها می گردد.

هنگامی که عضلات دمی شل شده و قفسه سینه حجم استراحت خود را باز می یابد، هوا به طرف خارج جریان پیدا می کند، جریان هوا بستگی به اختلاف فشار بین جو و سینه دارد.

دو ناحیه در سینه وجود دارد که در آنها تغییرات فشار حادث می شود، یکی در فضای داخل جنبی و دیگری در ریه ها، شرح بیش تر این تغییرات فشار، به درک چگونگی حرکت هوا به داخل ریه ها و بالعکس کمک خواهد کرد.

فشار داخل جنبی، فشاری است که بین دو لایه جنب یا بین جدارهای قفسه سینه و ریه ها وجود دارد، فشار داخل جنبی در تنفس عادی همیشه کم تر از فشار جو است؛ زیرا قفسه سینه از ریه ها که همیشه به علت خاصیت ارتجاعی شان تمایل به روی هم خوابیدن دارند بزرگ تر است. این عمل بازگشت ارتجاعی ریه به طور دائم کششی روی جدارهای سینه اعمال می کند، به تدریج که قفسه سینه در هنگام دم، بزرگ می شود، فشار داخل جنبی بیش تر منفی می گردد؛ زیرا جدار سینه از ریه ها بیش تر دور می گردد؛ اما ریه ها باید از حرکت رو به خارج جدارهای

سینه تبعیت کند و در نتیجه متسع می شوند فشار داخل جنبی به تدریج که ریه ها از هوا پر می شوند کم تر منفی می گردد.

ناحیه دوّمی که در آن تغییرات فشار حادث می شود، مجاری هوایی و حبابچه های ریه ها هستند. این فشار موسوم به فشار داخل ریوی است، هنگامی که هیچ گونه جریان هوا به داخل ریه یا بالعکس وجود ندارد، فشار در حبابچه ها برابر با فشار جو است.

در هنگام عمل دم، فشار داخل ریه در نتیجه اتساع ریه ها به تبعیت از بزرگ شدن حجم قفسه سینه از فشار جو کم تر می شود و هوا آن قدر به درون ریه ها جریان می یابد تا فشار داخل ریه مجدداً با فشار جو برابر گردد، به تدریج که حجم قفسه سینه بر اثر انقباض عضلات دم، کاهش می یابد و ریه های ارتجاعی روی هم می خوابند، فشار داخل ریه از فشار جو بیش تر می شود و هوا آن قدر به خارج جریان می یابد تا فشار داخل ریه مجدداً با فشار جو برابر گردد و در اینجا دوره تنفسی تکمیل می شود.

عاملی که در پر کردن ریه ها از هوا اهمیت زیادی دارد، کشش سطحی است. هر دو سطح مرطوب به علت کشش سطحی به طور محکم به یک دیگر می چسبند، کشش سطحی سبب می شود که دو لایه جنب (لایه ای که ریه را می پوشاند و لایه ای که قفسه سینه را مفروش می کند) هنگام بزرگ شدن قفسه سینه از یک دیگر جدا نشوند و بنابراین ریه ها را وادار به اتساع می کند؛ یعنی ریه ها باید از حرکات قفسه سینه پیروی کنند.

کشش سطحی هم چنین در سطوح مرطوب داخلی ریه ها اعمال می شود و در نتیجه این سطوح تمایل پیدا می کنند که به یکدیگر چسبیده و اتساع حبابچه ها را محدود کنند.

از اثر این چسبندگی توسط وجود یک ماده لیوپروتئینی موسوم به ماده کاهش دهنده فشار سطحی یا سرفکتانت که کشش سطحی بین سطوح مرطوب بافت ریه را کاهش داده و به این ترتیب اجازه می دهد حبابچه ها با سهولت نسبی متسع شوند جلوگیری می شود.

هدف نهایی دستگاه تنفس، رساندن هوای تازه به حبابچه ها برای انتقال اکسیژن آن به خون از یک طرف و خارج کردن هوای مصرف شده از طرف دیگر است.

مبادله هوا در سطح حبابچه ای، تهویه آلوئولی نامیده می شود، البته تمام هوایی که وارد مجاری تنفسی می شود به حبابچه ها نمی رسد و قسمت بزرگی از آن فقط مجاری تنفسی را که برای انتقال هوا و نه برای مبادله گازها بین هوا و خون به وجود آمده اند، پر می کند.

یک همگامی زیاد برای انجام انقباض عضلات تنفسی در زمان مناسب و به میزان مناسب برای برآوردن احتیاجات متغیر بدن به اکسیژن مورد لزوم است. یک مرکز تنفسی، لازم است تا فعالیت عضلات تنفسی را با یکدیگر مربوط سازد و چنین مرکزی شامل قسمت های دمی و بازدمی در پیاز مغز تیره قرار گرفته است.

مرکز تنفسی، می تواند تحت تأثیر امواج عصبی قسمت های مختلف دستگاه عصبی و امواج عصبی صادره از هر نقطه بدن و هم چنین توسط ترکیب شیمیایی و درجه حرارت خونی که از آن می گذرد قرار گیرد، به عبارت دیگر، تنفس، هم توسط عوامل عصبی و هم توسط عوامل شیمیایی کنترل می شود.

می توان کنترل عصبی تنفس را به عنوان یک عامل تنظیم کننده در نظر گرفت؛ زیرا دستگاه تنفس را قادر می سازد که احتیاجات متغیر بدن را برآورده سازد، از طرف دیگر می توان کنترل شیمیایی را به عنوان یک پایه اصلی در نظر گرفت؛ زیرا شخص را مجبور می سازد که با وجود کوششی که برای کنترل تنفس به طور ارادی به

عمل می آورد، به تنفس ادامه دهد و این عامل حتی هنگامی که کنترل عصبی مثلاً در هنگام خواب به حد اقل می رسد، تنفس را ادامه دهد.

مدت زیادی فیزیولوژیست ها تصوّر می کردند، یک مرکز تنفسی در پیاز مغز تیره وجود دارد که مسؤول ارسال ریتمیک امواج عصبی از راه اعصاب حرکتی عضلات تنفسی است و بنابراین مرکز کنترل تنفس است.

امروزه ما می دانیم که مراکز مهم دیگری که با مرکز تنفسی پیاز مغز تیره مربوط هستند نیز برای تنفس طبیعی، ضروری اند.

امروزه این موضوع مورد قبول عموم است که سه مرکز عمده وجود دارند که می بایستی برای همگام کردن انقباض و انبساط عضلات تنفسی با یکدیگر همکاری کنند و به این ترتیب تجدید هوای تازه و دفع هوای مانده از ریه ها را تأمین می کنند.

این سه مرکز عمده عبارتند از:

۱- مرکز پیاز مغز تیره که می تواند حرکات دمی و بازدمی را به طور ریتمیک با توالی مناسب پیش ببرد، اگرچه این حرکات، نمودار آنچه ما حرکات طبیعی می نامیم نیستند.

۲- مرکز آپنوستیک که در پل مغزی قرار داشته و در صورتی که تحت تأثیر سایر مراکز قرار نگیرد سبب اسپاسم دمی مداوم یا آپنوز می گردد.

۳- مرکز پنوموتاکسیک که آن نیز در پل مغزی قرار گرفته و با همراهی اعصاب واگ برای قطع دوره ای امواج عصبی صادره از مرکز آپنوستیک عمل می کند.

اعصاب واگ، نقش زیادی در عمل تنفس دارند، به این ترتیب که امواج عصبی مرکز تولید شده در ریه ها توسط اعصاب واگ به مرکز تنفسی پیاز مغز تیره انتقال می یابند.

غشای مخاطی که مجاری تنفسی را مفروش می کند، محتوی گیرنده هایی است که به مواد محرک، حساس هستند. یک ماده محرک از قبیل؛ فلفل در بینی تولید یک عطسه می کند، وجود یک تکه کوچک نان در حنجره یا نای سبب یک حمله سرفه می شود، رفلکس هایی که توسط تحریک گیرنده های مخاط مجاری تنفسی ایجاد می شوند از نوع حفاظتی بوده و تمایل دارند جسم محرک را از بدن خارج کنند.

اعمال مکانیکی تنفس را که چگونگی حرکت هوا را به داخل ریه ها و بالعکس تعیین می کنند و نیز کنترل حرکت عضلات تنفسی توسط دستگاه عصبی مرکزی از راه رفلکس هایی که توسط گیرنده های فشاری و گیرنده های شیمیایی شروع می شوند می توان به طریق زیر خلاصه کرد:

مرکز تنفس پیاز مغز تیره، امواج عصبی را از راه اعصاب حرکتی به عضلات بین دنده ای و دیافراگم می فرستند، میزان تخلیه مرکز پیاز مغز تیره تحت تأثیر مراکز مجاور در پل مغزی موسوم به مرکز آپنوستیک و مرکز پنوموتاکسیک و هم چنین تحت تأثیر گیرنده های حسی موجود در ریه ها و سینوس های سباتی و آئورتی و نیز گیرنده های شیمیایی موجود در پیاز مغز تیره و اجسام سباتی و آئورتی قرار می گیرد.

امواج عصبی مرکز بر این گیرنده ها که تعداد و دامنه تنفس را تعیین می کنند، توسط احتیاجات متغیر بدن، به اکسیژن و نیز دفع انیدرید کربنیک تغییر می کند.

کنترل کننده های متعدّد میزان اکسیژن و انیدرید کربنیک در خون و بافت ها برای نگاهداری مقادیر مناسب از این گازها در بدن با یکدیگر همکاری می کنند.

خوانندگان عزیز! این گوشه بسیار مختصری از دستگاه با عظمت تنفس بود که خداوند مهربان از باب لطف و محبت، به انسان عطا کرده و کم ترین اختلالی در این دستگاه باعث زحمت فوق العاده بشر و رنج و مرارت او خواهد شد. آیا برای هر

نفسی شکری واجب نیست؟ یا به فرموده امام صادق علیه السلام برای هر نفسی هزار شکر یا بیش تر واجب و ضروری است؛ اما مسئله نعمت هوا که مورد نیاز دستگاه تنفس است، حقیقتی است که انسان با معرفت به آن غرق در اعجاب گشته و اگر اهل انصاف باشد، با کمال عشق حاضر می گردد با تمام هستی در برابر عظمت خالق عالم، صورت ذلت به خاک عبادت بگذارد.

نعمت هوا

مسئله هوا که در حیات انسان و موجودات دارای نقش ضروری است از نعمت های بسیار بزرگ خداست.

قدردانی این نعمت بزرگ و سایر نعمت ها، آنهایی هستند که هماهنگ با خواسته های محبوب زندگی می کنند.

طاغیان و عاصیان، غاصبانی هستند که به حکم قرآن باید دچار خزی دنیا و عذاب آخرت گردند.

برای شناساندن هوا و ارتباط آن با اقیانوس ها و وضع کره زمین و موقعیتی که در حیات موجودات زنده دارد، دانشمندان بزرگ، مسائل مهمی مطرح کرده اند که دانستن آن به عنوان معرفت به نعمت های الهی و در نتیجه شکر آن لازم و واجب است.

نویسنده کتاب «راز آفرینش انسان» - که اکثر تحقیقات و مسائل کتابش، مطابق با آیات قرآن و بعضی از خطبه های «نهج البلاغه» است و انسان با خواندن کتاب او تصوّر می کند این دانشمند خارجی با قرآن و «نهج البلاغه» و پاره ای از روایات

آشنایی کامل داشته (۱)- درباره هوا می گوید:

اگر قبول کنیم که حرارت زمین در موقع جدایی از خورشید، معادل حرارت خود آفتاب، یعنی دوازده هزار درجه بوده است، در این صورت کلیه عناصر به حالت خالص در آن وجود داشته و هیچ گونه ترکیبات شیمیایی قابل ملاحظه ای در آن یافت نمی شده است.

به تدریج که زمین یا قطعات پراکنده آن شروع به سرد شدن کرد، اختلاط عناصر، شروع گردید و هسته مرکزی زمینی که ما امروز آن را می شناسیم آغاز شد.

اکسیژن و هیدروژن نمی توانستند با هم مخلوط شوند، تا آنکه حرارت زمین به چهار هزار درجه فارنهایت رسید و آن وقت این دو عنصر به سرعت با یکدیگر مخلوط شده و از ترکیب خود آب را به وجود آوردند.

آنچه ما امروز به تحقیق می دانیم این است که در این دوره از تکوین زمین، هوای محیط آن بایستی فوق العاده غلیظ و سنگین باشد.

همه دریاها در آسمان بودند و کلیه عناصری که با یکدیگر ترکیب شده بودند، در جو هوا پراکنده بودند.

آب که در هوای خارج زمین تشکیل شده بود به سمت زمین روانه شد؛ اما چون هوای محیط زمین به مراتب گرم تر و سوزان تر از هوای چند هزار کیلومتر خارج از زمین بود، ناچار آب تا به مجاورت آن می رسید تبخیر می شد و چیزی از آن به سطح کره زمین نمی رسید، به تدریج که هوای زمین سردتر می شد، دریایی که در

ص: ۳۰۸

۱-۱) -واقعیتهایی که در طبیعت و آفرینش انسان، با زحمات دانشمندان کشف شده به صورت کلی یا تفصیلی در قرآن و روایات اسلامی موجود است و این مسئله، دلیل بر اعجاز قرآن و حقایق دین مبین اسلام است.

هوا معلق بود به طرف زمین سرازیر می شد (۱) و آن وقت سیلاب های مهیبی که جاری می گردید از قوه تصور و تخمین ما خارج بود، تا مدت چند میلیون سال انقلابات جوّی و طوفان های عظیم بر سطح کره زمین غوغا می کرد و در گیر و دار این رستاخیز عجیب، گاز اکسیژن با مواد دیگری که قشر خارجی زمین را تشکیل می داد ترکیب می شد و از آن جمله با گاز هیدروژن زمین مخلوط شد و دریاها را تشکیل داد.

یقیناً مقادیر هنگفتی از گاز هیدروژن تا قبل از سرد شدن زمین از تحت تأثیر جاذبه زمین فرار کرده و از محیط آن در رفته است و گرنه حجم آب در کره ما به قدری زیاد می شد که تمام سطح زمین را تا ارتفاع چندین کیلومتر فرا می گرفت.

این احتمال وجود دارد که در حدود یک میلیارد سال پیش، انقلابات و طوفان های کره ما آرام شده و در نتیجه وضع فعلی سطح کره زمین، سخت و دریاها و هوا به صورتی که امروز دیده می شود پدید آمده است.

ترکیب و اختلاط عناصر به قدری کامل انجام گرفته است که باقی مانده آنها، یعنی هوا-شامل اکسیژن و نیتروژن-فقط یک قسمت از یک میلیون و نیم تمام وزن زمین را تشکیل می دهد.

اما چرا همه این گازها جذب نشده و از محیط زمین بیرون نرفته است؟ یا چرا تناسب مقدار آنها خیلی بیش از میزان فعلی نشده است؟ زیرا در هریک از آن دو صورت، حیات انسانی غیر مقدور می شد و به فرض آن هم که در زیر چنان فشار سهمگینی، حیات به وجود می آمد، تازه انسان به شکل و هیئت کنونی تکوین

ص: ۳۰۹

نمی شد، در این باره، ما بیش تر بسط مقال نمی دهیم، فقط متذکر این نکته می شویم که در این جا به جا شدن عوامل طبیعی، منتهای دقت و ریزه کاری به کار رفته است.

مثلاً- اگر قشر خارجی کره زمین، ده پا کلفت تر از آنچه هست می بود، اکسیژن، یعنی ماده اصلی حیات به وجود نمی آمد یا هر گاه عمق دریاها چند پا بیش تر از عمق فعلی بود آن وقت همه اکسیژن و کربن زمین جذب می شد و دیگر امکان هیچ گونه زندگی نباتی یا حیوانی در سطح خاک باقی نمی ماند.

به احتمال قوی، تمام اکسیژن موجود را قشر زمین و آب دریاها جذب کرده و انسان برای نشو و نمای خود باید منتظر بنشیند تا نباتات برویند و از پرتو وجود آنها اکسیژن لازم به انسان برسد.

با حساب های دقیقی که به عمل آمده معلوم شده است، اکسیژن برای تنفس انسان ممکن است از منابع مختلف بیاید، اما نکته مهم آن است که مقدار این اکسیژن، درست به اندازه ای که برای تنفس ما لازم است در هوا پخش شده. اگر هوای محیط زمین، اندکی از آنچه هست رقیق تر می بود اجرام سماوی و شهاب های ثاقب که هر روز به مقدار چند میلیون عدد به آن اصابت می کنند و در همان فضای خارج منفجر و نابود می شوند، دائماً به سطح زمین می رسیدند و هر گوشه آن را مورد اصابت قرار می دادند.

این اجرام فلکی به سرعت هر ثانیه از شش تا چهل میل حرکت می کنند و به هر کجا برخورد کنند ایجاد انفجار و حریق می نمایند.

اگر سرعت حرکت این اجرام کم تر از آنچه هست می بود، مثلاً به اندازه سرعت یک گلوله بود همه آنها به سطح زمین می ریختند و نتیجه خرابکاری آنها معلوم بود، از جمله اگر خود انسان در مسیر کوچک ترین قطعه این اجرام سماوی قرار می گرفت، شدت حرارت آنها که به سرعتی معادل نود برابر سرعت گلوله حرکت

می کنند، او را تکه پاره و متلاشی می ساخت.

غلظت هوای محیط زمین به اندازه ای است که اشعه کونیه را تا میزانی که برای رشد و نمو نباتات لازم است به طرف زمین عبور می دهد و همه جرثومه های مضر را در همان فضا از بین می برد و ویتامین های مفید را ایجاد می کند.

با وجود ابخره مختلفی که در طی قرون متمادی از اعماق زمین برآمده و در هوا منتشر شده است و اغلب آنها هم گاز سمی هستند، ولی هوای محیط زمین آلودگی پیدا نکرده و همیشه به همان حالت متعادل که برای ادامه حیات انسانی مناسب باشد، باقی مانده است.

دستگاه عظیمی که این موازنه عجیب را ایجاد می نماید و تعادل را حفظ می کند، همان دریا و اقیانوس است که مواد حیاتی و غذایی و باران و اعتدال هوا و نباتات و بالاخره وجود انسان از منبع فیض آن سرچشمه می گیرد (۱).

خوانندگان عزیز! مسئله تشکیل هوا، تعادل هوا، سود هوا و عظمت این نعمت و موقعیتش را در حیات موجودات زنده و غیر زنده ملاحظه کردید و دانستید چه عوامل گوناگونی در طول میلیاردها سال به اراده حضرت حق باعث به وجود آمدن هوا شده اند و به این حقیقت رسیدید که برای یک نفس ما، چند میلیارد نعمت مشغول فعالیت است، پس، از این همه واقعیت به حرف امام صادق علیه السلام می رسیم که فرمود: در هر نفسی شکری لازم، بلکه هزار شکر یا بیش تر لازم است؛ اما کو آن انسانی که بتواند شکر یک نفس را به جای آورد، ما که نمی توانیم شکر یک نفس را به جا آوریم، بیایید لااقل از خرج کردن نفس در راه مخالفت با حضرت دوست پرهیز کنیم و از گناهان گذشته خود در کمال خجالت و شرمساری توبه کنیم.

ص: ۳۱۱

این فقیر پریشان و عذرخواه پیشگاه جانان در مقام توبه به حضرت دوست گفته ام:

به فریادم برس من رفتم از دست***گنه پشت مرا ای دوست بشکست

متاب از من تو روی رحمت را***مخواه این بنده ات را بیش از این پست

به کام من شراب از عشق خود ریز***که گردم تا ابد از گرمی اش مست

دل هر کس به کویت گشت مایل***زقید عالم و از بند خود رست

جهان بیتو بود زندان زندان***خوشا عبدی که در کوی تو بنشست

چه خوش باشد بریدن از دو عالم***از آن خوشتر دلی کو با تو پیوست

هر آن باشد جدا از رحمت تو***بود بیچاره و زار و تهی دست

امید قلب مسکین مقصد من***مرا از عشق خود بنمای سرمست

قرآن و مسئله شکر

قرآن مجید به مسئله شکر در آیات با عظمتش اشاره می کند و در مسائل گوناگونی به چهره شکر تصریح می نماید.

در قسمتی از آیات، وجوب شکر را گوشزد می نماید و این که دارنده نعمت باید از دهنده نعمت تشکر کند، البته اسلام، شکر نعمت را به گفتن الحمد لله نمی داند، الحمد لله لفظ شکر است، بلکه مهم ترین مرحله شکر، عملی است و آن نعمت را در همان راهی که حضرت حق معین فرموده مصرف کردن است.

در پاره ای از آیات به این معنی اشاره می کند که یکی از خواسته های مهم انبیا و اولیا این بوده که خداوند به آنان توفیق شکر عنایت کند.

در برخی از آیات به این حقیقت اشاره شده که شکر سود بسیاری برای شاگرد دارد و باعث رضایت حق از عبد و ازدیاد نعمت است.

و در قسمتی از آیات به نعمت‌ها اشاره شده و از اکثریت به خاطر غفلتی که از شکر نعمت دارند سخت گلایه شده است، در اینجا لازم است برای هر یک از این موارد نمونه‌ای از آیات ذکر شود:

[وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ] (۱).

و به راستی ما به لقمان حکمت عطا کردیم که برای خدا سپاس گزار و هر که سپاس گزارد تنها به سود خود سپاس می‌گزارد، و هر که ناسپاسی کند [به خدا زیان نمی‌زند؛ زیرا] خدا بی‌نیاز و ستوده است.

[فَادْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَ اشْكُرُوا لِي وَ لَا تَكْفُرُونِ] (۲).

پس مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم و مرا سپاس گزارید و کفران نعمت نکنید.

[يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ اشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ] (۳).

ای اهل ایمان! از انواع میوه‌ها و خوردنی‌های پاکیزه‌ای که روزی شما کرده‌ایم بخورید، و خدا را سپاس گزارید، اگر فقط او را می‌پرستید.

[فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ] (۴).

از نعمت‌هایی که خدا روزی شما کرده است، حلال و پاکیزه بخورید، و نعمت

ص: ۳۱۳

۱-۱ - لقمان (۳۱): ۱۲.

۲-۲ - بقره (۲): ۱۵۲.

۳-۳ - بقره (۲): ۱۷۲.

۴-۴ - نحل (۱۶): ۱۱۴.

خدا را سپاس گزارید، اگر تنها خدا را می پرستید.

فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ [(۱).]

پس رزق را نزد خدا بجوید و او را بندگی کنید و او را شکر کنید که [فقط] به سوی او بازگردانده می شوید.

كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلَدَهُ طَيِّبَةً وَرَبُّ غَفُورٌ [(۲).]

از رزق و روزی پروردگارتان بخورید، و برای او سپاس گزاری کنید، سرزمینی خوش و دلپذیر [دارید]، و پروردگاری بسیار آمرزنده.

اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ [(۳).]

ای خاندان داود! به خاطر سپاس گزاری [به فرمان ها حق] عمل کنید و از بندگانم اندکی سپاس گزارند.

وَقَالَ رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأُدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي الْعِبَادِ الصَّالِحِينَ [(۴).]

گفت: پروردگارا! به من الهام کن تا شکر نعمتی را که به من و پدر و مادرم عطا کرده ای به جای آورم، و این که کار شایسته ای که آن را بیسندی انجام دهم، و مرا به رحمتت در میان بندگان شایسته ات در آور.

قَالَ رَبُّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ

ص: ۳۱۴

۱-۱) - عنكبوت (۲۹): ۱۷.

۲-۲) - سبأ (۳۴): ۱۵.

۳-۳) - سبأ (۳۴): ۱۳.

۴-۴) - نمل (۲۷): ۱۹.

صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنَّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ [(۱)] .

گوید: پروردگارا! به من الهام کن تا نعمت را که بر من و پدر و مادرم عطا کرده ای سپاس گزارم، و کار شایسته ای که آن را می پسندی انجام دهم و ذریه و نسل مرا برای من صالح و شایسته گردان که من به سوی تو بازگشتم و به یقین از تسلیم شدگان [به فرمان ها و احکام] توام.

[وَ مَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ] [(۲)] .

و هر کس که سپاس گزاری کند به سود خود سپاس گزاری می کند و هر کس ناسپاسی ورزد [زبانی به خدا نمی رساند]؛ زیرا پروردگارم بی نیاز و کریم است.

[نِعْمَةٌ مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ] [(۳)] .

[این] نعمت و رحمتی از سوی ما بود، این گونه کسی را که سپاس گزار است، پاداش می دهیم.

[مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا] [(۴)] .

اگر شما سپاس گزار [نعمت های بی شمار حق] باشید و ایمان آورید، خدا را با عذاب شما چه کار؟ خدا همواره پاداش دهنده و داناست.

[وَ إِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ] [(۵)] .

ص: ۳۱۵

۱-۱) - احقاف (۴۶): ۱۵.

۲-۲) - نمل (۲۷): ۴۰.

۳-۳) - قمر (۵۴): ۳۵.

۴-۴) - نساء (۴): ۱۴۷.

۵-۵) - ابراهیم (۱۴): ۷.

و [نیز یاد کنید] هنگامی را که پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس گزاری کنید، قطعاً [نعمتِ] خود را بر شما می افزایم، و اگر ناسپاسی کنید، بی تردید عذابم سخت است.

[وَ لَٰكِنْ يُّرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] (۱).

بلکه می خواهد شما را [از آلودگی ها] پاک کند و نعمتش را بر شما تمام نماید، تا سپاس گزارید.

[وَ لَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ] (۲).

و شما را در زمین جای دادیم، و در آن برای شما وسایل و ابزار زندگی قرار دادیم، ولی بسیار اندک و کم سپاس می گزارید.

[وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبًّا تَبْسُونَ] وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَآخِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ] (۳).

و اوست که دریا را رام و مسخر کرد تا از آن گوشت تازه بخورید، و زینتی را که می پوشید از آن بیرون آورید و در آن کشتی ها را می بینی که آب را می شکافند [تا شما را برای حمل کالا، تجارت و داد و ستد جابجا کنند] و برای این که از فضل و احسان خدا طلب کنید و [در نهایت] به سپاس گزاری خدا برخیزید.

[وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ]

ص: ۳۱۶

۱-۱) - ابراهیم (۱۴): ۷.

۲-۲) - مائده (۵): ۶.

۳-۳) - اعراف (۷): ۱۰.

وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ [(۱)]

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی دانستید، و برای شما گوش و چشم و قلب قرار داد تا سپاس گزاری کنید.

[إِنَّ اللَّهَ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ] [(۲)]

خدا نسبت به مردم دارای فضل و احسان است، ولی بیشتر مردم سپاس نمی گزارند.

قرآن مجید به انواع نعمت های مادی و معنوی حق که از باب فضل و رحمت به انسان عنایت شده اشاره می کند و راه مصرف آن نعمت ها را به انسان می آموزد و در این زمینه حجت خدا را بر مردم تمام می کند.

حکم عالی عقل، اقتضا می کند که انسان در برابر منعم به شکر نعمت هایش اقدام کند و نعمت را برابر با خواسته منعم مصرف نماید و از هرگونه تخلف و عصیانی نسبت به نعمت حضرت حق پرهیزد و برابر با آیات قرآن بداند که اگر شکر نعمت های الهی را به جا آورد، نعمت بر او افزون شده و ثابت و پایدار خواهد ماند و اگر ناسپاسی ورزد هم نعمت از دست او می رود و هم به مجازات سنگینی دچار خواهد گشت.

ص: ۳۱۷

۱-۱) - نحل (۱۶): ۷۸.

۲-۲) - بقره (۲): ۲۴۳.

[وَ أَذْنَى الشُّكْرِ رُؤْيُهُ النَّعْمَةَ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ عَلَيْهِ يَتَعَلَّقُ الْقَلْبُ بِهَا دُونَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ]

عادی ترین مرحله شکر

عادی ترین و پست ترین مرحله شکر این است که تمام نعمت ها را اعم از مادی و معنوی، مستقیماً از حضرت حق بدانای و قلبت جز این حقیقت به مسئله دیگر تعلق و توجه نداشته باشد.

قرآن مجید درباره تمام بودن و کامل بودن نعمت های حق بر انسان در سوره لقمان می فرماید:

[أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً] (۱).

آیا ندانسته اید که خدا آنچه را در آسمان ها و آنچه را در زمین است، مسخر و رام شما کرده، و نعمت های آشکار و نهانش را بر شما فراوان و کامل ارزانی داشته.

قرآن مجید، علاوه بر این که نعمت مادی و معنوی را بر انسان کامل و تمام می داند، در بسیاری از آیات متذکر این معنی می شود که تمام این نعمت ها از جانب

ص: ۳۱۸

خداست و احدی غیر او در ساختن نعمت و ارائه و مرحمت آن به انسان دخالت ندارد.

قرآن برای شخص انسان و نعمت هایی که در اختیار اوست، در عالم آفرینش جایگاه بلندی قایل است و او را از بسیاری از موجودات غیبی و شهودی از نظر استعداد و قوه برتر می داند.

انسان در خانه خلقت، میهمان عزیز خداست و سایر موجودات عالم بنا به فرموده قرآن؛ خدمتگزار او در کنار سفره جهانند.

انسان بین خدا و تمام نعمت ها قرار گرفته و چیزی بر او مقدم نیست و وظیفه و تکلیف و مسؤلیت سنگین او در این است که نعمت را طبق دستور به خود منتقل کند و خویش را با آراسته کردن به نعمت ها که در وجود او تبدیل به قدرت می شود، به مقام قرب حضرت دوست برساند.

تمام نعمت های الهی در راه کمالند، ولی برای رسیدن به کمال باید از کانال وجود انسان بگذرند، بنابراین تمام نعمت ها در انتظار این هستند که انسان آنها را به خود منتقل کند و خدا در انتظار این است که انسان پس از صرف نعمت ها خویش را به خدا برساند.

در حقیقت، نعمت ها باید به حضرت حق برگردند و راهی جز این ندارند که دست به دامن انسان بزنند و از طریق او به حق برسند.

وای به حال کسی که از این معنی غافل گردد، نعمت را از خدا نبیند و آن را مصرف کرده، پس از مصرف در گردونه گناه قرار دهد، آن زمان است که از رسیدن نعمت ها به کمال جلوگیری کرده و در حقیقت به تمام نعمت هایی که مصرف کرده خیانت ورزیده آن هم خیانت در سطحی که حسابش از عهده انسان خارج است.

اگر کارگاه وجود انسان به نور معرفت روشن باشد و به حقیقت تربیت، آراستگی

داشته و از هدایت الهی بهره مند باشد، نعمتی که مصرف می کند، نتیجه آن نعمت نتیجه مثبت خواهد بود.

نعمت، در حقیقت نور و روشنایی است، اگر انسان با تربیت و متوجه حضرت حق از راه شرعی نعمت را کسب کند، چون راه شرعی هم در حقیقت نور است پس نور را از طریق نور به دست آورده، چون بدین گونه کسب نعمت کند و در راه مصرف کردن نعمت، راه نور را بیماید، یعنی برابر با خواسته حضرت حق مصرف کند، این گونه مصرف در حقیقت عبادت و در ذات نور است، البته یک چنین انسانی آنچه از او صادر می شود، چون برابر با فرمان الهی است، صادر از او دارای مقام علو است و عمل او که عبارت از عبادات او نسبت به حق و خدمات او نسبت به خلق است، میل برتری و حرکت به سوی منبع نور را دارد و در نتیجه عمل او خود را به قبولی و رضایت حق می رساند و این رضایت در قیامت به صورت بهشت الهی که دارای نعمت های جاوید است به او عنایت می شود. شخص تا وارد بهشت می شود و چشمش به آن نعمت ها می افتد، ناگهان فریاد می زند: این نعمت ها همان ها هستند که در زمان قبل، یعنی در دنیا روزی من شده بود! آری، وقتی نعمت تبدیل به عبادت شود، عبادت تبدیل به قبولی می گردد و قبولی تبدیل به بهشت و این همان است که قرآن مجید می فرماید:

[وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَ لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ] (۱).

و کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام داده اند، مژده ده که برای

ص: ۳۲۰

آنان بهشت‌هایی است که از زیر [درختان] آن نهرها جاری است؛ هرگاه از آن بهشت‌ها میوه‌ای آماده به آنان روزی دهند، گویند: این همان است که از پیش‌روزی ما شده است، و از انواع میوه‌ها که [در طعم و گوارایی] شبیه هم است، نزد آنان آورند؛ در آنجا برای ایشان همسرانی پاکیزه است و در آنجا جاودانه اند.

مسئله شگفت‌انگیز نعمت‌ها

مسئله نعمت‌ها و به خصوص آنچه انسان با آن در ارتباط است، از بهت‌آورترین مسائل و شگفت‌انگیزترین برنامه‌هاست.

نه کسی قدرت بر شمردن نعمت‌ها را دارد و نه کسی قادر به درک حقیقت یک نعمت از نعمت‌های الهی است و نه کسی توان ادای شکر یک نعمت را هرچند به اندازه یک ارزن باشد، دارد!!

در تمام نعمت‌ها وقتی دقت شود، واضح و آشکار با چشم قلب، خدا را در آن نعمت می‌توان دید و منظور قرآن هم از بیان نعمت‌ها، کسب معرفت و ادای شکر نسبت به آن جناب است؛ زیرا هرچه هست از اوست و سرایی خالی از دلبر نیست، به قول فیض آن مست‌جام عشق:

ای فدای عشق تو ایمان ما ***وی هلاک عفو تو عصیان ما

گر کنی ایمان ما را تربیت ***عشق گردد عاقبت ایمان ما

آتش خوف تو آب دیده‌ها ***ز آب حکمت آتش طغیان ما

ای به ما آثار صنع تو پدید ***وی تو پنهان در درون جان ما

ای تو هم آغاز و هم انجام خلق ***وی تو هم پیدا و هم پنهان ما

گوش‌ها را سمع و چشمان را بصر ***در دل و در جان ما ایمان ما

ای جمالت کعبه ارباب شوق***وی کمالت قبله نقصان ما

عاجزیم از شکر نعمت های تو***عجز ما بین بگذر از کفران ما

ای بدی از ما و نیکویی ز تو***آن خود کن پرده پوش آن ما

فیض را از فیض خود سیراب کن***ای بهشت و کوثر و رضوان ما(۱)

نعمت حیات

اشاره

البته سرّ حیات بر احدی آشکار نیست و تاکنون کسی نتوانسته به حقیقت مسئله حیات برسد، فقط عقلا می دانند حیات و هستی وجود دارد؛ اما حقیقت آن را نمی دانند.

صاحب «راز آفرینش انسان» می گوید:

در اسرار پیدایش حیات، نکته ای است که علما از درک آن عاجز مانده و به واسطه فقدان دلیل نسبت به توضیح آن، سکوت اختیار کرده اند.

درباره خود حیات (آثار آن) توضیحات بسیار و دلایل کافی علمی به دست داده شده، اما آغاز حیات یا کیفیت پیدایش آن چنان مرموز و عجیب است و نتایج حاصله از آن به درجه ای مختلف و متفاوت است که از فهم متعارف خارج می باشد و حتی دانشمندترین علمای علم الحیات نیز در برابر اسرار آن متحیر مانده اند.

بزرگان از علم بر اثر تجربیات خود و آزمایش دیگران به چشم می بینند که همه موجودات این جهان از یک سلول زنده ذره بینی سرچشمه می گیرند و به تدریج رشد و نمو می کنند.

به این سلول اولیه حیات، قدرت عجیبی تفویض شده است که با سرعتی

ص: ۳۲۲

وصف ناکردنی به توالد و تناسل بپردازد و تولید مثل کند و تمام سطح زمین و گوشه ها و زوایای آن را با هزاران نوع و شکل موجودات زنده انباشته کند.

علما درباره این سلول زنده که اساس و سرچشمه حیات است متفق القولند؛ ولی خود این سلول، جهانی اعجاب انگیز و دنیایی محیر العقول است و در خود او حقیقتی است که بنیان حیات بر آن استوار می باشد.

آن چیزی است که از خلقت زمین و سیارات حتی از همه کون و مکان به استثنای وجود مقدس حق که خالق و آفریننده است بالاتر و مهم تر است !!

این شیء مهم که هستی عالم امکان، مدیون آن است، ذره بسیار کوچک و نامرئی است به نام «پروتوپلاسم» یا جرثومه حیات که جسمی نرم و شفاف است و قوه حرکت دارد و از آفتاب کسب نیرو می کند.

این ذره به وسیله به کار بردن نور خورشید، اسید کربنیک هوا را تجزیه می کند و ذرات آن را متلاشی می سازد و ئیدروژن را از آب گرفته هیدروکربن می سازد و به این طریق مواد غذایی خود را از یکی از غامض ترین ترکیبات شیمیایی عالم به دست می آورد.

این ذره یک سلولی و این قطره شفاف بخار مانند، ماده اصلی حیات را به اذن حق در دل خود می پروراند و قدرت آن را دارد که خلقت حیات را به همه موجودات زنده این عالم از خرد و کلان تفویض نماید و هرکس را به تشریف حیات آراست، محیط او را متناسب با شرایط دوام و زیست او نماید، خواه در اعماق دریا باشد و خواه بر فراز آسمان ها.

زمان و محیط، موجودات جاندار زمین را در قالب های متنوع و گوناگون ریخته است تا با مقتضیات اقلیم و هوا جور آیند و با رنگ محیط هماهنگ باشند و اگر در این تحولات، پاره ای از خصایص وجودی خود را از دست می دهند در عوض با

محیط متناسب خویش مانوس می شوند و راحت تر به رشد و توسعه می پردازند.

قدرت و نیروی این قطره ناچیز حیات، یعنی پروتوپلاسم از همه نباتاتی که سطح کره زمین را می پوشانند و از همه جانورانی که هوای زمین را استنشاق می کنند فزون تر است؛ زیرا نشانه حیات، خود از این قطره مایه گرفته و بدون آن هیچ موجود جاننداری به وجود نمی آید.

انسان هم مانند سایر موجودات، طفل رضیعی است که از سرچشمه حیات سرمدی، اکسیر زندگانی یافته و هرچند با ضعف و زبونی در عرصه عالم شروع به راه رفتن کرده است؛ ولی بر همه جانوران و موجودات زنده دیگر، برتری دارد.

ساختمان بدن او بی نهایت پیچیده و دقیق است و مغز و دماغ او طوری تعبیه شده است که پرتو عقل کلّ یا آنچه آن را به نام روح می خوانند در آن به سهولت پرتوافکن شده است.

حیات پر از اسرار، واقعیتی است الهی که در کالبد تمام موجودات دمیده شده و ایجاد و عطایش، وقف حریم مقدّس کبریاست.

امروز با تمام قواعد علمی ثابت شده که هر قدر محیط مناسب و مساعد با حال حیات باشد، ممکن نیست بتواند ایجاد حیات نماید، هم چنین با هیچ نوع امتزاج و ترکیب مواد شیمیایی نمی توان جرثومه حیات را به وجود آورد. قبلاً گفتیم: در آغاز ظهور حیات در کره زمین، اتفاق عجیبی رخ داده است که در زندگی موجودات زمین اثر فوق العاده داشته است.

یکی از سلول ها، دارای این خاصیت عجیب شده که به وسیله نور خورشید پاره ای از ترکیبات شیمیایی را تجزیه می کند و از نتیجه این عمل، مواد غذایی برای خود و سایر سلول های مشابه تدارک می نماید.

اخلاف و نوادگان، یکی از این سلول های اولیه غذایی که توسط مادرشان تهیه

شده بود، تغذیه کردند و نسل حیوانات را به وجود آوردند، در حالی که اخلاف، سلولی دیگر را که به صورت نبات درآمده بود رستنی های عالم را تشکیل داده و امروز همه مخلوقات زمینی را تغذیه می نماید.

آیا می توان باور کرد که فقط بر حسب اتفاق، یک سلول منشأ حیات حیوانات و سلول دیگر ریشه و اصل نباتات گردیده است؟!؟

به قول الهی آن عارف وارسته:

در آینه وجود موجودات، فقط او پیداست:

تو مهر و ماه بینی من رخ یار*** تو شام تار و من گیسوی دلدار

تو گل بینی و من روی گل آرا*** تو سنبل من خم آن زلف طرار

تو بینی روز و شب من روی و مویی*** کزان نقشی است روز و شب نمودار

از آن شب نزد من باشد به از روز*** که چون گیسوی یار آمد شب تار

به عالم جز زیبای دلبر*** نمی بینم به چشم دل پدیدار(۱)

نکته جالب توجه، تعادل بسیار دقیق و عجیبی است که بین حیات حیوانی و نباتی برقرار شده است.

تقسیم سلول ها بین نبات و حیوان، یک موضوع بسیار عمده و اساسی برای اصل حیات است و بدون آن، ادامه حیات مقدور نمی شد، به این معنی که اگر حیات منحصر به حیوانات بود، اکسیژن زمین تماماً مصرف می شد و اگر منحصر به نبات بود همه اسید کربونیک زمین به کار می رفت و نتیجه این قضیه، مرگ و تباهی هر دو طبقه از جانداران می بود.

قبلاً اشاره شد که در آغاز پیدایش زمین، اکسیژن به صورت آزاد در هوای محیط

ص: ۳۲۵

۱-۱- الهی قمشه ای.

وجود نداشت و کلیه اکسیژن های زمین در قشر خارجی آن و در آب دریاها و درون اسید کربونیک مخفی و شناور بود.

بنابراین، تمام اکسیژنی که ما امروز مصرف می کنیم، از پرتو وجود نباتات در دسترس ما گذاشته شده است؛ زیرا به طوری که می دانیم نباتات، اسید کربونیک مصرف می کنند و اکسیژن بیرون می دهند، از این عجیب تر آنکه در هر دو عالم حیوانی و نباتی از همان روزی که حیات آغاز گردید، جنس نر و ماده به وجود آمد.

[سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ] (۱).

منزه [از هر عیب و نقصی] است آنکه همه زوج ها را آفرید از آنچه زمین می رویاند و از وجود خودشان و از آنچه نمی دانند.

تا بدین وسیله هر طبقه از موجودات، موافق خصائص و سنن خود تولید مثل نمایند و نسل آنها ادامه یابد.

ظاهراً دستجات سلول ها اگر در مجاورت همدیگر قرار گیرند بهتر می توانند زیست کنند و از همین رو شروع کردند به اختلاط و امتزاج با یکدیگر در دسته های دوتایی، چهارتایی، صدتایی، و هزارتایی و عاقبت در گروه های چند میلیونی.

برای هر سلول واحدی، تکلیف و وظیفه تعیین شده بود و همین که افراد به انجام وظایف خود شروع کردند، دستجات سلول ها نیز به انجام همان تکالیف پرداختند.

پاره ای از این سلول ها، به تهیه غذا موظف بودند و جمعی دیگر، مأمور مصرف آن، عده ای غذا را از نقطه ای به نقطه دیگر بدن نقل می کردند، دسته دیگر مسئول

ص: ۳۲۶

حفاظت موجودات شده و مأموریت تشکیل پوست درخت و پوست بدن انسان را به عهده دارند، جمعی هم استخوان تن انسان و چوب تنه درختان را به وجود می آورند.

به عبارت دیگر، هرچه جنبه و جاندار روی کره زمین است از یک سلول منفرد به وجود آمده و همین سلول کلیه اعقاب خود را مجبور ساخته که به تبعیت از قوانین خلقت، سلول های تازه با همان شکل و خاصیت و وظایف اولیه تولید نماید.

از مسائل بسیار اعجاب انگیز این است که سلول ها ناگزیرند شکل و هیئت و حتی طبیعت اصلی خویش را بنا به مقتضیات محیط و احتیاجاتی که با آن زیست می کنند و خود جزئی از آن هستند، تغییر بدهند و خود را با آن هم آهنگ سازند.

هر سلولی که در بدن موجودات جاندار به وجود می آید، باید خود را آماده سازد که گاهی به صورت گوشت و گاهی به صورت پوست و گاهی مینای دندان و گاهی اشک چشم و گاهی به صورت بینی و گاهی ثعالب گوش در آید.

در هر حال، هر سلولی موظف است خود را به همان شکل و کیفیتی در آورد که برای انجام وظایف آن مساعد است (۱).

سلول ها به طور کلی دارای قابلیت انعطاف و رنگ پذیری محیط هستند، به همین جهت در هر نقطه بدن واقع شوند مثلاً در گوش چپ یا گوش راست، درست به کیفیت ذاتی همان عضو در می آیند و چون گوش های ما یکی در طرف راست و یکی در طرف چپ است، سلول های هر دو گوش عیناً مشابه یکدیگرند و اندک اختلافی با هم ندارند.

ص: ۳۲۷

شرح داستان حیات، درخور هزاران کتاب هم نیست، تنها درباره خلقت انسان و سلول های بدن او و وظایفی که سلول ها به عهده دارند و هماهنگی تمام نواحی وجود با یکدیگر، هزاران کتاب به رشته تحریر درآمده که این هزاران کتاب از نشان دادن یک گوشه وجود انسان عاجز است، قرآن می فرماید:

[هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ] (۱).

اوست خدا، آفریننده، نوساز، صورتگر، همه نام های نیکو ویژه اوست. آنچه در آسمان ها و زمین است همواره برای او تسبیح می گویند، و او توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

توضیح و تشریح همین آیه، هزاران صفحه لازم دارد، آن هم نه به وسیله یک نفر، بلکه دسته های مختلفی از دانشمندان علوم متعدده لازم است که در مسئله خالقیت و باریت و مصوریت کار کنند تا به نشانه های ظاهری آیه برسند. نعمت حیات، از اعظم نعم الهی است و اسرار و رموز آن فوق العاده زیاد است، آن قدر هست که ما با این معرفتی که نسبت به دور نمای آن داریم باید به ادای شکر آن برخیزیم و شکر آن به این است که حیات را خرج خود صاحب حیات که حضرت حق است بنماییم.

گوشه ای دیگر از نعمت حیات

کارل، در قسمت اول کتاب ارزشمندش «انسان موجود ناشناخته» درباره جهل ما نسبت به این نعمت عظیم که همراه با هزاران مسائل محیر العقول است می گوید:

ص: ۳۲۸

محققاً بشریت تلاش زیادی برای شناسایی خود کرده است؛ ولی با آنکه ما امروز وارث گنجینه هایی از مطالعات دانشمندان و فلاسفه و عرفا و شعرا هستیم هنوز جز به اطلاعاتی ناقص در مورد انسان دسترسی نداریم که آنها نیز زائیده روش های تحقیقی ماست و حقیقت وجود ما در میان جمع اشباحی که از خود ساخته ایم مجهول مانده است.

در واقع، جهل ما از خود زیاد و نواحی وسیعی از دنیای درونی ما هنوز ناشناخته مانده است و بیش تر پرسش هایی که مطالعه کنندگان زندگی انسان طرح می کنند، بدون پاسخ می ماند.

چه گونه مولکول های اجسام شیمیایی در ساختمان پیچیده و موقتی سلول ها سهم می گیرند و زندگی خود را نگه می دارند ؟

چه گونه ژن های موجود در هسته سلول های جنسی، خصائص ارثی را مشخص و نمودار می کنند ؟

سلول ها با اجتماعات خود چه گونه اشکال بافتی و اندامی را به وجود می آورند؟

گویی اینها نیز مانند زنبور عسل و مورچه، وظیفه ای را که در اجتماع به عهده دارند از پیش می دانند؛ ولی طرقي را که آنها برای ایجاد یک بدن پیچیده و در عین حال ساده به کار می برند نمی شناسیم.

ماهیت حقیقی عمر انسانی، یعنی زمان روانی و زمان فیزیولوژیکی چیست ؟ اگر چه می دانیم که ترکیبی از بافت ها و اندام ها و هورمونها و نفس عاقله هستیم، ولی چگونگی روابط اعمال روانی با سلول های مغزی بر ما پوشیده است و ما حتی به فیزیولوژی سلول های مغزی آشنایی نداریم.

در چه حدودی، اراده می تواند در تغییر وضع موجود مؤثر باشد ؟ چه گونه

حالت اعضا بر روحیه تأثیر می گذارد؟ خصائص عضوی و روانی که هر کس از پدر و مادر خود به ارث می برد، چه طور با شرایط خاص زندگی محیط و تحت تأثیر مواد شیمیایی اغذیه و آب و هوا و اصول فیزیولوژیکی و اخلاقی تغییر می کند؟

ما هنوز برای شناسایی روابطی که بین رشد استخوان ها و عضلات و اندام ها با فعالیت روانی و معنوی ما در کار است، ناتوانیم و هم چنین عامل تأمین کننده تعادل دستگاه عصبی و مقاومت در برابر بیماری ها و خستگی را نمی شناسیم.

اهمیت نسبی فعالیت های فکری و اخلاقی و جمالی و عرفانی تا چه اندازه است؟

شکل خاصی از انرژی که باعث ایجاد تلپاتی می گردد کدام است؟ بلاشک، بعضی عوامل بدنی و روانی وجود دارند که بدبختی و نیک بختی هر کس وابسته به آنهاست؛ ولی این ها برای ما مجهول است.

به خوبی واضح است که مساعی تمام علمی که انسان را مورد مطالعه قرار داده اند، به جایی نرسیده است و شناسایی ما از خود، هنوز نواقص زیادی در بر دارد.

عزیزان! این است صفحه هستی و وجود ما که دانشمندان جهان از توضیح و تشریح عاجزند، چرا؟ چون دنیایی است فوق العاده وسیع که فقط خالق آن از تمامی نواحی وجود آن آگاه است و این کارگاه عظمت را با نعمت های دیگر در اختیار ما قرار داده که ما در تمام شؤون زندگی بنده او باشیم و این بندگی در حقیقت، شکر ما نسبت به عنایت او باشد.

بیاید بر عمر گذشته تأسف خورده و از این که نعمت با عظمت حیاتی را در راه غیر محبوب مصرف کرده ایم زار زار بنالیم و شبی در گوشه خلوت، زانوی غم بغل گرفته و به این مناجات که سوز دل فقیری دل شکسته است، زبان را طراوت دهیم:

دل ز گنه تیره و افسرده شد*** گلشن جانم همه پژمرده شد
رفت ز کف عمر گرنامه ام*** لحظه مرگ آمده بی مایه ام
روز و شب و سال و مهم شد تباه*** حاصل عمرم نبود غیر آه
کو عمل صالح و ایمان من*** کو دل من رفت کجا جان من
از چه اسیرم به کف دیو و دد*** از چه گناهم شده بیرون ز حد
از چه شدم غرق به دریای نفس*** وای من و وای دل و وای نفس
ای تو مرا چشمه فضل و کرم*** سایه لطفت ز وفا بر سرم
خالق من داور من یار من*** هر نفس ای دوست تو غمخوار من
ساتر من نور دل و جان من*** فیض عمیم من و جانان من
ای تو مرا رب غفور و ودود*** ای ز تو برپا شده بود و نبود
ای کرمت نور چراغ وجود*** مرحمت شامل غیب و شهود
گر تو نگیری ز من خسته دست*** پشت وجودم همه خواهد شکست
ای ره من عشق من و دین من*** در دو جهان مهر تو آیین من
کن نظری بر من مسکین زار*** تا که شود نیک مرا روزگار

خلقت انسان

اشاره

در سطور گذشته تا اندازه ای موفق به تماشای دورنمای حیات شدید و به این نتیجه رسیدید که مسئله حیات، مسئله پرغوغایی است که دست تمام موجودات از فهم اسرار آن کوتاه است و به قول حافظ: آن قدر هست که بانگ جرسی می آید.

در این قسمت، لازم است به نعمت آفرینش انسان باز به اندازه ای که اجمالی از تفصیل کتاب وجود انسان دیده شود اشاره گردد، تا ببینید خالق مهربان شما برای به وجود آوردن شما چه چرخ های عظیمی در عالم خلقت به کار انداخته و بر شما

واجب است از حضرت او یاد کرده و شکر عنایاتش را به جای آورید.

در کتاب «رازهای جهان آفرینش» می خوانیم:

در مورد خلقت انسان، بر اثر پیشرفت دانش، اسراری کشف شده که به آن اشاره می شود، تا از جریان هستی خود آگاه گشته و بدانیم آفرینش انسان که یکی از شاهکارهای بزرگ خلقت است به قدرت و اراده و عنایت و محبت آفریدگار عالم صورت می گیرد.

مراحل مختلف شکل گیری انسان در رحم مادر

موقعی که نطفهٔ مرد وارد رحم زن می شود، یک سلسله تحولاتی صورت می گیرد و موجود تازه به وجود می آید که جریان تکوین آن تقریباً دوازده ساعت طول خواهد کشید.

نطفهٔ انسان از سلول های مدور ریزی درست شده که قطر آن از یک نقطه هندسی کوچک تر است؛ نطفه، مایع لرزان و بی رنگی است که اگر شفاف تر می بود هرگز با چشم دیده نمی شد.

برای آنکه بتوانیم، طرز ساختمان نطفه را در نظر مجسم کنیم، آن را به اندازه و حجم یک توپ بازی پینگ پونگ در نظر می آوریم. در مرکز نطفه، هسته ای مثلاً به درشتی نخود وجود دارد که رنگ آن تیره و پوستش ضخیم تر از نقاط دیگر آن است.

آن هسته، نقطهٔ پررنگی است که یک دانهٔ مدور به شکل ساچمه در وسط آن قرار دارد که بیست و چهار کروموزوم است.

کروموزوم ها شامل صد هزار ماده مولدند به نام «ژن» که تعداد قطعی آنها هنوز معلوم نشده و با تخم زن جفت می شوند که در نتیجهٔ آمیزش آنها، موجودی به وجود خواهد آمد که از حیث شکل، سرشت، رنگ چشم و مو، وارث پدر

و مادر خواهد بود.

در ابتدای عادت ماهانه زنان، یکی از غده ها (سرآمدگی های روی تخمدان های زن) ترکیده و تخم در آن خارج می شود و بقیه برآمدگی ها از بین رفته و تخمدان ها به حالت اولیه خود بر می گردند.

زنان، دارای دو تخمدان هستند، شبیه به دو بادام که طول هر یک سه الی چهار سانتی متر است و تخمدان ها در قسمت بالای حفره لگن خاصره قرار دارند.

زن ها در تمام مدت سال هر بیست و هشت روز یک مرتبه تخم می گذارند که جز در موارد استثنایی، تعداد تخم از یک عدد تجاوز نمی کند. این جریان، فوق العاده دقیق است و در سر رسید بیست و هشت روز یک دانه تخم تازه به حد رشد می رسد و از غده بیرون می جهد، در فاصله هر بیست و هشت روز درست در سر رسید موقع، یک دانه تخم می رسد و از بین می رود.

همین که تخم از تخمدان زن خارج شد، آن ذره یا اتم جاندار که از فرط کوچکی و ریزی با چشم دیده نمی شود در فضای مهبل سرگردان و به دور خود می گردد و در حال چرخیدن حرکت می کند تا بالاخره در قسمت علیای یکی از دو خرطوم لوله ای به نام «فالوپ» وارد می شود. فالوپ، دو لوله ای است که تخمدان های زن را از دو سمت به رحم وصل می کند.

طول هر یک از این لوله ها، ده سانتی متر و قطر آن نیم سانتی متر است. در قسمت داخلی لوله ها، موی های نازک ذره بینی روییده شده و همین که تخم وارد یکی از آنها شود آن موی ها تموج یافته و بر اثر آن تموج، حرکت تخم به سوی خرطوم آسان می شود.

خرطوم چون راست و مستقیم نیست و حالت خمیده و پیچ در پیچ دارد، وقتی که تخم وارد آن شد، حالت انقباض و به هم فشردگی در جدار آن پیدا می شود

و تخم می تواند در آن راه پُر پیچ و خم به جلو برود.

از موقعی که تخم از تخمدان خارج و به راه می افتد تا زمانی که وارد خرطوم لوله ای شود، دوازده ساعت طول خواهد کشید و به هر حال در این محل است که به خواست حضرت حق نطفهٔ مرد با تخم زن به یکدیگر می رسند و زن باردار می شود.

نطفهٔ مرد و زن، هر دو سلول های ساده ای هستند که گذشته از وجه شباهت آنها باید دانست چه تفاوتی با هم دارند. تخم یا نطفهٔ زن، سی و پنج الی چهل مرتبه بزرگ تر از نطفهٔ مرد است؛ اولی خمود و بی حرکت، دومی چالاک و زرننگ و با سرعتی مطابق با سه میلی متر در دقیقه حرکت می کند، در برابر هر نطفهٔ زن چند صد میلیون نطفه مرد وجود دارد.

با میکروسکوپ الکترونی، نطفه یا منی را تحت آزمایش قرار داده اند، این دستگاه نطفه را به حدی بزرگ نشان می دهد که زیر عدسی میکروسکوپ جزئیات ساختمان و شکل آن را معلوم می دارد و بعداً آن را روی پرده سینما می آورند که کوچک ترین حرکات آن به خوبی دیده شود.

نطفهٔ مرد، شباهت کامل به شکل اولیهٔ قورباغه دارد، دارای سر بیضی، اندامی نازک و استوانه شکل و دم دراز است.

طول دم، ده برابر خود نطفه است و با حرکت مداوم و پیچاپیچ خود تا موقعی که زنده است به جلو می رود.

حرکت نطفه که نسبتاً سریع است تا مدّت دو روز ادامه دارد و هیچ کدام از عضوهای بدن انسان به اندازه این سلول های ریز، ساده و فعال نیستند.

به طوری که ذکر شد تعداد نطفهٔ مرد به صدها میلیون می رسد که به طرف رحم پیش می روند و به محض ورود به مهبل (دهانهٔ بچه دان) سرگشته و سرگردان، با

نیروی بیش تری به هر طرف می دوند تا راه تنگ و تاریک عنق رحم را که به تخمدان منتهی می شود بیابند، سپس طولی نمی کشد که وارد لوله های رحم شده و در جا حرکات نوسانی نموده یا به دور خود می چرخند.

بسیار اتفاق می افتد که ترشی رحم، بسیاری از نطفه ها را در ظرف چند ساعت نابود می کند؛ به این معنی که از سیصد میلیون نطفه در حدود دویست و نود و نه میلیون و هفتصد هزار آن از میان می روند و بقیه آنها که سالم اند وارد عنق رحم شده در آن جای می گیرند؛ ولی هنوز خط سیر آنها تمام نشده باید راه ممتدی را که زیادتر از هفت سانتی متر است بیمایند تا از لوله های رحم گذشته در یکی از دو خرطوم های فالوپ قرار یابند.

رحم به شکل یک گلابی است که وارونه قرار داده باشند. قطر عریض ترین قسمت آن از پنج سانتی متر تجاوز نمی کند، عضو کوچکی است که زمان حاملگی وسعت بیش تری پیدا می کند و برای سکناى نطفه ریز، مکان وسیعی خواهد بود.

در هریک از دو خرطوم، سوراخ عدسی شکل ریزی وجود دارد که در یکی از آنها تخم زن موجود است، به این خاطر، نطفه های مرد به طرف آن هجوم می آورند و اغلب به خرطوم دیگر که فاقد تخم است وارد می شود، آنها که به محل مناسب رسیده اند، باز کارشان تمام نیست.

در راه به مواعی برخورد می کنند، از جمله؛ عبور از جدار لوله و مصادف شدن با انقباض و فشردگی جدار لوله، در این حال نطفه به دور خود می چرخد و تکان می خورد و پیش می رود، باز مانع دیگری پیدا می شود و آن عبور از میان پستی و بلندی های پُرچین و خم لوله مخاطی است و بالاخره نطفه ها از این مانع هم می گذرند و در حدود یک صد عدد از آنها به مقصد نهایی می رسند بدون آنکه بین نطفه و تخم زن لقاحی صورت گیرد.

سپس نطفه باید از آخرین سد هم بگذرد و آن سد عبارت از، بقایای غده های تخمدان است که به دور و اطراف رحم زن احاطه دارد که شکافتن و ستردن آن برای نطفه ریز، کاری بس دشوار است و به ناچار در جای خود متوقف می شود.

اینجاست که صانع ازلی و خالق موجودات، رفع هرگونه مشکلی را پیش بینی فرموده، در این مرحله یک ذره مایع به نام «هیالورونیدار» به نطفه بخشیده که خاصیت آن این است که پوست محافظ تخم را نرم و شل می سازد، بعد نطفه با استفاده از آن مایع، پوست تخم را می شکافد و با تخم زن مقاربت می نماید و سر بیضی شکل نطفه، داخل تخم زن می شود و دمش قطع می گردد، در این حال در تخم زن تحولاتی روی می دهد و غلافی به دور آن به وجود می آید و در برابر حمله و هجوم نطفه های دیگر غیر قابل نفوذ می گردد، در این مسابقه عمومی نطفه ها، فقط یکی از آنها برنده شناخته می شود.

از ترکیبات مختلط منی، جز مایعی رگه رگه در تخم زن باقی نمی ماند و این همان ماده نامیه و هسته ای است که در نطفه بوده و حال با هسته تخم زن، مقاربت می نماید و بعد یک سلول تشکیل و باروری و آبستنی زن محرز می گردد و این جریان شگفت آمیز در مدت دوازده ساعت پایان می پذیرد و به قدرت الهی، موجودی ساخته می شود که به طرز حیرت آور و به سرعتی اعجاب انگیز نمو و رشد پیدا می کند.

پس از تشکیل سلول مذکور، آن سلول به دو قسمت تقسیم می شود و هریک باز دو بخش شده که چهار عدد می گردد و به همین ترتیب، بخش و تقسیم سلول ها ادامه می یابد تا تعداد آنها به میلیاردها سلول برای ساختمان اندام جنین برسد و یک سلسله تحولات شگفت آوری در آن دنیای اسرارانگیز رخ می دهد که سرانجام آن، موجود تازه ای به صورت و هیئت انسان تجلی می کند.

دوران ماه اول: نطفه یا بذر نامیه؛ یعنی آن ذره ای که به چشم دیده نمی شود، در ماه اول بارداری موجودی است که قد آن از نیم سانتی متر بیش تر نیست و در ظرف سی روز، پنجاه مرتبه بزرگ تر و هشت هزار برابر سنگین تر می گردد.

به تدریج دارای یک سر، یک بدن و یک دم می شود، قلبی دارد که می زند و خون در آن جریان دارد و نیز صاحب دست، پا، چشم، گوش، معده و مغز خواهد شد.

در این ماه، اعضا و اندامی که در تمام عمر به کارش می آید و بعضی دیگر که پیش از متولد شدن از میان می روند، اندکی ظاهر می گردند و این تغییر و تحولات در ماه نخستین صورت می گیرد.

پس از آنکه نطفه وارد رحم شد و لقاح تخم های نر و ماده عملی و رحم بارور گشت، انقلابات و تحولات عجیبی در آن روی می دهد، به این ترتیب، تخم ماده به دو سلول تقسیم و هریک از آن دو به طوری که ذکر شد باز دو قسمت شده چهار سلول می گردند، همین قسم سلول ها رو به فزونی می روند تا سلول های کافی برای تشکیل جسم آماده شود.

در حالی که تولید و تکثیر سلول ها انجام می شود، نطفه جنینی هم شروع به رشد می نماید و در پیرامون انحای آن، قشری از ماده مغذی موسوم به «پروفوپلاست» پیدا می شود که وارد تخمدان شده نسج آن را می خورد و در آنجا قرار می گیرد، بعد یک نوع کیسه ای می سازد که عبارت از جفت بچه است و این جفت با ماده پروفوپلاست در تغذیه جنین کمک می کند.

غذای جنین که مواد خوراکی و اکسیژن و آب است به وسیله خون مادر به جفت می رسد. پروفوپلاست خون را جذب و به وسیله بند متصل به ناف به جنین می رساند و آن هم متقابلاً مواد رسوب غذایی خون را به جفت بر می گرداند و از

آنجا داخل خون مادر شده به وسیله کلیه های مادر دفع می شود !!

بعد از آنکه پروفوپلاست وارد تخمدان شد، شکل و هیئت نطفه تغییر می کند و آن سلول ریز مدور به صورت قلبی که دو سوراخ دارد در می آید، وسط سوراخ ها در محل تقاطع قلب دگمه ای ظاهر می شود که در بالا و پایین آن، دو پولک ریز وجود دارد. قلب زیرین یک مخزن خالی است که پرده تخم نامیده می شود و در ماه دوم جدا می گردد و قلب بالا به غلاف یا کیسه ای مبدل و از مایعی به نام آمیوز پر می شود و نطفه جنین را در داخل آن غلاف محافظت می نماید و جنین-جز بند ناف- در آن غلاف قرار می گیرد و میان مایع آمیوز شناور است و از تصادم و ضربه هایی که ممکن است به شکم مادر وارد آید در امان خواهد بود.

پس از آنکه در غلاف جای گرفت و از خطر دور شد، آن قسمت حقیقی جنین که از صورت نطفه به حالت جدید در آمده به وسیله آن دو پولک شروع به فعالیت و نشو و نما می نماید تا به شکل انسان در آید.

از عجایب آفرینش آن است که نخستین اعضای که در این موجود تازه رشد می کند قلب و مغز است که به طور ساده و ابتدایی ظاهر می گردد.

از روز هفدهم حاملگی، اولین سلول ها درست می شوند و این سلول ها به دور هم جمع، به هم پیوسته و ملحق گردیده در ناحیه دگمه مذکور، سر و تارهای قلب را تشکیل می دهند و البته بعداً تحولات بسیاری باید صورت گیرد تا قلب واقعی به وجود آید و پیدایش آن هم زمان زیادی نمی برد.

بر اثر ارتعاش های مکرری که صورت می گیرد، ساختمان قلب شروع می شود و در نتیجه انقباض های موزون و مرتب آن، خون وارد دگمه جنین گشته قلب به حرکت می افتد و مرتب تا روز رسیدن مرگ کار می کند.

مقارن همین اوقات، سلسله اعصاب تشکیل می شود، در مجاورت پولک های

دگمه جنین، قشر محکمی ظاهر می شود، لبه های آن قشر، دندانها وار نمو کرده به هم می پیوندند و در پشت دگمه یا مهره جنین لوله ای درست می شود که بعداً در یک سمت آن لوله، مغز سر و در انتهای آن، مغز حرام تشکیل خواهد شد.

در چهارمین هفته حاملگی، این لوله به ساختن سلسله اعصاب و طرح ابتدایی مغز یا مخ که از مهم ترین و ارزشمندترین اعضای رئیسه بدن است می پردازد.

فعالیت خلأقه جنین از این پس متوجه ساختمان لوله هاضمه می گردد، وسط مهره جنین، آماس می نماید و غلافی که دو سمت آن بسته است تشکیل می گردد و به زودی انتهای قدامی غلاف باز می شود که سر بچه و طرح دهان در آن محل ظاهر گشته و طرف دیگر غلاف تا مدتی بسته خواهد بود.

پس از گذشت بیست و پنج روز از تاریخ حاملگی، موجود کوچکی که تمام قد آن از نیم سانتی متر کم تر است به وجود می آید که صاحب یک سر، یک دم، یک پشت و یک شکم است؛ ولی دست و پا و گردن ندارد و قلب و مغزش به هم پیوسته و با این وضع البته شباهت درستی به انسان ندارد.

سپس دستگاه ماشین داخلی شروع به نمو می نماید. در قسمت مقدم لوله های هاضمه، فرورفتگی مختصری پیدا می شود و ریه ها نمو می کنند، بعد نوبت پیدایش کبد می شود که از تورم و برآمدگی جدار همین لوله در پشت قلب به وجود می آید، از آن به بعد نطفه جنین وارد عملیات پیچیده و درهمی می شود و سرانجام پس از یک سلسله تحولات، کلیه ها ساخته و پرداخته می گردد.

تشکیل و ساخت کلیه ها از جمله مسائل شگفت انگیز و حیرت بخش آفرینش است. نطفه جنین، عوض آنکه این عضو را یک باره بسازد، نخست کلیه ساده ای شبیه به کلیه یکی از مخلوقات پست تر مانند ماهی ساخته و بعد آن را خراب می کند، کلیه دیگری مانند کلیه وزغ که تکامل آن زیادترا از کلیه ماهی است می سازد

و آن را مانند دفعهٔ اول از بین می برد و با بقایای آنها کلیه های اصلی را می سازد.

این جریان، مشابه کار ساختمان دستگاه جدید لوکوموتیو است که ابتدا آن را مانند نمونهٔ قدیمی تهیه می کنند و پس از بررسی و رسیدگی و آزمایش، ادوات قدیمی را برداشته و اسباب های تازه ای تعبیه و بر آن دستگاه سوار می کنند و پس از چند مرتبه امتحان تغییر و تبدیل ادوات، بالاخره مدل جدید را کامل و شاید با فلزات بهتر و محکم تری تکمیل کنند و مورد استفاده قرار بدهند، به نظر دانشمندان عمل نشو و نمای کلیه ها و تجدید ساختمان آن اختصاص به انسان، اشرف مخلوقات دارد.

در پایان ماه اول، نطفهٔ جنینی تقریباً به نیم سانتی متر می رسد و به شکل دایره ای نسبتاً کامل در آمده انحنا و خمیدگی پیدا می کند، در این حال، دارای یک دم نوک تیز است که زیر شکم قرار گرفته و بریدگی های کوچکی در دو طرف دم وجود دارد که طرح اولیهٔ دست و پا محسوب می شود.

در اطراف گردن کوچک جنین، چهار شکاف مانند گوش ماهی ظاهر می شود، در این موقع تشکیل اجزای بدن شروع می گردد، در سر چشم ها نمودار می شود و چروک هایی که مقدمهٔ پیدایش مغز حرام است پدید می آید.

در سطح جلوی سر، برآمدگی ظاهر می شود و از آن بینی بیرون می آید، نزدیک هر یک از دو چشم، گوش ها پدیدار می گردد که البته نمای ظاهری گوش ها نیستند، بلکه نسج های حساس شنوایی است که بعدها حس شنوایی در آن تولید می شود، خلاصه با پیشرفت جریانات فوق، موجود تازه ای به میدان زندگی انسان ها اضافه می گردد.

دوران ماه دوم: در ماه دوم آبستنی، اندام موجود تازه از شکل و هیئت وزغ به انسان تغییر می یابد؛ ولی آن هیئت، گردد و مدور با سر خمیده و دم دراز، با داشتن

طرح دست و پاهای بی قواره هنوز به صورت انسان در نیامده است، با وجود این در پایان ماه دوم، شکل آن اندام به طور روشن تری تغییر می یابد؛ ولی دم درازش هنوز باقی مانده است.

در این ماه، جنین شش برابر بزرگ تر می شود، قدش به چهار سانتی متر می رسد، و وزنش پانصد مرتبه افزون تر می گردد، بین پوست و اعضای داخلی آن، استخوان می روید، صورت و گردنش نمو کرده، دهنش تدریجاً تنگ تر و گونه ها بهتر نمو می کند، چروک های بینی به هم اتصال می یابند و دماغ درشت تر می شود، چشم ها از روی سر به سمت جلو می آیند و در آخرین هفته این ماه پلک های چشم ساخته می شوند و طولی نمی کشد که به هم نزدیک می شوند.

پیشانی اغلب برآمدگی پیدا می کند، در نتیجه، مغز درشت تر شده و وسعت زیادتری از کله سر را فرا می گیرد، ممکن است بعدها تا موقعی که طفل به حد بلوغ برسد برآمدگی پیشانی، تدریجاً رفع شود و تناسب و تعادلی در چهره ظاهر گردد.

تدریجاً در دست و پا تحولات عجیبی رخ می دهد، نخست، جوانه هایی ظاهر و کم کم برآمده و بلند می شوند و انتهای آنها صاف و مسطح گردیده به شکل تخته شستی رنگ آمیزی نقاشان در می آید. بر روی سطح آن، پنج برآمدگی متوازی درست می شود که به واسطه فرورفتگی های کم عمق از یکدیگر جدا و بعداً بر اثر شکافی از هم سوا و به این ترتیب پنج انگشت روئیده می شوند و شیارهایی از پهناوری دست و پا ظاهر و موضع آرنج، مچ دست، زانو و قوزک پا معلوم می گردد.

در هفته پنجم حاملگی، دم به حد اعلای درازا می رسد، مانند دم حیوانات دارای عضله های محرکه می باشد، تکان می خورد، به تدریج طول آن کوتاه تر می شود و تا موقع به دنیا آمدن نوزاد از میان می رود، کاهش درازی دم، موقعی است که استخوان ها شروع به رویش می نمایند.

استخوان‌ها ابتدا به حالت غضروف، ماده‌ی نرم نیم‌شفاف ساخته می‌شوند و بعد از آنکه اطراف آنها را گوشت احاطه نمود، کم‌کم حالت استخوان پیدا می‌کند.

جریان تغییر و تحوّل و محکم شدن استخوان از موقعی که طفل در شکم مادر است تا وقتی که متولّد می‌شود و بزرگ و به حدّ بلوغ برسد ادامه دارد و با رسیدن به سن بلوغ، استخوان بندی کامل می‌شود.

از جمله واقعیات‌های جالب ماه دّوم، پیدایش مسئله جنسیت است، در آغاز این ماه، تشخیص جنسیت جنین معلوم نیست، ولی در اواخر ماه دّوم، دستگاه جنسیت مشخص و قسمت خارجی آن تدریجاً ظاهر می‌شود و از عجایب آفرینش آن است که دستگاه جنسیت پسر و دختر در او ان ظهور با هم شبیه اند، حتی غده‌های پستان آنها نیز همانندند.

آفریدگار عزیز و توانا برای تکثیر انواع به هر فرد انسان، هر دو نوع اعضا جنسی را می‌بخشد که یکی رشد و نمو می‌کند و دیگری به حال رکود می‌ماند، در نتیجه جنین بدون آنکه خود مؤثر در عمل باشد به جنس نر یا ماده تبدیل می‌گردد.

به هر حال، دوره دّوم ماه حاملگی سپری می‌شود و نطفه جنینی به صورت انسان مبدل می‌گردد و از این پس در هفت ماه آینده آن موجود تازه، طفل نامیده می‌شود و رشد و تکامل آن شروع می‌گردد.

راستی چه خیر است و این نعمت خلقت دارای چه شگفتی‌هایی است! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: کم‌ترین مرحله شکر این است که نعمت را فقط از خدا بینی، اینک در این مسائل دقّت کنید و ببینید این امور جز به اراده حکیمانه حضرت او صورت نمی‌گیرد و آیا شکر این همه نعمت بر انسان واجب است یا نه؟ و اگر شکر نکند و از نعمت قدردانی ننماید جزای او چیست!؟

دوران ماه سوّم: پس از آنکه ماه دّوم سپری شد، در ماه سوّم، طرح بیست عدد

دندان های شیری شروع و فرورفتگی آرواره ها معلوم و به تدریج سفت و محکم می شوند، سپس تارهای صوتی، نشو و نما می نمایند، هر چند که باز شش ماه طول می کشد تا بچه متولد و صدای گریه او شنیده شود و پس از شش ماهگی تارهای صوتی، قوی تر و شکل قطعی پیدا خواهند کرد.

تارهای مذکور، قبل از تولد نوزاد پُر پشت و نرم می باشند و مدتی که طفل در شکم مادر است هیچ گاه هوا از حنجره به ریه های او وارد نمی شود؛ زیرا چنانچه قبلاً ذکر شد جنین در مایعی به نام آمیوز غوطه ور است و هرگاه نفس بکشد ریه هایش از آن مایع پر شده لبریز می گردد.

لوله های هاضمه، فعالیت مختصری را شروع می کند، سلول های بزاقی فی الجمله ترشحاتی دارند، کبد هم صفرا را به روده ها می ریزد و کلیه ها اولین مواد ادرار را که از مثانه به طرف مایع آمیوز می رود تصفیه می کنند، با وجود این، عمده رسوب و ته نشین هایی که به وسیله جنین تولید می شود به طرف جفت رفته وارد خون مادر می شود.

استخوان ها و عضلات با سرعت بیش تری رشد نموده، اطراف اعضای داخلی را احاطه می کند، در شکل جنین تغییراتی حاصل می شود و دور و اطراف آن گرد و مدور می گردد و نیرومندتر می شود.

استخوان های آرواره، گونه و بینی، رشد و نمو یافته، صورت پلاسیده آن موجود کوچک قیافه انسانی پیدا می کند.

در غضروف های دست و پا، مراکز تشکیل استخوان ظاهر می شود؛ ولی در مچ دست و قوزک پا اثری نمایان نیست.

در این حال که پایان ماه سوم است بدون شبهه، جنین یک مخلوق زنده ای است و از افراد بشر محسوب می شود، قلب و ریه ها و کبد او، شروع به کار می نماید،

ماه‌یچه های دست و پا استحکام یافته و قوت بیش تری گرفته و کمی به حرکت می افتد.

دوران ماه چهارم: در این موقع، طول طفل به پانزده تا بیست سانتی متر می رسد و این اندازه، مساوی نصف قد نوزاد به هنگام تولد است، از آن به بعد رشدش به تدریج کاسته می شود.

در ماه چهارم، جنین هنوز به یک انسان کوچولو نمی ماند، بلکه موجودی است که سری بسیار بزرگ و بالا تنه ای خیلی پهن و پاهای کوتاه دارد.

طفل در دو ماهگی، سرش به اندازه نصف قد، در سه الی پنج ماهگی به ثلث، موقع ولادت به ربع و زمان بلوغ مساوی یک دهم طول قد می گردد.

با وجود این، جنین چهار ماهه خالی از لطف و زیبایی نیست، سر و پشت او تقریباً افراشته و شباهت به نوزاد معمولی دارد، صورتش پهن، ولی دارای تناسب است، چشم ها به خوبی معلوم است، دست ها و پاها برجسته و نمایان، انگشت های دست و پا، چاق و معمولاً انگشت های دست تا شده می باشد، در انتهای انگشت ها طرح شیارهای پوست پیدا است.

ناگفته نماند وضع و شکل خطوط شیارهای پوست بدن تمام ابنای بشر به قدرت بی نهایت ذات احدیت با یکدیگر متفاوت و حتی دو فرد آدمی، شیارهای پوست آنها همسان نیست، بالاخره در ماه چهارم آن موجود کوچک دارای مشخصات ممتازی است که محو شدنی نیست.

پوست بدن در این موقع چروک دار و رنگ آن قرمز تند است، سرخی پوست بدین جهت است که خون صاف و رقیق و شفاف در رگ های بدن جریان دارد و باید متذکر شد که جنین قبل از ماه ششم، بدنش عاری از پیه و چربی است.

جنین که از آغاز حاملگی مادر تا ماه چهارم ساکت و آرام بود از این به بعد تکان می خورد و حرکتش بیش تر می شود و دست و پاهای خود را باز و بسته می نماید.

نخستین حرکت بیچه، ساده و آرام است، کم کم تندتر می شود و به جدار رحم مادر ضربات شدیدی وارد می آورد و او را متوجه می سازد که انسان کوچکی در بطن وی زندگی می کند.

دوران ماه پنجم: انسان، مانند معجونی است از اجزای مختلف تشکیل شده و ترکیبات مختلط آن قابل تقسیم نیست.

آدمی از میلیاردها سلول و صدها عضو متفاوت تشکیل یافته که سلول ها دائماً تبدیل و تجدید می شوند، می میرند و تعویض می گردند، با این وضعیت شخصیت مرموز یا روح او ثابت و پایدار است.

انسان را می توان به یک شرکت تعاونی تشبیه کرد که شرکا و اعضای آن با هم دیگر معاونت و همکاری دارند و از یکدیگر حمایت می کنند و در مقابل عوامل خارجی به مبارزه برمی خیزند، از مزایا و امتیازات شرکت بهره مند می شوند و در کارها مسئولیت مشترک دارند و در سود و زیان شرکت سهیم اند.

همچنان که در اجتماع و جامعه های بشری تقسیم کار، تخصیص افراد و مبادله محصولات، مهم و قابل توجه است، در جامعه سلول ها و اعضای بدن این اصول مجری است و تخلف ناپذیر است.

جهاز هاضمه، اغذیه را جذب می کند و به صورت مواد لازم در آورده صرف ساختن سلول ها می نماید، مایعاتی که در بدن جریان دارد شبکه وسیعی برای انتقال آنها به وجود می آید.

پی و اعصاب مانند سیم های تلفن و تلگراف به مغز، یعنی پست مرکزی اتصال دارند.

غده های ترشحات داخلی با فعالیت مداوم خود به بدن نیرو می رسانند، پوست حافظ و نگهبان جامعه سلول ها و اعضای داخلی بدن است و نیز خبرگزار

آنها به شمار می رود.

تحت این نظام، هر یک از اعضای بدن در محل و جای معینی قرار دارند، پوست هم رشد و نمو می نماید تا شکل و وضع قطعی را به دست آورد.

پوست بدن از سلول های سفت و محکمی تشکیل شده که برای بدن، به منزله حصار است و آن را حفظ و حراست می کند.

سلول های بیرونی مانند زمان بعد از تولد، پوسته شده از میان می روند و جای خود را به سلول های تازه و نو که بر اثر نشو و نمای دائمی از زیر پوست بیرون می آیند، می دهند.

سپس غده های عرق و غده های مولد چربی به وجود می آیند و از بن هر یک از پرزهای پوست، مایع و ماده چرب ترشح می نماید.

در جریان ماه پنجم آن ماده چرب با سلول های فرسوده و ضایع شده مخلوط می شوند و به پنیر شباهت پیدا می کنند، بعد ورقه ورقه شده اطراف پوست بچه را می پوشانند. دانشمندان معتقدند، حکمت این عمل برای جدا نگاه داشتن جنین از مایع آمیوز است؛ زیرا مایع آمیوز که طفل در آن غوطه ور است، در ماه پنجم دارای رسوب و ته نشین هایی است که امکان دارد، در پوست نازک بچه بریدگی و ترک هایی به وجود آورد.

مشتقات پوست هم به طول قابل ملاحظه ای نشو و نما می نمایند. در سر، کرک های نازکی می روید، ناخن انگشت های دست و پا بیرون می آیند، جوش و جوانه های دندان های شیری درشت تر می شود و اثر کلاهک مرواریدی دندان و مینا و عاج آن در لثه ها مشخص می گردد.

از جمله واقعیت های این ماه، راست و افراشته شدن مهره های پشت است، به طوری که قبلاً ذکر شد در آغاز ماه دوم، نطفه جنین گرد و مدور است، دارای

دمی است که در ازای آن تا محاذات کله می رسد و ماه سوّم، دُم درازتر می شود و حال آنکه پشت، مختصر خمیدگی دارد. در ماه پنجم، سر به خوبی روی گردن تازه و نوبرار می گیرد و خمیدگی پشت، کم تر می شود.

نوزاد موقع تولّد، سرش افراخته و مهره های کمر و پشتش راست و کشیده است و کشیدگی به همان حال باقی نخواهد ماند و پس از آنکه کودک، نشستن و راه رفتن آموخت، مجدداً خمیدگی ظاهر می شود و به این واسطه در ستون فقرات، تغییری حاصل خواهد شد که در تناسب اندام طفل بی تأثیر نخواهد بود.

دوران ماه ششم: در ماه ششم، پلک های چشم که از ماه سوّم به هم متصل بود، باز و گشوده می شود، تخم چشم در این موقع تشکیل و از ماه هفتم می تواند روشنایی را درک کند، مژه ها و ابروها به طور کلی در ماه های ششم و هفتم می رویند.

جوش و دانه های ثالیل که مخصوص درک طعم خوراکی هاست روی زبان و سقف دهان و حلق نمو می کنند و این جوش ها به نسبت خیلی بیش تر از مال کودکان و کهن سالان است.

عجیب است، جنینی که نیاز به خوردن و چشیدن طعم خوراکی ندارد تا این حدّ مجهز و دارای این همه دانه های حسّاس می باشد.

اینجاست که انسان با دقت در این اوضاع عجیب که گوشه ای بسیار کوچک از این عالم عظیم است، غرق در اعجاب شده و بی اختیار با تمام وجود فریاد می زند:

«لا إله إلاّ الله»، «لا حول و لا قوه إلاّ بالله».

اینجاست که انسان به طور واقع حس می کند در تمام هستی جز خدا نمی بیند و جز او نمی خواهد.

و به قول فیض، آن عاشق شیدا:

ص: ۳۴۷

این جهان را غیر حق پروردگاری هست نیست***هیچ دیاری بهجز حق در دیاری هست نیست
عارفان را جز خدا با کس نباشد الفتی***عاشقان را غیر ذکر دوست کاری هست نیست
دل به عشق حق ببند از غیر حق بیزار شو***غیر عشق حق و حق کاری و باری هست نیست
مست حق شو تا که باشی هوشیار وقت خود***غیر مستش در دو عالم هوشیاری هست نیست
اختیار خود به او بگذار و بگذر ز اختیار***بنده را جز اختیارش اختیاری هست نیست
گر غمی داری بیار و عرض کن بر لطف او***خستگان را غیر لطفش غمگساری هست نیست
عمر آن باشد که صرف طاعت و تقوا شود***جز زمان بندگی لیل و نهاری هست نیست
بی غمانی را که جز تن پروری کاری نبود***بنگر اندر دستشان از تن غباری هست نیست(۱)

دوران ماه هفتم: جنین با سکون و آرامش به انتظار وصول روز ولادت است و در مسیر تحولاتی است که سرانجام به آزادی آن، از آن تنگنای تاریک و رسیدن به دنیای فراخ تر منتهی می شود.

هرچند دو ماه دیگر باید در رحم مادر بماند، با این حال در حالتی است که به

ص: ۳۴۸

اصطلاح می تواند جُل و پلاس خود را از آب بیرون بکشد.

هر گاه طفل، هفت ماهه به دنیا آید، در صورت مساعد بودن شرایط ممکن است زنده بماند، پس چرا جنین های نارس زنده نمی ماند؟ تصور می رود به علت ناقص بودن و تکمیل نشدن سلسله اعصاب و مخصوصاً مجرای تنفس باشد که بایستی عضلات منقبض و دستگاه تولید حرارت به کار افتد.

سلسله اعصاب، شبکه مفصل و دقیقی است که از پی و عصب تشکیل یافته و کلیه قسمت های بدن را به مغز و شوک نخاعی که مرکز ارتداد جریان های عصبی است مرتبط می سازد؛ یعنی جریان هایی که از ناحیه اعضای بدن و قوای حساس می رسد و جریاناتی که به عضلات منتقل می گردد.

از ماه سوم بارداری در مغز سر، جای و محل های مخصوصی نشو و نما می نماید که یکی مکان مخ یا دماغ صغیر می باشد که محل توسعه قوای فکری است و دیگری دو نیم دایره یا دو غلاف درشت دوقلو است که از مختصات ممتاز قوه عاقله است و از مهم ترین و پرارزش ترین اعضای بدن است.

در ماه هفتم آن غلاف ها بر تمام وسعت سر احاطه می یابند و سلول های ریز و رشته های عصبی، شروع به تغییر و تحوّل نموده و مغز در حال تکامل و سلسله اعصاب هم آماده فعالیت است.

دوران ماه های هشتم و نهم: طفلی که در شکم مادر است هر چند که نورس است، باز کم کم آماده ورود به دنیای جدید می شود، با این وصف باید دو ماه دیگر که ماه هشتم و نهم است در آن تنگنای ظلمانی بماند تا شکفته و زیباتر گشته و به حد تکامل برسد.

در ماه هشتم به سرعت قشری از پیه و چربی، زیر پوست نمو و چین و چروک ها را زایل می کند، کنار و اطراف اندام، گرد و مدور می شود، سرخی رنگ پوست به

تدریج محو و به رنگ گلی روشن مبدل می گردد.

رنگ آمیزی پوست و تغییر آن از جمله مسائل مرموز و نامعلوم است، نباید تصور شود که جنین در وقتی که به انتظار ورود به دنیای خاکی است آرام و بی حرکت است، بر عکس در بطن مادر، در آن مکان تنگ و تاریک حرکت دارد، دست و پایش را باز و بسته می کند، موضع خود را تغییر می دهد، حرکت و سکون او متناوب است، مثل آن است که زمانی به خواب می رود و بعد بیدار می شود.

خلاصی از زندان رحم: از نظام طبیعی زایمان و جریانی که سبب رو به راه شدن طفل برای تولد می گردد، بشر هنوز علم و اطلاع صحیحی ندارد.

مادر در خلال چند هفته پیش از وضع حمل، فشردگی هایی در رحم احساس می نماید که سبک و موزون است و مانند ناراحتی هایی است که پس از انجام کار پر زحمت به شخص دست می دهد، این ناراحتی ها و فشارها موقت است و در چند هفته پیش از زایمان برای مادر ناراحتی زیاد تولید نمی شود.

در موقع معین یک دفعه آن فشارها و به هم فشردگی های رحم زیاد شده حرکات جنین شدت می یابد و در ظرف چند ساعت، طفل سرازیر می شود و قدم به عرصه دنیای جدید می گذارد.

سبب این نزول اجباری جنین که مدتی طولانی به حال انزوا در بطن مادر قرار داشت چیست؟ این هم از اسرار آفرینش انسان قبل از تولد است که هنوز به درستی معلوم نیست، می گویند: تغییرات سریعی که در آخر کار روی می دهد باعث فعل و انفعالات مختلفی در رحم می گردد، به ویژه عمل غده های نیروبخش ترشحات داخلی که به مجاری و شریان های خون، هورمون می ریزند و موجب تحریک عضله های زهدان و رحم گشته و در نتیجه فشارهای تند و تیز، طفل متولد می شود.

به محض آنکه طفل به دنیا آمد چند نفس می کشد، هوا به ریه هایش وارد

و صدای اولین ونگ او شنیده می شود، آن صدا یا برای برخوردی است که بر بدنش هنگام وصول به محیط جدید وارد می گردد یا بر اثر تماس و دستکاری قابله است که برای ورود او به دنیا کمک می کند.

به هر حال نوزاد به وسیله بند ناف با جفت اتصال دارد و پس از تولد بچه و پایین آمدن جفت، دیگر وظیفه این دو پایان می پذیرد و بند ناف را می برند و مانده آن هم به زودی می افتد و اثر زخم آن خوب می شود.

محل و علامت ناف می رساند که آدمیزاد مدتی در شکم مادر به طور طفیلی زندگی نموده و باید به مادر، فوق العاده احترام کند، چنانچه در قرآن و روایات به این موضوع بسیار اشاره شده و برای آن به عنوان حکم الهی، اهمیت فوق العاده قایل شده اند.

این نوزاد هنوز موجود کاملی نیست، برای هماهنگ شدن وضع گذشته او با وضعیت محیط به سرعت تغییر و تحولاتی در وجودش صورت می گیرد.

موقع تولد، ریه هایش که در توده کوچکی از نسج های متراکم و فشرده بود، با نخستین فرو دادن هوا مانند بادکنک متورم گشته و جای خود را زیر قفسه سینه می گیرند و حفره های بی شمار ریه ها از هوا پُر می شوند و سبک گردیده حالت اسفنجی پیدا می کنند.

با وجود این، هنوز به حد تکامل نرسیده و به زودی حفره ها و خانه های تازه تری در ریه ها تشکیل می شود و آن حفره های قبل از تولد فقط چند روز خوب کار می کنند.

درشتی قلب نوزاد به اندازه مشت بسته اوست، جریان نبضش به تدریج سبک تر می شود، تا به حد معمولی برسد، کمی بعد از تولد مدفوعاتش که شش ماه جمع شده بود دفع می شود و از خصایص نوزاد آن است که مدفوعش کاملاً عقیم است؛ یعنی میکروب ندارد.

نوزاد پس از تولد، غده های اشک آور و بزاقش فعالیت ندارد، گریه می کند، ولی بی اشک است، آب دهانش وقتی می تواند مواد نشاسته ای را حل کند که از شیر گرفته شده باشد، به علاوه نمی تواند به نقطه ای ثابت نظر کند و تا مدتی چپ نگاه می کند.

این بود شرح زندگی نه مامۀ مهمان بطن مادر که در قرآن و روایات به طور جدی از انسان خواسته شده نسبت به این دوران مطالعه و دقت کند، تا از طریق مطالعه و اندیشه در صنع حق به حق رسیده و غرق عشق آن وجود مقدسی شود که در طی نه ماه این همه عنایت و لطف به او داشت و جداً عرفان و حال بدون معرفت به خود که راهی به سوی معرفت به حضرت حق است ارزشی ندارد.

خلقت انسان در آئینه کلام حضرت سیدالشهدا علیه السلام

شما نگوئید این جزوه درباره عرفان اسلامی است نه فیزیولوژی حیات، چرا در این نوشتار به مسائل طبیعی حیات اشاره شده است؟ در جواب شما خواهم گفت:

یکی از معتبرترین و مهم ترین منابع عرفان و حال دعای پرارزش عرفه امام عاشقان، سالار شهیدان حضرت سیدالشهدا علیه السلام است که در بخشی از آن به عنایات و الطاف حضرت حق نسبت به آفرینش انسان اشاره شده و من لازم می دانم در توضیح گفتار حضرت صادق علیه السلام که نعمت را فقط از خدا بدانی و این رؤیت نعمت از خدا، کم ترین مرحله شکر است به آن قسمت از دعای عرفه که هزار و چهارصد سال پیش در بیابان عرفات بدون در اختیار بودن انواع ابزار طبی و تجربی از سینه صافی و دل پاک روح عارفان تجلی کرده اشاره کنم و شما را با دریای معرفت حضرت او آشنا کرده و این معجزه الهی را برای شما بیان نمایم تا ملاحظه کنید که آخرین تحقیقات دانشمندان علوم با گفتار امام حسین علیه السلام که به صورت دعا القا شده برابر است،

و در ضمن آگاه شوید که روح عرفان و حال، ریشه در شناخت صنع حق و عنایات و محبت های حضرت حق به انسان دارد.

اگر انسان بی خبر از خالقیت حضرت دوست باشد و ادعای عرفان کند، این عرفان نیست بلکه ادعای باطل است، ممکن است انسان بی خبر از محبت های حق زندگی کند و عارف باشد؟!

عارف واقعی کسی است که در حدّ خودش از خلقت وجودش و نعمت هایی که در ارتباط با وجود اوست آگاه باشد و بداند حضرت حق درباره او چه کرده، در این صورت است که عشق حق در دل او تجلی کرده و با تمام هستی به عبادت و اطاعت حق کشیده می شود و حاضر نیست لحظه ای از یاد دوست غافل شود و حاضر نیست آنی از حضرت یار جدا گردد، مگر می توان به این همه عنایت حق آگاه شد و از او غافل ماند؟

پسران غالب اسدی روایت کرده اند که (۱):

پسین روز عرفه در عرفات در خدمت امام حسین علیه السلام بودیم، آن جناب از خیمه خود با گروهی از اهل بیت علیهم السلام بیرون آمدند، در حالی که عده ای از شیعیان همراه حضرت بودند، با نهایت ذلت و خشوع در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک به سوی کعبه کردند و دست ها را برابر رو برداشتند، مانند مسکینی که طعام طلبد، در حالی که در نهایت زاری در پیشگاه حضرت دوست بودند عرضه داشتند:

سپاس خدایی را سزااست که برای حکمش جلوگیری نیست و نسبت به عطایش مانعی وجود ندارد و همانند صنعت او صنعتی یافت نمی شود.

اوست جواد واسع، به وجود آورده اجناس پدید شده و به حکمتش استوار

ص: ۳۵۳

ساخت مصنوعات را، دستۀ پیش قراول از نظر او مخفی نیست، امانت ها نزد او ضایع نگردد، پاداش دهنده هر کارگری است و فراهم آورنده زندگی هر قانعی.

بر هر نالان مهربان است، نازل کننده منافع و کتاب جامع به نور درخشان است، دعای دعاکنندگان را می شنود، گرفتاری ها را رفع می کند، درجات اهل استحقاق را بالا می برد، جباران را ریشه کن می کند، جز او معبود حقی نیست و چیزی با او برابری نمی کند و مانندش نیست، او شنوا و بیناست، لطیف و آگاه است و بر هر چیزی تواناست.

پروردگارا! من به تو مشتاقم و به ربوبیت تو گواهم، اعتراف دارم که تو پروردگار منی و باز گشتم به سوی تو است، پیش از آنکه چیزی باشم به نعمت وجودم را آغاز کردی، از خاکم آفریدی و در پشت پدرها ساکنم نمودی، در حالی که از شائبه مرگ آسوده ام داشتی، گردش دوران و آفات، سال ها به لطف تو در من اثر سوئی نداشت و پی در پی کوچ کردم از پستی به رحمی در ایام گذشته و قرن های ره سپر، به خاطر لطف و احسانی که به من داشتی مرا به جهان نیاوردی، در دورانی که پیشوایان کفر که پیمانت را شکستند و رسولانت را تکذیب کردند، حاکم بودند، ولی به مهر خود مرا به جهان آوردی، در روزگاری که به علمت گذشته بود برای هدایت من که طریق آن هدایت را برای بنده ات میسر کردی، در دوران هدایت مرا پرورش دادی و پیش از آن به من مهر و محبت ورزیدی، با من به خوش رفتاری و نعمت شایانت معامله کردی.

آفرینشم را از قطره منی که ریخته شود پدید آوردی و جانم دادی در سه تاریکی میان گوشت و پوست و خون، مرا شاهد و گواه آفرینشم نکردی و کاری از خلقت من به عهده من نگذاشتی، سپس مرا به خاطر هدایتم به دنیا آوردی، در حالی که آفرینشم تمام و درست بود، در حال خردی و کودکی در گهواره نگهداری ام کردی

و از شیر گوارا روزی ام دادی، دل دایه ها را به من مهربان نمودی، مادران را کفیلیم کردی و از بلاهای شبانه جان، حفظ نمودی و از زیادی و کاستی نگاهم داشتی.

ای مهربان! بخشنده برتری تو، برنامه ام را با لطف به پیش بردی، تا زمانی که آغاز سخن کردم، به فراوانی نعمت را بر من تمام کردی، به فزونی در هر سال آن چنان پرورشم را به عهده گرفتی، تا فطرتم را کامل گرداندی و اعتدال توانم رسید، حجت تو بر من واجب آمد برای آنکه شناخت و معرفت خود را به من الهام کردی، به عجایب حکمت خویش به هراس اندرم نمودی، به آنچه در آسمان و زمین از نقشه های خلقت آفریدی بیدارم کردی و برای شکر و ذکر خودت آگاهم ساختی.

طاعات و عبادات را بر من واجب ساختی، آنچه رسولانت آوردند به من فهماندی، پذیرش مرضات خود را بر من هموار کردی و در همه اینها به عون و لطفت به من منت نهادی، ای معبودم! چون مرا از خاک آفریدی تنها یک نعمت را بر من نپسندیدی، بلکه از انواع معاشم، روزی دادی و اصناف و انواع ابزار زندگی ام دادی، به منت بزرگ و بزرگ تری بر من و احسان قدیمت به این عبد، تا چون همه نعمتی را بر من تمام کردی و هر نعمتی را از من باز گرداندی، نادانی و جرأت بر تو مانع نشد که به آنچه مرا به تو نزدیک می کند دلالتم کنی و توفیق دهی مرا به آنچه تو را راضی سازد.

اگر دعا کردم اجابت کردی، اگر خواهش نمودم عطا فرمودی و اگر فرمانت را اطاعت کردم از من قدردانی کردی و اگر شکر را به جا آوردم نعمت را بر من فزونی دادی، همه اینها پیرو کامل کردن نعمت هایت بر من و احسان و محبتت به این عبد بود، منزّه و منزّهی که آغاز کننده و برگرداننده ای، ستوده و بزرگواری، نامهایت مقدّس است و مهربانی هایت بزرگ است.

معبودا! کدام نعمت تو را در آمار و به یاد بشمارم یا کدام عطایت را می توانم شکر کنم، ای محبوب من! نعمت ها و عطاهایت بیش از آن است که شمارندگان بتوانند بشمارند یا در دسترس علم حافظان باشد، پس از این هم آنچه گردانیدی و دفع کردی از من ای خدا از زیان و سختی بیش تر است از آنچه پدید است برایم از عافیت و خوشی.

معبودا! من گواهم به حقیقت ایمان خود و تصمیمات متیقن و توحید صریح خالص خود و باطن نادیدنی نهادم و پیوست های جریان نور دیده ام و خطوط صفحه پیشانی ام و رخنه های تنفسم و نرمه های تیغه بینی ام و آوازگیرهای پرده گوشم و آنچه بچسبد و بر هم آید بر دو لبم و حرکات تلفظ زبانم و گردشگاه آرواره دهان و فکم و محل روییدن دندان هایم و مایه گوارایی خوردن و نوشیدنم و بارگیری مغز سرم و لوله بلعیدن درون چنبره گردنم و آنچه درون سیه چال سینۀ من است و حمایل رشته رگ و تینم و آویزه پرده دلم و پاره های گوشه و کنار جگرم و آنچه درون خود گیر و خمیدگی های دنده هایم و گودی های مفاصلم و بندش اعضای کار کنم و اطراف انگشتانم و گوشتم و خونم و مویم و تنم و پی ام و نی ام و استخوانم و مغزم و رگ هایم و همه اعضایم و آنچه بر من رویده از دوران شیرخواری ام و آنچه زمین از من بر خود برداشته و خوابم و بیداری ام و سکوتم و جنبش هایم و رکوع و سجودم که اگر بخواهم و تلاش کنم در همه اعصار و دوران تاریخ به فرض این که عمرم وفا کند که شکر یکی از این نعمت ها را گذارم، باز هم در توان و قدرت من نیست؛ جز به منت خودت که باز به خاطر آن منت، شکر ابدی دیگر بر من لازم می شود.

آری، اگر من حریص باشم و تمام شمارندگان هم همین طور که نعمت بخشی تو را در گذشته و آینده بشماریم، نه شماره آن را توانیم و نه آمار دوران آن را، هیئات!

چه گونه شمارش نعمت تو ممکن است در حالی که در قرآنت خبر دادی، آن قرآن گویا و بیان درست که اگر شماره کنید نعمت خدا را نمی توانید آنها را بشمارید (۱).

حضرت حسین علیه السلام به قسمت اعظمی از نعمت هایی که در خلقت انسان به کار رفته اشاره فرمود و دو بار در طول بیان نعمت ها عرضه داشت:

نه نعمت هایت را می توان شمرد و نه احدی قدرت دارد شکر یک نعمت را به جای آورد.

مهمترین عملی که بر عهده ماست است که به فرموده حضرت صادق علیه السلام:

نعمت را فقط از خدا ببینیم و از این معنی غافل نشویم که خود نعمت را از خدا دیدن، ادنی مرتبه شکر است.

من باز لازم می دانم از باب ادای وظیفه و معرفت نسبت به حضرت حق، به قسمتی از کارگاه های بدن و برخی از نعمت ها که به عنوان روزی قرار داده شده اشاره کنم، شاید توفیق پیدا کنیم به ادای شکر حق در حد توان خود بر آییم.

نعمت دستگاه گردش خون

مسئله خون و گردش آن در بدن و آنچه خون به عهده دارد، از اصولی ترین مسائل حیات و شگفت انگیزترین برنامه های خلقت است و تنها دستگاهی که در تمام عالم، قدرت بر ساختن خون دارد بدن است و بس!

دستگاه دوران خون در بدن از کامل ترین و اعجاب انگیزترین خطوط ارتباط حمل و نقل جهان است. طول رگ هایی که به طور مرتب خون از آنها عبور می کند از مجموع طول راه آهن های عالم زیاده تر است!!

ص: ۳۵۷

این دستگاه خدا ساخته، به طور خودکار در تمام شبانه روز بدون وقفه و با نظمی حساب شده در کار و فعالیت است.

برای نسج و بافته های بدن، خونی را که احتیاج دارند آماده نموده و به مقدار خورند هریک، یعنی مشتری های خود که سلول های بدن هستند و تعداد آنها از صدها میلیارد متجاوز است، می رسانند.

ضایعه سلول ها را رفع می نماید و گلبول های سپید و قرمز را می سازد و در هر ثانیه، یک میلیون گلبول قرمز به جای همین مقدار که از بین رفته اند تهیه و آماده می کند.

وقتی رگ های انتقال خون عیب کنند به تنهایی آنها را مرمت و تعمیر می کند و هرگاه سوزن به انگشت فرو رود و موی رگ های بسیار ریز را سوراخ نماید، فوری آنها را جوش می دهد !!

هنگامی که بریدگی کوچکی در سطح پوست بدن به وجود آید، به سرعت یک قسم کلاف کرک دار از ماده فیبرین ظاهر می شود و گلبول های قرمز را در میان می گیرد و دکمه ای می سازد که اگر آن دکمه مسدود کننده نباشد، بر اثر کوچک ترین زخم، خونریزی شروع و عاقبت به مرگ منتهی می گردد !!

دستگاه دوران خون، هر دقیقه پنج لیتر و شبانه روز بیش از هفت هزار لیتر خون توزیع می کند.

شریان ها فقط لوله های ساده ای نیستند، بلکه رگ های جاننداری هستند که دارای قابلیت کشش بوده موجب پش و ضربان قلب و نبض می گردند.

قلب، خون را کم ترشح و به شریان می فرستد و شریان ها، جریان آن را منظم ساخته و جریان نبض را سبک تر می کنند تا در وسط راه جریان خون به هم متصل و مانند جوی باریکی به طور ملایم وارد موی رگ ها شود.

دستگاه دوران خون، دو کار انجام می دهد: خون که وارد شریان ها شد و برای رساندن غذا به سلول ها به جریان افتاد، بار؛ یعنی مواد مختلفه ای که عبارتند از:

اسیدهای آمینه که برای مرمت بافت های بدن به کار می آیند، قند که منبع نیرو و قدرت است و مواد معدنی دیگر مانند ویتامین ها، هرمون ها و اکسیژن همراه خود می برد!

خونی که به وسیله رگ های وریدی به طرف قلب برمی گردد، در موقع بازگشت، گاز کربنیک، آب، رسوب سلول های سوخته و خورده های تغییر و تبدیل پروتئین ها را با خود می آورد.

بیاید ببینیم یک لقمه گوشتی که می خوریم به قدرت حضرت حق چه تغییر و تحولاتی در آن پیدا می شود.

در معده و روده های باریک، تخمیرهای معدنی، پروتئین ها را به اسیدهای آمینه تبدیل می کنند، در جدار روده، موهای خیلی ریز و کرک دار برآمده ای وجود دارد که در زیر میکروسکوپ شبیه به قالی پر پشم است.

تعداد کرک های مزبور به پنج میلیون می رسد و هر کدام به یک رگ موئی قائم اند، در جدار رگ های موئی خلل و فرج هایی است که ذرات خیلی ریز اسیدهای آمینه را تصفیه می نماید و شیره و جوهر گوشت با این حساب داخل جریان خون می شود و نخست با کبد یا جگر سیاه که دستگاه یا آزمایشگاه شیمیایی و منظم کننده خون است برخورد می کند.

کبد به طور دائم مقدار قند ضروری خون را که برای عضلات و هم چنین اسید آمینه را که برای ساختن و پرداختن بافت های بدن لازم است کنترل و رسیدگی می نماید.

اگر غذایی که خورده ایم در آن گوشت فراوان بوده، در این صورت خونی که

وارد کبد می شود اسیدهای آمینه آن زیاد است، کبد قسمتی از آنها را ذخیره می کند و مقداری از آن از بین می رود، سپس خون برای تغذیه سلول مهیا می گردد و در هر نقطه بدن مقدار خونی که طرف احتیاج سلول است، مثلاً برای ساختن یک عضله یا مرمت انگشتی که سوخته، به آن محل می رساند.

قندی که با چایی می خوریم، هم چنین نشاسته نان و سیب زمینی، تقریباً همین راه را می پیماید و در روده باریک تبدیل به گلوکز گشته وارد کبد می شود، هرگاه مقدار گلوکز زیاد باشد، کبد آن را به گلیکوژن تبدیل کرده و به این شکل ذخیره می کند.

موقعی که عضلات احتیاج به سوخت دارند آن گلیکوژن مجدداً به گلوکز تبدیل و تدریجاً از کبد بیرون می رود.

هنگام عملیات ورزشی، کبد از گلوکز ذخیره دائمی خود که برای مدت دوازده تا بیست و چهار ساعت کفایت می کند برداشت خواهد کرد.

چربی ها نیز از جمله مواد سوخت بدن به شمار می آیند، وقتی که از روده می گذرند، به اسیدهای چرب مبدل و وارد شیره غذایی می شوند، هرگاه ذخیره گلیکوژن کبد تمام شود، کبد می تواند تا چند هفته نیروی سوخت بدن را از ذخیره خود تأمین نماید.

به طوری که گفته شد، خون، بار یا مواد مختلفه با خود دارد که مخصوصاً ماده های پروتئین آن قابل توجه است. از پروتئین ها یکی ید همراه دارد که برای غده های تیروئید، دیگری دارای فسفر است که برای استخوان ها و سوّم کلسیم است که برای استحکام و دوام دندان ها ضرورت دارد.

در خون همیشه یک لیتر اکسیژن حل شده وجود دارد، این گاز حیات بخش در خون با هموگلوبین ترکیب شده و رنگ سرخ قشنگ خون از همین راه حاصل

می شود، هرچند این عمل در ریه ها انجام می گردد، ولی عمل معکوس آن در سلول ها و در طول سیستم دوران خون جریان می یابد، هموگلوبین، اکسیژن را در خون وارد می کند و گاز کربنیک خون را می گیرد.

قسمت شایان توجه دستگاه دوران خون، شبکه وسیع رگ های موئی است که لوله های ذره بینی ریزی هستند که سر شریان و وریدها را به هم وصل می نمایند، این رگ ها به حدی ریز و باریک اند که گلبول های قرمز خون مجبورند در عبور از میان رگ ها، ردیف شده به نوبت بگذرند، اینجاست که خون وظیفه اصلی خود را انجام می دهد و به سلول ها غذا می رساند و سلول های ضایع شده را گرفته با خود می برد.

هریک از سلول ها در مایع نمکداری که متوالیاً تجدید می شود زندگی می کنند و آن مایع شور به منزله دایه و پرورش دهنده سلول هاست که سلول ها در میان آن شناورند.

خون وریدی دارای رسوب های مختلفی است، مانند گاز کربونیک، آب، تفاله پروتئین های تغییر یافته و دستگاه دوران خون، این رسوب ها یا دردها را به کبد و کلیه ها می فرستد.

کلیه ها، دستگاه تقطیر و تصفیه ای است که از لوله های خیلی باریک تشکیل شده و طول لوله های آن در حدود یک صد کیلومتر می شود، شکل آن شبیه لوبیاست و در شبانه روز قریب به دویست لیتر خون صاف می کند، مواد مضر و ناپاک خون به ویژه اوره، آمونیاک و ته مانده های نهایی غذا را به پیشاب تبدیل نموده و دفع می کند و صد و هفتاد و هشت لیتر مایع صاف شده را به خون برمی گرداند، کبد مقصد اسید آمینه و قند خون را کنترل می کند و کلیه ها مواد معدنی خون را تعدیل می نمایند.

خونی که وارد کلیه ها می شود، ممکن است دارای املاح سدیم، منیزیم و فسفات به مقدار زیادتری باشد، کلیه ها املاح مذکور را تحت کنترل قرار می دهند و مقدار هر کدام از آنها را محدود می سازد، هنگامی که خون، کلیه ها را ترک می کند به طور دقیق هر مقدار ملح معدنی که طرف احتیاج اعضای بدن است و لزوماً باید آن املاح را داشته باشد همراه خود برده به سلول ها می رساند.

مایعات عصبی که از مغز به حرکت می آیند به جدار عضله شریان ها فرمان سست گشتن می دهند و دریچه های انتظام جریان خون، باز و بسته می شود؛ مثلاً شخصی که کنار حوض آبی در مقابل آفتاب دراز کشیده باشد، جریان خون او تقریباً آرام است و موی رگ های او خالی هستند؛ زیرا سلول ها موقعی که شخص راحت و آرام است، احتیاج زیادی به نیرو ندارند.

به محض این که شخص داخل آب شود فوراً مرکز محرک اعصاب و عروق به فعالیت می افتند و عضله ها گلوکز خود را می بلعند و می کوشند رسوب گاز کربنیک را به سرعت دفع کنند.

برای کنترل جریان خون، مراکز فرعی دیگری هم وجود دارد از جمله یکی در قسمت بالای شکم که شبکه عصبی می باشد، اگر ضربه ای به این ناحیه وارد آید، آن شبکه نازک به کلی از هم پاشیده و رگ های موین خون در شکم منبسط می شوند و آن قدر خون جذب و بلع می کنند که مغز از داشتن خون محروم می ماند و حالت بیهوشی به مصدوم دست می دهد.

یک شخص بالغ، مقدار خون او در حدود شش الی هفت لیتر است که آن مقدار خون تقریباً دارای سی هزار میلیارد گلبول قرمز است.

این گلبول ها در مغز استخوان به عمل می آیند و در هر دقیقه، هفتاد و دو میلیون گلبول به موازات هم به وجود می آیند و از بین می روند و دوره زندگی متوسط

کهن ترین آنها سی روز است.

گلبول های قرمز هنگامی که از کبد عبور می کنند، مورد حمله دنباله های ذره بینی سلول ها که شباهت به نجم البحر دارند واقع شده از بین می روند، لکن اعضای بدن همیشه مقدار ۸۵٪ از این گلبول ها را ذخیره دارند و خون، این ذخایر را به مغز استخوان می رساند و در آنجا از نو هموگلوبین تهیه می شود.

در برابر گلبول های قرمز، گلبول های سپیدی در خون موجود است که وظیفه آنها مبارزه با عفونت و فساد خون است، بعضی از این گلبول ها به میکروب ها حمله می کنند و آنها را می خورند.

در خون، ماده ای برای منعقد گشتن وجود دارد که هنوز دانشمندان نتوانسته اند به ماهیت آن پی ببرند، به علاوه ماده دیگری در خون یافت می شود که بسیار مهم است و آن ماده، نوع مخصوص خون هر شخص را معین و معلوم می سازد.

به طوری که مشروحاً ذکر شد، ساختمان دستگاه دوران خون و شبکه های رگ های مویی آن و هم چنین مایع خون، هر کدام عجیب و حیرت آمیز است و مواد مرکبه خون هم کم تر از آنها نیست؛ چون به دیده فراست به ساختمان و جریان کار مداوم آن ماشین فعال بنگریم، ناگزیریم سر تعظیم به آستان حضرت حق فرود آورده از روی بصیرت و بینایی او را ستایش و ذات بی همتایش را پرستش نماییم.

فیض، آن شوریده مست می گوید:

جز خدا را بندگی حیف است حیف***بی غم او زندگی حیف است حیف

در غمش در خلد عشرت چون کنم***ماندگی از بندگی حیف است حیف

جز به درگاه رفیعش سر منه***بهر غیر افکندگی حیف است حیف

سر زعشق و دل زغم خالی مکن***بی خیالش زندگی حیف است حیف

عمر و جان در ساعت حق صرف کن***در جهان جز بندگی حیف است حیف

کالبد را پرورش ظلم است ظلم***جان کند جز بندگی حیف است حیف

جان و دل در باز در راه خدا*** غیر این بازندگی حیف است حیف

اهل دنیا را سبک کن ناتوان*** با گران افکندگی حیف است حیف

یا رب از عشقت بده شوری مرا*** فیض را افسردگی حیف است حیف(۱)

نعمت کبد

کبد را اگر کلید تندرستی بدن بنامیم، چیزی به گزاف نگفته ایم، کبد یا جگر سیاه از بزرگ ترین و پرگنجایش ترین غده های بدن است.

رنگ آن قرمز تیره و برش ساخت آن مدور و وزن آن از یک چهارم وزن جسم آدمی تجاوز نمی کند و قرارگاه آن بالای سمت راست شکم، زیر پرده دل در قفسه سینه است.

این غده اسرارآمیز آزمایشگاه شیمیایی بدن است، اعمال آن باعث ضربان قلب، اتساع رگ های خون، سهولت هضم غذا، حسن انجام کارهای فکری و نیرو دادن به عضلات بدن است !!

نسج کبد از یک نوع سلول تشکیل یافته و این سلول های ریز که شماره آنها از میلیون ها تجاوز می کند، پهلوی هم قرار دارند و یک غده ضخیم تشکیل داده و بر اثر جریان مداوم خون، مرطوب و مشروب می شود.

خون هایی که به کبد می ریزد دارای مواد غذایی فراوان است، قسمتی از آن از لوله جهاز هاضمه به وسیله سیاه رگ بزرگ و قسمتی که دارای اکسیژن است از سمت چپ قلب به وسیله شریان کبدی وارد آن می شود و پیش از آنکه به

ص: ۳۶۴

سلول های کبد برسند با هم مخلوط و با نیروی واحدی، دستگاه شیمیایی کبد را به کار می اندازند !!

سلول های کبد، موادی ترشح می کنند که کلیه اعضای بدن برای حسن انجام اعمال خود به آن مواد نیازمندند؛ فی المثل کلیه ها بدون کمک کبد، قادر به دفع ضایعات آزوتی نخواهند بود و کبد قبلاً آنها را به اوره تبدیل می نماید تا کلیه بتواند کار مربوط به خودش را انجام دهد.

کبد، مخزن مواد ویتامینه است و در صورت فقدان ویتامین، مغز استخوان نمی تواند مواد ضروری را برای خون تهیه و آماده کند.

تمایلات جنسی هرچند که منبع نیروی آن غده های تناسلی است، ولی فعالیت غده ها، منوط بر حالت کبد و تنظیم اعمال هورمون های جنسی می باشد.

کبد است که با اسیدهای آمینه، آلبومین می سازد و مقدار نمک و آب را تبدیل می نماید، صفرای کبدی است که فعالیت روده ها را مرتب و روبه راه می نماید و از مسمومیت غذایی جلوگیری می کند و در صورت بروز خون ریزی، بیمار با خطر مرگ مواجه می شود، علاوه بر این، کبد ماده ای بر ضد انعقاد خون ترشح می کند که در صورت فقدان آن خطر انسداد شریان های خون که به مغز می روند وجود دارد.

کبد با میکروب های مضر مبارزه می کند و آنها را از بدن خارج می سازد و ما را از خطرات اثر داروهای که به مقدار زیاد خورده ایم و جذب شده می رهند و بالاخره پوست بدن را که آلوده به سموم صنعتی است حفظ و صیانت می کند.

هنگامی که از پلکان یا سر بالایی بالا می رویم، عضلات بدن برای یافتن نیرو احتیاج به سوخت پیدا می کنند، فوراً کبد به فعالیت می افتد و بی درنگ مقداری از ذخیره گلیکوژن خود را به گلوکز تبدیل و آن را وارد خون می نماید.

ارگانیسم بدن در هر ثانیه میلیون ها گلبول قرمز خون را ناچار به هدر می دهد،

طحال آنها را گرفته خراب می کند؛ ولی کبد مواد مرگبه گلبول ها مخصوصاً آهن آنها را جذب نموده برای ساختن سلول های تازه خون به کار می برد.

هرگاه بریدگی در انگشت پدید شود، به طوری که خون از آن جاری گردد، اگر کبد به کمک نرسد و ماده فیبرینوژن که برای بسته شدن خون نافع است نسازد و ترشح نکند و خون در محل بریدگی منعقد نگردد، آن قدر خون از بدن از طریق آن بریدگی می رود تا مرگ انسان برسد !!

این غده سحرآمیز در هر ثانیه اعمال فوق العاده شگفت آمیزی انجام می دهد که تعداد آن خیلی زیاد است و تاکنون در حدود پانصد عمل مختلف از کبد شناخته شده که فهرست آن هنوز کامل نگردیده است.

عمل کبد در تعدیل کار غدد هورمون های بدن بسیار مهم است، فی المثل غده تیروئید، هرگاه ترشحات آن خیلی زیاد باشد، شخص را لاغر ساخته به شکل اسکلت متحرک در می آورد، کبد، ما زاد ترشحات را که برای بدن خطرناک است از بین می برد و ذخیره ای از ویتامین های D و B و A کمپلکس تهیه و آماده می سازد.

نیرو و قدرت کبد از خوراک و غذایی که شخص می خورد به دست می آید، کبد از هیدرات دو کربن گلیکوژن تهیه و ذخیره می کند، بعد آن را به تناسب احتیاجات سلول های بدن به تدریج یا به سرعت به آنها می رساند و ضمناً مواد چربی را برای مواقعی که بدن زیاد فعالیت دارد و نیاز به آن خواهد داشت ذخیره می نماید.

از خواص دیگر کبد، قابلیت کشش و اتساع آن است؛ چون تجمع خون زیاد در قلب باعث خستگی آن می شود، کبد به واسطه خاصیت ارتجاعی و لاستیکی خود، ما زاد خون را جذب می کند.

کبد، عمل مهم دیگری که فوق العاده مهم است انجام می دهد و آن قابلیت تجدید و نشو و نمای سلول های کبدی است؛ مثلاً در بیماری سرطان که زیاد

پیشرفت کرده جراحان مهم تا نود درصد از حجم کبد را برداشته اند و پس از چند ماه دوباره سلول های کبد شروع به رشد نموده دوباره به حجم معمولی خود رسیده است.

این فقیر شرمنده و اسیر بال و پر شکسته پس از مختصر اطلاعی، بر لطف و عنایت حضرت دوست در محضر مقدّسش سروده ام:

سر به خاک قدم عشق تو انداخته ام***دل و دین بر سر سودای تو درباخته ام
آتش هجر تو پا تا به سرم سوخت ولی***من به این آتش و این سوختم ساخته ام
تا شدم معتکف کوی تو ای مهر جهان***رایت عشق تو در جان و دل افروخته ام
گشتم آزاد به لطف تو ز زندان هوس***همتی کرده به کویت چو صبا تاخته ام
من ز روز ازل ای آتش دل های کباب***جز تو و مهر تو و لطف تو نشناخته ام
به رخ و زلف تو سوگند که در بزم وجود***از همه دست کشیده به تو پرداخته ام
گفت مسکین به تو ای نور شبستان صفا***سر به خاک قدم عشق تو انداخته ام

نعمت اعصاب

موقعی که به دستگاه های مخابرات تلفن های خودکار نزدیک می شویم، از مشاهده دستگاه و اسباب و ادوات مفصل و در هم پیچیده آن مبهوت می گردیم.

سرعت انتقال اخباری که در ظرف چند ثانیه و دقیقه از دورترین نقاط گیتی می رسد باعث شگفتی ما می گردد و حال آنکه شبکه ارتباطی و مخابراتی دقیق و حساس و کامل تری با حجم بسیار اندکی در بدن خودمان داریم که از اندیشه در آن غافلیم.

آن دستگاه عجیب و شگرف، سلسله اعصاب ماست که شبانه روز میلیون ها پیام به میلیاردها سلول بدن ما می رساند و از ضربان قلب، دم زدن ریه ها و حرکات

و جریان تمام اعضا و اجزای بدن به مغز خبر می رساند.

اگر این وسایل ارتباط و مخابرات وجود نداشت در بدن انسان و سلول های آن یک حالت بی نظمی و اغتشاش ایجاد می شد.

زبان که مزه خوراکی ها را معلوم می کند، دارای سه هزار برآمدگی است که هر یک به وسیله عصب مخصوص به مغز متصل می شوند.

طرز کار این اعصاب هنوز به درستی کشف نشده، گویا جزیی از ماده خوراکی در آن برآمدگی ها قرار می گیرد و مانند فیش های برق که جریان الکتریسیته را از محلی گرفته به نقطه دیگر وصل می کند، برق آسا تحریک شده به مغز می رسانند و در یک لحظه مغز، طعم و مزه خوراکی را تشخیص می دهد.

گوش، دارای یک صد هزار سلول شنوایی است و در قسمت داخلی گوش، عصب های بسیار ریزی وجود دارد که ارتعاش صوت را به طور مخصوصی می گیرند و مانند ساقه های گندم که با وزش باد موج می زنند اعصاب مذکور هم لرزش یافته جریان صوت در آن ها حادث می شود که ابتدا خیلی ضعیف و فوراً به چندین هزار برابر تقویت گشته و هنگامی که آن اصوات به مرکز دماغ می رسند مانند نت های موسیقی، منظم و رسا می باشند و با آنکه اصوات مخلوطی از صداهای آبی و فوری است با وجود این به سرعت درک می کنیم که صدا از جانب دوست یا خویشاوند یا بیگانه است و به این نحو صداها را از داخل مغز به وسیله گوش هایمان به کمک آن اعصاب می شنویم.

چشم، هر چشم دارای صد و سی میلیون اعصاب گیرنده نوری است که تأثیر و انفعالات نور را به مغز منتقل می کند، شاخ و برگ های درخت و گل و گیاه را چشم تشخیص می دهد، ولی زیبایی آنها را مغز نمایش می دهد.

گاهی اعصاب بینایی طور دیگر جلوه گر می شوند، موقعی که در تاریکی غفلتاً

سرمان به مانعی بر می خورد، می بینیم برق خیره کننده ای معادل روشنایی سی و شش شمع از چشم هایمان جستن می کند، علت آن است که بر اثر آن ضربه اعصاب بینایی تحریک می شوند و موج های الکتریسته به مغز می رسانند و جریان واقعه به شکل یک شلیک آتش زا و نورانی نمودار می شود.

تشکیلات مربوط به چشم را باید به دقت مطالعه کرد، این تشکیلات عبارتند از:

کاسه چشم، کره چشم، عضلات خارجی چشم، پلک ها، ملتحمه و دستگاه اشکی.

کاسه چشم، یک حفره مخروطی شکل است که جدارهای آن توسط استخوان های مجسمه و صورت تشکیل می شود، استخوان های تشکیل دهنده جدار کاسه چشم عبارتند از: استخوان پیشانی، فک فوقانی، گونه ای، شپ پره و پرویزنی. اشکی و کامی.

کره چشم یک پنجم قدامی حفره کاسه چشمی را اشغال می کند، باقی این حفره با چربی، نیام ها، اعصاب، رگ های خونی، عضلات و غده اشکی پر می شود.

عضلات خارجی کره چشم از رأس کاسه چشم شروع شده و بر روی کره چشم می چسبند. این عضلات توسط نیام هایی پوشیده شده اند که در آنها استتاله هایی به جدارهای کاسه چشم کشیده می شود، چهار عضله راست موسوم به راست فوقانی، تحتانی، داخلی و خارجی و دو عضله مایل موسوم به مایل فوقانی و مایل تحتانی وجود دارند.

پلک ها پرده های متحرکی هستند که در جلو کره چشم قرار دارند و فضای بین آنها شکاف پلکی نامیده می شود، پلک فوقانی و تحتانی در زاویه خارجی و داخل چشم به یکدیگر می رسند، تارس صفحه ای از بافت همبندی متراکم است که به پلک شکل می دهد، غدد سباسه موسوم به غدد میومیوس در تارس قرار دارد،

مژه ها موهایی هستند که در لبه پلک ها قرار گرفته اند، غدد سباسه همراه با مژه ها وجود دارند و غدد عرق در پوست بین مژه ها یافت می شوند.

ملتحمه یک غشای مخاطی است که سطح پلک ها را مفروش کرده و بر روی بخشی از کره چشم نیز منعطف می شود.

دستگاه اشکی شامل غده اشکی و مجاری آن است، جدار کره چشم از سه پرده صلبیه، مشیمیه و شبکیه تشکیل می شود.

صلبیه که نام دیگر آن سفیدی چشم است، پوشش خارجی و محافظت کننده و نگاه دارنده کره چشم است.

مشیمیه پرده میانی یا یک پرده بسیار عروقی بوده و یک عمل تغذیه ای را به انجام می رساند.

عنبیه قسمت رنگی چشم است و سوراخی که در مرکز آن قرار دارد مردمک نامیده می شود و کار آن تنظیم مقدار نور داده شده به چشم است.

چشم با این مسائل، قابل شناخت نیست، این کره بسیار کوچک، دنیای بسیار بزرگی است که فقط خالقش از آن خبر دارد و بس، وظیفه ما در برابر این نعمت بزرگ، شکر کردن در برابر عطا کننده اوست و شکر آن هم به این است که با این عضو مرتکب گناه نشویم.

پوست، دارای شبکه عظیمی از پی و عصب است که بعضی از آنها گیرنده، برخی گرماسنج و تعداد فراوانی هم عصب های حساس لامسه می باشند.

شماره اعصاب گرماسنج در حدود سی هزار است، چون شیء داغ روی پوست بدن بیاید فوراً این عصب ها اعلام خطر می نمایند.

بر پوست بدن، دویست و پنجاه هزار نقطه حساس از سرما و پانصد هزار حس لامسه موجود است، موقعی که آب سرد روی بدن می ریزد، خنکی در بدن

احساس می شود که به وسیله اعصاب مربوطه به مرکز دماغ اطلاع داده می شود و بدن شروع به لرزش می کند، به سرعت شریان های مجاور پوست باز می شوند تا خون بیش تری که منبع حرارت است به بدن برسد، موقع گرما عکس این جریان صورت می گیرد، اعصاب گرماسنج به مغز خبر می دهند و به دستور مغز سه میلیون غده های عرق شروع به ترشح می نمایند و عرق از بدن خارج و شخص خنک می شود.

مغز و جریان کار آن: بدن انسان دارای دو دستگاه عصبی است: یکی دستگاه مرکزی یا مغزی نخاعی که مرکز هوش و شعور و اراده است و به عضلات نیز فرمان می دهد.

دیگری دستگاه سمپاتیک خودکار غیر ارادی که به احشا فرمانروایی دارد و دستگاه دو می وابسته به اولی است، به کمک این دو دستگاه، بدن ما ضرورت عمل در دنیای خارج را به دست می آورد.

دستگاه عصبی مرکزی شامل: مغز و مخچه و نخاع شوکی است که مستقیماً به عضلات و به طور غیر مستقیم به دیگر اندام ها رشته های عصبی می فرستد.

مغز از جسمی نرم و سفید رنگ و فوق العاده ظریف ساخته شده و محفظه های استخوان جمجمه و ستون مهره ها را پر می کند.

اعصاب حسی بدن از سطح پوست و اندام های حسی به آنجا می رود و مغز ما به واسطه این ها دائماً با جهان بزرگ در ارتباط است و در عین حال به وسیله رشته های اعصاب حرکتی با تمام عضلات و به وسیله رشته هایی که از آن به دستگاه سمپاتیک خودکار می رود با احشا و اندام های دیگر مربوط می شود.

به این ترتیب، رشته های عصبی ما تعداد بی شمارشان از هر سو، مانند شبکه ای بدن ما را فرا می گیرند.

شاخه های انتهایی ریز اعصاب، بین سلول های پوستی و در اطراف ساختمان های غددی و مجاری ترشحی غدد و در غلاف شریانی و وریدی و در پوشش انقباضی معده و روده ها، در سطح رشته های عضلانی و غیره وارد می شوند، همگی این اعصاب از سلول هایی که در دستگاه عصبی مرکزی جای دارند و از دو زنجیره عقده های سمپاتیک و از توده های ریز عقده هایی که در اندام ها پراکنده اند سرچشمه می گیرند.

سلول های عصبی، شریف ترین و ظریف ترین سلول های بدن هستند و جثه آنها درشت و بعضی از آن سلول ها که در قشر مغزی جای دارند، هر می شکل اند و ساختمان و اعمال پیچیده آنها هنوز بر دانشمندان جهان معلوم نگشته است !!

از بدن این سلول ها رشته های نازکی جدا می شود که بعضی بین سطح دماغ و ناحیه تحتانی نخاع را بدون قطع شدن طی می کنند.

این رشته های نازک و لطیف، بدن سلول را در اصطلاح علمی «نورون» می گویند، نورون ها به دو دسته تقسیم می شوند: یک دسته نورون های گیرنده و حرکتی که تحریکات را از دنیای خارج یا اندام ها می گیرند و به عضلات هم فرمان می دهند.

دسته دیگر، نورون های ارتباطی که تعداد بی شمار آنها سبب پر کاری و پیچیدگی مراکز عصبی آدمی می گردد، فهم ما همان طوری که نمی تواند به عظمت جهان آفرینش پی ببرد، همین طور برای شناسایی وسعت مغز، ناتوان است.

سطح قشر مغزی چون موزاییکی از سلول های عصبی مفروش است و هر قسمت از آن با ناحیه های مختلف بدن ارتباط دارد.

مثلاً ناحیه جانبی مغز، حرکات گرفتن، راه رفتن، صحبت کردن را اداره می کند،

در پشت این ناحیه، مرکز بینایی قرار گرفته است.

در قشر مغزی، حرکات غیر ارادی یا انعکاسی انجام می‌گیرد و هرگاه آن قشر را برداریم دیگر حرکات مزبور، انجام پذیر نخواهد بود.

برای شناسایی روابط اراده، فعالیت عصبی و اثرات روحی و مغزی، هیچ وسیله‌ای در دست نیست، ما نمی‌دانیم چه گونه واقعه‌ها و پدیده‌هایی که در سلول‌های هر می‌اثر می‌گذارد تحت تأثیر حوادث گذشته و آینده قرار می‌گیرد و چه گونه اثر تحریکات در آنها باقی می‌ماند، هم‌چنین واقف نیستیم که چه گونه کیفیات غیر منتظره در مغز انجام می‌گیرد و فکر و اندیشه از آن به وجود می‌آید!!

به نظر می‌رسد که کار فکری به وسیله انقباضات مرتب عضلات تسهیل می‌گردد و بعضی از ورزش‌های بدنی محرک فکرنند.

شاید به این جهت باشد که ارسطو و شاگردانش، هنگام بحث در مسائل غامض فلسفی و علمی، گردش کتان سخن می‌گفته‌اند، گویا هیچ یک از قسمت‌های سلسله مرکزی اعصاب جداگانه کار نمی‌کنند، مثلاً هنگام کارهای عضلانی نه تنها نواحی وسیعی از مغز و نخاع فعالیت می‌کنند، بلکه احشای متعددی نیز در این زمینه سهم دارند؛ زیرا عضلات هنگام انقباض، فرمان خود را از مغز و نیروی خود را از قلب و ریه و غدد مترشحه محیط داخلی دریافت می‌کنند و برای پیروی از فرمان مغز به کمک مجموعه بدن نیازمندند.

نعمت غده‌ها و لوزه‌ها

هورمون‌هایی که در خون ما شناور می‌باشند به سبب نیروی فوق‌العاده‌ای که دارند، می‌توان آن‌ها را به بمب‌های هیدروژنی کوچکی تشبیه نمود.

این کارگاه‌های کوچک که باعث تعادل قوای بدنی ما می‌شوند، هنوز بسیاری از

اسرار و اعمال طبّی آنها فاش نشده است.

در نتیجه بررسی هایی که دانشمندان علم طب درباره غده ها و لوزه های انسان به عمل آورده اند، یک دسته هورمون هایی شناخته شده اند که فوائد عجیبی دارند.

این هورمون ها بیماری های چشم و التهاباتی که سابقاً باعث نابینایی می گردید و امراض دیگری که قبلاً غیر قابل علاج بود و هم چنین رماتیسم مفصلی و دردناک را به طور مؤثری بهبود می بخشند.

و بعضی از این هورمون ها برای تجدید قوای از دست رفته جوانی، مفید است و بنابر نظریه اطّبا و با پیشرفت علم طب، بالاخره آنچه از فوائد هورمون ها که تاکنون مجهول مانده به تدریج کشف و برای معالجه بیماری های سرطان، تصلب شریان و امراض قلب و کلیه، مورد استفاده واقع خواهد شد.

به حکمت بالغه حضرت حق، غده هایی در بدن انسان وجود دارد که تراوشات داخلی و عملیات آنها حیرت آور است و تمام حرکات بدنی ما بستگی به کار آنها دارد.

کوچک ترین حرکات مژه ها ناشی از مداخله و تراوش ترشحات هورمون هاست، انقباض عضلات و مقدار قندی که در خون برای جریان انقباض لازم می شود، به وسیله این غده ها تأمین می گردد.

مختصر خراشی که به انگشت وارد می آید، برای التیام بریدگی آن فوراً هورمون ها دخالت نموده سدّی برای جلوگیری از عفونت زخم می سازند.

غده ها دو دسته اند: دسته ای که ترشحات خود را به خارج دفع می کنند مانند، غده های بزاق که باعث هضم و تحلیل غذا می شوند با غده های مولّد عرق که حرارت و گرمای اضافی را کم کرده و بدن را خنک می نمایند.

دسته دیگر که ترشحات خود را به دستگاه دوران خون می ریزند و اینها جمعاً

هشت غده می باشند که وزن تمام آنها از پنجاه گرم تجاوز نمی کند !!!

این سلول های کوچک در مملکت بدن به منزله هیئت وزیران بدن محسوب می شوند و اعمال گوناگون جسم را تحت انتظام در می آورند و به اندازه ای با یکدیگر هماهنگی دارند که هنگام لزوم، کمبود احتیاجات غده های دیگر را فراهم و جبران می کنند.

از هشت غده مذکور، چهار عدد آنها عبارت اند از:

اول - لوز المعده که اعمال آن به خوبی معلوم شده و میلیون ها سلول هایی هستند که مانند جزیره های کوچک در معده قرار دارند و مایعی به نام انسولین می سازند.

دوم - غده های پاراتیروئید که چهار غده ریز می باشند و به غده تیروئید آویخته شده اند و برای تهیه کلسیم، فسفر و الکترولیت های خون به کار می روند و به ندرت موجب اختلال می شوند.

سوم - غده صنوبری که در زیر معده سر قرار دارد و عمل و خاصیت آن هنوز به خوبی معلوم نشده است.

چهارم - غده ای به نام تیموس که در بالای سینه است و برای رشد جسم و وظیفه عادی خود را انجام می دهد.

و چهار غده دیگر عبارت اند از غده های هیپوفیز، سورنال، تیروئید، غدد تناسلی که به منزله استاد های آزمایشگاه شیمیایی بدن بوده و ترشحات فوق العاده مهمی تولید می نمایند.

۱- غده هیپوفیز یا غده نخاع بدون شک از ممتازترین غده های بدن است، این غده عملیات غده های دیگر را تحت انتظام قرار می دهد و حجم آن به اندازه یک نخود درشت است که در محفظه استخوانی زیر مغز در حوالی مرکز سر قرار دارد

و این دانه کوچک، نقطه نهایی پنجاه هزار تارهای عصبی است و چون گردش و دوران خون در این نقطه زیادتر است به سهولت می تواند پیام و دستوره‌های شیمیایی و ترشحات هورمون‌ها را به سایر نقاط بدن برساند.

از خواص عجیب این غده نخاعی، ترشحات هورمون برای رشد انسان است، افراد کوتاه از داشتن آن محروم و اشخاص رشید با قامت رسا بیش تر از آن بهره مند هستند.

۲- غده های سورنال، سه گوش و نخودی رنگ می باشند و روی کلیه قرار دارند و خیلی فعال اند، دوران خون در این غده ها زیاد است و در هر دقیقه معادل شش برابر وزن خود خون در آنها وارد شده و عبور می کند.

در مواقع خطر و حالت سخت و بحرانی انسان این غده ها تأثیرات عجیبی دارند، مثلاً هوانوردی که هواپیمای او در حال سقوط است و با چتر نجات خود را به خارج پرتاب می کند به واسطه ترشح همان غده هاست که قدرت اقدام تهوور آمیز در او پدید می آید. شخصی که به واسطه آتش سوزی خود را از فراز ساختمان به زمین می افکند عمل او در نتیجه تأثیر هورمون این غده هاست.

غده های سورنال، وقت ضرورت می توانند مقدار ترشحات خود را ده برابر کنند و نیز جریان قلب را سریع تر و تنفس را شدیدتر و مقدار قند خون را که برای سوخت بدن لازم است افزایش دهند و پیوسته مترصدند که هنگام مجروح شدن جسم و بریدگی پوست بدن، در کم ترین مدت، خون را منعقد ساخته و از خونریزی جلوگیری نمایند.

هرگاه خراش یا بریدگی کمی در غده های لطیف و شکننده پیدا شود، صاحب آن علیل و در معرض ابتلای بیماری های مختلف واقع می گردد و اگر به هر علت و جهتی مقدار ترشح غده ها نقصان یابد، اختلال هایی در وضع جسمانی شخص

پدید خواهد گشت که جوان برومندی را به پیرمردی لرزان مبدل خواهد ساخت.

از پوسته غده های سورنال، هورمون های مختلفی تولید می شود که تاکنون بیست و هشت نوع آن شناخته شده است.

یکی از آنها در تغییر املاح معدنی خون و یکی در تحریک تخمدان زنان و دیگری برای انگیزه مراحل تناسلی مردان مؤثرند.

۳- غده تیروئید، به شکل پروانه است و روی حلقوم در پایین گردن قرار دارد، این غده می تواند فعالیت بدنی ما را کم و زیاد نماید، رخوت و تنبلی و خمودی یا برعکس، زرنگی و توان و شهامت در جسم ایجاد کند و این کیفیت به واسطه ترشحات این غده است که معمولاً روزی یک سانتی گرم تراوش دارد.

۴- فعالیت محیر العقول غده های تناسلی که در مرد و زن وجود دارد و خدای بزرگ برای بقای نسل قرار داده و احتیاج زیادی به شرح و بسط ندارد.

نعمت پوست بدن

پوست بدن به منزله حصار و نگهبان بدن است و برای ترمیم ضایعات و تجدید و نشو و نما، خاصیت جالبی دارد.

مختصر خراش یا بریدگی که به پوست وارد می شود، برای مرمت و تعویض آن، عملی انجام می دهد که از کار ساختمان بنای آسمان خراش، دقیق تر و دشوارتر است؛ اما به نظر ما عمل مزبور، طبیعی است و متوجه نیستیم اگر خاصیت ترمیم و جوش خوردن زخم در پوست نبود، هیچ گونه عمل جراحی برای التیام زخم ممکن نمی شد و کوچک ترین جراحت برای انسان، عواقب وخیم داشت.

هرگاه بریدگی عمیق یا شکافی در این غلاف حادث شود، سلول های پوست، پاره و تارهای عصبی و رگ های مویی جریان خون از هم گسسته می شوند و این

رشته های گسیخته که پر از مواد حیاتی هستند در هم و بر هم می گردند و ناچار باید به جای خود قرار یابند و بریدگی ها به هم متصل یا پیوند داده شوند.

چنان که شکاف و پارگی مهم و خطیر باشد از باشگاه های چهارگانه زیر اعلام خطر می گردد:

۱- درجه فشار خون برای جلوگیری از خونریزی پایین می آید.

۲- مدت انعقاد خون، کم تر شده و ظرف چند ثانیه خون بسته و دلمه می شود.

۳- طحال، خون ذخیره خود را برای جبران ضایعات، وارد دستگاه دوران خون می نماید.

۴- گلبول های سفید خون زیاده تر گشته و مقدار تولید آنها به ده برابر معمول می رسد.

چون سلول ها در میان ترشحات نسوجی غوطه ورنند و لازمه موجودیت و حیات آنها، بودن در محل مرطوب است، به محض بروز جراحت با هوای خشک مواجه می شوند که برای آنها قابل تحمل نیست، رگ های مویی که گسیخته می شوند خون داخل آنها که پر ارزش ترین مایع آلی بدن است، خارج و به هدر می رود و راه برای حمله و هجوم میکروب ها به داخل بدن باز می شود که فوراً باید در دفع حمله و رفع خطر اقدام گردد.

در وهله اول، مواد شیره غذایی و ترشحات نسوجی و پلاسما وارد زخم می شوند و رطوبت لازم به آن می بخشد، سپس خون در کنار زخم، منجمد و راه نفوذ آن به بیرون بسته می شود.

موقعی که خون در رگ های مویی جریان دارد، منعقد و بسته نمی شود؛ زیرا اگر بسته شود راه عبور خون مسدود و مانع رسیدن مواد حیاتی به سلول ها می گردد؛ ولی وقتی هم سطح زخم شد بر خلاف حالت اولی به سرعت منعقد و قدرت

و خاصیت انعقاد خون به این نحو ظاهر می شود.

معمولاً در خون، سلول های ذره بینی وجود دارد که به محض کوفتگی یا بریدگی و بروز زخم، آن سلول ها در معرض هوای آزاد قرار می گیرند، در این حالت شکافته شده، از میان آنها چند مایع شیمیایی که ماهیت آنها نامعلوم است تراوش می نماید و فعل و انفعالاتی در مواد مرطوبی صورت می گیرد و با فیبرینوژن مخلوط شده ماده سفید رنگ پرز داری به اسم فیبرین می سازد و این ماده، حلقه و شبکه های بی شماری دارد و گلبول های قرمز خون را به میان خود گرفته آنها را به تله می اندازد و مقطع بریدگی و رگ های مویی و عروق لنفاوی را که میکروب ها از آنجا وارد بدن می شوند مسدود می کند.

شما را به حقیقت حق فکر کنید، اگر نعمت این فعل و انفعالات در پوست و خون نبود چه می شد و یا با کدام قدرت می توانستیم جلوی این همه خطر و ضرر و خسارت را بگیریم؟!

ای حسرت بر آن انسان هایی که غرق در این همه نعمت اند، ولی از منعم این نعمت ها بی خبرند!

آف بر آن انسان هایی که دریا دریا نمک صاحب عالم را می خورند و نمکدان می شکنند!

ای بدبخت و پست و بیچاره و ذلیل! آن بی خبرانی که در هر ثانیه و لحظه در میان میلیون ها نعمت متعم اند، ولی از ادای شکر یک نعمت غافل اند!

چه بی هویت و بی اعتبار و بی ارزش اند، آن مفت خورانی که سر سفره کارگاه با عظمت بدن و کارخانه وسیع جهان نشسته اند و در نعمت ها فکر نکرده و اندیشه نمی کنند و از خالق نعمت ها و دهنده روزی ها خبر نمی گیرند؛ حیوانات با خوردن غذا یا آشامیدن آب سری به عنوان شکر به پیشگاه خالق خود بر می دارند، ولی این

افراد پست تر از حیوانات، توجهی به حقیقت و ریشه و اصل جهان نکرده و یادی از آن مولا- و آقایی که این همه نعمت در اختیار آنان گذارده نمی کنند، اینان همان هایی هستند که قرآن مجید آنها را دچار خزی دنیا و عذاب آخرت معرفی کرده است.

بر خلاف این دیو صفتان و آلودگان، آن انسان هایی که در برابر هر نعمتی از ولی نعمت خود یاد کرده و به حضرت محبوب عرضه می دارند: ما اگر به پهنای جهان تو را عبادت کنیم به ادای شکر یک نعمت تو موفق نشده ایم !!

آن انسان هایی که از نعمت، به خاطر رسیدن به ولی نعمت استفاده می کنند. آن انسان هایی که حرم دل آنها مالا مال از عشق به خداست، آن بزرگوارانی که در برابر حضرت دوست خاضع و خاشع بوده و همیشه احساس شرمساری و حیا می کردند و به جناب محبوب با تمام هستی عرضه می داشتند: بی خانمانی از سر کویت کجا رود*** دولت در این در است از این در چرا رود

محروم هر قبیله و مردود هر دیار*** بی دولتی کزین در دولت سرا رود

جامی که غیر ذوق تو بخشد مباح نیست*** کامی که جز طریق تو پوید خطا رود

چشم و چراغ ماست شب افروز عارضت*** آن روز ظلمت است که از چشم ما رود

از سلطنت چه کم شود آن پادشاه را*** کز مرحمت به پرسش حال گدا رود

مسکین دلی، غریب دلی، بی نوا دلی*** کز ره به بوی آن سر زلف دوتا رود

پس از آن فعل و انفعالات که به ساخته شدن آن ماده سفید رنگ منتهی می شود، رنگ های مجاور زخم، منبسط و از هم باز می شوند و جدار آن باریک تر شده از میان آن جدار، فاگوسیت ها یعنی، سلول خورها و گلبول های سفید خارج می شوند و سلول های مرده و باکتری ها یا هر ماده دیگری را که باعث تعویق جوش خوردن زخم می شوند می بلعند !!

این فاگوسیت ها یا سپوره های کوچولو از خود زهری ترشح می نمایند که میکروب ها را می کشد، بعد آن میکروب ها را در چین و حلقه های خود فرو می برند و هر کدام از این سلول خورها می توانند تا بیست میکروب را بلعند.

کوچک ترین زخم، هزارها سلول را ضایع می کند و سلول خورها آن ضایعات را برای دفع به خارج، به کلیه ها می رسانند و سعی می کنند، جرم های زخم را که حجم آنها هزاران مرتبه از جثه خودشان بزرگ تر است بخورند و اگر نتوانند بلع نمایند، ترشحاتی بیرون می دهند تا نسج و بافت های مجاور زخم، حل شود و محلول آن همه جرم های خارجی را به جلو رانده به سطح پوست می رسانند.

سلول خورها خیلی پرخور و اکول اند و به واسطه زیادخوری شان به قدری ورم می کنند تا بترکند و در نتیجه، لاشه آنها به چرک و خون تبدیل می شود.

بسا اتفاق می افتد که میکروب ها برای غلبه به سلول خورها شروع به حمله می کنند، در این حال برای حمایت سلول خورها و برای آنکه مبارزه و پیکار با آنها پیشرفت کند یک جریان حیرت آمیز دیگری صورت می گیرد.

به این نحو که میکروب های مهاجم که تحریک شده اند، ماده ای تولید می کنند که سبب نابودی خودشان می شود.

آن جریان مهاجم که بسیار جالب و حیرت بخش است فقط تدابیر فوری انجام می شود، ولی کار عمده پوشش زخم، تمام نمی شود.

در این موقع سلول های زنده موسوم به فیبروپلاست وارد عمل می شوند و در میان حلقه و شبکه های فیبرین ها (همان ماده سفید رنگ پرزدار) وارد و روی هم جمع می شوند و برای پر کردن گودی زخم روی آن مرهم موقتی می گذارند !!

به طوری که سابقاً ذکر شد، میلیاردها سلول بدن به وسیله دستگاه دوران خون تغذیه می نمایند، حال که رگ های مویی مجاور زخم پاره و گسیخته شده اند البته به

زخم ها از این راه غذا نخواهد رسید.

برای چاره جویی، فیروپلاست ها یعنی، همان سلول های زنده که به طریقه حیوانات دریایی از مایع الیاف خود تغذیه می نمایند، از چرک و خون زخم استفاده خواهند نمود و چند روزی بیش نمی گذرد که در زخم ریشه دوانده و دیگر به الیاف خود نیازی ندارند و الیاف هم حل می گردد و مبدل به مایعی می شود که این مایع برای سلول های در حال رشد غذای مناسبی است، معمولاً زخم هایی که در حال التیام و جوش خوردن هستند، از جرم ها و مایع های آنها چیزی به هدر نمی رود !!

جریان التیام زخم و عمل تجدید و نو شدن پوست یکی از شگفت آمیزترین شاهکارهای آفرینش است که به حکمت عالی آفریدگار و صانع علیم و به اراده حضرت او سلول ها مطیع و تابع قواعد مرموزی هستند و این بافته های لا شعور در پیروی از نظام مزبور به طور منظم و با اشکال هندسی ردیف و هم سطح یکدیگر قرار می گیرند و شروع به آرایش پوست می نمایند.

برای تغذیه پوست نوس، چون مقدار معینی خون ضرورت دارد، به ناچار لازم می آید که رگ های مویی در زیر پوست برای جریان خون ایجاد و آماده شوند.

دانشمندان برای پی جویی این جریان، روی خرگوش بررسی نموده و بر روی گوش آن حیوان زخمی پدید آوردند، بعد متوجه شدند در مجاورت زخم، رگ های نازک و لطیفی وجود دارد که به مختصر اشاره ای خون از آنها بیرون آمده به میان نسج های تازه می ریزد و سپس انتهای رگ ها بسته می شود که خون های جاری به هدر نرود.

به همین صورت رگ های مویی زخم از هر سوی زخم، نمو می کنند تا به یکدیگر برسند و دو سر رگ ها به طور سحرآسایی حل گشته و به هم پیوند می خورند و شبکه ای برای دوران خون تشکیل می دهند، سپس تار و رشته های

عصبی با طرز عجیب تری در داخل نسج نوس می رویند !!

این جریان در وسط گودی زخم صورت می گیرد و زیر قشر زخم، پوست نو به وجود می آید، در گرداگرد و کنار زخم، سلول ها دست به کار عملیات اصلی خود می شوند و به مرکز زخم که عریان است گسترش می یابند و پوست را آرایش می دهند و این کار، درست مشابه به آرایش پوست درختی است که زخم برداشته باشد !!

تقریباً یک هفته پس از بروز جراحت، زخم جوش می خورد، ولی برای چاق شدن آن، عملیات دیگری هم به لطف خداوند صورت می گیرد.

در ظرف چند ماه، تارهای زیر عضلات زیادتر شده و از حاشیه زخم به طرف مرکز آن پیشروی نموده و به هم ملحق می شوند و به یکدیگر می پیچند، پیه و چربی ها روی هم قرار گرفته و نسج های ملتحم به نسج های مجاور خود وصل می گردند، بالاخره در طی یک سال یا کم تر محل زخم با پوست نو بنیاد، مفروش و عمل اصلاح زخم و تجدید ساختمان پوست آن پایان می پذیرد !!

نعمت مقاومت بدن در برابر میکروب ها

آفریدگار توانا، خداوند بزرگ و مهربان، یک سیستم استحقاقی برای دفاع و مقابله با حملات و یورش میلیاردها میکروب در بدن ما آفریده است.

در آفرینش انسان و زندگی روزمره او چیزی که شگفت انگیز است بیماری و ناخوشی نیست، بلکه سلامتی و تندرستی است.

هرگاه به وضع حال و تندرستی خود فکر کنیم، متوجه می شویم که همه روزه میلیاردها میکروب که اغلب آنها بسیار هول انگیزند به بدن ما حمله می آورند، اما ما بیمار نمی شویم بلکه سالم و تندرستیم !!

چه بسیار میکروب های موذی، به وسیله خوراکی که می خوریم یا هوایی که تنفس می کنیم یا محیطی که در آن زندگی می کنیم وارد بدن ما می شوند، ولی باز سالم و تندرستیم !!

بعضی میکروب ها در دهان، بینی، گلو و روده ها قرار می گیرند و به سرعت فوق العاده زاد و ولد می نمایند، پس چه گونه در مقابل هجوم و حملات مداوم این موجودات ذره بینی حفظ و حراست می شویم.

نکته ای است که پس از سال ها تحقیق و تفحص، دانشمندان به علل آن پی برده اند و به عقیده آن ها این جریان به واسطه وجود یک دستگاه دفاعی ماهرانه ای است که ما را از گزند میکروب ها حفظ و صیانت می نماید.

ممکن است غباری که به میکروب آلوده است داخل چشم شود، ولی اثر ناگواری نداشته باشد، در چشم یک رطوبت دائمی قرار دارد که مولد اشک است و در اشک چشم، ماده ای به نام لیسوزیم هست که کشنده میکروب است و این ماده به حدی قوی است که هرگاه یک قطره اشک را در دو بطری آب بریزیم می تواند جرم میکروب را از بین ببرد.

در بزاق و آب دهان و ترشحات سلول های بدن ما همین ماده و بعضی سموم های دیگر نیز وجود دارد، پوست بدن هم قدرت زیادی برای دفع میکروب دارد.

چنانچه میکروب اسهال خونی را در قطره آبی بیندازیم و در لوله امتحان قرار دهیم چند ساعت زنده خواهد ماند و هرگاه آن را در کف دست که پاک و نظیف باشد بگذاریم در ظرف بیست دقیقه از بین می رود.

میکروب هایی که وارد دهان می شوند، ابتدا با ماده پلشت بر آب دهان روبه رو می گردند، چنانچه بتوانند داخل معده شوند، شیرۀ معده در انتظار دفع آنهاست

و جز تعداد کمی از آنها آن هم به ندرت، زنده وارد روده ها نخواهند شد.

میکروب هایی که داخل دهلیز پر پیچ و خم سوراخ های بینی شوند، به واسطهٔ رطوبت چسبنده ای که در جدار بینی است، مانند مگس که پایش به کاغذ مگس گیر می چسبد به دام می افتند.

با این که جدار بینی تحریک می گردد و آنها با عطسه یا بر اثر بروز زکام بیرون ریخته می شوند و اگر فرضاً به مجرای تنفس برسند در رطوبت مخاطی آن گیر افتاده با تکان سرفه به خارج پرتاب می گردند و یا تارهای ذره بینی که در مجرای تنفس قرار دارند و دائماً در ارتعاش و لرزش اند، آن رطوبت لزج آلوده به میکروب را به حلق می رسانند و از آنجا در لولهٔ هاضمه سرازیر و دفع می گردند.

اگر میکروبی از میان ساییدگی پوست رد شده وارد بدن گردد، شاید فکر کنند خطراتی به وجود خواهد آورد، اما این طور نخواهد شد.

فرضاً میخ آلوده به میکروب به پای ما فرو رود، هر میکروبی که داخل نسج بدن شود، پس از بیست دقیقه، دو نیم می گردد و به دنبال آن هر نیمی به دو قسمت تقسیم می شود، اگر به همین ترتیب پیش رود و به دنبال آن هر نیمی به دو قسمت تبدیل شود در ظرف هفت ساعت تعداد زاده های میکروب به یک میلیون و روز بعد به میلیاردها خواهد رسید.

در این حال وجود ما تحت استیلای آنها غوطه ور در میکروب می شود؛ اما خوش بختانه پیش از بروز خطر، یک نیروی دفاعی به کمک می رسد و محل فرورفتگی میخ ورم می کند، در آن محل میکروب ها پخش می شوند و مبارزه و پیکار میکروب ها با سلول های بدن شروع می شود و از سلول ها، مواد شیمیایی ترشح و در موضع پخش می گردد تا به رگ های موئی خون می رسد و به مجرد رسیدن، رگ ها منبسط و جدار آنها بازتر می شود و خونابه یا ماده پلازما مخلوط با

گلبول های سفید و مواد شیمیایی دیگر از رگ ها بیرون می آید و مانع نشو و نمای میکروب ها می گردد.

گلبول های سفید که به منزله پاسبان بدن می باشند، مانند موجودات ذره بینی در آب، از جمله حیوانات تک سلولی اند و می توانند در یک آن به سرعت جابه جا گردند، به واسطه خاصیت آهن ربایی خود به طرف میکروب ها یورش آورده آن ها را جذب و از میان می برند.

طرز پیکار گلبول های سفید خون با میکروب ها به طوری که زیر میکروسکوپ مشاهده شده خیلی جالب و تماشایی است.

گلبول سفید به نزدیک ترین میکروب می رسد، در حالی که برای خود نقطه اتکایی اختیار می کند، میکروب را احاطه کرده ترشحاتی از خون بیرون می دهد و میکروب را جذب نموده آن را می بلعد و پس از یک لحظه به طعمه دیگر، دست اندازی می کند.

ورم و آماس موضعی هم به این جریان کمک نموده، در پیشرفت و تسلط گلبول ها همکاری می کند، در این حال فبرینوزن خون ماده پلازما برای انجماد خون می سازد که به سرعت به شکل بافته مشبکی در می آید، بعد پلازما و گلبول ها در هم شده دیواره ای تشکیل و در پشت آن مبارزه علیه میکروب ها شروع می شود !!

دمل و کورک، نمونه بارز این مبارزه و پیکار است که در برابر میکروب های عفونی سد محکمی می سازند تا میکروب ها نتوانند به بدن راه یابند.

البته بدن هم به همین کار که چیره شدن به میکروب هاست اکتفا نمی کند، بلکه تجهیزات دیگری را نیز به کار می اندازد!

بعضی مواد شیمیایی که هنگام جنگ و ستیز آزاد گشته وارد خون می شوند، در

نقطه ای که محلّ تجمّع گلبول های سپید است اعلام خطر می کنند، طی چند دقیقه میلیون ها گلبول وارد خون می شوند و میکروب ها را به سمت نسج پوست می رانند، در این موقع، مغز استخوان برای تولید گلبول های قرمز خون و تأمین ذخیره شروع به فعالیت می نمایند.

بعضی میکروب ها ماده ای در خود دارند که گلبول را دفع و برخی ماده سمی ترشح می نمایند که آنها را از پای در می آورند و گلبول ها در حالی که می میرند و از بین می روند، مایع های تخمیری که دارای خاصیت کشنده میکروب هاست از خود ترشح می کنند.

هرگاه گلبول ها خود موفق به دفع میکروب ها نشوند، سلول های بزرگ تری البته ذره بینی که آنها را ماکروفاژ، یعنی میکروب خوار می نامند به کمک می رسند، اینها قادرند میکروب ها و گلبول هایی را که در حین کارزار گرفتار شده اند ببلعند !!

بسیار اتفاق می افتد که بر اثر داروی آنتی بیوتیک که پزشک تجویز نموده، میکروب هایی به علت برکنار بودن از پیکار زنده به مانند، در این حال بدن برای دفع آنها خود را آماده می سازد و بافت های مشبک لنفاوی که تارهای مویی می باشند و زهکشی نسوج بدن را به عهده دارند وارد عمل می شوند، گلبول های سپید، سلول های میکروب خوار و ذرات بی فایده دیگر وارد آن تارهای مویین گشته به طرف غده لنفاوی روی می آورند.

این غده ها چون در سر چهارراه لشگرکشی بدن قرار دارند، مشغول تصفیه شیره غذایی می گردند و آن میکروب ها و ذرات موجود و ته نشین شده در شیره غذایی از غده ای به لوزه دیگر عبور می کنند تا به غده های گردن برسند و از آنجا وارد دستگاه دوران خون می شوند، در این جا شیره غذایی به طور کامل از لوث میکروب ها صاف و پاک می گردد.

هرگاه چند میکروب موفق به ورود در گردش خون شود، باز در مقابل آنها خط دفاعی دیگر کشیده می شود، فوراً مغز استخوان، کبد، طحال و چند عضو کوچک دیگر که دارای سلول میکروب خوارند به همان طریقه ای که غده ها شیرۀ غذایی را پاک و تصفیه می کنند، شروع به پاک کردن خون از آن میهمانان ناخوانده می کنند.

حال باید فهمید چه گونه گلبول های سفید و سلول خوارها بین میکروب ها که جزء افراد دشمن اند، با سلول ها و ملکول های بدن فرق می گذارند؟

بدن انسان دارای یک سیستم تشخیص و همسان شناسی است و می تواند ذرات نو و تازه کار را نشان گذارد و به مهاجمین نشانه دشمن بدن یا «آنتی کور» بچسباند، گلبول ها و سلول خورها میل مفراطی به خوردن مهاجمینی که دارای برچسب و نشانه آنتی کوراند دارند.

در بعضی از بیماری های عفونی، بهبودی مرض به واسطه ظهور همین آنتی کورهاست که میکروب های مهاجم را نشانه می گذارند، مثلاً اگر شخصی یا طفلی به مرض مخملک مبتلا شده باشد بدنش فاقد آنتی کور خواهد بود، موقعی که آنتی کور برای نشانه گذاری مهاجم در بدن ظاهر شود، تا چند روز شروع به تولید و تکثیر می کند، در این حال، بیماری مخملک شدت یافته پس از آنکه تعداد و مقدار آنتی کور افزون شد، آنها به حرکت می افتند خود را به استرپتوکوک و میکروب های بیماری می چسبانند، به محض آنکه میکروب ها نشانه پیدا کردند، گلبول ها و سلول خورها بر میکروب ها می تازند و آنها را می بلعند و در نتیجه، بیمار شفا می یابد، مضافاً این که خون هم دارای یک ماده مکملی است که برای زایل ساختن میکروب هایی که برچسب بیگانه دارند، مفید و مؤثر است.

در بسیاری از بیماری ها به واسطه وجود همین آنتی کورهاست که بیمار مصونیت داشته و مرض عود نمی کند.

پس از بروز مخملک و سرخک، ابتدا کارخانه آنتی کور سازی بدن چند روز معطل می شود تا بتواند ملکول هایی مناسب و منطبق با نوع میکروب جدید، تهیه و آماده کند و بعد از آنکه از نوع میکروب اطلاع یافت شروع به کار نموده تولید و تکثیر به سرعت انجام می شود و مقدار زیادی آنتی کور برای عمل حاضر و آماده می گردند.

به یقین اگر ارگانسیم و ساختمان بدنی ما مجهز به سیستم دفاعی حیرت آمیز، مشروح در صفحات گذشته نمی بود، ابنای بشر در مقابل حمله و هجوم میکروب های موذی، زود تباه می شدند.

خوب است با تفکر و با دیده بصیرت به رازهای خلقت ساختمان بدنی خود بنگریم و سر تعظیم و تکریم به آستان خالق و صانع موجودات فرود آورده با دلی پاک به نیایش و ستایش ذات بی همتایش مشغول شده و جز از حضرت او از دیگری اطاعت نکرده و به عبادت غیر او بر نخیزیم (۱).

قرآن مجید و روایات، علاوه بر نشان دادن دورنمای خلقت انسان که توأم با میلیون ها مسئله است و هر جزء از بدن را با فعالیتی که دارد و در زیر قوی ترین میکروسکوپ ها نمی توان دید، نعمت خدا دانسته و از انسان می خواهد به این معنی توجه داشته باشد، به نعمت های بی شمار دیگری که انسان برای ادامه حیات خود متکی به آنهاست اشاره کرده و از بنی آدم می خواهد، در آن نعمت ها اندیشه و تفکر کنند تا به میدان ارزشمند معرفت رسیده و وجود خود و نعمت های وابسته به آن را در مسیر حضرت حق که خالق نعمت ها و عطاکننده آنهاست قرار دهند،

ص: ۳۸۹

۱- ۱) - برای به دست آوردن مطالب مشروح تر، در زمینه خلقت بدن و اسرار و رموز آنکه در این بخش از کتاب به گوشه بسیار ناچیزی از آن اشاره رفت، به کتاب های فیزیولوژی انسان، رازهای جهان آفرینش، مجلات طبی و بهداشتی و انسان موجود ناشناخته مراجعه کنید.

این فقیر در اینجا لازم می‌داند به پاره‌ای از آن نعمت‌ها که حیات انسان در گرو آنهاست اشاره کند؛ زیرا قرآن و روایات برای شناختن آن نعمت‌ها و به‌جا آوردن شکرش اصرار دارد.

نعمت زمین

قرآن عزیز در بسیاری از آیات، مسئله زمین و منافع بی‌شماری که برای موجودات زنده، به‌خصوص انسان دارد، مطرح کرده و زمین را یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های حضرت حق دانسته.

[الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ] (۱).

آن پروردگاری که زمین را برای شما بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان، آبی [مانند برف و باران] نازل کرد و به وسیله آن از میوه‌های گوناگون، رزق و روزی برای شما بیرون آورد.

اگر کسی بخواهد همین یک آیه را موشکافی کند، به این معنی که مسئله باران و کلیه میوه‌ها و سبزیجات و داروهایی که به وسیله آن از زمین می‌روید توضیح دهد، از هزار مجلد کتاب تجاوز می‌کند.

قرآن مجید، مسائل زیادی را ذکر می‌کند، تحقیق و کشف اسرار و رموز آن مسائل بر عهده خود انسان است.

وقتی انسان به کتبی که درباره زمین و خاک و کوه و معادن و کتبی که درباره میوه‌ها و سبزیجات و حبوبات و داروهای گیاهی نوشته شده مراجعه می‌کند به

ص: ۳۹۰

جهان های بهت آور و اعجاب انگیزی برمی خورد و بی اختیار در برابر حضرت حق تعالی خود را مکلف و موظف می بیند که سر عبادت و پرستش به خاک بساید.

با ارزش ترین و سودمندترین ماده زمین چیست؟ شاید فکر کنید طلا یا نقره یا فلز دیگری باشد که به صورت معادن وسیع موجود است، محققاً این فلزات بسیار مفیدند و ما بدون آنها در زحمت خواهیم افتاد؛ اما بیش تر ثروت و منفعت ما در خاک است.

موجودات زنده برای بقای خود به خاک احتیاج دارند. گیاهان، آب و مواد کانی را مستقیماً از خاک می گیرند، انسان و جانوران دیگر از گیاهان تغذیه می کنند، غذاهایی که به بدن ما می رسد از خاک به دست می آید.

در طی هزاران سال، کشاورزی یکی از صنایع اساسی انسان بود، امروزه جمعیت زمین به سرعت زیاد می شود و بیش از همه به محصولات کشاورزی محتاج است و نه تنها خوراکیان را از کشاورزی تهیه می کنیم، بلکه بعضی از مواد لازم برای تهیه البسه و دارو و ساختمان و بسیاری از چیزهای مفید دیگر هم از خاک به دست می آید.

نیروهای طبیعی، سنگ ها را خرد می کنند، جویبارها و یخچال های طبیعی این ذرات را برداشته و به جای دیگر می برند، تمام این عوامل به تشکیل خاک کمک می کنند و این خاک برای حیات موجودات زنده، منبعی از منافع می گردد!!

خاک، موجودات زنده بسیاری در بر دارد. یک مشت خاک ممکن است شامل:

میلیون ها موجود میکروسکوپی به نام باکتری باشد، بسیاری از باکتری ها برای رشد گیاهان عالی تر مفید است، علاوه بر باکتری ها بسیاری از کپک ها و جلبک ها و انواع مختلف جانوران در خاک یافت می شوند. بسیاری از این موجودات زنده خاک را متخلخل می کنند و بدین طریق آن را برای رشد گیاهان آماده تر می سازند، ضمناً به

تغییر ذرات معدنی و کود، کمک می نمایند، به قسمی که آنها را قابل حل شدن در آب می سازند.

اگر مقداری خاک از زمین حاصل خیز بردارید، چیز غیر عادی در آن نخواهید دید، ولی عده ای موجودات زنده در آن هست که تعداد آنها احتمالاً بیش از جمعیت تمام جهان است !!

بعضی دانشمندان که در پی کشف داروهای جدیدند، مقداری از خاک را در یک لوله آزمایش بریزند و آب مقطر به آن اضافه کنند و آن را تکان دهند، سپس قدری از مخلوط در یک جعبه پتری (بشقاب مخصوصی است که برای رویاندن کولونی کپک ها و باکتری ها به کار می رود) وارد سازند.

پس از آنکه کلنی کپک ها و باکتری ها رشد کردند، فرآورده های شیمیایی مخصوصی را که برای از بین بردن یا متوقف ساختن رشد موجودات زیان آور تهیه کرده اند روی آنها اثر می دهند.

پیدا کردن یک دارو با این روش از مشتی خاک، درست مانند پیدا کردن یک سوزن در یک دسته علف خشک است؛ ولی با این روش بود که داروهای معجزه آسایی نظیر پنی سیلین، اورئو مایسین و استرپتومایسین، از بین برنده مولدهای امراض انسانی کشف گردید !!

بشر، مدتی دراز است که روی زمین زندگی می کند و نیازمندی های وی کم بود و خوراک و پوشاک و مسکن برای او کفایت می کرد، امروز احتیاجات وی دم به دم افزون می شود و او برای تأمین آنها چیزهای تازه ابداع و اختراع می کند و آنها را به مقادیر زیاد و زیادتر آماده می سازد، ما در دوران وفور نعمت زندگی می کنیم و هزاران ماشین و وسایل فنی در اختیار خود داریم؛ اما برای ساختن آنچه مورد نیاز ما است به منابع دائمی مواد اولیه مانند: فلزات، زغال، نفت و سنگ احتیاج

داریم، تمام این مواد را از قشر زمین بیرون می آوریم.

زمین، گنجینه عظیمی است که مقدار فوق العاده ای ثروت در گوشه و کنار آن نهفته است، یکجا آهن دارد و جای دیگر زغال و نفت و باز جای دیگر آلومینیوم و سایر فلزات، بشر وسایلی در اختیار دارد که محصول زحمات مخترعین است که با آنها مواد مختلف را از دل معدن بیرون می کشد، معدنچیان و دانشمندان و مخترعان و صنعتگران، مواد خام را از زمین بیرون می آورند و به صورت آنچه که مورد نیاز ماست در می آورند (۱).

[أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا* وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا* وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا* وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا* وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا* وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا* وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا* وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا* وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا* لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَنَبَاتًا* وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا] (۲).

آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟* و کوه ها را میخ هایی [برای استواری آن ؟]* و شما را جفت هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم،* و خوابتان را مایه استراحت و آرامش [و تمدد اعصاب] قرار دادیم،* و شب را پوششی* و روز را وسیله معاش مقرر کردیم؛* و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم،* و چراغی روشن و حرارت زا پدید آوردیم،* و از ابرهای متراکم و باران زا آبی ریزان نازل کردیم* تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم،* و باغ هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

در این آیات بسیار مهم، قرآن مجید به نعمت با عظمت زمین و قسمتی از

ص: ۳۹۳

۱-۱) -علم و زندگی: ۱۳۳.

۲-۲) -نبا (۷۸): ۶-۱۶.

نعمت‌ها که در ارتباط با زمین است و نعمت‌های دیگر که در تداوم حیات انسان نقش مهمی دارد اشاره کرده که با استفاده از بعضی تفاسیر به خصوص تفسیر نوین به توضیح مختصر هریک از آیات می‌پردازیم.

قرآن مجید مکرر از زمین نام برده و در هر مورد به مناسبت مقام، صفتی و فائده‌ای بیان کرده است.

در مادهٔ لفظ مهاده که ابو الفتوح رازی «گسترده» و کشف الاسرار میبیدی «آرامگاه» ترجمه کرده اند کتب لغت سه معنای «تسویه» و «تسهیل» و «اصلاح» را آورده اند، بنابراین لفظ مذکور به تنهایی ما را متوجه می‌سازد که زمین هموار و استفاده از آن آسان و برای زندگی صالح است.

اگر به جای تسویه و مسطح بودن، قدم به قدم کوه‌های بسیار بلند و دره‌های خیلی عمیق بود و به جای سهولت، سطح زمین را سنگ‌های بسیار سخت پوشیده یا باتلاق‌هایی گرفته بود که با قدم نهادن در آن، همه را در خود فرو می‌برد و حفر چاه‌ها و کاریزها و ساختن خانه و امر زراعت در آن ممکن نمی‌شد و اگر به جای صلاحیت، قشر زمین مشتعل و داغ یا به عکس بسیار سرد و پوشیده از یخ بود آیا نباتی و جانوری در آن موجود می‌شد؟

[أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا] (۱).

آیا زمین را بستر آرامش قرار ندادیم؟

جبال اوتاد زمین است، اوتاد، جمع و تد به معنای میخ‌های بزرگ است، گفته می‌شود که مرکز زمین آتش مشتعل است که گاهی از دهانه کوه‌های آتش‌فشان مقدار کمی از مواد گداخته درونی به سطح زمین پرتاب شده و شهری عظیم مانند

ص: ۳۹۴

پمپی را نابود می سازد، روی این کره آتش پوسته نازکی است البته نسبت به حجم زمین که جانداران بر آن زندگی می کنند، در فاصله های کم یا زیاد، کوه ها قرار دارند که هر قطعه ای از قشر زمین به آنها اتصال می یابد، اگر کوه ها تکیه گاهی برای این قطعات مختلف نباشند یکسره سطح زمین در نتیجه فشار مواد منفجره از داخل در حرکت و اضطراب می افتد و گرفتار زلزله های ویران کننده و پی در پی می شود، پس خیمه سطح زمین را میخ های محکم کوه ها آرام نگه می دارند.

و نیز کسانی که اندک اطلاعی از علم هواشناسی دارند، می دانند که شدت بادهای هنگامی که به سطح زمین می رسد به وسیله کوه ها شکسته می شود و گرنه همواره بادهای بسیار شدید، طوفان های عجیب ایجاد می کرد و آرامش ساکنان زمین را بر هم می زد و درخت های بسیار بزرگ را از ریشه می کند و جانوران را پرتاب کرده زندگی را بر همه زندگان نباتی و حیوانی دشوار بلکه محال می ساخت، پس به این لحاظ نیز می توانیم کوه ها را میخ زمین بنامیم که موجب سکون و آرامش سطح زمین و اهل زمین هستند !!

[وَ الْجِبَالِ أَوْتَادًا] (۱).

و کوه ها را میخ هایی [برای استواری آن ؟] .

و شما را جفت، جفت آفریدیم و این جفت آفریده شدن انسان و همه موجودات از اعظم نعمت های الهی است و شما می توانید با اندک اندیشه به این معنی توجه کنید که اگر برای موجودی جفتی نباشد، زندگی برای او چه سخت و گاهی غیر قابل تحمل است !

قرآن مجید در سوره حج آیه ششم، شعرا آیه هفتم، لقمان آیه دهم، ق آیه

ص: ۳۹۵

هشتم، رعد آیه چهارم، ذاریات آیه پنجاهم، به جفت بودن تمام موجودات عالم تصریح دارد.

باید به آنان که کشف این حقیقت بزرگ را به دانشمندان قرون اخیر نسبت می دهند گفت: این مسئله از اکتشافات جدید و تازه نیست، قرآن مجید در هزار و چهارصد سال پیش این معنی را بازگو کرده است.

یکی از فلاسفه بزرگ اروپا به نام «مومنیه» جفت بودن تمام موجودات را یکی از بهترین دلایل وجود حق دانسته آنجا که می گوید:

اگر ما فرض کنیم جهان آفرینش به طور خارق العاده که عقل بشر به آن دسترسی ندارد، بدون آفریننده با اختیار و اراده ای خلق شده و اتفاقات پی در پی منجر به وجود یافتن مردی گشته است، آیا عقل این را می تواند بپذیرد که باز هم تصادفات و اتفاقات موجود دیگری را که در ظاهر و صورت همانند او در ترکیبات داخلی مقابل و مابین او باشد ایجاد نموده باشد، تا نسل بشر باقی بماند و زمین آباد گردد؟

آیا همین یک دلیل به تنهایی کافی نیست تا ما بپذیریم که هستی، آفریننده ای مختار دارد که کائنات را ابداع فرموده و گوناگون ساخته و قوا و غرائز و حواس و الهامات فطری و ابزار و اندام متناسب به هر نوع عنایت فرموده تا به زندگی خویش ادامه دهند و به کمال لایق خود برسند.

[وَ خَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا] (۱).

و شما را جفت هایی [به صورت نر و ماده] آفریدیم.

ص: ۳۹۶

مسئله خواب هم از نعمت های بزرگی است که قدرتش برای همگان مجهول است، لفظ سبات در آیه شریفه به معنای قطع است؛ یعنی خواب را باعث قطع حواس از ادراک و احساس و تعطیل کار و فعالیت شما ساختیم تا با آن تجدید قوا نموده با نشاط و راحتی به کار پردازید.

به راستی، خواب از نعمت های بزرگ پروردگار است و اگر نبود نیروها و اعصاب به سرعت فرسوده می شد و از کار می افتاد، بدترین شکنجه ای که بتوان برای کسی تصور کرد همین جلوگیری از خواب است و نیز از فوائد معنوی و اخلاقی آن، انقطاع از این عالم است که ما را به طور منظم و مستمر به یاد خواب ابدی و انقطاع کلی می اندازد؛ زیرا خواب برادر مرگ است.

به علاوه رؤیاهای صادقه که برخی از آنها فوق العاده شگفت انگیز است وجود جهانی دیگر را برای آنها که درک و دقت و انصاف دارند به روشنی اثبات می نماید، چنان که بسیاری از دانشمندان از طریق خواب هایی که وقایع مدت ها بعد، جزء به جزء در آنها دیده می شود کتاب ها در اثبات روح و ما بعد الطبیعه نوشته اند.

هم چنین بیدار شدن از خواب، برخاستن از گور را در قیامت به یاد می آورد، چنان که نبی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: همان طور که می خوابید، می میرید و همچنان که بیدار می شوید برانگیخته خواهید شد !!

[وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُباتًا] (۱).

و خوابتان را مایه استراحت و آرامش [و تمدد اعصاب] قرار دادیم.

ص: ۳۹۷

و به دنباله این آیه به مسئله شب که راستی از اعظم نعم الهی است اشاره رفته و می فرماید: شب را برای شما لباس و پوشاننده قرار دادیم.

همان طور که مادری دل سوز یا پدری مهربان وقتی کودک بازی گوش را می خواهد بخواباند تا سلامت و نشاطش محفوظ بماند و در بازی بیش از حد قوایش را به هدر ندهد، رویش را با پتو یا لحافی می پوشاند، پروردگار مهربان تر از مادر و پدر، آدمیزاد و بسیاری از جانوران را با پوشاک نیلگون شب فرو می پوشد تا از لهو و لعب زندگانی و تلاش معاش آنها بیش از حد لزوم جلوگیری کند.

اگر شب نبود انسان این موجود حریص و شاید بسیاری از جانوران دیگر نیز از استراحت و خواب خودداری نموده به سرعت فرسوده و ناتوان می گشتند و نیز نعمت شب، پوشاکی است که گیاه و حیوان را از گرمای سوزان روز محافظت می کند.

[وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا] (۱).

و شب را پوششی مقرر کردیم.

به دنبال مسئله شب به نعمت روز اشاره می کند، شمردن منافع روز احتیاج به شرح و بسط مفصّل دارد و این جزوه مجال توضیح روز را ندارد.

پس از بیان روز به نعمت باعظمت آسمان های هفتگانه اشاره می کند می فرماید:

و هفت آسمان را بالای سر شما استوار ساختیم.

برای درک منافع آسمان، لازم است به کتب هیئت، کتب نجومی و مجلات ارزنده علمی مراجعه کنید، تا بر شما معلوم گردد چه گونه مانند ماهی دریا غرق در نعمت حق هستید.

ص: ۳۹۸

اگر حوصله بررسی و مطالعه کتب علمی در این زمینه را ندارید به کتاب مختصر، ولی فوق العاده ارزنده «خدا در طبیعت» نوشته کامیل فلاماریون و پاورقی های ارزنده آن مراجعه کنید تا از طریق اکتشافات علمی پی به نعمت باعظمت آسمان ها ببرید و از طرفی به کتاب ارزشمند «هیئت در اسلام» نوشته فیلسوف و علامه بزرگ مرحوم هبه الدین شهرستانی رجوع نمایید تا مسئله آسمان ها و زمین به طور مفصل از طریق وحی برای شما روشن شود !!

[وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا] (۱).

و بر فرازتان هفت آسمان استوار بنا نهادیم.

نعمت خورشید

پس از بیان خلقت آسمان ها به نعمت باارزش و حیات بخش خورشید اشاره می کند و آن را به عنوان سراج و هاج معرفی می نماید.

وهج به معنی فروزندگی و به عبارت دیگر نور و حرارت دادن است، در آیه شریفه می فرماید: و چراغی با فروغ و گرمی ساختیم، بعد از بیان آماده شدن مسکن و سقف آن، اینک چراغی در سقف قرار می دهد تا به زندگی همگان گرما و روشنی بخشد.

هزاران موجبات فراهم آمده، تا ما از نور زیبا و حیات بخش و مفرح خورشید بهره مند شویم.

اگر فاصله زمین تا خورشید زیادتر یا کم تر از آنچه هست می بود و اگر حرکت زمین کندتر یا تندتر می شد و اگر... و بالاخره اگر به جای خورشید، ستارگان دیگری

ص: ۳۹۹

قرار می گرفت زندگی حیوان و نبات و انسان محال می شد چه در میان میلیون ها ستاره تنها و تنها خورشید ما است که برای ایجاد حیات مناسب می باشد !!

[وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا] (۱).

و چراغی روشن و حرارت زا پدید آوردیم.

نعمت باران

آن گاه به نعمت با عظمت باران اشاره کرده می گوید: و از آب افشارها (ابرها و بادهای) آبی سخت ریزان فرو فرستادیم.

[وَ أَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا] (۲).

و از ابرهای متراکم و باران زا آبی ریزان نازل کردیم.

عصر به معنی فشردن است؛ مثل کسی که جامه ای را می فشارد و از آن آب می ریزد به این مناسبت ابرها را معصرات نامید و لفظ ثج به معنای پی در پی و به شدت ریختن است.

بعد از آنکه مسکن و سقف و همسر و وسیله آسایش چون شب و وسیله معاش چون روز و نور را برایمان فراهم فرمود، با نزول باران خوراکمان را آماده می سازد، از ابرها آبی سخت ریزان فرو فرستادیم، نیاز جانداران به آب پیش تر و بیش تر از همه چیز است؛ ولی باران علاوه بر تأمین آب آشامیدنی، موجب تهیه دیگر خوراک است از قبیل؛ آنچه در دو آیه بعد می آید:

آنچه از زمین می روید یا تنه دارد یا ندارد و آنچه تنه ندارد یا دانه اش قابل

ص: ۴۰۰

۱- ۱) - نبأ (۷۸): ۱۳.

۲- ۲) - نبأ (۷۸): ۱۴.

استفاده است یا خودش، اولی اشجار و دومی حبوبات و سومی بقولات است و همه این ها در دو آیه کوتاه جمع است:

[لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ لَبًا تًا * وَ جَنَاتٍ أَلْفَافًا] (۱).

تا به وسیله آن دانه و گیاه برویانیم،* و باغ هایی از درختان به هم پیچیده و انبوه بیرون آوریم.

لفظ جَنَّتْ به معنی باغی است بسیار آباد و لف هم به معنای پیچیده است و این لف، صفت درخت هاست؛ یعنی باغ ها و بوستان هایی که درختانش از کثرت فراوانی به یکدیگر پیچیده اند !!

این است رحمت و اسعۀ الهی و لطف بیش از حد حضرت حق نسبت به بندگان تا در برابر این همه نعمت سپاس گزاری کند و چه کسی ناسپاسی کرده و کفران بورزد، ولی به فرمودۀ قرآن، نزدیک به هزار آیه برای رسیدگی به پاداش و کیفر عموم مردم عالم هست و در به پا شدن آن روز شک و تردیدی وجود ندارد.

چه طور می توان در این جزوۀ کوچک به نعمت هایی که حضرت دوست فرموده: اگر بخواهید بشمارید از عهدۀ شمردن آن عاجزید، اشاره کرد؟ بیایید مقداری از اوقات خود را صرف کتبی که درباره نعمت های درونی و بیرونی، ظاهری و باطنی، مادی و معنوی، دنیایی و آخرتی نوشته شده صرف کنیم؛ بیایید به خصوص در نعمت های معنوی که عبارت است از: وجود انبیا، وحی، کتب آسمانی و به خصوص قرآن، ائمه، عقل، روح، وجدان، فطرت، الهامات، خشنودی حق، حسنات اخلاقی و بالاخره بهشت فکر کنیم و همیشه به یاد داشته باشیم که این نعمت ها از خداست و باید به دستور حضرت او این نعمت را مصرف کنیم.

ص: ۴۰۱

ما تاکنون به شناخت نعمت‌ها و صاحب نعمت‌ها اقدام نکرده ایم، معرفت ما نسبت به نعمت‌ها و خالق و معطی آن بسیار کم است، از این جهت ما در مصرف نعمت‌ها در بسیاری از اوقات دچار گناه و معصیت شده ایم، هم‌اکنون با مطالعه این صفحات بیایید از حضرت حق، عذر خواسته و به پیشگاه وجود مقدس او رو آورده و از حضرتش به طور جدی توفیق توبه بخواهیم و در محضر آن جناب چنان که این فقیر بال و پر شکسته و گنهکار دل‌خسته به عنوان مناجات عرض ادب کرده عرض ادب کنیم:

یا رب بنواز این گدرا***محروم مکن توبی نوارا

ای نور دل سیاه عاصی***از نامه من بشو معاصی

رحمی تو بر این غریب خسته***این خسته زار دل شکسته

از دیده من سرشک جاری است***سرمایه من امید و زاری است

ای روشنی دو دیده دل***ای بر دل من غم تو حاصل

ای خاک درت سرای جانم***از یاد تو زنده شد روانم

از لطف و کرم بگیر دستم***از باده عشق کن تو مستم

ای عشق تو مایه دل و جان***از عشق روان و دل بسوزان

در رحمت خود بده پناهم***رحمی بنما به سوز و آهم

گر آتش آه من فروزد***یکجا همه هستی ام بسوزد

لطفی به اسیر کوی خود کن***روی دل من به سوی خود کن

محتاج تو در کجا کند رو***محروم شود رود به هر سو

من در غم تو کشیده ام رنج***در مخزن دل غم تو شد گنج

ای محور عشق قلب مسکین***عشق تو مراست دین و آیین

رضایت به فعل حضرت حق

اشاره

رضایت به آنچه خداوند بزرگ از نعمت ها به انسان عنایت فرموده، از بهترین حالات است، انبیا و ائمه و شاكران از عباد حق، از حال رضای عبد نسبت به داده حق، تعریف فوق العاده کرده اند.

هیچ گاه نعمت حق به نظر شما کوچک نیاید، هر نعمتی که به دست شما می رسد، با کمک هزاران موجب و علت به دست شما می رسد و به خاطر هدفی مقدس و والا، آن نعمت به شما عنایت می شود، شما اگر تجلی رحمانیت و رحیمیت و کرم و لطف حضرت او را در نعمت ببینید، آن را عظیم خواهید یافت.

ما در عین این که از حضرت حق طلبکار نیستیم و استحقاق هیچ گونه نعمتی نداریم، اما حضرت دوست آن به آن و لحظه به لحظه ما را غرق در نعمت نموده و از هیچ برنامه یا منفعتی نسبت به ما مضایقه نفرموده است.

هرگز کمیت نعمت را نبینید به کیفیت آن ببینید، حقیقت نعمت را در نظر بگیرید، صاحب نعمت را و محبت و عشق او را تماشا کنید.

اگر به ما چیزی نمی داد، باید به واقع از او رضایت داشتیم، چه رسد به وضع فعلی ما که پیچیده به هر نوع نعمتی هستیم !!

همین نعمت شناخت خدا و معرفت به انبیا و ائمه و اولیا و نعمت ایمان و این که

اجازه داریم نام مقدّس او را ببریم و در پنج وقت به پیشگاه او به نماز بایستیم و در ماه رمضان روزه بگیریم و... مگر برنامه کمی است؟

برنامه های معنوی که تأمین کننده خیر دنیا و آخرت ماست، برنامه ایمان و عبادت که ما را در قیامت از عذاب ابدی می رهاند چقدر مهم است؟ با وجود این برنامه ها آیا عدم رضایت و دلتنگی از حضرت حق صحیح است؟!

عبدی که از مولایش راضی نیست، بیچاره عبدی و بدبخت انسانی و فلک زده آدمی است!!

راضی به نعم حق، چه نعمت اندک باشد چه نباشد، عبدی پرارزش و بنده ای والا و انسانی بزرگوار و با کرامت است.

عبد باید بداند کمی یا زیادی نعمت های مادی بر وفق مصلحت او و از این بالاتر برای امتحان اوست.

اگر کسی در مضیقۀ مادی است، مصلحت او و کلّ جامعه اقتضا کرده که در محدودیت از امور مادی باشد و این عین لطف حضرت حق به اوست، نشنیده اید که موسی به مناجات می رفت، مردی را دید تا کمر به خاک فرو رفته، سبب پرسید گفت: از شدت فقر و تنگدستی است، به خدا بگو مشکل مادی مرا حل کند، موسی در طور به او دعا کرد، درهمی چند نصیب او شد، اما او با آن چند درهم معامله بدی کرد، وقتی موسی از طور برگشت جمعیتی را در گوشه ای دید، سؤال کرد: چه خبر است؟ گفتند: کسی مست کرده و شکم بی گناهی را دریده، چون جلو آمد دید همان مردی است که تا ناف در خاک فرو رفته بود!!

اگر تنگ دستی، حساب کن که این تنگدستی از باب لطف خدا به توست، همه جا که وسعت و گشایش نعمت نیست، آنان که در وسعت و گشایش به فرمودۀ قرآن دچار طغیان و عصیان اند، در نعمت اند نه در نعمت و سخت منفور و مبغوض

حضرت حقند نه مورد محبت و عنایت !!

تنگدستی و وسعت نسبت به عبد مورد توجه حق، مقام با عظمت و پرارزش امتحان است، به داده حق در مرحله تنگ دستی راضی باش تا ایمان و عمل صالحت حفظ شود و در وسعت هم به نعمت حق راضی باش و از نعمت در راه دوست استفاده کن تا ایمان و کردار شایسته ات از خطر مصون بماند.

در هر دو صورت خود را سرباز الهی حساب کن، تنگدستی و وسعت را سنگر بدان و در هر دو موقعیت، گوش به فرمان مولا باش؛ در تنگدستی صبر پیشه کن و برای جبران سختی به گناه آلوده نشو، در وسعت به انفاق و صدقه و حل مشکل مردم بکوش و ثروت را در راه امیال و غرائز و شهوات شیطانی مصرف نکن، فقط به عنایت او راضی باش و بس؛ این فقیر در این زمینه سروده ام:

شراب عشق او در کام کردم *** خود و جان و دلم بی نام کردم

گرفتم جا در آغوش خوش یار *** سراپا خویش را گمنام کردم

من از خم خانه عشق و ولایش *** چه شیرین جرعه ها در جام کردم

دل و حشیر از وحش بیابان *** به عشق حضرتش در دام کردم

پیام وصل او را چون شنیدم *** دل گریان خود آرام کردم

زدم بر سینه نامحرمان دست *** جدایی من زخاص و عام کردم

زغیر او بریدم دل به عالم *** همین یک کار را اتمام کردم

چو مسکین در ره عشقش فتادم *** پس آن گه ترک کام و نام کردم

راستی بدترین انسان، آن کسی است که از حضرت حق ناراضی باشد و از جناب مقدس او گله و شکایت داشته باشد.

انسان نباید برای کم شدن یا سخت شدن امور مادی بنالد، این ناله به طور حتم ناله شیطانی است.

نباید چشم و گوش بسته زندگی کرد، ما از ادای شکر یک نعمت او عاجزیم، چه رسد به این همه نعمت که در آن غرقیم، مانند نعمت سلامتی، شنوایی، بینایی، چشایی، گردش خون، ضربان صحیح قلب، دست و پا و عقل سالم؛ انسان نباید برای نبود یک لقمه نان که گاهی برای امتحان و رشد انسان از آدمی منع می شود زبان به شکایت باز کند، اگر هم شکایتی دارید، شکوه و گله را به پیشگاه با عظمت خود او ببرید، نه این که از حضرت او نزد دیگران گله کنید.

سعی کنید به حقیقت از جناب دوست راضی باشید، رضایت شما صرف ادعا نباشد، او شما را در این ادعا امتحان خواهد کرد، مواظب باشید در امتحان شکست نخورید، مصائب و بلاها گاهی عطای اویند، مانند مصائب و بلاهایی که در مقام امتحان و ابتلاء، انبیا و اولیا کشیدند، آن بزرگواران که آن همه مصیبت و بلا دیدند، به خاطر دین و به حرکت آمدن فرهنگ الهی و رشد و کمال خودشان بود، آنان در عین آن همه مصائب و در شدت ابتلا و سختی به حضرت دوست فقط یک کلمه گفتند: و آن این بود: **إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ**.

عبد شاکر، راضی به فعل حق

یکی از شاگردان با معرفت عارف ربانی، الهی قمشه ای نقل کرد: آن جناب سفری به آستانه بوسی عبد راضی حضرت رضا علیه السلام به مشهد مشرف شد.

شبی در حرم حضرت رضا عرضه می دارد: یا ابن رسول الله! شما دارای مقام رضای کامل هستید، از حضرت حق بخواهید ذره ای از این مقام به این فقیر عنایت کند.

وقتی از حرم خارج می شود، ماشینی در خیابان به او می زند، وقتی چشم باز می کند خود را روی تخت بیمارستان می بیند، سؤال می کند: چه شده؟ می گویند:

تصادف کرده اید و راننده ای که به شما زده دستگیر شده و اینجاست، می گوید:

کاغذ و قلمی به من بدهید، یک رضایت نامه کامل می نویسد و دستور می دهد راننده را آزاد کنید؛ زیرا من چند لحظه قبل در حرم حضرت رضا از خداوند عزیز طلب مقام رضا کردم و این مصیبت، برق اول این مقام جهت امتحان استعداد و ادعای من است، اگر در همین مرحله اول زبان و دل به گله و شکایت باز کنم از به دست آوردن این عنایت محروم خواهم شد !!

در هر صورت، عبد شاکر کسی است که در هر مقامی که هست در کمال عشق و شور از وجود مقدس دوست، راضی باشد.

سالی برای زیارت عارف کامل، حضرت آیت الله حاج آقا رحیم ارباب که از حسنات روزگار بود، به اصفهان رفتم. من زمانی خدمت این مرد بزرگ رسیدم که نزدیک به هفت سال بود چشمش را بر اثر کهولت سن از دست داده بود، مردی در همان وقت به محضر ایشان مشرف شد و گفت: فلان آشنا از حال شما و چشم شما جويا شد، فرمود: حالم بسیار عالی است و چشمم مربوط به او نیست، محبوب من علاقه داشت هشتاد سال بینم و اکنون مصلحت دیده بدون بینایی باشم و من صد در صد به مصلحت محبوبم راضی هستم !!

امام سجّاد علیه السلام سراسر عمر پنجاه و هفت ساله اش به سخت ترین مصیبت ها و رنج ها گذشت، رنج هایی که به فرموده حضرت زهرا علیها السلام اگر به روز روشن می زدند تبدیل به شب تاریک می شد؛ اما در میان این موج سنگین حوادث و بلاها از حضرت حق دو برنامه می خواست: طول عمر برای عبادت و زبان و دل بیدار برای شکرگزاری !!

شما ای عزیزان! در تمام لحظات در محضر مقدّس خدایید، سعی کنید فقط متوجه و بیدار او باشید، وقتی همه چیز را تابع عشق و علاقه به او قرار دادید و غیر

عظمت و هیبت و جلال او ندیدید، جز مقام شکر و رضایت به داده او که عین علم و عدل و حکمت و عنایت اوست نخواهید داشت.

در کتاب «فیه ما فیه» آمده:

یکی گفت: اینجا چیزی فراموش کرده ام، بیداری گفت: در عالم یک چیز است که فراموش شدنی نیست، اگر همه چیز را فراموش کنی و آن را از یاد نبری باک نیست، اما اگر همه چیز را به جای آری و هیچ چیز را فراموش نکنی، ولی او را فراموش کنی هیچ کار نکرده ای.

چنان چه کسی تو را به جایی برای کار معین بفرستد و تو در آنجا صد کار انجام دهی و آن را به جای نیاوری چنان است که کاری نکردی، او تو را به دنیا آورد برای یک کار و آن دوستی با خودش و این که او مقصود باشد، تو را اگر هزاران مقصد باشد و هزاران کار و او نباشد انگار هیچ کار نکرده ای !!

در ادعا، دیندار بودن و شاکر بودن، و راضی بودن کار بسیار آسانی است و هر حیوانی را می توان تعلیم کرد که این ادعا را داشته باشد، شاکر بودن و راضی بودن به داده حق به نحو حقیقت، مهم و پرثمر است.

صاحب تفسیر مثنوی در ذیل یک بیت جلال الدین می گوید:

اگر تمام زندگی را شب و روز خدا خدا بگوییم، مادامی که گرایش واقعی پیدا نکنیم، یعنی زندگی را به فرمان های اصیل او وصل نکنیم و به تهذیب خود برنخیزیم، تلفظ کلمه خدا خدا شخصیت ما را به کمال مطلوب نخواهد رساند.

اگر روزی گرایش واقعی به حق پیدا کنیم و اتصال به حق و حقیقت به ما دست دهد، امکان ندارد که آن روز برای منافع خود دروغی بگوییم و دست به فحشا بزنیم.

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به ما دست دهد، محال است که

دیگران را وسیله و خود را هدف بیندازیم و برای یک دستمال، قیصریه را به آتش بکشیم و برای حفظ موقعیت خود، جان انسان ها را بازیچه هوس های خود قرار دهیم !!

اگر روزی گرایش واقعی به حق و حقیقت به ما دست دهد، کلمات ابو ذر را در برابر نیرومندان دوراننش که کلمه حقی در برابر پیشوایان منحرف بود، با عظمت ترین ذکر خداوندی خواهیم یافت، آن وقت به ذکر معمولی قانع نمی شویم و از ذکرى که به منافع ما لطمه می زند، نمی گریزیم و همان ذکر را شکر زبان به حساب می آوریم گرچه سر ما و جان ما در راه آن شکر برود !! و به این سر و جان فدا کردن که از دل شکر حق و ذکر او زاینده می شود با تمام هستی رضایت خواهیم داد !

وقتی به حق و حقیقت گرایش پیدا کنیم، خواهیم یافت که درخشان ترین ذکر خداوندی و شکر الهی و رضایت از حق، همان بود که نیایش گر حقیقی، حضرت سیدالشهدا علیه السلام به زبان آورد و جان خود را در همان راه و همان ذکر از دست داد تا به بارگاه جانان قدم بگذارد، او شب عاشورا که به ظاهر سخت ترین شب عالم بود با یارانش در حال ناله و گریه از خدا می خواستند، ای خدا ! ما را از بندگان شاکرت قرار بده.

وَ اجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ !!

این عبد فانی و غرق بحر معاصی در اظهار ارادت به حضرت دوست چنین سروده ام:

عشق روی تو بود مدرسه و مکتب من *** بندگی بر سر کوی تو بود مطلب من

در غم هجر تو ای کوکب رخشندهٔ جان***گذرد سال و مه و هفته و روز و شب من

تا به دامان وصال برسد دست دلم***هر شب از بام فلک درگذرد یا رب من

ذکر تو نور شب و یاد توام مونس روز***عاشقم عشق تو باشد به جهان مذهب من

وارهان از غم هجرم که به جان تو قسم***جان رسیدست ز بار غم تو بر لب من

رندی و باده پرستی و سراپا مستی***در ره عشق تو ای دوست شده مشرب من

وعده وصل توام جان دگر داد به من***رهروم سوی تو و عشق بود مرکب من

از غم هجر تو مسکین شده در سوز و گداز***رحمی آخر تو نما بر من و تاب و تب من

بیایید برای کسب حقایق و آراسته شدن به فضایل، دست به دامان انبیا و امامان علیهم السلام و اولیا بزنیم، باشد که نور معرفت، قلب و جان ما را روشن کند و ما از این لجن زار متعفن مادیت و خودخواهی و خودپرستی نجات پیدا کرده، در صف بندگان شایسته دوست قرار بگیریم و از مقامات عالی الهی هم چون ذکر و شکر و رضا بهره مند گشته، به خیر دنیا و آخرت برسیم، دنیا جز تکرار خوردن و پوشیدن و خوابیدن چیزی نیست، این سرمایه گرانبهای عمر و هستی را که با تمام جهان نمی توان عوض کرد صرف تکرار مکرات نکنید، به عاقبت خویش بیندیشید و از جریمه های سنگینی که برای مجرمان آماده شده بترسید.

به قول بابای شوریده حال، بابا طاهر همدانی:

امان روزی که قاضی مون خدا بو***سر پُل صراطم ماجرا بو
به نوبت بگذرند پیر و جوانان***وای آن وقتی که نوبت آن ما بو

اگر زرین کلاهی عاقبت هیچ***اگر چون پادشاهی عاقبت هیچ
اگر ملک سلیمانم ببخشند***در آخر زیر خاکی عاقبت هیچ

به گورستان گذر کردم صباچی***شنیدم ناله و افغان و آهی
شنیدم کله ای با خاک می گفت***که این دنیا نمی ارزد به کاهی

به گورستان گذر کردم کم و بیش***بدیدم حال دولتمند و درویش
نه درویشی به خاکی بی کفن ماند***نه دولتمند برد از یک کفن بیش

دنیا خوان بی و مردم میهمان بی***امروز لاله بی و فردا خزان بی
سیه چالی کنن نامش نهند گور***به مو واجن که اینت خانمان بی

امان روزی که در قبرم نهند تنگ***ببالینم نهند خشت و گل و سنگ
نه پای آنکه بگریزم به جایی***نه دست آنکه با موران کنم جنگ

دلا غافل ز سبحانی چه حاصل***مطیع نفس و شیطانی چه حاصل
بود قدر تو افزون از ملایک***تو قدر خود نمیدانی چه حاصل

دلم زار و حزينه چون نالم***وجودم آتسينه چون نالم

بمن واجن كه چون و چند نايي***چو مرگم در كمينه چون نالم

ص: ۴۱۱

[وَ أَنْ لَا يَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ يُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ]

با نعمت خدا معصیت نکنیم

اشاره

عبد شاکر آن انسانی است که با نعمت خدا معصیت نکند و با تکیه بر نعمت الهی، با امر و نهی حضرت او- که به مصلحت انسان تنظیم شده- به مخالفت با وجود مقدس پروردگار برنخیزد.

راستی چه جنایت بزرگ و سنگینی است که انسان نعمت الهی را که عبارت از تمام اعضا و جوارح انسانی و زمین و هوا و خوراک و پوشاک و تمام مواد مادی است صرف گناه و مخالفت با حضرت دوست که از باب کرم و لطف و عنایت این همه نعمت در اختیار آدمی گذارده بنماید !!

گناه کار برای گناه ابزاری جز نعمت های الهی در اختیار ندارد، کسی که می خواهد به نامحرم نظر کند و راه خیانت به ناموس یک مملکت را به روی خود باز کند جز این نیست که باید از نعمت چشم و قدم و مال و شهوت برای رسیدن به امیال شیطانی و جهنمی اش مایه بگذارد.

کسی که می خواهد از صدای حرام و آواز محرم و لهو و لعب و موسیقی های ایمان براندازد، لذت ببرد جز این نیست که باید از گوش و مال که هر دو نعمت حق اند مایه بگذارد.

کسی که می خواهد دروغ بگوید، تهمت بزند، استهزا کند، افترا ببندد و دو به

هم زنی نماید، نفاق افکنی پیشه سازد، فحش بدهد، باطل بگوید، حق را ناحق کند، زورگویی کند، شهادت ناحق بدهد، جز این نیست که باید از نعمت زبان استفاده کند.

کسی که می خواهد کار خلاف خدا انجام دهد، مگر نباید تمام هستی خود را برای افتادن در حرام به کار بگیرد؟!!

معنای واقعی شکر چیست؟ داوود پیامبر از خدا پرسید: ای مولای من! اگر بخواهم شکر تو را در آن حدی که خشنودی تو در آن است انجام دهم چه کنم؟

جواب آمد: آنچه نعمت به تو عنایت کردم در همان راهی خرج کن که به آن دستور داده ام که خرج نعمت در جایی که برای آن معین شده عین شکر من است.

پس هر گناهی برابر این روایت، عین ناسپاسی و کفران نعمت اوست و حق این است که خدای بزرگ، نعمت های خود را از ناسپاسان سلب کند.

بیاید در مرحله اول، خالق نعمت ها را بشناسیم، سپس به شناخت نعمت ها و این که تمام نعم عنایت و مرحمت اوست اقدام کنیم، آن گاه به شکر نعمت که خرج کردن آن در راه اوست دست زده و از این راه، هم به تثبیت نعمت برخیزیم، هم در خیر دنیا و آخرت را به روی خود باز کنیم.

نعمت خدا را خرج هوا و هوس و خواسته های غلط شیاطین درون و برون نکنیم، از نعمت ها برای آبادی دنیا و آخرت استفاده کنیم، و گرنه به عذابی دچار خواهیم شد که هیچ قدرتی ما را از آن عذاب نتواند نجات دهد.

مواظب باشیم نعمت، عامل غفلت و بدبختی ما نشود، تمام این نعمت ها را خداوند مهربان برای خوشبختی ما قرار داده، قدرشناس نعمت باشید و راه خرج کردن نعمت را از انبیا و ائمه و قرآن بیاموزید.

در برابر نعمت های معنوی بیش تر احساس مسؤولیت کنید، با اتصال به

نعمت های معنوی و به کارگیری صحیح آنها، خود را به رشد و کمال و خیر دنیا و آخرت برسانید.

بی تفاوتی در برابر قرآن، نبوت انبیا، امامت امامان علیهم السلام، فقه فقیهان، عرفان عارفان، عین ناسپاسی و کفران است.

روز قیامت روزی است که از همه انسان ها نسبت به نعمت هایی که در اختیار داشتند سؤال خواهد شد. روایت زیر یکی از روایات مهمی است که در این زمینه وارد شده:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: لَا يَزُولُ قَدَمٌ عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَسْأَلَهُ عَنْ أَرْبَعِ خِصَالٍ:

عُمْرُكَ فِيمَا أُفْنَيْتَهُ وَجَسَدُكَ فِيمَا أُبْلَيْتَهُ وَ مَالُكَ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبْتَهُ وَ أَيْنَ وَضَعْتَهُ وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ وَ مَا عَلَامَةُ حُبِّكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ مَحَبَّةٌ هَذَا وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (۱).

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: قدم بنده ای در برابر حضرت حق حرکت نمی کند مگر این که از چهار چیز از او سؤال شود: عمرت و بدنت را در چه راهی صرف کردی، ثروتت را از کجا آوردی و در کجا خرج کردی و از عشق ما اهل بیت از او سؤال می شود، مردی به حضرت گفت: علامت حب شما چیست؟ حضرت فرمود: عشق به این مرد، آن گاه دست بر سر علی بن ابی طالب گذاشت.

شکر نعمت عمر، به این است که این گوهر گرانبها خرج طاعت حق گردد و شکر بدن، عبادت حق و خدمت به خلق و شکر مال، از حلال به دست آوردن و در حلال و خیر خرج کردن و شکر نعمت امامت، فرمان بردن از امر و نهی امام علیه السلام و عشق به اوست.

ص: ۴۱۴

امیر المؤمنین علیه السلام در سفارشی به فرزند عزیزش حضرت مجتبی علیه السلام می فرماید:

أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ لَوْ قَتَلَتْهَا وَ آيْتَاءِ الزَّكَاةِ عِنْدَ مَحَلِّهَا وَ أَوْصِيكَ بِمَغْفِرَةِ الذَّنْبِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ صَلَهِ الرَّجْمِ وَ الْحِلْمِ
عِنْدَ الْجَاهِلِ وَ التَّفَقُّهِ فِي الدِّينِ وَ التَّسَبُّتِ فِي الْأَمْرِ وَ التَّعَهُدِ لِلْقُرْآنِ وَ حُسْنِ الْجَوَارِ وَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اجْتِنَابِ
الْفَوَاحِشِ كُلِّهَا فِي كُلِّ مَا عَصَى اللَّهُ فِيهِ (۱)؛

فرزندم تو را به خویشتن داری از گناه و نماز به وقت و پرداخت زکات در محل خودش سفارش می کنم از تو می خواهم از گناه دیگران چشم پوشی و خشم را فرو ببری و صله رحم به جا آوری و در برابر جاهل بردبار باشی و در دین راه فهم پیش بگیری و در امر خود پا برجا باشی و نسبت به قرآن متعهد بوده و با همسایه نیک رفتاری پیشه کنی، امر به معروف و نهی از منکر کن، از تمام فواحش، در آنچه خدا در آن معصیت می شود پرهیز.

اگر عمر بر طبق این روایات صرف شود، به حقیقت، شکر عمر به جا آورده شده و وقت و نعمت در گناه حق مصرف نشده.

اقسام انسانها در برابر نعمت ها

در اینجا لازم است تذکر داده شود که انسان ها در برابر نعمت های حق به خصوص نعمت های معنوی بر چهار دسته اند:

اول: گروهی که از ابتدا از قبول نعمت حق روی گردانده و از ریشه، نعمت مادی یا معنوی را قبول نکرده اند، تن به کار نداده و تنبلی پیشه کرده و سر بار مردم و دچار فساد شده اند یا دین خدا را نپذیرفته و راه ضلالت و گمراهی و جنایت و خیانت پیشه کردند.

ص: ۴۱۵

دوم: گروهی که نعمت مادی یا معنوی را پذیرفته ولی از خرج آن بخل ورزیده و نعمت خدا را معطل گذاردند در مال قرار گرفتند و انفاق نکردند، عالم شدند و به خاطر عافیت طلبی به گوشه ای خزیده و از خرج نعمت دانش دریغ ورزیدند!

سوم: گروهی که نعمت را قبول کردند، ولی در راه غیر دوست مصرف کردند، مانند ثروتمندان طاغی و عالمان درباری.

چهارم: گروهی که نعمت مادی و معنوی را پذیرفتند و خویش را نسبت به مال و علم یا نعمت دیگر، امین خدا دانستند و برابر با خواسته حضرت حق به مصرف کردن نعمت اقدام کردند، اینان همان دسته ای هستند که قرآن مجید از آنها تحت عنوان بندگان شاکر یاد کرده است، در هر صورت حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

وَ أَنْ لَا يَعْصِيَهُ بِنِعْمَتِهِ أَوْ يُخَالِفَهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ بِسَبَبِ نِعْمَتِهِ

شکر به این است که با نعمتش معصیت نکنی و از قدرت و قوت نعمت در امر و نهی او به مخالفت برنخیزی.

این بنده شرمنده و از درگاه دوست رانده که امید کامل به رحمت حضرت او جهت توبه و بازگشت به پیشگاهش دارم در این زمینه گفته ام:

من وزین پس به راه خدمت یار***دل و جانم فدای حضرت یار

چشم بندم ز دیدن عالم***تا بینم جمال طلعت یار

پاک سازم دل از ارادت غیر***کنمش تابع ارادت یار

جام قلب از جهان تهی سازم***پر کنم یکسر از مودت یار

بنمایم اطاعت از جانان***دور سازم ز خویش لعنت یار

دست شویم ز هر چه بیگانه***سر نهم در مقام طاعت یار

دور گردم ز کوی نفس و هوی***تا شوم در خط عبادت یار

نشناسد کسی در این عالم***ذره ای از مقام و رفعت یار

سر نیچد کسی به هر دو جهان***از امور و هم از مشیت یار
بس کن ای نفس طاعت شیطان*** شو فنا در فضای طاعت یار
گر نجاتی طلب کنی مسکین*** شو روان در صراط و خدمت یار

ص: ۴۱۷

[وَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلِيٌّ كُلِّ حَالٍ تَجِدَ اللَّهُ رَبًّا كَرِيمًا عَلِيٌّ كُلِّ حَالٍ]

شکر عبد، کرم حق

در این جمله، وجود مقدس امام صادق علیه السلام به قاعده ریشه دار و بسیار مهمی اشاره می کند که در قرآن مجید به طور مکرر بیان شده و آن این است که مسئله برخورد حق با عبد در ارتباط مستقیم با وضع عبد است، اگر عبد در امور خودش تابع مسائل الهی باشد در رحمت و عنایت و لطف حضرت دوست چه در دنیا و چه در آخرت به روی بنده باز است، در قرآن مجید آمده:

[وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ] (۱).

و اگر اهل شهرها و آبادی ها ایمان می آوردند و پرهیزکاری پیشه می کردند، یقیناً [درهای] برکاتی از آسمان و زمین را بر آنان می گشودیم.

در آیه شریفه، ایمان و تقوای مردم را علت باز شدن درهای برکات آسمان و زمین از جانب خدا دانسته و این حقیقتی است که در تاریخ به اثبات رسیده.

قوم یونس در قرآن آمده عذاب به آنان نزدیک شده بود و این عذاب، معلول

ص: ۴۱۸

عصیان و طغیان آنها بود، ولی بیدار شدند و دست به توبه واقعی زدند، عذاب از آنها برداشته شد و به جای آن عنایت و رحمت قرار گرفت.

تغییر نعمت نتیجه اعمال انسان

اگر عبد در امور خودش تابع هوی و هوس باشد و از شیاطین درونی و برونی پیروی کند، دچار اضطراب، ناامنی، خوف، تنگدلی، ضیق صدر، مشکلات و رنج ها خواهد شد و تا در گردونه پیروی از هوی و هوس است، دچار بلاست؛ قرآن در این زمینه می فرماید:

[ذَلِكِ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ] (۱).

این [کیفر سخت] به سبب این است که خدا بر آن نیست که نعمتی را که به قومی عطا کرده [به عذاب و نعمت] تغییر دهد تا زمانی که آنان آنچه را در خود [از عقاید حقه، حالات پاک و اخلاق حسنه ای که] دارند [به کفر، شرک، عصیان و گناه] تغییر دهند و یقیناً خدا شنوا و داناست.

خداوند، نعمتی که به بندگان عنایت کرده تغییر دهنده نیست تا زمانی که مردم آراستگی ها و حسنات و ایمان و تقوا را از خود دور سازند، به محض آلوده شدن مردم، نعمت ها نسبت به آنان تغییر داده می شود، امتیث به ناامنی برمی گردد، راحتی به ناراحتی، سلامتی به ناخوشی، درستی به نادرستی و خوشبختی به بدبختی تغییر موضع می دهد !!

[إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا]

ص: ۴۱۹

یقیناً خدا سرنوشت هیچ ملتی را [به سوی بلا، نکبت، شکست و شقاوت] تغییر نمی دهد تا آنکه آنان آنچه را [از صفات خوب و رفتار شایسته و پسندیده] در وجودشان قرار دارد به زشتی ها و گناه تغییر دهند. و هنگامی که خدا نسبت به ملتی آسیب و گزند بخواهد [برای آن آسیب و گزند] هیچ راه بازگشتی نیست.

امام صادق علیه السلام در جمله مورد شرح می فرماید:

تو در همه حال عبد شاکری باش، چه در حال غنا، چه در حال فقر، چه روز داشتن، چه روز نداشتن، چه روز سلامت، چه روز مرض، چه روز خوشی و چه روز ناخوشی، وقتی در تمام احوالت شاکر باشی خدایت را در همه حال نسبت به خود کریم خواهی یافت.

نوشته اند:

وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از امور دنیا بی نیاز بود می گفت: «الحمد لله رب العالمین» و وقتی دچار تنگدستی سخت بود می گفت: «الحمد لله علی کل حال» (۲).

در هر حالی که بود شاکر بود، خدای مهربان هم در هر حال نسبت به آن جناب، رب کریم بود و کرم او با هر که باشد، اقتضا می کند که آن شخص از نظر دین در عین سلامت بود و از شرّ هر گناه و پلیدی در امان باشد و تنگی معیشت یا ناراحتی های دیگر او را از یاد خدا غافل نکند !!

راستی، خوشا به حال انسان هایی که در هر حال در راه ذکر و شکر حق اند، هیچ

ص: ۴۲۰

۱- (۱) - رعد (۱۳): ۱۱.

۲- (۲) - الکافی: ۹۷/۲، باب الشکر، حدیث ۱۹؛ بحار الأنوار: ۳۳/۶۸، باب ۶۱، حدیث ۱۴.

لحظه ای از یاد او غافل نیستند و به خاطر توجه به او در برابر نعمت هایش در حال شکرند؛ چون نمی شود انسان یاد خدا و عنایات او باشد، ولی شکرگزار نعمت او نباشد، این افتاده پریشان حال و فقیر در خانه جانان در این زمینه سروده ام:

آنکه گردید مقیم در این خانه منم*** آنکه شد مست از آن جلوه مستانه منم

آنکه اندر غم تو سوخت ولی هیچ نگفت*** ای همه سوز دلم ای مه دردانه منم

از ازل عشق تو شد مونس این قلب حزین*** آشنای توام و دور زیبگانه منم

خرمن! ز آتش عشق تو همه سوخت حبیب*** به طواف رخت ای شمع چو پروانه منم

همه گویند دلم گشته گرفتار جنون*** حق بود چون زغم عشق تو دیوانه منم

جلوه ای کن که به لب آمده ای دوست نفس*** که گدای تو و آن جلوه جانانه منم

خبرم نیست به غیر غمت ای داروی درد*** آنکه افتاده در این بزم و شفاخانه منم

ای غمت شادی من روی توام آب حیات*** آنکه مست است تو را بی می و پیمان منم

گفت مسکین که دلم خانه عشق تو شده*** آنکه گردید مقیم در این خانه منم

شما را به خدا از این مسائل آسان نگذرید، بیایید با شکر نعمت با خدای مهربان خود معامله کنید و به سود این معامله سنگین و پرمفعت برسید، ای کاش عدّه ای از مردم که غافل از این حقایق زندگی می کنند، برای یک بار هم که شده به عنوان امتحان، به معامله خالصانه با خدای خود برخیزند، تا ببینند چه نتایج مهمی عاید آنان می گردد، افسوس که عدّه زیادی در جهل و غفلت به سر می برند !!

ص: ۴۲۲

[وَ لَوْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عِبَادَةٌ يَتَعَبَّدُ بِهَا عِبَادُهُ الْمُخْلِصُونَ أَفْضَلُ مِنَ الشُّكْرِ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ لِأَطْلَقَ لَفْظَهُ فِيهِمْ مِنْ جَمِيعِ الْخَلْقِ بِهَا، فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ أَفْضَلُ مِنْهَا خَصَّهَا بَيْنَ الْعِبَادَاتِ وَ خَصَّ أَرْبَابَهَا فَقَالَ تَعَالَى: [وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ] (١)

شکر، بالاترین عبادت

اگر در پیشگاه با عظمت حضرت حق، عبادتی که به آن عباد مخلصش او را عبادت می کنند بالاتر از شکر در تمام حالات وجود داشت، نام آن عبادت را می برد و به آن اشاره می فرمود، مردم را به آن آگاهی می داد، اما چون عبادتی بالاتر و ما فوق شکر وجود ندارد «شکر یعنی نعمت را به جا مصرف کردن و نعمت را صرف گناه و مخالفت با امر و نهی او نکردن» آن را در بین تمام عبادات به عنوان یک برنامه ویژه قرار داد و شکر گزاران را هم به عنوان بندگان خاص یاد کرد، آنجا که در قرآن مجید فرمود:

و چه کم و اندک اند بندگان شکر گزارم.

ص: ۴۲۳

[وَ تَمَامُ الشُّكْرِ إِعْتِرَافُ لِسَانِ السَّرِّ خَاضِعاً لِلَّهِ تَعَالَى بِإِعْجَازٍ عَنِ بُلُوغِ أَذْنِي شُكْرِهِ لِأَنَّ التَّوْفِيقَ لِلشُّكْرِ نِعْمَةٌ حَادِثَةٌ يَجِبُ الشُّكْرُ عَلَيْهَا وَ هِيَ أَعْظَمُ قَدْرًا وَ أَعَزُّ وَجُودًا مِنَ النُّعْمَةِ الَّتِي مِنْ أَجْلِهَا وَفَّقَتْ لَهُ فَيَلْزِمُكَ عَلَيْ كُلِّ شُكْرٍ شُكْرٌ أَعْظَمُ مِنْهُ إِلَى مَا لَا نِهَائَةَ لَهُ مُسْتَعْرِفًا فِي نِعْمِهِ قَاصِرًا عَاجِزًا عَنِ دَرْكِ غَايَةِ شُكْرِهِ]

شکر کامل

شکر تمام و کامل به این است که ذات هستی و سرّ قلب به حقیقت اعتراف کند و خاضعانه در پیشگاه حضرت حق بگوید که من از به جا آوردن کم ترین شکر و کوچک ترین نعمت تو عاجز و ناتوانم؛ زیرا توفیق شکر او، خودش یک نعمت جدیدی است که به تو عنایت شده و بر خود این توفیق شکر که نعمتی است از جانب او شکری واجب است و این توفیق شکر، قدرش بزرگ تر و وجودش عزیزتر از نعمتی است که به خاطر آن موفق به شکر شدی، روی این حساب بر هر شکری، شکری بر تو لازم است و می دانی که این موضوع یعنی، برای هر شکری یک شکر به جا آوردن سر به بی نهایت می زند، در حالی که تو غرق در نعمتی، از درک غایت و حقیقت شکر او ناتوان و عاجزی.

این عاجز از شکر و قاصر از درک نعمت و عاصی بی نوا به محضر حضرت

دوست عرضه داشته ام:

از غمت دوش ز دل نعره مستانه زدم***شکر کردم که در آن شب در این خانه زدم

گرمی لطف تو ای ملک دلم را سلطان*** داد فتوا که ز عشقت دو سه پیمان زدم

من به هر در که شدم راه ندادند مرا*** جام برداشته یک سر در میخانه زدم

چون دلم خانه عشق تو شد ای ماه وجود*** من به صد شور و نوا ساغر شکرانه زدم

گفت: ای دل ز چه در شور و نوا غرق شدی*** گفت: من دست بر آن طره جانانه زدم

بنهادم قدم اندر ره عشق تو به جان*** این قدم را به ره عشق تو مردانه زدم

سوخت جان و تنم از آتش هجران چون من*** با غم عشق تو خود شعله به کاشانه زدم

از ازل دست به دامان تو ای دوست شدم*** تا ابد دست به هر سینه بیگانه زدم

مست و مخمور و خرابم من مسکین نه عجب*** که صبوحی ز صفای خم و خم خانه زدم

راستی کدام انسان تاکنون موفق به ادای شکر او شده، شاید با کرم و لطفش و با رحمت و عنایتش اقرار ما را به عجز شکر به عنوان شکر به حساب آورد.

ص: ۴۲۵

[وَ أَنَّى يَلْحَقُ شُكْرُ الْعَبْدِ نِعْمَةَ اللَّهِ وَ مَتَى يَلْحَقُ صَنِيعُهُ بِصَنِيعِهِ وَ الْعَبْدُ ضَعِيفٌ لَا قُوَّةَ لَهُ أَبَدًا إِلَّا بِاللَّهِ]

شکر عبد کجا و نعمت حق کجا؟ چه گونه شکر عبد به نعمت حق می رسد؟ نعمت آن قدر دارای عظمت و منفعت است و شکر عبد آن قدر بی قدر و بی ارزش است که بین نعمت حق و شکر عبد قابل مقایسه نیست.

ساخته عبد که آن هم به توفیق خدا و با کمک ابزار الهی است با ساخته او کجا با یکدیگر مقایسه می شوند، بنده سخت عاجز و ضعیف و ناتوان است، برای او جز با تکیه بر حضرت حق برای ابد قوتی وجود ندارد.

[وَ اللَّهُ غَنِيٌّ عَنْ طَاعَةِ الْعَبْدِ قَوِيٌّ عَلَى مَزِيدِ النُّعْمِ عَلَى الْأَبَدِ فَكُنْ لِلَّهِ عَبْدًا شَاكِرًا عَلَى هَذَا الْأَصْلِ تَرَى الْعَجَبَ]

خداوند بزرگ از اطاعت عبد بی نیاز است، برای همیشه قدرت بر ازدیاد نعمت دارد، تو برای خدا بنده ای شاکر باش که بر این اصل از وجود مقدس او برنامه های اعجاب انگیز ببینی، شکر او را به جای آور، تا نعمتش، اعم از مادی و معنوی هم چون باران بهاران بر تو ریزش کند و ببینی آنچه تو را به عجب آورد.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

